این کتاب منهج الرشاد از مال ... ولدان
علی ... رحمة الله علیه ... تاریخ
... صفر
سنه ۱۳۲۶
صح

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۸۹۷۰
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ ش ۷۱۹ م ۱۳۱۵

سرشناسه: شوشتری، جعفر بن حسین، ۱۲۳۰-۱۳۰۳ ق.
عنوان قراردادی:
عنوان: منهج الرشاد
کاتب: تاریخ کتابت:
محل نشر: بمبئی ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۱۵ ق.
صفحه شمار: ۲۶۰ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۱۷/۵ x ۲۶ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات: آیة الله نخبة الفقهائی تاریخ ثبت: آبان ۸۹
یادداشتها: دارای حواشی مطابق با فتاوای سید اسمعیل صدر عاملی
اهتمام: محمد باقر صاحب تاجر شیرازی
موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.
شناسه(های) افزوده: الف. رضوی، محمد حسین، مصحح. ب. نخبة الفقهائی، محمد حسن، ۱۲۸۵-۱۳۶۹، اهدا کننده. ج. عنوان.
فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: آبان ۸۹

این کتاب منهج
رشاد از مال حسن ابن آخوند
مرحوم ملا محمد حسین ...
۱۳۳۹

هو العزیز

هذا

رساله شریفه منهج الرشاد

حجة الاسلام مرحوم حاجی شیخ جعفر
شوشتری قدس الله سره العزیز که جناب مستطاب
عمدة المحققین ونخبة المجتهدین وملاذ المسلمین آقای
حاجی سید اسمعیل الصدر العاملی مد ظله العالی محشی
فرموده و بدستخط مبارک مزین و بخاتم شریف مختوم
فرموده اند لهذا جناب مستطاب سیادت و سعادت انتساب
عمدة الاعاظم والتجار آقای آقا سید احمد صاحب ساکن بندر ابوشهر
ولد مرحوم مبرور خلد مکان حاجی سید حسین تاجر بهبهانی طاب ثراه
حسبة لله و قربة الى الله امر بتحریر و طبع این رساله
مبارکه نمودند باهتمام جناب فخامت نصاب عمدة التجار
آقای آقا محمد باقر صاحب تاجر شیرازی و به تصحیح
جناب علام فهام السید النبیل والسند الجلیل حاج الحرمین
الشریفین حاجی سید محمد حسین رضوی
نقش انطباع و صورت
اتمام

در بندر بمبئی
انجام گرفت

DUTT PRASAD, PRESS. BOMBAY.

کتاب مستطاب منهج الرشاد

بسم الله العزیز الرحیم و به ثقتی عمل برسالهٔ شریفهٔ منهج الرشاد با حواشی که این احقر بان ملحق نموده جائز است انشاء الله حرره الراجی اسمعیل الصدر الموسوی محل مهر مبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

رب انت فی الدارین رجائی جلّ قدسک عن ثنائی لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک فالحمد لک کما انت اهله والصّلوة علی نبیّک الّذی ارسلته للعالمین بشیرا ونذیرا واهل بیته الّذین اذهبت عنهم الرّجس وطهّرتهم تطهیرا **وبعد** اقل واحقر خلق الله خادم خدّام الشرع الاطهر ابن الحسین جعفر بعرض برادران دینی میرساند که این رسالهٔ ایست در مهمّات مسائل دینیّه مسمّی **بمنهج الرّشاد** مرتّب بر مقدّمه ومهمّه وچند مقصد وخاتمه

مقدّمه دربیان حکمت خلقت انسان واینکه خلقتاً وعبث وبی فایده نیست قال الله تعالی افحسبتم انّما خلقناکم عبثا وانّکم الینا لا ترجعون یعنی ایا کمان کرده اید که شما را عبث افریده ام واینکه بازکشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اکر منظور از خلقت شما همین زندکانی چند روزه با مرارت ومردن بحسرت بود خلقت شما عبث وبازیچه بود واز خدای خالق حکیم که اثار حکمت او ظاهر است در مخلوقات کار عبث وبازیچه محال است پس باید خلقت بجهة ثمرهٔ بزرکی باشد که بیان فرموده درکلام خود که وما خلقت الجنّ والانس الّا لیعبدون پس بر هر مکلّفی لازم است که سعی در تحصیل ثمرهٔ وجود خود نماید بعبادت پروردکار ومعنی عبادت تعظیم وتذلّل است برای خالق بکیفیّات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا بیاورند وارسال انبیا ونصب اوصیا وتنزیل کتب همه بجهة بیان انها است وکیفیّت توجّه انها بر شخص مختلف است باختلاف

حالات ولکن پیش از عروض همه تکالیف همینکه پسر داخل سال پانزدهم شد یا قبل از ان محتلم شد ودختر داخل سال دهم شد ابتدا الامر است درهمان روز بلوغ بلکه ساعت اوّل بلوغ که درصدد شش امر باشد اوّل نظر دراصول دین دویم تعلّم صورت نماز سیّم تعلّم مسائل واجبهٔ نماز چهارم ملاحظهٔ اسباب موجبهٔ غسل که در ایام نابالغی از او بعمل امده باشد مثل انکه در ایام طفولیّت مس میّت مثلا کرده باشد یا جنب شده باشد که بمجرّد بلوغ غسل انها بر او واجب است اکرچه در ایام نابالغی هم غسل کرده باشد پنجم ملاحظهٔ اسباب اشتغال ذمّه بحقوق ناس که در ایام نابالغی بسبب انها مشغول الذمّه شده حال که بالغ شد مکلّف است ببراءة ذمّه از ان حقوق ششم تعلّم احکام بعض معاملات که مشغول انها است تا بر وجه صحّت عمل نماید وبعض محرّمات تا ترک انها نماید وبجهة هریک از این شش امر در کیفیّت ومقدار تفصیلی هست که اکر بان طور عمل نکرد احکامی چند برای هریک بر او بار میشود که امر او بسیار مشکل میشود لهذا این تفاصیل را در شش مقام بیان مینمائیم **مقام اوّل** درمقدار واجب از معرفت اصول دین وکیفیّت تحصیل ان در اوّل بلوغ واحکامی که مترتّب بر ترک ان میشوند بدانکه اطفال قبل از بلوغ متّصف بصفت اسلام وکفر نمیشوند لکن بر اطفال کفّار احکام کفّار بتبعیّت جاری است وبر اطفال مسلمین احکام مسلمین بتبعیّت جاری است وامّا بعد از بلوغ وعقل تبعیّت ایشان منقطع میشود وباید ملاحظه خود ایشان بشود که هرکاه معتقد بعقائد حقّه شدند وصف اسلام در ایشان حاصل واحکام مسلمین بر ایشان جاری میشود بنا بر این هرکاه پسر یا دختر بالغ شد ومعرفت اصول دین را بمقدار کفایت در اسلام تحصیل نکرد وندانست یا در شک ماند امر بسیار مشکل میشود از بابت نجاست ایشان واز بابت میراث ونکاح واین حکم در دختران بسیار مشکل میشود زیرا که بعد از اتمام نه سال باید اصول اسلام را معتقد شوند بلکه بعضی از اعاظم علماء مثل شیخ طوسی ره قائل شده که تکلیف باصول دین نسبت بر پسران بعد از اتمام ده سال است واین دخلی ندارد باحکام دیکر که بلوغ در انها شرط است وملاحظهٔ این قول احوط است وبدانکه تکلیف بمعرفت عقاید اهمّ تکالیف است یعنی در احکام خدا از او مهمّتر نیست چون که ندانستن باعث مخلّد بودن در عذاب است واوّل تکالیف است یعنی پیش از همه واجبات باید تحصیل ان کرد حتّی اینکه تا ان را درست نکرده اکر نماز کرد باطل است واشکل تکالیف است از اینجهت که کاهی بی تقصیر در ان احکام نجاست بر شخص مترتّب میشود هرکاه خلاف واقع را

مطلقا معلوم نیست بلکه در بعض مقامات معلوم العدم

معتقد باشد مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا را تصور جسم
نموده یا در آسمان میدانند حکم بطهارت ایشان مشکل است هرچند مستضعف باشند
و مقصر نباشند و باید دانست که معرفت اصول دین چند مرحله دارد **مرحلهٔ اولی**
از بابت تقسیم آن باصول اسلام و اصول ایمان اصول اسلام سه است **اول** توحید
دویم نبوت سوم معاد و اصول ایمان پنج است همین سه و عدل و امامت و بر عدم اعتقاد
باصول اسلام چند حکم مترتب است اول نجس بودن دوم عدم صحت عقد مسلم برای او اگر مرد
باشد و عدم صحت عقد او برای مسلم اگر زن باشد سیم میراث نبردن او از مسلم اگرچه پدر او باشد
چهارم مالک نشدن کنیز و غلامیکه مسلم باشند پنجم حلال نبودن ذبیحه یعنی حیوانی را که
ذبح کند ششم واجب نبودن تغسیل و تکفین و نماز بر او هفتم میته بودن هرچیزیکه از اجزاء
حیوانات در دست او باشد از قبیل کفش و پوستین و پیه و نحو اینها و غیر اینها از احکام و بر
ندانستن اصول ایمان هم چند حکم مترتب است مثل عدم صحت عبادات کلاً و مثل جایز نبودن
دادن زکوة و خمس و فطره و رد مظالم و کفاره و غیر اینها از احکامیکه بیان خواهد شد **مرحلهٔ
دویم** در تشخیص اینکه از هر یک چه قدر ضرور است **مرحلهٔ سویم** اینکه اصول دین
لفظ تنها نیستند و اعتقاد قلبی ضرور است در مقدار واجب از هر یک **مرحلهٔ چهارم**
انکه علماء حکم نموده اند باینکه تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین باشد نه شک و نه مظنه
و نه تقلید که اینها در آن ثمر ندارند از این بابتها کار صعب میشود در اطفال در اول بلوغ بلکه
در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان گذشته پس اهم امور تحقیق این مراحل است و مقصود از
تحقیق این است که شخص احوالات خود را ملاحظه کند که از اوایل بلوغ بچه قسم بوده یا اینکه اگر علم
بحال کسی رسایند حکم آنرا بدانند و الا شبهه نیست که در بلاد مسلمین هر کس را که شخص ببیند
و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند هرچند که اول بلوغ او باشد و هرچند
که شهادتین را از او نشنیده باشد پس اولاً بعون الله تعالی بیان میکنیم اقسام مردم را در این
خصوص و احکام هر قسم را که هر کسی تکلیف خود را در بارهٔ خود و در بارهٔ دیگران بداند انشاء الله تعالی
والله المستعان پس میگوئیم که مردم نسبت بمعرفت اصول دین بچهار قسم اند **قسم اول**
اینکه قبل از بلوغ معرفت باصول اسلام و ایمان حاصل نموده باشد بدلیل و یقین بواقع برای
او حاصل شده این بی خلاف و بی شبهه بمجرد بلوغ همهٔ احکام اسلام و ایمان بر او جاری است

و شبهه در آن نیست چه تقریر دلیل خود را بتواند بکند یا نه **قسم دویم** اینکه از تقلید
پدر و مادر یا غیر ایشان از کسانیکه اعتماد بر ایشان دارد قبل از بلوغ یقین بجهت او حاصل شده
باشد بواقع و در وقت حصول بلوغ بهمان طریق برقرار باشد اقوی اینست که این عیبی ندارد بلکه
اگر علاوه بر این اگر در همهٔ عمر خود بهمین یقین بماند و شبهه نکند و احتمال خلاف را ندهد کفایت
در احکام ایمان او هم در دنیا و هم در آخرت خواهد کرد انشاء الله تعالی **قسم سویم**
اینکه در اول بلوغ در صدد تحصیل دین و طریقه حق افتاده باشد و بعد از چند وقت آنرا
تحصیل کند بنحو یقین از تقلیدی که دیگر شبهه نداشته باشد و احتمال خلاف ندهد در این
صورت بعد از حصول یقین حکم او معلوم است کلامیکه هست در آن مدتی است که در صدد
تحصیل حق بوده آیا حکم او بچه نحو است ظاهر اینست که اگر در آن مدت تحصیل که هنوز بدست نیاورده است بمیرد
مؤاخذه بر او نیست و معاقب نیست لکن در طهارت او و در جریان احکام مسلمین بر او تأملی هست و هرگاه تحصیل طریقه
حق موقوف باشد بر اینکه یک روز یا چند روز ملاحظه کند یا در آن روزها نماز بر او واجب
یا نه حکم بوجوب مشکل است لکن قضای آنها بعد از تحصیل حق باید کرد **قسم چهارم**
اینکه در اول بلوغ ملتفت باین مرحلهٔ اختیار دین نشود و در این صدد نباشد مثل اکثر
دختران در اول بلوغ در اینصورت احکام مسلمین بر او جاری نیست و پاک بودن او مشکل است
و لازم است که پدر و مادر یا غیر ایشان او را متنبه نموده اولاً او را حالی نمایند که خالقی داری
ترا خلق کرده است و همهٔ این مخلوقات را خلق کرده است و جامع جمیع صفات کمال است و منزه
از صفات نقص است و مکان ندارد و تغیری بر او روا نیست و او را پیغمبری هست که محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله میباشد و آنچه از جانب او آورده است حق است همین دو مطلب را حالی
او نموده که بفهمد و بزبان لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید که بدن او پاک بشود بعد از آن
کم کم امامت و عدد ائمه و معاد و تفاصیل آنرا باو بفهمانند که باقی احکام ایمان بر او مترتب
بشود و اگر تسامحی در این بشود حتی اینکه اگر یک روز از اول بلوغ تأخیر شد کار بسیار مشکل
میشود **قسم پنجم** اینکه کسی باشد که همه عقاید حقه در ذهن او ثابت هستند و آنها را
میداند در دل خود و لکن اگر از او بپرسند بعبارت نمیتواند تقریر بکند مثل بسیاری از اهل
صحرا در خصوص توحید و بسیاری از مردم شهر در خصوص دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه
که اگر بایشان بگوئی که آنها چند اند نمیتوانند حساب کنند و لکن اگر بپرسی خدا عالم است اثبات

میکنند واگر بگوئی مکان دارد یا مرئی است نفی میکنند و همچنین باقی صفات را و حکم در این
صورت اینست که همین قدر کفایت میکند **قسم ششم** اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر
می بینیم که شهادتین را میگوید و نداشته باشیم که قلباً معتقد هست یا نه در اینجا بلا شک
باید حکم باسلام او بکنیم و مکلف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه درباره او میتوان گفت اللهم انا
لا نعلم منه الا خیراً و این نسبت بتکلیف دیگران است با او و اما خودش بنفسه پس باید حکم
خود را از اعتقاد خودش ملاحظه کند و اگر اعتقادش قلبی نیست باید سعی کند و اعتقادش را
درست نماید **قسم هفتم** آنکه شخص شهادتین را بگوید ولکن میبینند که قلباً و در مضمون
آنها یا در امر معاد شک دارد حکم مردم نسبت باین شخص اینست که هرگاه خود ظاهر کرد و شک
خود بروز داد کافر است و او را کافر و نجس بدانند کلامیکه هست اینست که هرگاه شک خود را ظاهر نکرد
و اقرار بشهادتین و معاد هم میکند لکن از احوال و اعمال او دستگیر شد که باطناً شک دارد
در توحید یا نبوت خاصه یا معاد اقوی اینست که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست
و اما در اینکه پاکست یا نجس و حیوانی که ذبح کند حلال است یا حرام تاملی هست و احوط
اجتناب است از او **مسئله** هرگاه کسی بگوید که اگر خدائی باشد فلان کار میکند یا اینکه
بگوید اگر خدائی چه خواهی کرد یا بگوید خدائی دارم چنان خواهد یا اگر قیامتی هست هم میرسیم
چنانچه در زبان عوام اینها متداول است آیا بمجرد مثل این سخنان حکم بکفر این شخص میشود از باب
اینکه این عبارت دلالت بر شک او در اینها میکند که حالا بروز داده یا نه تحقیق کلام
اینست که این الفاظ بدو قسم استعمال میشوند یکی آنکه مراد او اینست که بعد از آنکه خدائی
هست چنان میکند یا قیامتی که هست لامحاله بهم میرسیم و همچنین در باقی این الفاظ
نظیر اینکه کسی چیزی را در آتش یقینی بیندازد و بگوید اگر آتش باشد میسوزاند این قسم
عیبی ندارد و حکم بکفر او نمیشود یکی دیگر آنکه مراد او اینست که اگر خدائی هست چنین خواهد کرد
و اگر نیست نمیشود یا اگر قیامتی باشد هم میرسیم و الا نمیرسیم مثل اینکه چیزی را در جائیکه
نمیداند آتش است یا نه بیندازد و بگوید اگر آتش است میسوزاند این کفر است و گوینده او کافر است
قسم هشتم آنکه مظنه داشته باشد بحقیقت مضمون شهادتین یا مظنه بمعاد داشته
باشد در اینجا اولاً باید بیان کرد که حکم خود این شخص چه چیز است و ثانیاً حکم او نسبت بدیگران
که آیا احکام مسلمین را بر او باید جاری کرد یا نه پس میگوئیم اما حکم او نسبت بخود اینست که

این قسم هفتم حاجت ببیان زیاد از آنچه فرموده اند دارد موضوعا و حکما صدر دام عمره

واگر شنونده نداند مراد گوینده را حکم بکفر نیز نمیشود صدر دام عمره

هرگاه متمکن است از تحصیل یقین و تحصیل نمیکند و بمظنه مانده است حکم او حکم شاک است در
آخرت نجاتی برای او نیست و اگر متمکن نشود که از این بالاتر تحصیل کند و نهایة سعی او اینست
پس در آخرت معذور است یعنی او را عقاب بر این نمیکنند و اما در دنیا اجراء احکام مسلمین
بر او نمیتوان کرد و احوط نیز اجتناب است از او **قسم نهم** اینکه شخص تحصیل معرفة باصول
دین نمود و معتقد بعقاید کما هو حقه بوده باشد لکن در قلب او بعض خیالات و وسواس
است و بعض احتمالات مخالف در دل او میگذرد لکن او را آنها خوش نمی آید و متاذی از آنها
میشود یا آنکه بعض کلمات کفرآمیز در ذهن او می آید ولکن کراهت از آنها دارد و حتی اینکه کار
باینکه خود را هلاک کند و اینها در قلب و نباشد حکم این شخص اینست که اصلاً و ابداً عیبی و
نقصی در ایمان او نیست و متاذی بودن او دلیل قوة ایمان اوست و هرچند خیالات او
بدتر اند و کراهیت از آنها بیشتر ایمان او قوی تر است و علاج این وسواس و ناخوشی در احادیث
صحیحه از حضرت رسالت پناه و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که هر وقت
در خواطر او بیاید بگوید لا اله الا الله آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله
قسم دهم اینکه بی اعتقادی شخص از بابت دیوانه بودن او باشد چه متصل باشد
دیوانگی با ایام نابالغی و اصلاً در آن ایام تحصیل اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیت حکم
باسلام او شده باشد یا تحصیل کرده باشد یا اینکه بالغ شد و معتقد شد و بعد دیوانه
شد در همه این صورتها احکام مسلمین بر او جاری است اگرچه هیچ اعتقادی برای او نیست
و اما هرگاه بالغ شده بود و تحصیل اعتقاد نکرده و بعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان
کرد و نجاست و خالی از وجه نیست و اما هرگاه در صدد تحصیل اعتقادات بود و هنوز بجائی
نرسیده بود و بعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد و طهارت و خالی از وجه نیست
قسم یازدهم مستضعفین کفار و سنیان و ایشان بر دو قسم اند غافلین و ابلهان
و مراد از غافلین کسانی هستند که اصلاً و ابداً ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید
نمود و نشنیده اند و ابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند و عقل کامل هم ندارند و نمیتوان
ایشان را مطلبی حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود اما مستضعفین کفار مثل
دختران فرنگ مثلاً یا غیر آنها که اصلاً و ابداً نام اسلام نشنیده اند و خیال میکنند که غیر از
پادشاه فرنگ پادشاهی نیست غیر از دین او دینی نیست پس در دنیا احکام کفار بر ایشان جاری است

میکنند واگر بگوئی مکان دارد یا مرئی است نفی میکنند وهم چنین باقی صفات را وحکم در این
صورت اینست که همین قدر کفایت میکند **قسم ششم** اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر
می بینیم که شهادتین رامیگوید وندانسته باشیم که قلباً معتقد هست یا نه در اینجا بلا شک
باید حکم باسلام او بکنیم ومکلّف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه درباره او میتوان گفت اللّهمّ انّا
لانعلم منه الّا خیراً واین نسبت بتکلیف دیگران است با او وامّا خودش بنفسه پس باید حکم
خود را از اعتقاد خودش ملاحظه کند واگر اعتقادش قلبی نیست باید سعی کند واعتقادش را
درست نماید **قسم هفتم** آنکه شخص شهادتین را بگوید ولکن میبینند که قلباً ودر مضمون
انها یا در امر معاد شکّ دارد حکم مردم نسبت باین شخص اینست که هرگاه خود ظاهر کرد وشکّ
خود بروز داد که او را کافر ونجس بدانند کلامیکه هست اینست که هرگاه شکّ خود را ظاهر نکرد
واقرار بشهادتین ومعاد هم می کند لکن از احوال واعمال او دستگیر شد که باطناً شکّ دارد
در توحید یا نبوّت خاصّه یا معاد اقوی اینست که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست
وامّا در اینکه پاکست یا نجس وحیوانی که ذبح کند حلال است یا حرام تامّلی هست واحوط
اجتناب است از او **مسئله** هرگاه کسی بگوید که اگر خدائی باشد فلان کار میکند یا اینکه
بگوید اگر خدائی چه خواهی کرد یا بگوید خدائی دارم چنان خواهد یا اگر قیامتی هست هم میرسیم
چنانچه در زبان عوام اینها متداولند آیا بمجرّد مثل این سخنان حکم بکفر این شخص میشود از باب
اینکه این عبارت دلالت بر شکّ او در اینها میکند که حالا بروز داده یا نه تحقیق کلام
اینست که این الفاظ بدو قسم استعمال میشوند یکی آنکه مراد او اینست که بعد از آنکه خدائی
هست چنان میکند یا قیامتی که هست لامحاله بهم میرسیم وهم چنین در باقی این الفاظ
نظیر اینکه کسی چیزی در آتش یقینی بیندازد وبگوید اگر آتش باشد میسوزاند این قسم
عیبی ندارد وحکم بکفر او نمیشود یکی دیگر آنکه مراد او اینست که اگر خدائی هست چنین خواهد کرد
واگر نیست نمیشود یا اگر قیامتی باشد بهم میرسیم والّا نمیرسیم مثل اینکه چیزی را در جائیکه
نمیداند آتش است یا نه بیندازد وبگوید اگر آتش است میسوزاند این کفر است وگوینده او کافر است
قسم هشتم آنکه مظنّه داشته باشد بحقیقت مضمون شهادتین یا مظنّه بمعاد داشته
باشد در اینجا اولاً باید بیان کرد که حکم خود این شخص چه چیز است وثانیاً حکم او نسبت بدیگران
که آیا احکام مسلمین را بر او باید جاری کرد یا نه پس میگوئیم امّا حکم او نسبت بخود اینست که

این قسم هفتم حاجت ببیان زیاد از آنچه فرموده اند دارد موضوعاً وحکماً صدر دام عمره العالی

واگر شنونده ندانست مراد گوینده را حکم بکفر نیز نمیشود صدر دام عمره

هرگاه

هرگاه متمکّن است از تحصیل یقین وتحصیل نمیکند وبمظنّه مانده است حکم او حکم شاکّ است ودر
آخرت نجاتی برای او نیست واگر متمکّن نشود که از این بالاتر تحصیل کند ونهایة سعی او اینست
پس در آخرت معذور است یعنی او را عقاب بر این نمیکنند وامّا در دنیا اجراء احکام مسلمین
بر او نمیتوان کرد واحوط نیز اجتناب است از او **قسم نهم** اینکه شخص تحصیل معرفة باصول
دین نمود ومعتقد بعقاید کما هو حقّه بوده باشد لکن در قلب او بعض خیالات ووسواس
هست وبعض احتمالات مخالف در دل او میگذرد لکن او را آنها خوش نمی آید ومتاذّی از آنها
میشود یا آنکه بعض کلمات کفرآمیز در ذهن او می آید ولکن کراهت از آنها دارد وحتّی اینکه کار
بآنجا میشود که خود را هلاک کند واینها در قلب او بنا شد حکم این شخص نیست که اصلاً وابداً عیبی و
نقصی در ایمان او نیست ومتاذّی بودن او دلیل قوّة ایمان اوست وهرچند خیالات او
بدتر اند وکراهیّت از آنها بیشتر ایمان او قوی تر است وعلاج این وسواس وناخوشی در احادیث
صحیحه از حضرت رسالت پناه وائمّه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که هر وقت
در خاطر او بیاید بگوید لا اله الّا الله آمنّا بالله ورسوله ولا حول ولا قوّة الّا بالله
قسم دهم اینکه بی اعتقادی شخص از بابت دیوانه بودن او باشد چه متصل باشد
دیوانگی با ایّام بالغی واصلاً در آن ایّام تحصیل اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیّت حکم
باسلام او شده باشد یا تحصیل کرده باشد یا اینکه بالغ شد ومعتقد شد وبعد دیوانه
شد در همه این صورتها احکام مسلمین بر او جاری است اگرچه هیچ اعتقادی برای او نیست
وامّا هرگاه بالغ شده بود وتحصیل اعتقاد نکرده وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان
کرد ونجاست او وخالی از زوجه نیست وامّا هرگاه در صدد تحصیل اعتقادات بود وهنوز بجائی
نرسیده بود وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد وطهارت وخالی از زوجه نیست
قسم یازدهم مستضعفین کفّار وسنّیان وایشان بر دو قسم اند غافلین وابلهان
ومراد از غافلین کسانی هستند که اصلاً وابداً ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید
نمود ونشنیده اند وابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند وعقل کامل هم ندارند ونتوان
ایشان را مطلبی حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود امّا مستضعفین کفّار مثل
دختران فرنگ مثلاً یا غیر آنها که اصلاً وابداً نام اسلام نشنیده اند وخیال میکنند که غیر از
پادشاه فرنگ پادشاهی نیست وغیر از دین او دینی نیست پس در دنیا احکام کفّار بر ایشان جاری است

واما در اخرت از عدالت خداوند عالم عذاب کردن ایشان دور است پس ایشان را در جهنم
عذاب نمی کنند ولکن در بهشت نیز داخل نمیشوند یا در اعراف هستند وزجری برایشان نیست
یا در قیامت تکلیفی بایشان میکنند والله اعلم واما مستضعفین که در میان سنیان
هستند حکم اینها نیز در اخرت حکم مستضعفین کفار است بنحویکه کفته شد که در دنیا احکام
مسلمین کلاً وعلاوه براین بعض احکام شیعیان نیز برایشان ترتیب داده میشود مثلاً بنا بر قول
باینکه شوهر کردن زن شیعه بسنی حرام است بمستضعف ایشان چندان اشکال ندارد وهم چنین
هرگاه شیعه زن سنیه بکیرد جایز است اما خلاف احتیاط است لکن در مستضعفات ایشان
احتیاط هم نیست **قسم دوازدهم** مستضعفین شیعه یعنی کسانیکه اعتقادی
بخدا ورسول دارند واختیار دین شیعه فی الجمله نموده اند وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
وصی میدانند لکن ائمه را بتفصیل یا بترتیب نمیشناسند یا انکه معنی امام را نمیفهمند
وکلام در صورتی است که از بابت غفلة یا ابله بودن ایشان باشد نه تقصیر وحکم این
اشخاص انیست که احکام اسلام از طهارت وغیرها برایشان جاری است کلاً وعقاب ندارند
وبعید نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام در این است که ایا بعض احکام ایمان برایشان
جاری است مثل دادن زکوة وفطرة ورد مظالم بایشان صحیح است یا نه مسئله محل خلاف
در فطره خالی از وجهی نیست ودر زکوة از سهم فقرا ومساکین مشکلست لکن از بابت سهم
فی سبیل الله میتوان داد واما کفاره احوط ندادن بایشان است ودر رد مظالم فی الجمله
احتیاطی هست **قسم سیزدهم** اینکه شخص اختیار طریقه شیعه نموده وغافل وابله نیست
ولکن در معرفت بحق دوازده امام واسم ایشان وترتیب ایشان وبعض صفات ایشان کوتاهی
میکند حکم این جور اشخاص از بابت طهارت بدن اشکالی ندارد چونکه شهادتین در ان
کافی است لکن از بابت احکام ایشان خصوصاً در اخرت کار ایشان مشکل میشود خصوصاً
هرگاه امام زمان را نشناسند ومعتقد بحیات او وغیبت او واینکه امروز حجت خدا است بر
مردم نباشند یا اینکه از بابت تسامح ملتفت باین مرحله نشوند ومیتوان کفت که اعتقاد
بتوحید ونبوت پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه واله وصدق او ودر معاد واعتقاد بخلافت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفرزندان او باین عدد مخصوص که اسامی ایشان معین است و
شناختن امام عصر بخصوصه کفایت در ایمان میکند اگرچه بالاسم والترتیب یك یك را

نداند لکن خالی از اشکال نیست **قسم چهاردهم** اشخاصیکه امر ایشان از همه اشد
وکار ایشان از کفار مشکل تر یعنی کسانیکه اختیار طریقه حق نموده اند وبعد ارتدادی برای
ایشان حاصل شود وچون این مسئله اهم مسائل است لهذا بعون الله تفصیل ان در سه
مقام بیان میشود اول در اسباب ارتداد دوم در اقسام ارتداد سوم در احکام ارتداد
اما اسباب ان بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی از سه چیز اول بدل دوم بزبان سوم باعضا
وجوارح اما بدل مثل اینکه در قلب منکر شود بعد از ایمان یا شك کند بعد از یقین یا در دل
قرار بدهد که کافر شود بعد از این یا اینکه اگر فلان امر اتفاق شد کافر شود وهرچند که هنوز
نشده باشد واما زبان مثل اینکه نفی صانع کند یا نفی توحید او یا نفی حکمت او یا نفی علم او یا نفی عدالت
یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات عبث در انها یا نفی نبوت یا نفی معاد چه از روی
اعتقاد باشد یا جحود یا عناد یا استهزاء یا شوخی ومطایبه وهمچنین انکار ضروریات دین
مثل وجوب نماز وروزه وزکوة وحج یا انکار حرام بودن مال مردم یا استخفاف باصل شرع ومذهب
ودین ومعاد وقران واحادیث باینکه بکوید اینها چه چیزند وکاهی که از راه طعن واستخفاف
شخص میکوید که قربان خدا یا پیغمبر یا قران یا حدیث بشوم مرتد میشود واما اعضا وجوارح مثل
اینکه قران را بزمین زند یا استخفافاً پاره کند ودور بیندازد یا لکد بزند یا در قاذورات عمداً
بیندازد وهمچنین ادعیه واسماء خدا وکتب احادیث ونحو انها ودر اینجا سه مطلب مهم هست
مطلب اول اینکه این چیزهائیکه کفته شد که بقول یا فعل باعث ارتداداند تفاوت نمیکند
در انها باقی بودن اعتقاد در قلب وباقی نبودن ان **مطلب دوم** بدانکه ارتدادی که
از کفتن حاصل میشود یك قسم ان حکم خاصی دارد غیر از احکام باقی اقسام ارتداد وان قسم
اینست که العیاذ بالله ناسزا که سب ودشنام باشد بخدا یا رسول او بکوید بهر لفظیکه باشد
وحکم خاص او اینست که لازم است برکسیکه شنیدن ان از او که او را قتل نماید بمجرد شنیدن ان
از او مادامیکه خوف برجان خود یا جان کسی دیگر نداشته باشد پس در صورت عدم خوف هرگاه
او را نکشت معصیت نموده ودر حدیث از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله علیه وارد شده است
که بعد از بیان این حکم راوی عرض کرد بخدمت انحضرت ارأیت إن أنا لم اخفه لم افعل ولم اقتله
ما علیّ من الوزر یعنی اگر خوفی نداشته باشم وبا وجود این او را بقتل نرسانم چه قدر کناه بر من هست
حضرت فرمودند یکون علیك وزره اضعافاً مضاعفة من غیر ان ینقص من وزره شیئ

اَمَا عَلِمْتَ مِنْ اَفْضَلِ الشُّهَدَآءِ دَرَجَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَنْ نَصَرَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ وَرَدَّ عَنِ اللّٰهِ
وَرَسُولِهِ یعنی میباشد بر تو کناه او چند مضاعف بی انکه از کناه او چیزی کم بشود یا نمیدانی
که از افضل شهداء ان کسی است که یاری کرده باشد خدا و رسول را غایبانه و نصرت کرده باشد
بدرادر بارهٔ ایشان رد نموده باشد **مطلب سوم** بدانکه سبب شدن اینعمل ارتداد
شروط چند دارد اول بلوغ پس هرکاه از نابالغ صادر شد نه حکم قتل و ارتداد جاری میشود
لکن در سب خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و افعال موجبهٔ ارتداد تعزیر او لازم است هرکاه
ممیز باشد و هرکاه توبه کند احوط است دوم عقل پس بر دیوانه اصلاً و ابداً چیزی نیست
سوم اختیار پس بر مکره چیزی نیست یعنی هرکاه کفار یا نواصب کسی را اجبار کردند بر تلفظ بکلمهٔ
کفر حتی سب پیغمبر صلی الله علیه و اله عیبی ندارد همچنانکه عمار ابن یاسر را اکراه کردند در مکه
بر کلمات کفر و انها را کفت بعد از ان کریه کنان بخدمت رسول صلی الله علیه و اله امد و بسیار
مضطرب بود ایهٔ شریفهٔ اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ در حق او نازل شد انوقت
مطمئن شد و حضرت باو فرمود اِنْ عَادُوا عَلَیْكَ فَعُدْ یعنی هروقت ترا اکراه کردند بر کفتن
بعد از این نیز بکو **مسئله** ایا وقت اکراه که شخص این حرفها را بکوید توریه واجب است
یعنی باید یک معنی دیکر قصد کند یا نه وجوب ان معلوم نیست و شاید احوط باشد **چهارم**
شعور پس هرکاه کلمهٔ کفر غفلةً یا بی قصد صادر شود عیبی ندارد و اما غیظ و غضب یا باعث
رفع حکم هستند یا نه تفصیلی دارد باین طریق که اکر غضب و بحدی باشد که بالمره از شعور
افتاده باشد که اکر خود را در چاه یا از بام بیندازد مشعور باو نمیشود حکم مترتب بر حرف
او نمیشود و خصوصاً هرکاه خود ندانند که کفته است و مشخص شود که کفتن او بی قصد بوده
و اما هرکاه غضب او باین حد نرسید و از حد تمیز اشیاء نیفتاده است احکام بر او جاری میشود
مسئله هرکاه کلمهٔ از کلمات ارتداد کفت و بعد ادعا میکند که این حرف غفلةً و بی قصد
صادر شد هرکاه احتمال بدهیم که راست بکوید ظاهر اینست که حکم مرتد بر او جاری نشود
و این حکم کار را در بعض مردم اسان میکند **پنجم** دانستن معنی کفر و قصد
ان پس هرکاه کلامی را کفت و معنی انرا نمیدانست یا قصد ان نکرد یا
منظور و لازم ان معنی بود عیبی ندارد مثلاً شخص عامی کاهی میکوید خدا یا تصدق
سرت شوم و منظور او و لازم اینست که ثناء خداوند و حمد او ست نه اینکه اثبات سر برای خدا بکند

این عیبی ندارد و همچنین در افعال مثلاً هرکاه نمیدانست که این چیزیرا که اهانت کرد قران بود
عیبی ندارد و اما جاهل بحکم مسئلهٔ ارتداد پس معذور نخواهد بود هرکاه مثلاً معنی کلامرا دانست
و لکن نمیدانست که اکر اینرا کفت نجس میشود یا واجب القتل میشود و این ندانستن باعث رفع
حکم نمیشود **مسئله** در زبان بعض عوام متعارفست که میکویند امام حسین عمرت را
زیاد بکند یا حضرت عباس روزی ترا زیاد بکند یا ترا اولاد بدهد یا فلان امام زاده ترا
نکاه بدارد اکر منظور این است که از برکت اینها بشود یا اینکه ایشان شفیع بشوند در خصوص
اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوبست و اکر منظور حقیقت رازق و معطی و خالق باشد
مشکلست و اما اقسام ارتداد بحسب شخصی که از او حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم اول
نابالغی که در حکم اسلام بوده بتبعیت والدین و هنوز خود اعتقاد بهم نرسانیده دوم نابالغی
است که وصف اسلام بجهت خود او حاصل شده بنا بر قول بر اینکه برای نابالغ در صورت زیادتی
معرفت و تمیز و علم بادلهٔ عقاید اصل اسلام استقلالاً حاصل میشود سوم بالغی است که در وقت
تولد محکوم باسلام او شده از باب اسلام والدین او یا یکی از انها در وقت انعقاد نطفهٔ او
یا وقت تولد او و لکن خود بعد از بلوغ قبل از وصف اسلام و اقرار بان اسباب ارتداد برا
او حاصل شود **چهارم** بالغی است که بر اسلام متولد شده و در وقت بلوغ باسلام اقرار نمود
و بعد سبب ارتداد او یافت شود و انرا مرتد فطری میکویند **پنجم** کسیکه بر حکم اسلام متولد
نشده و بعد از بلوغ اسلام اورده و بعد مرتد شده و اینرا مرتد ملی کویند **مقام سوم**
در احکام این اقسام اما قسم اول پس حکم بر او مترتب نمیشود همچنانکه کذشت و اما قسم ثانی
پس اظهر اینست که حکم بر او جاری نیست و لکن بعضی قائل بان شده اند و اما قسم ثالث پس
محل خلافست که ایا داخل است در قسم مرتد فطری یا نه و اما قسم رابع که مرتد فطری است
و غالب اقسام است پس حکم در ان نسبت بمرد و زن تفاوت دارد اما در صورتیکه مرد
باشد چند حکم بر او مترتب است اول نجاست عینیه یعنی بدن او مثل سایر کفار از اعیان
نجاسات میشود دوم حرام شدن زوجهٔ او بر او و باید عده بکیرد بعدهٔ وفات و بعد جایز است
که شوهر بکند بکسی دیکر و هرکاه زن نزد او بماند هر نزدیکی که حاصل شود داخل زنا میباشد
سیم اینکه قتل او لازم است بر امام یا نائب او چهارم اینکه اموال او از ملکیت او بیرون
میروند باین طریق که دیون او را از انها ادا میکنند و باقی از ورثهٔ او میشوند پس هرکاه خود بلها

معامله کند حرام است و باطل پنجم اینکه توبهٔ او دیگر قبول نمیشود و در دنیا کار او چاره ندارد
بنابر مشهور و ثمرهٔ بخشیدن توبه او نسبت باخرت نیز محل خلافست والله اعلم ششم اینکه
ذبیحهٔ او میته است هفتم اینکه حرام است داخل مسجد بشود و بیرون کردن او واجبست هشتم
اینکه تزویج او بمسلمه و کافره هر دو باطل است نهم اینکه اگر بمیرد تغسیل و تکفین و نماز او مشروع
نیست دهم اینکه دفن او در مقابر مسلمین جایز نیست یازدهم اینکه ولایت او بر اولاد خود ساقط
دوازدهم اینکه هرگاه مسلمانی او را بکشد نه قصاص دارد و نه دیه سیزدهم اینکه هرگاه بعد از
ارتداد نطفهٔ از او منعقد شد و زن مسلمه باشد و مسئله نمیدانست که این زنا است ولد
زن ملحق است واما هرگاه میدانست باو نیز ملحق نمیشود و اگر زوجه نیز مرتده باشد ولد
حکم اسلام را ندارد و بعضی جایز دانسته اند در اینصورت که مانند اطفال کفار حکم بملکیت
او شود و بیع بر او واقع شود چهاردهم اینکه علما حکم فرموده که مرتد بعد از رده نیز مالک
نمیشود چیزی را که جدید تحصیل کند مثلا هرگاه چیزی بخرد یا صحرا برود هیمه یا علف بیاورد
یا کسی چیزی باو ببخشد مالک آنها نیز نمیشود پانزدهم اینکه میراث باو منتقل نمیشود مثلا هرگاه
کسی بمیرد که پسری دارد که رده گفته است و پسر پسر عموئی یا پسر دختر خالهٔ نیز دارد ارث به
پسر او نمیرسد و بانها میرسد که از او دورند و در اینجا مطلب مهمی است بدانکه این احکام
که بیان شد نه همه در صورتیست که قائل باشیم بانکه توبهٔ او قبول نمیشود یا اینکه توبه
نکند ولکن اقوی در نظر اینست که هرگاه حقیقة توبه کرد توبهٔ او بجهت اخرت مقبولست
و همچنین از بابت بعض احکام دنیویه نیز ثمر میکند پس بدن او پاک میشود و هرگاه زن راضی
بشود بعقد جدید و مهر جدید بر او حلال میشود و احوط اینست که بعد از چهار ماه و ده روز
او را عقد کند و دیگر بعد از این احکام مسلمین بر او جاری میشود لکن اموال او بر نمیگردد
مگر اینکه ورثه باو ببخشند و حکم قتل او که کار امام یا نائب خاص است نیز مرتفع نمیشود هر
هرگاه ارتداد در اثناء عبادت مثل صلوة یا صوم اتفاق شد آن عبادت باطل است و اگر
توبه او مقبول شد باید اعاده آن کند و اما طهارت او نقض میشود پس هرگاه وضو یا غسل
داشت و مرتد شد بعد توبه کرد آیا ارتداد وضو و غسل او را باطل نموده یا نه قول بعدم
بطلان خالی از وجه نیست مسئله اولاد شخص مرتد فطری که هنوز نابالغ اند در
حکم اسلام اند و ارتداد پدر یا مادر یا هر دو تغییر حکم ایشان نمیکند و اما هرگاه زن باشد

و لکشتن او بدون اذن حاکم حرام است

بمجرد اینکه مرتده شد نجس میشود ولکن اموال او از ملکیت او بیرون نمیرود و قتل او لازم
نمیشود و اگر زن کسی باشد که عقد شده و تصرف نشده عقد باطل میشود و مهر را طلب
ندارد و هرگاه عقد و تصرف شده بمجرد رده گفتن حرام میشود بر شوهر نزدیکی با او و مهلت
دارد تا وقتیکه زمان عده بگذرد اگر در زمان عده توبه کرد حلال میشود والا عقد منفسخ
میشود ولکن مهر را بسبب تصرف سابق طلب دارد مسئله هرگاه بر مرد مشخص شد که زن
او رده گفته سابقا در این مدت که مرد ندانسته است برای او عیبی ندارد و حالا حکم توبه دادن
و ملاحظهٔ عده نگذشتن نماید و اگر مشخص شد که عده گذشته حالا توبه نماید و عقد را
جدید واقع سازند و بدانکه واجب است بر هر کس که قادر است امر نمودن زن بتوبه و هرگاه توبه
کرد توبهٔ او مقبول است و اگر قبول نمیکند لازم است که او را در زندان حبس کنند بقدر قوت
لا یموت باو داد تا اجل او برسد و بمیرد مسئله هرگاه زن توبه کرد بعد هم رده گفت
باز هم توبه او قبول میشود و در مرتبه چهارم امام یا نایب امام حکم بقتل او مینماید قسم پنجم
یعنی مرتد ملی پس او عبارت است از کسیکه بر اسلام تولد نشده ولکن خود بعد از بلوغ اختیار
اسلام نموده و بعد از اختیار اسلام مرتد بشود و از برای او پنج حکم است اول اینست که او را امر
بتوبه میکند اگر قبول کرد و توبه نمود توبهٔ او قبول است اگرچه یقین نکنیم که در قلب معتقد است
و اگر قبول نکرد او را قتل باید کرد دوم اینکه مدت مهلت او برای توبه سه روز است بنابر اقرب
سیم اینکه عقد که ما بین او و زوجهٔ او بوده منفسخ میشود و زن باید عدهٔ طلاق بگیرد ولکن
اگر در بین عده توبه کند زن ثانیا زن او میشود و احتیاج بعقد جدید ندارد چهارم اینکه اموال
او بر ملکیت او هستند لکن ممنوع است از تصرف در آنها اگر توبه نمود بتصرف او میدهند والا
همین طریق هستند نفقهٔ او و نفقهٔ واجب بر او را از آنها میدهند تا وقت کشتن یا مردن او اگر
چیزی مانده ورثهٔ مسلمین او علی ما فرض الله تقسیم میکنند خاتمه مطلب در بیان بعض
اقسام کفر که محل اتفاق اند یا محل اختلاف اند که دخلی باصل اعتقادات در اصول اسلام
ندارند و آنها چند چیز اند اول انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه یا استحباب حمام
یا حرمت بول دیوان که از اصناف وکسبه جبرا میگیرند و نحو ذلك دوم اعتراض در حکمی که خداوند
عالم کرده است و از این بابت ابلیس کافر شده والا قائل بتوحید و نبوت و معاد و همه احکام
بود و آنها را بطریق یقین میدانست و مدرس ملائکه بوده است و دو رکعت نماز را در چهار

هزار سال یا شش هزار سال نموده همین یك اعتراض بر خداوند عالم کرده کافر و مردود درگاه شد که گفت چرا امر کردی که سجدهٔ آدم کنم و حال آنکه من از او بهترم سوم استخفاف بحکم خدا که بگوید این چه چیز است حتی استخفاف بمستحبات مثل اینکه بشارب گرفتن یعنی باصل استحباب آن استخفاف کند و این سه قسم باتفاق علماء موجب کفر ند چهارم ولد الزنا را بعضی از علماء کافر میدانند و نجس اگرچه بعد از بلوغ شهادتین بگوید و بحسب ظاهر عابد و مقدس شود ولکن اقوی اینست که هر گاه اظهار اسلام کرد مسلم و طاهر است و همهٔ احکام ایمان بر او جاری میشود بلی در بعض احادیث هست که اگر خوب باشد او را در جهنم میبرند ولکن عذاب ندارد و اینها چندان ثمر و اشکال ندارند اشکالی که هست در زمان قبل از بلوغ او است در صورتی که از دو طرف ولد زنا باشد که آیا پاك است یا نه هر چند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی از وجه نیست پنجم مخالفان را بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند و مشهور و اقوی طهارت ایشانست بلی نواصب و خوارج محکوم بنجاستند ششم نسبت بتارك الصلوة بعضی از علماء بسبب ظاهر بعض احادیث حکم بکفر و نجاست نموده اند اگرچه منکر وجوب آن نباشد زیرا که منکر وجوب آن منکر ضروری دین و داخل در قسم اول است و بی شبهه نجس است لکن این قول خلاف مشهور و مستلزم عسر و حرج است چونکه مراد از تارك الصلوة کسی است که هیچ نماز نکند یا نماز باطل بکند پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی اینست که هر گاه شخص انکار وجوب نماز کرد کافر است و نجس و هر گاه استخفاف بان نمود یعنی استخفاف باصل قرار دادن او کرد مرتد است و هر گاه معتقد وجوب آن هست لکن از اسبك برداشتن و سهل انکاری در آن میکند از بابت ترك آن یا باطل جا آوردن آن یا درست نکردن مسائل آن یا تضییع آن از بابت تاخیر از نیم بالاتی در همهٔ این صور شخص اگرچه کافر نیست و پاکست لکن فاصله با کفر ندارد و در احادیث وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد و بر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن بر دین پیغمبر از عالم نخواهد رفت و اینها که گفتیم نیز جاری نیست در ترك نماز قضا که بر ذمهٔ شخص ثابت است و تاخیر میکند بجد تهاون و توسعه را عذر قرار میدهد **مقام دوم** از اموری که در اول بلوغ لازم میشوند تعلم کیفیت نماز بمعرفت افعال و یاد گرفتن اقوال آنست بدانکه نماز کیفیت معینه ندارد که نسبت بهمه علی السویة باشد بلکه نسبت بهر قسمی

از

قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین

ع ف ل

در تارك الصلوة تفصیلی است که بعد از این ذکر خواهند فرمود صدر دام ظله

از مکلفین کیفیتی دارد مثلا نماز گاهی از اوقات منحصر است بگذرانیدن در دل و یکونه خواندن دارد و نه فعل و گاهی اقوال دارد و افعال ندارد و گاهی افعال دارد و اقوال ندارد و گاهی همه را دارد مثل نماز غالب مردم پس هر کس بحسب حال خود باید صورت نماز واجب خود را یاد بگیرد و بجا آورد و ملخص صورت نماز بعد از نیت که شرطست در هر نماز و عوض ندارد اینست که افعال آن در حالت امکان قیام است و رکوع و سجود و جلوس و اقوال آن هم در حال امکان تکبیر است و قراءت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و هر یك از اینها را در حالت عدم امکان عوضی هست باین تفصیل عوض قیام یکی از چهار چیز است بترتیب اول جلوس دوم بر پهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش رو بقبله باشند سوم بر پهلوی چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم بر قفا خوابیدن که صورت و کف پاها رو بقبله باشند و عوض رکوع یکی از چهار چیز است بترتیب اول انحناء بقدر امکان دویم ایماء بسر سیم ایماء بچشم چهارم گذرانیدن در دل و عوض سجود همین چهار چیز است لکن در هر یك از اینها گذاشتن پیشانی بما یصح السجود علیه یا گذاشتن ما یصح السجود علیه یا ~~گذاشتن ما یصح السجود علیه~~ بر پیشانی احوط است و عوض جلوس قیام است و گاهی خوابیده بودن عوض میشود و اما اقوال واجبه پس در صورتیکه شخص در اول بلوغ یا بعد از آن انها را یاد نگرفت هر یکی نیز عوض دارند عوض تکبیر ترجمهٔ آن است بفارسی یا لغت دیگر پس بعد از نیت مثلا بگوید خدا بزرگتر یا بزرگتر است و اگر بگوید یزدان بزرگتر است شاید بهتر باشد و اگر بر این هم قادر نیست در دل بگذراند او اما عوض حمد گاهی حمد غلط عوض صحیح میشود و گاهی قدری از حمد عوض مجموع میشود و گاهی قدری از حمد و قدری از جای دیگر قران را باید عوض قرار داد و گاهی آیهٔ از جای دیگر قران عوض حمد میشود و گاهی تسبیحات اربعه عوض حمد میشوند و گاهی سبحان الله گفتن تنها عوض میشود و گاهی گذرانیدن در دل عوض میشود بلی در اینجا ترجمه عوض نمیشود و اینها همه در منفرد است و در جماعت غالبا حمد ساقط است و تفصیل بیان حکم مکلفی که حمد صحیح را نداند بر چند قسم است اول اینکه حمد را میداند لکن غلط می خواند در اعراب یا در مخارج حروف بطریقی که زبان او بهتر از این نمیگردد و علاج پذیر نیست در اینجا تکلیف او خواندن همانست که میداند و نماز جماعت بر او واجب نیست

بلکه ترك آنرا نمایند صدر دام ظله

قطعاً و در سعۀ وقت نماز میتوان بکند دوم اینکه حمد را غلط بحسب اعراب و حروف میخواند
وعلاج پذیر هست ومشغول درست کردن او شده لکن حال که وقت نماز است هنوز
درست نشده در این صورت در سعۀ وقت نماز نکند و در آخر وقت نماز بکند بهمین نحو
ودیگر قضا بر او لازم نیست واقوی اینست که نماز جماعت هم بر او لازم نیست هرچند احوط است
سیم اینکه در فکر درست کردن ان نشده در اینصورت در اول وقت نماز منفرد نمیتواند
کرد واقوی وجوب نماز جماعت است بر او واگر وقت تنگ شده وجماعت ممکن او نشد باز
بهمان طریق نماز بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم اینکه قدری از حمد میداند
مثل یک ایه یا بیشتر در اینصورت بعضی گفته اند همان کافی است و بعضی بر انند که تکرار
ان کند بقدر حمد واحوط انست که بعد از تکرار اگر از جائی دیگر بداند بقدر باقی مانده
حمد بر ان اضافه کند به نیت قربت مطلقه واین در صورتیست که وقت تنگ شده یا موسع
است و میتوان یاد گرفت ونماز جماعت هم بر او واجب نیست هرچند احوط است پنجم
انکه از حمد هیچ نداند ولکن از جای دیگر میداند در اینجا ملاحظۀ مقدار حمد نموده بحسب
حروف از ان که میداند عوض و بخواند واگر زیادتر باشد ظاهر انیست که عیب ندارد ششم
اینکه اینرا هم نمیداند در اینصورت ملاحظۀ مقدار حروف حمد نموده عوض ان بگوید
سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ واگر اینرا نیز نمیداند تسبیح
تنها کافی است بهمان طریق واگر بر هیچ قادر نیست حمد را در دل گذرانیده یعنی در خیال
خود بخواند یا اشاره بان در دل خود نماید و بمقدار ان بایستد واین سه صورت اخری
در وقتی است که نتواند حتی بغیر کسی نماید که او کلمه کلمه بگوید واین در نماز بخواند واما
سوره اقوی اینست که در اینصورت ساقط است واحوط اجزاء حکم حمد است واما ذکر رکوع
وسجود چون در هر یک سه سبحان الله کافی است فرض ندانستن بعید است واگر فرض
شد عوض انها ترجمه بفارسی یا غیر ان نماید واگر ممکن نیست اصل نطق در دل بگذراند وعوض
تشهد ترجمۀ انست لکن عربی غلط بر ان مقدم است بنحویکه در حمد گفته شد واگر قدری بداند
وباقی را ترجمه کند مثلاً بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و محمد بنده
وفرستادۀ اوست و بعد صلوات را بگوید واگر نداند در دل بگذراند واما سلام پس بعوض
ان ترجمۀ انست و بعد در دل گذراندن وتفصیل مسائل در محل خود خواهد امد ان شاء الله

درین سه صورت نیز جماعت را ترک نکند واگر جماعت نشود ظاهراً متعین متابعت کسی نماید صدر دام ظله

منظور اجمال صورت قضا نماز است مقام سوم از مقاماتی که در اول بلوغ باید
ملاحظه بشوند کیفیت اخذ وتعلم مسائل و احکام است از طریق شرعی بدانکه مسائل
بر چند قسم اند اول مسائل واضحه که از بدیهیات دین ومذهب شده اند مثل وجوب نماز
و چهار رکعت بودن نماز ظهر انها اجتهاد نمیخواهد وتقلید هم در انها جایز نیست دوم مسائل
یقینیه که میتوان در انها تحصیل یقین کرد از اتفاق علماء یا از ایات قرانیه واحادیث
متواتره قطعیه در انها نیز مجتهد وعامی تحصیل یقین کرده از راهی که علماء تحصیل یقین میکنند
عمل بان میکند واجتهاد وتقلید در انها نیز جاری نیست سیم مسائلی که شخص حکم انها را
بطریق یقین نمیتواند تحصیل کند ولکن احتیاط در انها ممکن است وطریق احتیاط را بنحوی
میداند که از راه دیگر در خلاف احتیاط دیگر نمی افتد در اینجا اقوی این است که اجتهاد و
تقلید در این واجب نیست وعمل باحتیاط کفایت میکند بلکه ارجح است واینکه گفتیم
احتیاط ممکن باشد چونکه در بعض جاها هست که احتیاط ممکن نیست مثل اینکه چیزی
باشد که ندانیم واجب است یا حرام البته در انجا باید اجتهاد کرد یا تقلید ودیگر گفتیم
باید بطریقی باشد که در خلاف احتیاط از بابت دیگر نیفتد چونکه بسیار جاها هست
که شخص خیال میکند که احتیاط نموده وحال انکه از راه دیگر خلاف احتیاط است مثلاً هرگاه
شخص شک کند که اب مستعمل در غسل را میتوان با وضو گرفت یا نه احوط بحسب ظاهر ترک
انست لکن اگر غیر از ان اب نباشد که امر دایر ما بین ان وتیمم بشود ترک ان خلاف احتیاط
است واحتیاط بحسب ظاهر در جمع است لکن بعض اوقات جمع نیز خلاف احتیاط است هرگاه
وقت تنگ باشد پس در حکم باحتیاط باید ملاحظۀ همه اطراف کرد که مبادا خلاف
احتیاط بشود واز این قبیل است احتیاطهائی که تکرار یک نماز در انها بشود شاید خلاف
احتیاط باشند از بابت اینکه بعضی واجب دانسته اند که بخصوصه بداند که این یک نماز معین را
خداوند عالم از او میخواهد واز ان نیت میکند واین در تکرار حاصل نمیشود پس لازم است
که شخص باجتهاد یا تقلید حکم اصل مسئله را دست بیاورد بعد از ان اگر احتیاط بخواهد
بکند فَهُوَ نُورٌ عَلٰى نُورٍ چهارم مسائلی که احتیاط در انها مشخص نیست یا ممکن نیست
یا اینکه بنای احتیاط را در انها ندارد در اینها بر کسی که قوۀ اجتهاد را ندارد لازم است
تقلید وچون مسائل تقلید از مهمات مسائل اند لهذا چند مطلب در بیان انها عنوان

مادامیکه عالم ... صدر دام ظله

وعد مطابق ان بجای اورد

مطلب اول بدانکه اصل مسئله لزوم تقلید مسئله ایست که هر کس
میشود بدانکه اصل مسئله لزوم تقلید مسئله ایست که هر کس فی الجمله تاملی عقل هر عاقلی
باید خود ازا بفهمد و یقین بان حاصل کند چونکه بعد از فی الجمله تاملی عقل هر عاقلی
حکم میکند باینکه خداوند عالم را احکامی هست که هر مکلفی مامور است بدانستن انها
و دست او از رسیدن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام کوتاه است
پس باید از کلام خدا و احادیث حجتهای خدا ازا بفهمد و خود قدرت بر فهم از انها ندارد
پس چاره نیست مگر رجوع بعالم عادلی که ازاو یاد بگیرد همچنانکه در هر کاری که شخص سررشته
ازان ندارد رجوع باهل خبره میکند مثل انکه ریال را بصراف نشان میدهد و قول ورا
حجت میداند همچنین در احکام باید رجوع باهل خبره بانها نمود و این معنی تقلید است

مطلب دوم بدانکه تقلید مجتهد جامع الشرائط لازم است و مراد از جامع
الشرائط کسی است که حجت خداوند جهان و امام این وقت و اوان خلیفة الله فی عباده
و بلاده صاحب العصر و الزمان قائم آل محمد عجل الله فرجه و جعل الله روحنا فداه اذن
داده باشد که باو رجوع نمایند چونکه امروز انحضرت حجت خداست بر ما و باید مامور باذن
و حکم انحضرت باشند بطریق خصوص یا بطریق عموم و در ایام غیبت صغری انحضرت را نواب
مخصوص بوده و بعد از ان که مصلحت الهی تعلق بغیبت کبری گرفت نائب مخصوص ندارد و لکن
در توقیع رفیع بطریق عموم بیان فرموده است صفات انکس را که باید مردم باو رجوع کنند و اورا
پیشوای دین بدانند و کسانیکه انصفات را داشته باشند در حق ایشان فرموده است فانهم
حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و در احادیث دیگر در حق صاحب این صفات فرموده اند الراد
علیه کالراد علینا و الراد علینا کالراد علی الله پس بر مکلفین لازم است که صفات ان
کسی را که امام زمان اذن برجوع باو داده بشناسند که در روز قیامت عذری داشته باشند
و متابعت هر مدعی ننمایند که گمراه خواهند شد و مجمل از صفات اینست که انحضرت عجل الله
فرجه در توقیع رفیع میفرماید و اما من کان من الفقهاء صائنا لدینه مخالفا لهواه
مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه و حاصل انچه از این توقیع شریف و غیر ان از احادیث
باقی ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فهمیده میشود این است که کسیکه نایب ایشان و حاکم
شرع و مرجع در اخذ مسائل است باید جامع چند صفت باشد اول ایمان یعنی تصحیح عقاید
بطریقی که از تزلزل و تشکیک سالم باشد دوم فقاهت و معرفت باحکام اهل بیت

ونظر

و نظر در حلال و حرام ایشان و این صفت حاصل نمیشود در این زمان مگر بعد از امر که ننر امر
از انها بتحصیل حاصل میشود و انها دانستن لغت عرب و علم نحو و علم صرف و علم منطق
و علم رجال و علم اصول فقه و علم تفسیر و علم احادیث در هر یك بقدر احتیاج و اطلاع
بر کلام علماء بجهت معرفت اجماعیات و یکی از انها امریست موهوبی از جانب خداوند
عالم که بتحصیل تنها نیست و ان عبارتست از قوه قدسیه که باعث تمکن رد فروع است
باصول انها و استقامه سلیقه است در استنباط مطالب از اشارات و کلمات اهل
بیت عصمت صلوات الله علیهم سوم اینکه مجتهد مطلق باشد نه متجزی یعنی باید قوه
استنباط اغلب احکام را داشته باشد پس اگر در یك مسئله یا چند مسئله قوه دارد و قوه
باقی را ندارد تقلید او جایز نیست چهارم عدالت و ان عبارت از صفتیست که حاصل
در قلب شخص حاصل از معرفة و خوف از خداوند عالم مانع از ارتکاب کبائر و بعض امور که
تفصیل انها در مقام خود خواهد امد انشاء الله تعالی پنجم بلوغ پس هرگاه نابالغ
بدرجه اجتهاد رسید مثل علامه و پسر او و فاضل هندی در ایام عدم بلوغ تقلید او جایز
نیست لکن مجتهد اعمال خود عمل باجتهاد خود میکند اگر چه عبادات و از شرعی بدانیم ششم
ذکوریت یعنی مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلید او جائز نیست بنا بر انچه شهید
ثانی ادعای اتفاق بران نموده است هر چند دلیل دیگر بران معلوم نیست هفتم اینکه
حافظ و صاحب ضبط باشد یعنی کثیر السهو و النسیان نباشد که تقلید او در اینصورت
مشکلست هشتم اینکه ان عالم مقبل بر دنیای خود نباشد یعنی همت و مصروف در جمع
اوضاع دنیویه زائده بر متعارف نباشد و حواس او مشغول باموری نباشد که محض دنیا
داری هستند و ضرور در امر معاد و معاش او نیستند و دل او در پی اموری که مصلحت
دینیه بر انها مترتب نمیشود نباشد و محبت دنیا و عشق ان من حیث هی در قلب او محکم نباشد
نهم حریت بنا بر قول بعضی که تقلید عبد مملوك را جائز نمیدانند اگر مجتهد شده باشد
دهم حیات یعنی مجتهدی را که شخص ابتداء میخواهد باو رجوع کند باید زنده باشد پس
از اول امر جائز نیست تقلید میت بکند و اما هرگاه تقلید مجتهد حی کرد و بعد از ان
مجتهد از عالم رفت جواز بقاء بر تقلید او محل خلاف است و اقوی این است که جائز است
و فی الحقیقه این تقلید حی است از بابت اینکه مامور برجوع است در امر دین بمرجعی و در ان

روز کر باو رجوع کرد حیّ بود پس اخذ حکم از حیّ وصفت تقلید حیّ همان روز برای او ثابت
شد وحکم خدا از انجهت دربارهٔ او ثابت شده دیگر همه اوقات بعد ازان رجوع وتقلیدی
متحقّق نیست که حال الآن تقلید میّت بشود بنا براین احکام فرعیّه که اخذ نموده همه بتقلید
حیّ حکم او شده اند ودراین زمان نیز باقی اند بران صفت ودرخصوص این حکم تازه که مسئله
بقاء بر تقلید است هم البتّه باید حالا رجوع بمجتهد حیّ کند که اورا فتوی بجواز دهد پس همه امور
او بعد از تامّل دقیق بتقلید حیّ میباشند **مسئله** هرگاه آن مجتهد که فوت شده است
رای او جواز بقاء بر تقلید میّت بود وتقلید او در این مسئله هم کرده بود نمیتواند حالا بقول
او بر تقلید او بماند بلکه چنانچه گفتیم باید در این مسئله رجوع بمجتهد حیّ نماید **مسئله**
هرگاه رای آن مجتهد میّت این بود که جائز نیست بقاء بر تقلید میّت وتقلید او هم در این
خصوص کرده بود حال که رجوع بحیّ کرد او را فتوی داد باینکه جائز است باقی ماندن باقی
بماند در همه مسائل مگر در آن مسئله **مسئله** هرگاه تقلید مجتهدی کرده وبعد از
فوت او تقلید کسی کرد که عدول را براو واجب کرده وعدول کرد بعد ازان او هم فوت شد وتقلید
مجتهد سوّم کرد که باقی ماندن بر تقلید میّت را لازم میداند یا باقی بدارند او را بر تقلید
مجتهد اوّل یا بر تقلید مجتهد دوّم مشایخ حقیر در این مسئله خلاف کرده اند مرحوم شیخ
صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه فرموده بودند که بر تقلید ثانی بماند وباقی دیگر تقلید
اوّل را لازم میدانند واین اقوی است واحوط جمع است ما بین هر دو هر جا که ممکن است والّا
احتیاط آن مسئله را ملاحظه کند ولازم نیست درانصورت اعادهٔ عباداتی که در وقت
رجوع بثانی نموده است **مسئله** هرگاه نابالغی تقلید مجتهدی کرد وآن مجتهد فوت شد ایا
تقلید او مجزی است که میشود باقی بماند یا اینکه مجزی نیست در مسئله دو وجه است و
تحقیق اینست که هرگاه نابالغ مسائل خود را یاد گرفت وتقلید مجتهدی در آنها کرد وتا زمان
اوّل بلوغ او مجتهد در حیات ماند وقرار داد که تقلید او بکند بعد از این که فوت شد بر تقلید
او بماند ولکن هرگاه در آن وقت از عالم رفته باشد یا اینکه در آن وقت قرار داد که تقلید دیگری
بکند یا متردّد شد که تقلید او بکنم یا نه ودر این بین فوت شد دیگر تقلید او نمیتواند کرد وباید
تقلید مجتهد حیّ بکند واز اینجا مشخّص شد که تقلید در ایّام نابالغی وقتی مجزی است که در
اوّل ایّام بلوغ قرار از او بهم نزند واینکه اگر بخواهد عدول بمجتهد دیگر بکند در اوّل بلوغ نیز

ین احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

در این مسئله نیز احوط القولین احوط است صدر

میتواند

میتواند اگرچه آن مجتهد اوّل هنوز حیّ باشد ولکن در نابالغ این عدول اشکال دارد چنانچه خواهد
امد انشاء الله تعالی واگر در ایّام بلوغ تقلید کسی کرد که تقلید ایّام نابالغی را شرعی بداند
احکام تقلید صحیح بران جاری کند **مسئله** هرگاه تقلید مجتهدی کرده بود در مسائل
وحال که فوت شده نمیداند که کدام مسائل بوده اند که در آنها باقی بماند اقوی اینست که
در همه مسائل باید رجوع بحیّ کند یازدهم از شرایط اعلم بودن است یعنی اعلم از است که اشد
تر باشد در فهمیدن حکم خدا واین شرط محلّ خلافست جمعی قائل شده اند که لازم نیست
وهمین قدر که مجتهد باشد کفایت میکند وبعضی تفصیل داده اند وتحقیق این مسئله بطریقی که
مطلب قائلین بلزوم اعلم وطریق احتیاط مشخّص شود اینست که در اینجا چند صورت هست
صورت اوّلی اینکه در بلدی یا در چند بلد چند مجتهد باشد ومقلّد تفحّص کرده
وبراو مشخّص نشده که اعلمی دارند یا نه در اینجا خلافی نیست که مخیّر است در تقلید هریك
صورت دوّیم اینکه میداند که اعلم دارند وتفحّص کرده دستگیر نمیشود که کدام
است درانصورت نیز خلافی نیست در اینکه مخیّر است **صورت سوّم** اینکه
تشخیص اعلم نموده ولکن با غیر اعلم در مسائل اختلافی ندارد یا در بعض مسائل در اینجا نیز
در آن مسائل که موافق اند تقلید هر کدام که خواهد بکند واحتیاطی چندان ندارد **صورت
چهارم** اینکه تشخیص اعلم کرده لکن نمیداند که در مسائل با غیر اعلم اختلافی دارد یا نه
در اینجا نیز مخیّر است در تقلید هر کدام که میخواهد واکثر علماء عصر که تقلید اعلم را لازم
میدانند در اینجا صورت حکم بتخیّر بودن هم نموده اند **صورت پنجم** اینکه اعلم را
میداند لکن اعلم در مسئله فتوائی ندارد یا اینکه اگر داشته باشد او را بنحو شرعی بدست
نمیتواند بیاورد در این صورت هم اشکالی در تقلید غیر اعلم نیست **صورت ششم**
اینکه چند مجتهد هست ومیتواند که تشخیص کند که اعلم دارند یا نه ومیتواند که او را هم
تعیین کند لکن نمیداند که در مسائل با هم خلاف دارند یا نه در اینجا نیز مخیّر است و
تفحّص وتشخیص اعلم ضرور نیست **صورت هفتم** اینکه تشخیص اعلم نموده باشد
یا اینکه بتواند تشخیص کند ورای او مخالف با غیر اعلم باشد که تفصیلا از او بداند در فلان
مسئله اختلاف دارند یا مجملا بداند که در بعض مسائل اختلاف دارند در اینجا کثیری
از علماء قائلند بلزوم تقلید اعلم در آن مسائل که با غیر اعلم خلاف دارد واین قول قرب

ازن تقلید ... بلکه اگر تقلید کسی کرد در زمان تقلید ایام نابالغ در زمان بلوغ باقی بماند در دنبالهٔ ... داشت ولو خواهد اشکال است والله العالم صدر دام ظله

۲ محلّ تأمّل است عمل باحوط القولین را ترک ننمایند صدر دام ظله العالی

۱ بل احتیاط بل لزوم رجوع باعلم است نهایت نشاید صدر دام ظله

باحتیاط است اگرچه لزوم ان محلّ تامّل است **صورت هشتم** اینکه بخیال عدم
مخالفت تقلید غیر اعلم نمود بعد مشخّص شد که رای اعلم مخالف است با او در این صورت
عدول باعلم شاید احوط باشد و لزوم ان معلوم نیست دوازدهم از شرائط بعضی لازم
دانسته اند تقلید اورع را یعنی هرگاه دو مجتهد مطلق که هر دو عادل اند یکی از ایشان
بیشتر پرهیزکار باشد لازم است تقلید او و مراعات این قول احوطست **مسئلة**
هرگاه دو مجتهد یکی از ایشان اعلم باشد و یکی اورع ایا کدام مقدّم است ظاهر اینست که
اعلم مقدّم است در مرحلهٔ تقلید **مسئلة** بدانکه کلامی که هست در تعیین رجوع
باعلم در خصوص اخذ مسائل است و امّا در امور دیگر که حرام است رجوع در انها بغیر
تقلید مثل مرافعات و نصب قیّم و تعزیرات شرعیه پس ظاهر اینست که قائلی نباشد
بلزوم رجوع در انها باعلم خصوصًا هرگاه ان اعلم در بلد نباشد **مطلب سیّم** در
کیفیّت اثبات این شرائط امّا اجتهاد مطلق پس ثابت میشود بدانستن خود شخص اگر که از
اهل خبره باشد و ثابت میشود بشهادت دو عادل از اهل خبره و ثابت میشود بشیاع
مابین اهل علم اگرچه عادل نباشند و ثابت شدن ان بحکم حاکم مسلّم الاجتهاد خالی از وجهی
نیست و یا ثابت میشود بمظنّه که غیر از انها باشد اظهر عدم انست خصوصًا با تمکّن از انها
و امّا با عدم تمکّن مگر از مظنّه یعنی هرگاه غیر مجرّد مظنّه باجتهاد دیگر راهی در دست ندارد ایا
تقلید ان مجتهد حیّ که مظنّه باجتهاد او دارد مقدّم است یا تقلید اموات که یقین الاجتهاد اند
قول باوّل اگرچه بعید نیست لکن احوط ملاحظهٔ احتیاطست بجمع بین التقلیدین در صورت
امکان و اگر احتیاط در خود مسائل نماید بهتر است **مسئلة** ایا ثابت میشود اجتهاد
بادّعای خود شخص هرگاه عادل باشد و یقین باشتباه او نباشد محلّ اشکالست و لکن این مانع
اقتداء باو نیست در صورت عدالت و تحقّق احتمال در بارهٔ او و امّا اعلمیّت و اورع بودن
پس ثابت میشوند بان چیزهائی که اصل اجتهاد بانها ثابت میشود و علاوه بر این بمجرّد مظنّه
مطلقه نیز ثابت میشود و امّا عدالت پس ثابت میشود بعلم حاصل از معاشرت و بشیاع
و اقوی اینست که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر شده بغیر از خوبی چیزی ندیده و از این بابت
مظنّه حاصل شده باینکه در قلب او خوفی از خداوند عالم هست که مانع است او را از ارتکاب
کبایر همین کفایت میکند و ظاهر اینست که خلافی در این نباشد چونکه تحصیل یقین بامور

قلبیه

قلبیّه برای غیر علّام الغیوب حاصل نمیشود و همچنین است کلام در اثبات عدم تعشّق بدنیا که
سابقًا گفته شد و امّا باقی صفات پس طریق ثبوت انها معلوم است **مطلب چهارم**
در کیفیّت اخذ مسائل بدانکه کیفیّت اخذ مسائل اینست که از خود مجتهد لسانًا بشنود
یا اینکه دو عادل از او نقل کنند و شاید یک عادل هم کافی باشد یا اینکه در رساله فتوی
که اطمینان داشته باشد از او است و اطمینان بصحّت نسخه داشته باشد به بیند پس هرگاه
رساله غلط داشته باشد و هرچند در یک جائی از ان باشد که نداند کجا است بهمهٔ ان عمل نمیتوان
کرد و باید عبارت و ظاهر در مطلب باشد پس بمجمل عمل نمیتواند کرد و باید که از عبارت او فتوی
مشخّص باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئله اشکال است یا بگوید خالی از اشکال نیست
یا بگوید تامّلی هست یا بگوید تردّدی هست یا بگوید شاید احوط باشد یا شاید چنین باشد
یا بگوید مشهور اینست یا بگوید خالی از وجهی نیست اینها فتوی نیستند و امّا اگر حکم را بیان
کرد بی تقیید یا گفت اقوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر اینست یا خالی از قوّة نیست اینها هم فتوی
هستند و امّا هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل از ان یا بعد از ان لفظ دالّ بر فتوی
باشد ان احوط مستحبّ است و اگر نباشد و تصریح نکند که فتوای من این احتیاط است این فتوی
نیست و محض بیان احتیاط در ان مسئله است و فتوی در این مسئله ندارد و تقلید در او جایز
نیست و بمجتهد دیگر هر وقت میتواند رجوع کند اگرچه عمل باین احتیاط کرده باشد **مسئلة**
هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی بدهد چنین خواهد گفت این اکتفاء در تقلید او نمیکند
مسئلة هرگاه مابین عبارت مجتهدی و زبانی او اختلاف شود زبانی مقدّم است
و هرگاه ناقل عبارت رساله با ناقل زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی او مقدّم است
و اگر عبارت رساله با نقل زبانی بطریق یقین تعارض کنند باز هم نقل زبانی قطعی بر عبارت
مقدّم است و اگر دو فتوی زبانی یا دو عبارت رساله تعارض کنند هر کدام اخر است تو ابکیرند
و اگر معلوم نباشد هر دو از اعتبار ساقط اند و اگر دو ناقل عادل مختلف شوند هرگاه جمع ممکن است
فبها و الّا ملاحظهٔ رجحان بشود مثل اعدلیّة و اضبطیّة و نحو انها **مطلب پنجم**
در تشخیص مسائلی که لازم است تحصیل انها بدانکه در هر کاری از کارهای نوع انسان حکمی از احکام
قرار داده شده و از این بابت از باقی حیوانات امتیاز داده شده اند و هیچ فعلی از افعال مکلّفین
خالی از حکمی از احکام خداوند عالم نیست پس باید شخص مکلّف که خود را متدیّن بدین نموده در مجموع

حرکات وسکنات خود از جزئی وکلی ملاحظه نماید حلیت وحرمت را در افعالی که میخواهد آثار
بر انها ترتیب دهد از معاملات وعقود وغیر انها ملاحظه نماید که شارع ترتیب داده یا نه
ودر چیزهائیکه میخواهد با نها قصد ونیت عبادت خداوند عالم کند باید ملاحظه نماید
که انها را خداوند عالم قرار داده یا نه وهر چند که دو کلمه دعا باشد یا چشم بهم زدن
باشد یا دست بر صورت مالیدن باشد که بقصد ثواب بجا بیاورد واگر ندانسته بجا اورد
تشریع است وبدعت است وافتراء است مگر اینکه مضمون حدیثی باشد یا قول عالمی واورا
بقصد ثواب بجا بیاورد چنانچه خواهد امد پس تحصیل کردن سه جور از مسائل واجب است مسائل
مباحات ومحرمات ومسائل معاملات ومسائل عبادات وتحصیل هر کدام کیفیتی دارند
ومقداری از انها را یاد گرفتن واجب است ومقداری از انها را یاد گرفتن شرط صحت عبادات
یا معاملات است وتفصیل اینها بعون الله بیان میشود **مطلب ششم** در بیان اینکه
در هر عبادات واجبه چه قدر از مسائل ان باید تحصیل کرد بدانکه هر عبادت واجبه بعد از انکه
وجوب او را دانست باید اولا صورت واجزاء او را معلوم کند چنانکه در نماز فی الجمله اشاره شد
ومعرفة مقدمات ان نیز لازم است ودانستن شرائط مقارنة ان نیز لازم است ومعرفت
موانع ومبطلات ان نیز لازم است ودر اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اول** هرگاه
مجملا دانست که همه شرائط ومقدمات در او جمع اند واز موانع ومبطلات چیزی در او موجود نیست
لکن تفصیل انها را نمیداند ظاهر اینست که در صحت عمل همین کافی است ولکن وجوب یاد گرفتن
بر قرار است **مسئلهٔ ثانیه** اینکه هرگاه مقدمات وشرائط را نمیدانست لکن اتفاق
شد که در عبادت همه بجا امدند یا صحیح است یا باطل ظاهر اینست که اگر مقدمات وشرائط
از چیزهائی باشند که نیت نخواهند مثل ستر عورت وطهارت جامه وبدن نسبت بنماز
عیبی ندارد ولکن این در صورتیست که در وقت نماز در شک نیفتاده باشد که ایا شرائط
جمع اند یا نه **مسئلهٔ ثالثه** انکه اصل صورت نماز وواجبات وشرائط او را
دانسته ونماز کرد لکن موانع ومبطلات او را نمیدانست مثلا نمیدانست که حیض از موانع است
یا نمیدانست که حرف زدن مبطل است یا اینکه تکفیر یعنی دست بالای دست گذاشتن
یا امین گفتن بعد از حمد یا مطلقا مبطل نماز است لکن اتفاق شد که نه از موانع چیزی حاصل
بود ونه از مبطلات چیزی بعمل اورده ایا عمل او صحیح است یا باطل اقوی صحت است بلی در عبادا

باید واجبات باشد

که اصل حقیقت وجنس انها ترک بعض چیزها است مثل صوم واحرام واعتکاف لابد باید ان
چیزها را تفصیلا یا اجمالا بداند لکن این جور عبادات نیز مانع چند دارند که دخلی بحقیقت
انها ندارد انها نیز حکم موانع نماز را دارند مثلا هرگاه مفطرات صوم را بداند ولکن نداند
که ناخوشی یا سفر یا حیض مانع صوم است واینها از برای او اتفاق نشدند روزهٔ او صحیح است
مسئلهٔ رابعه ایا تفرقه ما بین اجزاء واجبه ومستحبه که در عبادات واجبه مثل نماز
هست ضرور است یا نه مسئله محل اشکال است هر چند که ضرور نبودن اقوی است
لکن تعیین اقل واجب ضرور است بجهة بعضی اوقات که زیاده از اقل واجب ممکن نیست بجهة
مضیق بودن وقت که در اینصورت مستحب بجا اوردن باعث بطال میشود **مسئلهٔ
خامسه** ایا دانستن مسائلی که گاهی اتفاق میشوند وگاهی اتفاق نمیشوند مثل مسائل
شک ونسیان لازم است یا نه اقوی اینست که انچه غالب اتفاق میشود یاد گرفتن انها واجب
است وانچه کم اتفاق میشود یاد گرفتن ان واجب نیست کلامیکه هست در این است که انها را
که واجب است یاد بگیرد هرگاه یاد نگرفت ودر نماز هم اتفاق نشدند نماز اشکال دارد یا نه
این مسئله محل خلافست بعضی قائلند بانکه واجب است یاد گرفتن انها لکن شرط صحت
نماز نیست پس اگر سهویات ومسائل منداوله شکیات را نداند ونماز کرد وشک وسهوی
نکرد نماز او صحیح است وبعضی گفته اند صحیح نیست وقول اول خالی از قوة نیست لکن ترک احتیاط
نباید کرد **مسئلهٔ سادسه** هرگاه از مسائلی که نمیدانست در نماز از برای او اتفاق
شد ودر بین نماز نمیداند که نماز او باطل شده که باید بهم بزند یا صحیح است ظاهر این است که
اگر قرار بدهد که حال نماز را تمام میکنم وبعد از نماز سؤال میکنم اگر خوبست فبها والا اعاده میکنم
همین قدر کفایت میکند در اتمام نماز ونماز صحیح است هرگاه بعد از سؤال معلوم شد که صحیح
بوده ودر این مسئله وجه دیگر هست باین طریق که گفته شود که اگر ان مسئله از مسائلی است که
یاد گرفتن انها واجب بوده است وتقصیر نموده وحال در نماز اتفاق شده نماز او باطل است
ومسئله پرسیدن بعد از نماز برای صحت او ثمر ندارد واگر از مسائلی بوده که واجب نبوده
تحصیل ان باو بهمان کیفیت که گفته شد خوب است **مطلب هفتم** در کیفیت تحصیل
مسائل مستحبات است بدانکه مسائل مستحبات بر شش نوع اند اول چیزهائی که استحباب
انها از جمله یقینیات است نزد هر کس مثل استحباب دعا وذکر وتصدق وقران ونحو اینها پس در

اصل اینها تقلید ضرور نیست وامّا هرگاه خصوصیّتی بانها ملاحظه شود مثل خواندن دعای
کمیل در شب جمعه مثلاً و ذکر کردن مخصوصی بطریق تسبیح حضرت فاطمه ع و تصدّق در روز
عید غدیر که قصد خصوصیّت در اینها ملاحظه میشود آیا تقلید در اینها بخصوص ضرور است
یا نه ظاهر اینست که ضرور نباشد و بمجرّد اینکه شنید یا دید در کتاب حدیث و دعا مثل
زاد المعاد و اعمال سنه و غیر اینها اکتفا میشود از این بابت که احتمال نفع راهست بی احتمال
ضرر و حسن چنین چیزی از بدیهیّات عقل است **نوع دوّم** چیزهائیکه اگر مستحب نباشند
یقیناً مباح اند مثل بعض آداب مانند مستحبّ بودن دست شستن برای اکل و انگشتر عقیق
در دست کردن و بوی خوش مطلقا یا برای نماز بکار بردن و نحو اینها اینها بمجرّد شنیدن یا دیدن در
کتابی مثل حلیة المتّقین و غیر آن دیدن کفایت در اینها میکند و بعد از تامّل حکم بجا آوردن اینها تقلید نمیخواهد
چونکه عقل هم که یقین میکند که بجا آوردن اینها خوبست از این بابت که گفته شد و اگر این یقین را نکرد در این مسئله
کلیه تقلید بکند که در احادیث بسیار وارد شده است که هر کس حدیثی شنید که فلان عمل ثوابی دارد و بامید آن
ثواب آن عمل را کرد خداوند عالم آن ثواب را باو میدهد اگر چه آن حدیث که شنید بی اصل
باشد **نوع سوّم** مستحبّاتی که جزء عبادتی باشند مثل مستحبّ بودن تکبیر رکوع و سجود
مثلاً و مستحبّ بودن سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه و مثل اینها ظاهر اینست که در اینها تقلید بخصوص
ضرور است هرگاه از اهل اجتهاد نباشد و باید دانست که در این جوره مستحبّات هرگاه جزو نماز
واجب باشند دقّتی هست چون که همینکه بخلاف وضع خود عمل آمدند نماز را باطل میکنند
بعد از آنکه بقصد خصوصیّت باشند مثل تکبیرات نماز را اگر در حال خم شدن و راست شدن
بگویند بقصد استحباب خاص صحّت نماز خالی از اشکال نیست **نوع چهارم** نماز مستحبّی
که در آن بعض خصوصیّات باشد که مخالف قاعدهٔ نمازهای دیگر است مثلاً هرگاه عدد آن
یا وقت آن برخلاف قاعدهٔ نمازهای مستحبّ است جایز نیست بجا آوردن آن مگر بتقلید که حکم
آن بخصوص تجویز کند پس نماز مستحبّ در وقت نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله و نماز
عمل امّ داود که در وقت نماز واجبی اند یا نماز اعرابی که دو رکعت بیک سلام نیست در اینجا
رجوع بمجتهد ضرور است وامّا سوره متعدّده داشتن یا اذکار خاصه اینها عیبی ندارد و بدانکه
نمازهای مستحبّی با نماز واجبی در بعض احکام دیگر فرق دارند آنها را البتّه باید بتقلید اخذ
کرد و آنها قریب به بیست امرند که در محلّ خود انشاء الله بیان خواهند شد **نوع پنجم**

[1] اگر برجاء نفع محتمل بجای آورد
صدر دام ظله

[2] اگر برجاء استحباب محتمل انها را بعمل آورد صدر دام ظله

[3] اگر بقصد استحباب بخواهد انها را بعمل آورد و الا اتیان بانها مانعی ندارد ... صدر دام ظله

بعض مستحبّات که در کیفیّت آنها خلاف شده مثل زیارت عاشورا و نحو آن ظاهر اینست که بهر یک
از کیفیّات که بجا آورد خوبست دیگر بخصوصه تقلید حتی در آن ضرور نیست اگر چه احوط است
نوع ششم بعض چیزها که احتمال دارد که داخل باشند در امر مستحبّی ولکن خوب
معلوم نیست و بطریق یقین مشخص نباشد که اینها داخل اند در آن یا نه مثل شبیه در آوردن
در تعزیه و وضع شهداء درست کردن بقصد قربت و مثل اینها ظاهر اینست که در اینها نیز تسامح
جاری نباشد و باید باجتهاد یا تقلید تحقیق آنها کرد **مطلب هشتم** در تحقیق
تقلید بدانکه تقلید عبارتست از یاد گرفتن مسئله بقصد عمل کردن چه عمل بکند و چه نکند
پس هرگاه نیّت تقلید مجتهدی کرد تقلید بهمین تنها محقق نمیشود و هرگاه رسالهٔ مجتهد را گرفت
بقصد عمل کردن بهمه آن باز هم تقلید حاصل نمیشود و هرگاه مسئله یاد گرفت بقصد اینکه
بعد از یاد بدهد یا اینکه ملاحظه کند که بنای عمل را بگذارد یا نه این هم تقلید نیست بلکه باید یاد
بگیرد بقصد عمل کردن و اگر نیّت تقلید مجتهدی کرد در همه مسائل در همین قدر که یاد گرفته بقصد
عمل تقلید او نموده است **مسئله** بدانکه نیّت تقلید در عمل شرط صحت عمل نیست یعنی همین
قدر که موافق مسئله که یاد گرفته عمل کرد کفایت میکند اگر چه وقت عمل همیشه بخاطر او نباشد
که این را بتقلید آن مجتهد بجا میاورم **مطلب نهم** در احکام تقلید و در آن چند
مسئله است **مسئلهٔ اولی** اینکه هرگاه تقلید مجتهدی کرد عدول بمجتهد دیگر
نمیتواند بکند **دوّم** اینکه تقلید چند مجتهد باینطریق که در هر چند مسئله تقلید یک مجتهد بکند
عیب ندارد **سوّم** آیا تقلید چند مجتهد موافق در حکم جایز است یا نه یعنی اگر قرار بدهد که
در مسئله که همهٔ ایشان قائلند تقلید همه را میکنم جایز است یا اینکه باید تعیین بکیرا بکند
اظهر جواز است باین طریق که قرار بدهد که هر یک را تقلید میکنم نه اینکه مجموع من حیث المجموع
را **چهارم** اگر تقلید یکی کرد بخصوصه و احتیاطاً ملاحظهٔ تقلید کسانی دیگر که موافق هستند
در حکم نیز کرد اصلاً شبهه ندارد **پنجم** اگر بداند که یکی از مجتهدین احیاء جایز التّقلید در مسئله
فتوای خاصی دارد ولکن نمیداند کیست ظاهر اینست که عمل بقول او میتواند بکند **ششم**
تقلید یکی از مجتهدین لا علی التّعیین که در حکم موافق اند مجزی نیست **هفتم** هرگاه شخص
مسئله را بتقلید مجتهد یاد گرفت هر وقت که از او بپرسند میتواند جواب بگوید و ضرور نیست
که تصریح بکند که بفتوای کیست بلی لازم است که در دل این نیّت کند در وقت گفتن وامّا آنکسی که

[1] اگر برجاء [illegible] بعمل بیاورد ... صدر دام ظله

[2] اگر اخذ مسئله بقصد عمل بعد [illegible] ... صدر دام ظله

[3] مطلقا [illegible] ... صدر دام ظله

[4] معلوم نیست ... صدر دام ظله

از او میرسد نمیتواند عمل بکند تا انکه تحقیق کند که این رای کیست **مطلب دهم** در مسائل ترک تقلید وانچه بر او مترتب میشود **مسئلهٔ اولی** هرگاه شخص ترک تقلید نموده باوجود اینکه میدانست که لازم است وملاحظهٔ احتیاط هم نکرده با همین تشکیک وتسامح نماز کرد یا عبادت دیگر کرد همهٔ اعمال وعبادات او فاسدند قطعاً اگرچه هم مطابق واقع بجا امده باشند **مسئلهٔ دویم** هرگاه ملتفت بلزوم تقلید نشده وغافل بوده وعبادات را موافق انچه از پدر ومادر یا معلم شنیده یا در کتاب غیر مجتهد می خوانده بجا اورده وبعد که بنای تقلید را گذاشت ملاحظه میکند که مطابق بوده اند اقوی صحت عبادات اوست واینکه دیگر نماز قضا یا غیر ان بذمهٔ او ثابت نمیشود **مسئلهٔ سیم** هرگاه در اینصورت که غافل بوده حال که ملاحظه میکند معلوم شد که عبادات او مخالف بوده اند بعضی از متاخرین علما حکم فرموده اند که بعد از انکه سعی خود را در انوقت نموده ومنتهای سعی او ونهایت انچه در ذهن او امده همین مقدار بوده واصلاً التفات باحتمال خلاف نداشته عمل او صحیح است اگرچه مخالف واقع باشد واین قول اگرچه بحسب دلیل خالی از وجهی نیست لکن اطمینانی که باعث فتوی بان باشد حاصل نشده **مسئلهٔ چهارم** هرگاه بر شخص مدتی گذشته که غافل بوده از تحصیل مسائل بطریق حقیقت وبحسب اعتقاد خود نماز کرده بی تقلید درست یا اینکه تشخیص مجتهد درست نکرده یا اینکه مسائل را درست تحصیل نکرده ولکن انها هم از این باب بوده که ملتفت نبوده ونزد خود احتمال نمیداد که حکم خدا غیر از این باشد حال که در صدد درست کردن شده نمیداند که اعمال سابقهٔ او بر طبق حقیقت بوده اند یا نه یا لازم است قضای انها یا نه اقوی اینست که لازم نیست وهمچنین اگر فوت شده ووارث او میداند که موافق قاعده تقلید نکرده ولکن میداند که از اعمال خود خاطرجمع بوده از بابت غفلت وحال او ولی نمی داند که اعمال او مطابق اتفاق شده اند یا نه در اینجا هم قضای نمازهای او بر ولی او واجب نیست وهمچنین استیجار از مال او برای عبادت لازم نیست مگر در صورتی که وصیت نموده باشد **مطلب پانزدهم** در مسائل شک در تقلید **مسئلهٔ اولی** هرگاه مدتی از بلوغ شخص گذشته باشد وحال شک میکند که ایا تقلید صحیح در ان مدت در مسائل خود نموده یا نه عبادات گذشتهٔ او محکوم بصحت اند وقضا بر او واجب

نیست

۱ — فساد با تحقیق نیست قربت از او معلوم نیست والاحتیاط سبیل النجات صدر دام ظله

۲ — پس اعاده وقضا لازم خواهد بود صدر دام ظله

نیست ولکن واجبست که حالا امور تقلید را درست نماید **مسئلهٔ دویم** هرگاه میداند که بعد از بلوغ مدتی تقصیر در تحصیل مسائل کرده وبعد تحصیل کرده است لکن نمیداند که از چه وقت بوده واینکه چه قدر باید قضا نماید اقوی اینست که لازم است قضا کند ان قدری را که یقین دارد که قبل از تحصیل بجا امده اند پس هرگاه نداند که یکسال از این بابت نماز قضا بذمهٔ او هست یا دو سال واجب همان یکسال است وراه احتیاط نیز معلوم است **مسئلهٔ سیم** هرگاه شخص ملاحظه کند که در مسئلهٔ مخصوصی حکم مسئله را بطریق خاصی میداند ولکن حال شک میکند که این دانستن از کجاست واز چه راه بدست امده لازم است که حال تقلید را ملاحظه کند واخذ حکم ان مسئله نماید اگرچه بر خلاف حکم سابق باشد ولکن اعادهٔ عبادات ضرور نیست **مطلب دوازدهم** در بیان مسائل مهمه متعلقه بدو شخص که در تکلیف مختلف وعمل مکلف بر ایشان بهم مرتبط باشد هرگاه دو مکلف در مسائل مختلف باشند بسبب اینکه هر یکی تقلید یک مجتهد میکند یا احکام ایشان نسبت بهم دیگر بجهت دیگر مختلف است مثلاً اگر بخواهند بهم اقتدا کنند یا یکی از ایشان وکیل دیگری شود یا وصی دیگر بشود یا معامله باهم کنند یا اینکه از ایشان بخواهند تصرف کنند انچه را که دیگری بتقلید مجتهد خود بصیغهٔ فارسی خریده یا چیزی را که تطهیر کرده یا چیزی را که طبخ کرده یا حیوانی را که تذکیه کرده که موافق تقلید دیگری درست نیستند یا اینکه بخواهد کسی را اجیر کند در نماز که میداند مسائل تقلید او برخلاف مسائل او هستند یا احکام در اینها بجهت دیگر مختلف است تفصیل کلام محتاج بدیان چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه امام ومأموم در مسائل مختلف باشند پس اختلاف ایشان یا در مسائل قرائت است یا در غیر انها اگر اختلاف در مسائل قرائت است وان محل اختلاف را امام بکار برده باشد حکم بجواز اقتدا خالی از اشکال نیست مثل اینکه امام سوره را واجب نداند پس بقصد استحباب خواند یا از اصل نخواند ومأموم واجب دانسته باشد واگر در مقدمات باشد مثل تطهیر رخت وبدن یا پوشیدن بعض انواع لباس ونحو اینها یا در افعال دیگر باشد جواز اقتدا خالی از قوت نیست واحوط ترکست واگر اختلاف در موانع باشد خصوصاً در چیزهائی که اصل وجود انها را مانع بداند مثل غیر ماکول اللحم در لباس اقتداء خالی از اشکال نیست واگر در مسائل عارضه در اثنا باشد اقتدا عیبی ندارد

۲ — اگر مثل طهارت بدن ولباس بوده باشد اگرچه در ان نیز ترک احتیاط نکند واما در غیر ان اقتدا جایز نیست صدر دام ظله

مسئلهٔ دوّم هرگاه وکیل
واگر در صورت عروض قصد انفراد بکند بهتر است
وموکّل در مسائلی که دخل دارند در آن امری که او را وکیل کرده مختلف باشند ظاهر اینست
که وکیل نمیتواند بقول مجتهد خود در آن مسئله عمل کند واین در وقتی است که اختلاف را
بداند وامّا هرگاه نداند یا اینکه نداند که موکّل وتقلید در این مسائل نموده در اینجا
موافق تکلیف خود عمل میکند مسئلهٔ سوّم هرگاه وصی کسی باشد که با او در اموری
که دخل بوصیّت دارند اختلاف داشته باشد در رای خودش یا رای مجتهدش در اینجا
وصی موافق رای خود یا مجتهد خود باید عمل کند مسئلهٔ چهارم هرگاه بخواهد شخص
از کسی چیزی بخرد یا تصرف دیگر کند که آنکس از او موافق تقلید خود بنحو صحیح خریده است لکن
موافق رای مجتهد این شخص صحیح نبوده قول بجواز خریدن از او یا خوردن از آن خالی از قوة نیست
مسئلهٔ پنجم هرگاه در یک معامله بخصوصه حکم دو نفر مختلف باشد که یکی صحیح
بداند ویکی فاسد معامله فاسد است حتی برای کسیکه صحیح بداند واین با مسئلهٔ چهارم
فرق دارد مسئلهٔ ششم هرگاه در نماز جماعت در کیفیت دخول در آن حکم ماموین
مختلف باشد مثل اینکه بعضی از اهل صف تقلید کسی بکنند که میگوید مهیا شدن کسانی
که پیش روی هستند کفایت میکند در نیت کردن کسیکه پشت سر ایشان است واز این
بابت نیت کردند وبعضی که عقب ایشانند رای مجتهد ایشان اینست که باید پیشتر ها تکبیر
بگویند ومهیا شدن تنها کافی نیست در این صورت ظاهر اینست که دخول اینها در نماز
کفایت میکند در اینکه کسانیکه عقب ایشان هستند داخل شوند در نماز واز این مسئله
مسئلهٔ دیگر حاصل میشود که بسیار فائده دارد وآن مسئله اینست که اگر معلوم شد بر
ماموم که کسانیکه ما بین او وامام هستند نیت کرده اند پیش از آنها که بر ایشان مقدم اند
همین قدر که احتمال داشته باشد که تقلید کسی را کرده اند که جائز میدانند کفایت میکند
در حکم بصحت دخول ایشان در نماز اگرچه رای مجتهد ایشان جواز دخول آنها نباشد
مسئلهٔ هفتم هرگاه بحسب اجتهاد یا تقلید حکم بنجاست چیزی شد ومجتهد دیگر
یا مقلد او از آن نجس نمیداند در صورت علم باینکه آن قائل بطهارت مباشرت آن نموده
اجتناب از ملاقات او لازم است مسئلهٔ هشتم هرگاه نجس را تطهیر نمود بحسب
اجتهاد یا تقلید ومجتهد دیگر این طریق را در تطهیر آن کافی نمیداند در اینجا حکم بعدم لزوم

ترتیب بعض احکام نجاست بر آن خالی از وجه نیست مثال بجهت این دو مسئله اینکه هرگاه
یکی از ایشان عرق جنب از حرام را پاک میداند ودر رخت او هست لازم است بر دیگری که
از او نجس میداند اجتناب از ملاقات آن هرچند برای آن صاحب رخت پاک است واما هرگاه
یکی از ایشان در تطهیر باب کثیر مثلاً تعدّد را شرط میداند ویکی نمیداند هرگاه تطهیر یک
دفعه نموده لزوم ترتیب همه احکام نجاست بر آن چندان مشخص نیست بلی در صورتی که در
تصرف این کس بیاید البته باید تمام تطهیر از نعل بیاورد مسئلهٔ نهم هرگاه در
حلال وحرام بودن طعامی مثل عصیر خرما وکشمش جوش خورده مختلف باشند بلا شبهه
اجتناب قائل بتحریم از طعامیکه دیگری باین نحو طبخ نموده لازم است وهمچنین اگر در مسئله
از مسائل تذکیه حیوانات مختلف باشند مثل اینکه هرگاه یکی از ایشان شکار کشته
کلوله را مثل کشتهٔ تیر کمان حلال بداند باین شروطی که دارد وبهمان طریق شکار کرد بلا
شبهه باعث حلیت بر دیگری که حرام میداند نمیشود ودر اینجا مسئلهٔ مهمه هست که هرگاه
طعامی که عصیر خرما مثلاً داشته باشد وشک در او شود که آیا جوش خورده یا نه یا اینکه
بدانی که جوش خورده ونمیدانی ذهاب ثلثین شده یا نه ودر دست کسی باشد که بی ذهاب
ثلثین از او پاک بداند یا مسئله را هیچ نداند ظاهر اینست که همین قدر که علم نداشته باشد
بجوش خوردن وذهاب ثلثین نشدن وهر دو را احتمال بدهد کفایت در پاکی آن میکند
واحتمال نجاست ضرر ندارد وهمچنین هرگاه گوشت یا پوست از دست مسلمانی گرفته شود
که حلیت آن از طریقی میداند که دیگری حلال نمیداند ولکن علم نداشته باشد که بچه
طریق است کفایت در طهارت وحلیت میکند ولکن این فی الجمله احتیاطی شاید داشته باشد
همچنانکه در صورت علم بجوش خوردن وشک در ذهاب ثلثین نیز فی الجمله احتیاطی هست
مسئلهٔ دهم هرگاه ولی میت یا اجیر نمازهای او در مسائل با میت مختلف باشند
مناط حکم نمازگذار است واما هرگاه وصی با اجیر نماز در خصوص مسئله ترتیب نماز قضا
مختلف باشند که اجیر ترتیب را شرط نداند ووصی شرط بداند لازم است بر وصی هرگاه دو اجیر
گرفت که ترتیب را با ایشان شرط نماید که بنا در یک زمان مشغول شوند مقام چهارم
از مقاماتی که در اول بلوغ ملاحظهٔ آنها لازم است ملاحظهٔ اسباب غسل است که در ایام
نابالغی حاصل شده اند بدانکه هرگاه بجهت شخص در ایام طفولیت سببی از اسباب غسل حاصل

شود حکم ان سبب براو مترتب است پس هرگاه در همان ایام نابالغی غسل انرا کرده باشد لازم است
که حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتهاد یا تقلید کسی کرده که میگوید غسل دران وقت مجزی است
دیگر تکلیفی دراین خصوص ندارد مگر اینکه احتیاطاً غسل نماید و اگر دران اوقات غسل
نکرده یا اینکه غسل کرده و حال رجوع میکند بمجتهدی که انرا مجزی نمیداند لازم است که
بجهت نماز اوّلی خود غسل را نماید و اگر تاخیر شد همه نمازهای او باطل اند و هرچند فراموش
کرده باشد و در اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** اینکه هرگاه در اوّل بلوغ
همان سبب غسل برای او حاصل شود که سابقاً حاصل شده همینکه بجهت ان غسل کرده
کفایت میکند اگرچه اوّلی را فراموش کرده باشد و نیّت انرا نکرده باشد مثلاً هرگاه پیش
از بلوغ جنب شده و اوّل بلوغ او نیز باحتلام بود همینکه این غسل را بطریق صحیح بجهت این
جنابت احتلامی بعمل اورد رفع ان اوّلی هم میشود اگرچه اصلاً در نظر او نباشد **مسئلهٔ
دویم** هرگاه حصول جنابت در زمان علم بلوغ شد و از بلوغ قدری گذشت و جنب
شد و غسل نمود همان نماز و روزه که ما بین اوّل بلوغ و وقت غسل کرد باید اعاده کند
مسئلهٔ سوّم هرگاه در اوّل بلوغ سبب دیگری برای غسل حاصل شود غیر از انچه
در ایام نابالغی بوده و غسل کند بر نیت دویمی و ان سابق را در نظر نیاورده باشد
که در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب سابق مگر انکه این غسل اوّل بلوغ از جنابت
باشد که نیت ان تنها کفایت میکند از اسباب دیگر پس هرگاه سابقاً جنب شده و بعد از بلوغ
مسّ میّت کرده و غسل بر نیت ثانی کرده بجهت اوّل کفایت نمیکند و هرگاه اوّلاً مسّ میّت
مثلاً کرده و خواطر او نبوده و در اوّل بلوغ محتلم شد و غسل جنابت کرده کفایت میکند از
غسل مسّ میّت و بنا بر اوّل اگر قدری بعد از بلوغ غسل جنابت کرد همان نمازهای ما بین اوّل
بلوغ و وقت غسل را اعاده کند **مسئلهٔ چهارم** هرگاه قبل از بلوغ غسل کرده
باشد لکن شرائط و احکام غسل را موافق اجتهاد یا تقلید نیاورده باشد بلا شبهه
بی ثمر است و امّا هرگاه غسل نموده بطریق صحیح از بابت دانستن مسائل و جمیع شرائط پس قول
باکتفا بان غسل اگرچه خالی از وجهی نیست لکن احتیاط را باعاده غسل در اوّل بلوغ ترک
نباید کرد **مسئلهٔ پنجم** هرگاه قائل شدیم که غسل در ایام نابالغی مجزی نیست یا لازم است
بر ولی نابالغ منع او از ماندن در مساجد و مسّ کلمات قران و نحو اینها ظاهر عدم وجوب است

رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله العالی

رعایت احتیاط را نمایند چنانچه گذشت صدر دام ظله

مطلقا معلوم نیست صدر دام ظله

مسئلهٔ ششم هرگاه قائل شدیم که غسل نابالغ صحیح است ظاهر اینست که در صحت ان اجتماع
همه شروط ضروریست مثلاً غسل کردن بالغ در خانهٔ غصبی یا مشترک بدون اذن شرکا باطل
امّا هرگاه نابالغ در چنین خانه غسل کرده باشد حکم بصحت غسل او خالی از قوّت نیست **مسئلهٔ
هفتم** هرگاه شک کند که در ایام نابالغی سبب غسل از او بعمل امده یا نه چیزی بر او نیست و امّا
هرگاه یقین بداند و لکن شک کند که غسل کرده دران زمان یا نه در ایام بلوغ غسل بر او واجب است
مقام پنجم از اموریکه در اوّل بلوغ ملاحظهٔ انها لازمست بنظر اوردن اشتغال ذمّه است
بحقوق مردم که در ایام نابالغی حاصل شده اند بدانکه تاثیر نمودن اسباب شغل ذمّه بحق النّاس
دخلی ببلوغ و عدم بلوغ و دانستن و ندانستن و عمد و سهو و اختیار و اضطرار و رضا و اکراه و غیر
اینها ندارد مثلاً میشود که نابالغی سهواً و جاهلاً و مضطراً و مکرهاً کاری بکند و لکن باعث اشتغال
ذمّه بشود که در وقت بلوغ مؤاخذه بر انها بشود و دانستن این مسائل بسیار مهم است و بسیاری از
مردم از بابت عدم اهتمام بمسائل اشتغال ذمّه امر ایشان در قیامت ضایع میشود چون اسباب ان
منحصر بظلم و غصب و خیانت و دزدی نیستند بلکه پارهٔ اسباب مخفیه ما هم دارد مثلاً شخص
غفلة پوست خربوزه در راه می اندازد گاه میشود که دیه قتلی بذمّه او میاید مثال دیگر در
کوچه راه میروی پای تو بی قصد در کفش کسی گذاشته میشود و پاره میشود بسبب پا گذاشتن
تو یا کفش تو پاره میشود بسبب قدم برداشتن او و در اینصورت تفصیلی در حکم مسئله هست
و مطالبه نکردن ایشان از همدیگر باعث رفع حکم نمیشود مثال دیگر سقائی یک پول سیاه مطالبه
کند با و بگوئی تا یکساعت دیگر ریال را خورده کنم و بی رضا برود یکساعت دیگر بیاید پول او را
بدهی باز هم حقی از او در ذمّه تو هست که چارهٔ ان ابراء ذمّه است و مسائل اینها بسیارند در اخر
رساله انشاء الله بیان میشوند لکن در اینمقام چند مسئله بیان میشود که دخل باشتغال
ذمّه نابالغ دارند و ان مسائل سه قسم اند **قسم اوّل** در انچه دخل باموال دارد و دران
چهارده مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه نابالغ چیزی را از مال مردم تلف نمود یا خورد
بدون اذن مالک یا دزدی از باغها و نحو ان نمود پس هرگاه ممیز بوده است لازم است بر او در
اوّل بلوغ که از عهدهٔ ان بر اید باین طریق که اگر صاحب انرا میشناسد مثل یا قیمت انرا باید باو
یا وارث او برساند و هرگاه نمیشناسد باید مثل یا قیمت انرا بنیت صاحب تصدق نماید و احوط
در تعیین ما فی الذمه اینست که بحاکم شرع برسد که از او بر فقیر بنیت صاحب ان تصدق شود

تفاوتی در این حکم ما بین پدر و مادر و غیر ایشان نیست پس هرگاه از پدر و مادر خود چیزی دزدیده باشد لازم است بایشان رسانیدن یا حلیت طلبیدن و اگر از عالم رفته باشند بقدر حصهٔ خود از ان کم نهاد غاید و باقی را بدهد بورثه اگر داشته باشد و اگر میراثی نداشته اند مدیون بوده اند لازم است که ان مقدار بصاحب طلب از ایشان برساند و هرگاه طفل ممیّز نباشد مثل یکساله یا دو ساله یا سه ساله در تحقق ضمان نسبت باو فی الجمله تاملی هست **مسئلهٔ دوم** هرگاه طفل ممیّز چیزی را بی اذن مالک ان برداشت و از دستش تلف شده بی تفریط ظاهر در اینجا نیز حکم بضمانست **مسئلهٔ سوم** هرگاه کسی چیزی از خود بدست نابالغ داد و از دست او تلف شد ضمان بر نابالغ نیست **مسئلهٔ چهارم** هرگاه کسی چیز نابالغ را بدست او داد و ان چیز از دست ان نابالغ تلف شد ان کس بالغ ضامن ان مالست اگر چه از دست صاحبان تلف شده است **مسئلهٔ پنجم** هرگاه از دست نابالغ چیزی گرفت و بعد باو داد ضامن انچیز است چه از بالغی باشد و چه از خود نابالغ باشد پس اگر در دست نابالغ تلف شد ضامن ان کسی است که از او گرفته است و باو پس داده است مثلا نابالغی ریالی نشان بدهد بصرّاف که این ببین از او گرفت و باز باو داد صرّاف ضامن ان ریالست **مسئلهٔ ششم** هرگاه ولی نابالغی بگوید بکسیکه مال ان نابالغ نزد اوست که از او بدستش وبده و از او بدست او داد باذن ولی باز هم ظاهر اینست که ضامن باشد **مسئلهٔ هفتم** هرگاه چیز معینی از کسی نزد دیگری باشد صاحبان اذن بدهد که از او بدست نابالغ بدهد و از او باو داد و اگر از دست نابالغ تلف شد بر نابالغ نیز ضمانی نیست **مسئلهٔ هشتم** هرگاه شخصی از دیگری طلبی داشته باشد صاحب عهدهٔ ان بیرون امده است دیگر ضمانی بر او نیست و اگر از دست نابالغ تلف شد بر نابالغ طلب اذن بدهد که از او بدست نابالغی بدهد برای او ببرد هرگاه از او بان نابالغ داد که بصاحب برساند بری الذمه نمیشود و اگر تلف شد ثانیا باید بدهد و بر نابالغ نیز ضمانی نیست **مسئلهٔ نهم** هرگاه کسی از کسی پولی قرض بخواهد نابالغی را همراه او بفرستد که باو بدهد بیاورد پس هرگاه در راه تلف شد از کیسهٔ صاحب پول رفته است و بذمّهٔ انکه خواهش قرض کرده نمی اید تا اینکه بدستش برسد **مسئلهٔ دهم** هرگاه شخصی در ایام نابالغ بودن معامله کرده است معاملاتش محکوم بیطلان اند کلامیکه هست که ایا اشتغال ذمّه برای او حاصل شده است یا نه ظاهر اینست که اگر معامله با بالغین بوده انچه را بدستش داده اند

مشغول الذمه انها نیست ولکن انها مشغول الذمه بچیزی هستند که از دستش گرفته اند **مسئلهٔ یازدهم** هرگاه دو نابالغ با هم معامله کنند و انچه را از همدیگر گرفته تلف نموده اگر معامله باذن اولیاء ایشانست اولیاء ضامن هستند و اگر بی اذن بوده هر یکی از ایشان ضامن انچیز است از دیگری گرفته و در ایام بلوغ از عهدهٔ ان باید براید **مسئلهٔ دوازدهم** هرگاه نابالغی قمار بازی کند مثل تخم بازی یا غیر ان و از این بابت چیزی بدست بیاورد مشغول الذمه ان میشود و هرگاه ولی مطلع شد بر ولی لازم است رد ان بصاحب و هرگاه صاحب اصلا معلوم نباشد حکم مجهول المالک دارد و اگر ولی او نداد یا ندانست و در دست نابالغ تلف شد در اول بلوغ واجب که از عهدهٔ ان براید و خود را بری الذمه کند **مسئلهٔ سیزدهم** هرگاه پدر یا کسی دیگر که انفاق بر نابالغ کرده است اموال و حرام بوده اند یا حرام داشته اند و حال که بالغ شده اینرا یقین کرده ولکن یقین نمیداند که بخصوصه عین حرام را بمصرف او رسانیده اند چیزی بر او نیست **مسئلهٔ چهاردهم** هرگاه این یقین را کرد و یقین کرد که پدر او مثلا از مال حرام بمصرف خوردن یا پوشیدن او رسانیده تفصیل در این مسئله اینست که در اینکه پدر ضامن است حرفی نیست کلامی که هست در این مسئله اینست که بر طفل چیزی لازم میاید یا نه و تحقیق این است که انچه در ایام غیر ممیّز بودن باو داده اند که بمصرف برساند چیزی بر او نیست و هر چند که خود اتلاف انها نموده باشد و امّا انچه باو داده اند بمصرف برساند در اوقاتی که ممیّز بوده و تشخیص حلال از حرام نموده پس ضمان او اگر چه خالی از وجهی نیست خصوصا در صورتیکه دانسته که این حرام است لکن اقوی عدم ضمان است بلی اگر از مال حرام که نزد پدر او مثلا بوده لکن بی اینکه باو بدهد خود برداشته و اتلاف نموده عدم ضمان اگر چه راهی دارد لکن اقوی ضمانست **قسم دوم** از مسائلی که دخل باشتغال ذمّهٔ نابالغ دارند مسائل متعلقه بتعدیات او در قتل و جرح یا عضوی جدا کردن یا زدن یا سر شکستن یا سیلی یا مشت زدن و نحو اینها و در این دوازده مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه نابالغ کسی را عمدا کشت یا شبه عمد یا خطا در همهٔ این صور قصاص بر او نیست و دیه ثابت میشود بر اقوام پدری او مثل عموها و برادران و اولاد ایشان و اینها را عاقله میگویند و در کیفیّت تقسیم دیه بر اینها و قسط قرار دادن و تفرقه ما بین فقیر و غنی از اینها تفصیلی هست و در اینکه پدر باید با اینها بدهد یا نه خلافی هست و هرگاه این عاقله را نباشد یا ممکن ایشان نباشد عاقله امام علیه السّلام میباشد و مقام تفصیل این

مسائل نیست چون که کلام در چیزی است که بقدر خود نا بالغ ثابت میشود و اینها در مقام خود خواهد امد انشاء الله تعالی **مسئله دویم** ایا کفاره قتل بر نا بالغ ثابت میشود که در اول بلوغ بر او لازم شود یا نه و بر فرض ثبوت ایا بر عمد او کفاره عمد ثابت میشود یا بر عمد او کفاره خطا ثابت میشود مسئله محل خلافست توضیح مسئله این است که هرگاه بالغ عمداً کسی را کشت علاوه بر قصاص کفاره جمع بر او لازم است یعنی باید بنده ازاد کند و دو ماه متوالی روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و هرگاه خطا کشت کفاره مخیره بر او لازم است و اما نا بالغ ایا حکم او باین نحو است که در ایام بلوغ بر او لازم شوند یا عمد او همان کفاره مخیره است یا هیچ بر او نیست لکن خیر خالی از قوة نیست و احوط کفاره مخیره است بعد از بلوغ و احوط از ان دادن کفاره جمع است در عمد و مخیره در خطا مثل بالغ **مسئله سوم** هرگاه نا بالغ قطع عضو کسی کرد یا زخمی زد که باعث شکستن استخوان شد یا ابطال منفعتی کرد مثل اینکه باعث کری یا کوری شد ظاهر این است که این هم حکم اصل قتل را دارد در حمل دیه ان بر عاقله **مسئله چهارم** هرگاه نا بالغ زخمی بر سر کسی زد که در پرده روی استخوان تاثیر کرد یا بر استخوان رسید لکن تاثیر نکرد یا انکه بگوشت بقدری تاثیر کرد چه قلیل و چه کثیر یا اینکه پوست را تنها خراشید اقوی در اینها هم اینست که دیه انها ثابت میشود بر خود نا بالغ پس در اولی از ا موضحه گویند پنج شتر و در دوم که سمحاق گویند چهار شتر و در سیم که بسیار در گوشت تاثیر کرده و از امتلاحمه گویند سه شتر و در چهارم که اندکی تاثیر کرده و از ادامیه گویند دو شتر و در پنجم که پوست را تنها خراشیده و از ا حارصه گویند یکشتر **مسئله پنجم** هرگاه دو نا بالغ یا بالغی و نا بالغی با هم یکدیگر دعوا کردند چه بنحو شوخی و بازی یا جدی سر همدیگر را از این نحوها مجروح کردند ملاحظه تساوی دو زخم و زیادتی یکی بر دیگری باید بشود **مسئله ششم** هرگاه یکی از این پنج قسم جراحت مذکور در سر بر عضو دیگر کسی زدند ملاحظه دیه ان جراحت بدیه اصل عضو میشود نظر ملاحظه دیه جراحت بر سر بدیه اصل سر مثلاً زخم حارصه در سر دیه ان صد یک دیه سر است که یک شتر است و در انگشت صد یک دیه انگشت است **مسئله هفتم** هرگاه نا بالغ بچوب یا سنگ یا دست بر صورت یا سر نا بالغ دیگر و یا بالغی زده باشد ولکن مجروح نشده باشد بلکه جای ان سرخ یا کبود یا سیاه شده باشد بحیثیتی که قدری باین رنگ بماند در سرخی یک اشرفی و نیم و در کبودی سه اشرفی و در سیاهی شش اشرفی بر او ثابت

در موضحه ظاهر اینست که دیه بر عاقله است صدر رحمه

میشود

میشود **مسئله هشتم** هرگاه بر بدن یکی از اینها حاصل شود بی انکه قدری بماند در سرخی سه ربع اشرفی و در کبودی یک و نیم و در سیاهی سه اشرفی ثابت میشود و مجموع اینها که گفتیم ثابت میشود بقدر خود طفل ظاهراً **مسئله نهم** هرگاه نا بالغ جنایت رسانید بر حملی که در شکم است که او را جنین گویند ظاهر این است که این نیز بر عاقله او حمل میشود هر چند عمداً باشد **مسئله دهم** هرگاه جنایت بر میت شد مثل اینکه قطع راس او نمود که در بالغ صد اشرفی دیه او است ظاهر اینست که بر طفل چیزی نیست حتی در صورت عمد **مسئله یازدهم** هرگاه نا بالغی مملوک کسی را از کنیز یا غلام کشت یا زخمی زد قیمت یا تفاوت قیمت بذمه او می اید و دخلی بعاقله ندارد **مسئله دوازدهم** هرگاه طفل در حالت احرام کاری کرد که موجب کفاره است مثل صید حیوانات در اینجا بر ذمه ولی او ثابت میشود **مقام ششم** از اموریکه در اول بلوغ ملاحظه انها لازم است تحصیل مسائل معاملات است یعنی شخصی که در دائره تکلیف داخل شد باید در انچه کسب معاش بان میکند و انچه معامله و عقد از بیع و اجاره و نکاح و غیر اینها جاری میسازند بداند که موافق رضای خداوند عالم هستند و دانستن اینها هرگاه بطریق یقین باشد مثل بعض اقسام بیع و اکتساب تقلید نمیخواهد و اگر صحت انها باین طریق نباشد لازم است اجتهاد یا تقلید و تصرف بدون دانستن حرام است شرعاً بلی تفاوتی که هست ما بین این مسائل و مسائل عبادات این است که در عبادات هرگاه با وجود تشکیک عبادت کرد باطلست و اما اگر معامله بکند با تشکیک در صحت و بعد ظاهر شد که صحیح است کفایت میکند تمام شد مقدمه و اما مقاصد پس مقصد اول در عبادات است بدانکه عبادات بر چند قسم اند **قسم اول** عبادات تکلیفیه که باید بقصد و اختیار بجا بیایند و شرط صحت انها قصد قربت است و معنی او بیان خواهد شد و اصول این قسم از عبادات پنج است صلوة و زکوة که خمس تابع او است و صوم که اعتکاف تابع او است و حج که عمره تابع او است و جهاد که امر بمعروف و نهی از منکر تابع او است و غیر از اینها قریب بر پنجاه قسم عبادات خاصه در شریعت هست مثل مرابطه فی سبیل الله و وفاء بنذر و عهد و یمین و طهارت ثلث یعنی وضو و غسل و تیمم و تلاوة قران و ذکر و دعا کردن و زیارات نبی صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرین علیهم السلام و گریه کردن در مصائب ایشان خصوص بر سید الشهداء ابی عبد الله علیه السلام و شاد شدن بشادی ایشان و زیارت مؤمنین و عیادت ایشان و زیارت قبور مؤمنین و ادخال سرور در قلب

مؤمن وبجا آوردن احکامی که بجهت اموات مقرر شده از شارع از واجب و مستحب و سلام
کردن وجواب سلام دادن وصله ارحام وسعی در حوائج مؤمنین واخراج حقوق واحسان
بوالدین واشتغال بعلوم دینیه وفتوی دادن وحکم کردن مابین مردم از کسیکه اهلیت
دارد وانتظار نماز قبل از دخول وقت وکتمان ناخوشی وفرو نشانیدن غیظ وعفو از مردم
وعتق وتدبیر مملوک ووقف وتحبیس در سبل خیر وصدقات باقسامها وتخلق باخلاق حمیده
واکتساب از حلال بجهت عیال **قسم دویم** مجموع مباحات که بقصد ونیت میتوان
انها را عبادت قرار داد مثلاً در خوردن وخوابیدن میتوان نیت حصول قوت ورفع
کسالت بجهت عبادت نمود خود اینها هم عبادت میشوند **قسم سیم** چیزهائی چند که
عادات اند وعبادت محسوب شده اند مثل سحور خوردن در ماه مبارک رمضان ومجامعت
باحلال در بعض اوقات مثل شب اول ماه رمضان **قسم چهارم** چیزهائی چند که شارع
ثواب عبادت بر انها مترتب فرموده هرچند بی قصد یا بی اختیار شخص از او صادر شوند مثل
خواب در ماه مبارک رمضان ونفس زدن مؤمن دران لکن اصل عبادات تکلیفیه کارهائی
چندند که باید بقصد واختیار بجا بیاید با نیت قربت که شرط صحت انها است ومعنی نیت
قربت که صحت عبادت مشروط باو ست این است که باید بجا آوردن ان عمل بجهت اطاعت و
سبب عمل بجا آوردن وداعی ان بندگی خدا باشد واو باعث کردن این کار باشد یعنی باعث
این حرکات وسکنات وافعال واقوال یا مثل ترك اکل وشرب در روزه باید محض فرمان بردار
خداوند باشد یعنی محرك شخص وداعی او وان چیزی که او را وادار است در این عمل خاص ومحرك
قلب که اعضا را تحریك نموده همان فرمان برداری باشد در این عمل معین ونیت همین است ومعنی
قربت اینست دیگر زبان دخل ندارد وگذرانیدن الفاظ نیت در دل کلمه بکلمه دخل ندارد واول عمل
واثناء ان تفاوت ندارد واجب ومستحب تفاوت ندارد هم چنانکه در اذان وتعقیب نماز ودعا
بمحض اینکه شنید که اذان مستحب است یا تعقیب نماز یا دعا مستحب است بدون تأمل وتلفظ
وگذرانیدن تفصیل در دل باینکه بگوید اذان میگویم قربةً الی الله یا دعا میخوانم قربةً الی الله مشغول
میشود بان عبادت هم چنین است نماز ووضو وغسل دیگر بزبان گفتن وتأمل ووسواس در
نیت واین بدعت دقت زیاد در گذرانیدن الفاظ بترتیب فکری هیچ یك در کار نیست وهم
چنانکه شخص عزیزی که در مجلس داخل میشود بمحض نظر باو از باب اینکه میدانی برخواستن تعظیم او

فوراً بر میخیزی وتعظیم او حاصل میشود هرچند بزبان نگوئی وکلمه کلمه در دل نمیگذرانی که بر میخیزم
برای این شخص بقصد تعظیم او وبرای اینکه خوشحال بشوم هم چنین نماز وروزه وزکوة وغیرها بمحض
اینکه بسبب دانستن این عمل خاص بنحو خاص صادر شد کفایت میکند حتی اینکه نیت وجوب یا ندب
هم ضرور نیست هرگاه مکلف به یکی باشد وهمان نیت فرمان بردن کفایت میکند در اصل صحت
بلی درجات مکلفین مختلف میشود باختلاف قصد ایشان در سبب فرمان بردن ومطیعین در
این مقام چند قسم اند اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهت که مستحق
عبادت وتعظیم است هم چنانکه مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام عرض میکرد الهی
مَا عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ
واوسط ایشان عبادت بجهت شکر نعمتهای او وادنای همه درجات است عبادت بجهت طمع
در بهشت وخوف از جهنم وبعضی این قسم را باطل میدانند وتحقیق اینست که اگر بندگی او را هیچ
ملاحظه نکند همان برای حور وقصور بطریق معاوضه این کار را بکند مثل فعله وبنا یان که منظور ایشان
مزد است وکاری بصاحب خانه ندارند وابداً ملاحظه او را نمیکنند که کیست عبادت باطل است
واگر بندگی او را ملاحظه میکند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعض نوکرهای حکام عیب ندارد اگر
چه نازل الدرجه است وچون افضل همه عبادات واهم انها بعد از معرفة الله نماز است وابتدا باهم
لازم است لهذا ابتدا بنماز میشود

کتاب الصلوة

ودران دوازده مقام است
مقام اول در حقیقت نماز **دویم** در صفات نماز **سوم** در حکم تارك ان **چهارم**
در تعیین وقتی که سزاوار است اطفال را تعلیم دادن ان **پنجم** در مقدمات نماز **ششم**
در کیفیات نماز وتشخیص ارکان وافعال **هفتم** در مستحبات نماز **هشتم** در احکام
نمازهای مستحب **نهم** در اقسام نماز غیر یومیه **دهم** در منافیات وقواطع وموانع نماز
یازدهم در توابع مثل شکیات وسهویات **دوازدهم** در مسائل متفرقه متعلقه بنماز
امید از لطف خداوند عالم اینست که اعانت کند بر اتمام ان شاء الله تعالی **مقام اول**
در حقیقت نماز است بدانکه نماز حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلف مختلف است اول
واکمل اقسام ان انست که مشتمل باشد بر نیت وجمیع ارکان وافعال وشرایط ومستحبات واخر
اقسام ان منتهی میشود بچشم برهم زدن عوض رکوع وسجود وتکبیر عوض یك کعت **مقام دوم**
در صفات نماز است بدانکه نماز در میان واجبات ده صفت مخصوصه دارد که قران مجید

واحادیث صحیحه برانها دلالت دارند صفتر اولی إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز صحیح
که مقبول درکاه باشد البته مکلف را ازمعاصی وکار بد باز میدارد پس هرکاه شخص کثرت معاصی
وکناهان را در خود ملاحظه کند مشخص میشود که نماز او خالی از نقص نیست دویم اَنَّ الصَّلٰوةَ
مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ پس در هر نماز صحیح البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود سوم
اَلصَّلٰوةُ عَمُودُ الدِّينِ پس اهتمام در او باید زیاده براهتمام در همهٔ امور دین باشد چهارم
اَلصَّلٰوةُ اِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَاِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا یعنی اکر نماز قبول شد غیر آن
از طاعات هم قبول میشود واکر رد شد غیر او هم رد میشود وبدانکه معنی این احادیث که دلالت دارند
که اکر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه اینست که اکر نماز قبول نشد باقی اعمال باطل اند که
محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی انها این است که هرکاه نماز مقبول نشد اعمال دیکر که بطریق
صحیح بجا امده اند اکرچه تکلیف باعاده انها نباشد ثمرات انها برانها مترتب نخواهد شد وشرط
اجر وثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است بدانکه هرکاه شخص در مدتی از عمر خود نمازهای او
صحیح یا مقبول نباشند وبعد از ان سعی کند در تلافی وتدارک انها ظاهر اینست که انچه اعمال نامقبول
در ان مدت بجا اورده بعد از قبول نماز مقبول درکاه میشوند پنجم اول ما یحاسب به العبد
الصلوة واول ما ینظر فیه من عمل ابن ادم الصلوة یعنی اول چیز یکه در نامهٔ اعمال ملاحظه میشود نماز است
اکر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه شوند ششم انکه حضرت
پیغمبر وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنکام وصیت فرموده اند من استخف بالصلوة
لا تناله شَفَاعَتُنَا وَلَيْسَ مِنَّا یعنی هر کس سبک بدارد نماز را شفاعت ما باو نمیرسد واز ما
محسوب نیست بدانکه سبک برداشتن نماز بر چند قسم است اول انکه از او چیزی نداند واین
باعث کفر است دویم انکه ترک کند سویم انکه مسائل از او درست نکند ودر فکر صحت وبطلان
ان نباشد چهارم در بند وقت ان نباشد پنجم انکه نماز قضا بذمه او باشد ودر صدد
بجا آوردن انها نباشد وسال بسال تأخیر بیندازد تا انکه قدری از عمر او بکذرد وهنوز در ذمه
او باشند وظاهر اینست که بر فرض قول باینکه قضا موسع است توسعه ان باینمقدار نیست که
بحد تهاون وسهل انکاری برسد مسئله هرکاه شخص از عالم رفت ونمازهای او صحیح
نبودند یا نماز نکرد یا نماز قضا نکرد ووصیت بان ننمود داخل مستخف بالصلوة است واما
هرکاه وصیت نموده ایا باعث این میشود که داخل ان عنوان نباشد حکم باین در نهایت اشکال

هفتم از صفات نماز اینکه هرکاه شخص بمیرد ونماز خود را درست نکرده باشد بردین حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله نمی میرد هم چنانکه حضرت رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصی که نماز
نماز کرد وطمانینه رکوع وسجود را بعمل نیاورد وفرمودند لئن مات هٰذا وهٰکذا صلوته لیموتن
علی غیر دینی یعنی اکر این شخص بمیرد ونماز او باین طریق باشد بردین من نمیمیرد ومراد از این انست که
ایمان او در وقت مردن سلب میشود یا اینکه عذاب او در وقت مردن عذاب کفار است
مسئله بدانکه نماز از میت تارک الصلوة بجا اوردن باعث رفع این تأثیر نمیشود اکرچه
باعث تخفیف بشود بعد از جا امدن هشتم انکه در نماز جمع شده است مجموع انچه عبادت هست
وهمه مطلوبات خداوند عالم از اقرار باعتقادات ومکارم اخلاق وواجبات قلبیه وبدنیه ومالیه
ومستحبات واین مقام جای تفصیل ان نیست نهم انکه یک نماز بهتر است از بیست حج وهر حجی
بهتر است از خانه که پر باشد از طلا وانرا در راه خدا تصدق کند دهم اینکه نمازهای پنجکانه
مثل نهر جاری هستند بجهه پاک کردن از کناهان هر نمازی کفارهٔ کناهانی است که ما بین ان
نماز ونماز دیکر باشد مقام سیم درحکم تارک نماز بدانکه ترک نماز بر سه قسم است اول
ترک بانکار یا استخفاف براصل مشروعیت ان واین باعث کفر ونجاست وارتداد است وحکم
زن ومرد در ان مختلف است هم چنان که در احکام ارتداد کفته شد دویم ترک از روی معصیت
با اعتقاد بوجوب ان واینرا بعضی حکم کفر در ان نیز جاری نموده اند ومشهور واقوی انست که حکم
بکفر ونجاست نمیشود اما بمحض ترک اسم او را کافر میتوان کفت ولازم است بر هر کس امر بمعروف نمودن
او واعراض نمودن وبد سلوکی نمودن وزدن وحکم او تعزیر است تا سه مرتبه ودر مرتبه چهارم
قتل ولازم است وبخصوص نسبت باهل خانه که این تکلیف شدید است پس هرکاه زن نماز نکند
لازم است بر شوهر اینکه او را نصیحت نماید بمهربانی واکر فایده نکرد بخشونت وتندی واکر فایده
نکرد لازم است انواع بدسلوکی وبد رفتاری را با او نماید وزدن او واجب است که اکر مرد ترک
اینها کرد کناه کبیره در هر زمانی از اوقات ترک نموده است سوم انکه نماز را باطل بجا بیاورد
واین قسم هرکاه قاصر باشد احکام کذشته بر او جاری نیستند لکن ارشاد او لازم است وهرکاه
بطلان نمازش اجماعی علما نباشد میشود که نماز قضا بر او یا ولی او ثابت نشود وهرکاه
مقصر باشد احکام تارک بر او جاری هستند قطعاً وعلاوه بر این معصیت تشریع را هم
مرتکب شده پس حال او از حال تارک الصلوة از اصل بدتر خواهد بود مقام چهارم

در وقت عادت دادن اطفال بنماز بدانکه اطفال قبل از بلوغ اگرچه بر ایشان تکلیفی نیست
از بابت وجوب وحرمت لکن بر ولی ایشان نسبت بکارهای ایشان بعض چیزها لازم است
درخصوص بعض معاصی وبعض چیزها مستحب است درخصوص عبادات وتفصیل کلام
در تکلیف نسبت باطفال انیست که حکمی دارند نسبت بولی از بابت محرمات وحکمی
نسبت بواجبات وحکمی نسبت بکارهای دینویه از بابت خلاف داب وقواعد اما محرمات
پس انها بر دو قسم اند محرماتی که باعث ضرر مردم وفساد میشوند مثل دزدی وزنا ولواط
وشرب وقذف ونحو آنها ودر اینها لازم است بر ولی ایشان منع ایشان واز برای اطفال در
شریعت تعزیری هست ومحرماتی که ضرر وفساد ندارند مثل حریر پوشیدن ونحو ان در اینها
لزوم منع بر ولی مشخص نیست ولزوم منع از غیبت وغنا خالی از وجهی نیست واستماع انها از
او حرام است قطعا واما واجبات پس مستحب است بر ولی که عادت بدهد اطفال را بر غا
کردن باشرائط ان واحادیث نسبت بتعیین سن طفل در وقت استحباب تعلیم مختلف است بعض
روایات شش ساله وبعضی هفت ساله وبعضی هشت ساله دارند ودر روزه نیز تعلیم
دادن اطفال قبل از بلوغ مستحب است در وقتیکه طاقت از دا اشتر باشند وضرری بر ان
مترتب نشود واما مستحبات پس تعلیم دادن بر هریك مستحب است وبدانکه بر اصل تعلیم دادن
ثواب بجهت ولی حاصل میشود واما بجهت خود اطفال ایا ثوابی هست بر این عبادات که بجا میاورند
پس عبادات ایشان شرعی هستند یا اینکه محض عادت ومشق نمودن است محل خلاف است
وقول اول خالی از وجهی نیست **مسئله** ایا اطفال قبل از بلوغ هرگاه بمیرند امور خیر بجهت
ایشان مشروعیت دارد وصحت دارد وثمر دارد یا نه مسئله محل تامل است خصوصا نسبت
بطفل که ده سال نداشته باشد وحکم بمشروعیت مشکل است چه نیابت وچه هدیه **م**
هرگاه طفل نابالغ سلام بکند پس اگر ممیز نیست جواب سلام او واجب نیست وهرگاه
ممیز است واجبست اگرچه اصل سلام کردن او مستحب شرعی نباشد **مسئله** هرگاه
طفل نابالغ جواب سلام داد ایا از دیگران ساقط میشود اقوی عدم سقوط است اگرچه ممیز
باشد واما درخصوص کار فرمودن اطفال نسبت بغیر واجبات ومستحبات پس هرگاه بقصد
تادیب وملاحظه مصلحت طفل باشد جایز است وزدن ایشان باین قصد جایز است بنحویکه
مضر بیدن نباشد واما هرگاه کار فرمودن وزدن بجهت مصلحت خود شخص وتشفی غیظ خود باشد

جایز نیست در اطفال یتیم قطعا واما غیر ایشان از اطفال که پدر دارند ایا استخدام پدر ایشان
در اموری که مصلحت بجهت خود ایشان ندارد جایز است یا نه طریقه مستمره مسلمین ظاهرا بر این
جاریست واما زدن ایشان بر ترك این امور حتی از پدر ایشان محل تامل است **مقام پنجم**
در مقدمات نماز است بدانکه بعد از حصول شرط صحت نماز از معرفت اصول دین ودانستن
مسائل واجبه لازم است قبل از دخول در نماز ملاحظه کردن اموری چند که انها را مقدمات
نماز میگویند وانها پنج اند اول طهارت از حدث است بدانکه شارع اقدس قرار داده که بعض
حالات که برای شخص اتفاق شد صفت باطنیه پستی از برای او حاصل میشود که مانع است
نماز وامور دیگر واسم ان صفت حاصله حدث است واز برای وجود ان احکامی قرار داده
واز برای برداشتن ان یا برداشتن حکم ان سه کار مقرر فرموده وضو وغسل وتیمم وطهارت
حدثیه اسم این سه میباشد لکن بعضی جایها ان صفت را وضو تنها برمیدارد وبعضی جایها
غسل تنها وبعض جاها وضو وغسل هر دو واما تیمم پس ان بدل یکی از غسل ووضو است
بیان این سه در سه مقصد میشود **مقصد اول** در وضو است ودر ان چند مطلب است
مطلب اول در حالات عارضه که باعث خطاب بوضو میشوند ابتداء واز این جهة
انها را موجبات وضو گویند واگر وضو داشته باشد ویکی از ان حالات عارض شود وضو را می
شکند انها را نواقص گویند وانها شش چیز است اول ودوم بیرون امدن بول وغایط
چه قلیل وچه کثیر از مخرج اصلی معتاد یا غیر اصلی که معتاد باشد یا اینکه از پایین معده باشد
وکیفیت بیرون امدن ان مثل معتاد باشد چه خود انها بیرون بیاید یا چیز دیگر بیرون بیاید
که الوده بیکی از اینها باشد مثل هسته خرما یا ریگ که بیرون اید با او غایط باشد واما بیرون
امدن هسته یا ریگ یا شیاف یا کرمی بی انکه الوده بغائط باشد موجب حدث وباعث نقض
طهارت نمیشود ونجس هم نیست هرچند در باطن ملاقات نجس نموده باشد **مسئله**
بیرون امدن اب ماله که اصلا تغیر نشده وچیزی با او نباشد باعث نقض طهارت نمیشود
وخودش هم پاکست واستنجاء هم ضرور ندارد **مسئله** هرگاه بر سر شیشه ماله چیزی از غایط
بیرون بیاید نجس است واگر اطراف مخرج را الوده کند شستن میخواهد اگرچه اب واب استنجا
محسوب نشود واما در نقض نمودن طهارت تاملی هست **مسئله** هرگاه از مخرج بول خون
بیرون بیاید اگر بطریقی است که گفته میشود بول وخون میاید یا خون دارد ناقض هست واگر

واگر خون حقیقةً تنها نه بدل بول است و نه با بول است ناقض نیست و مثل این است چرک و دم
که از مخرج بیرون بیاید **مسئله** خون بواسیر که از مخرج بیاید ناقض طهارت نیست و نجس است
و غسالۀ او حکم آب استنجا را در پاکی ندارد و امّا اسهال خون ممزوج با بلغم ناقض طهارت می باشد
هرگاه بطریق دفع شدن غایط باشد **مسئله** مذی آبیست بعد از تقبیل و ملاعبه بسبب
حرکت شهوت بیرون میاید و ودی آبیست سفید بعد از بول خارج میشود و وذی آبیست بعد
از انزال منی خارج میشود اینها هم پاکند و ناقض طهارت نیستند سیّم ریح که از موضع
معتاد بیرون آید که از معده حاصل شده باشد و اگر از حلقه بین الیتین باشد یا از قبل
باشد ناقض نیست و آنچه شیطان در خیال می آورد و علم بآن حاصل نیست اعتبار ندارد
چهارم خواب که در عرف صدق خواب رفتن بشود در هر حالت که باشد هرچند در حال
راه رفتن باشد و علامت حصول آنرا قرار داده اند اینکه گوش نشنود و اصل مناط اینست
که در حالت خود طعم خواب را ادراک کند و محض چرت و پینکی و کسالت و چشم بهم آمدن
و گردن کج شدن و دیدن بعض چیزهای شبیه بخواب دیدن و نفس بلند کشیدن و حرف
بیمعنی زدن دلیل خواب نیستند هرگاه غلبۀ تامّه بر حواس نشده باشد پس مناط زوال حواس است
نه اینکه آثار آنها زایل بشود بسبب مشغول بودن دل که در بیداری هم بسیار اتفاق میشود پنجم هر چیزی
که عقل را زایل کند مثل دیوانگی و مستی و بیهوشی و گاهی میشود که شدّت خوف و مرض و وجع
و غم و فرح باین حد میرسد و امّا مبهوت بودن و خفیف شدن عقل و مدهوش شدن داخل
نیستند ششم استحاضۀ قلیله که باعث وضو تنها میشود برای هر نمازی و متوسطه که باعث
میشود برای چهار نماز و کثیره که باعث وضو تنها میشود برای دو نمازی که در نماز قبل از آن
غسل کرده باشد و تفصیل اینها در اغسال بیان میشود انشاء الله اینها چیزهائی بودند
که وضو را بعد از آنها میخواهند **مطلب دوّم** در بیان چیزهائی است که وضو را
برای آنها میخواهند و اصل وضو بنسبت بآن چیزها بر چهار قسم است اوّل شرط صحت با صفت
وجوب مثل وضو بجهت نماز واجب دوّیم شرط صحت بدون صفت وجوب مثل وضو بجهت
نماز مستحب سیّم شرط جواز مثل وضو بجهت مسّ کتابت قرآن چهارم شرط کمال مثل وضو
بجهت قراءت قرآن و در بیان اقسام وضو چند فصل است **فصل اوّل** در بیان وضوء
واجب بدانکه وضو واجب میشود برای چند چیز اوّل بجهت نماز واجب چه یومیّه و چه غیر آن و برای

شاید مراد اینست که غایط بصورت خون ممزوج با بلغم باشد والله العالم صدر دام ظله العالی ۱۳

نماز احتیاط و اجزای فراموش شدۀ نماز پس هر که نماز واجب بر ذمّۀ او ثابت باشد چه بسبب
دخول وقت نماز ادا و چه بسبب مشغول الذمّه بودن بقضا چه برای خود چه از بابت تحمّل
از پدر و مادر چه از بابت اجیر شدن چه از بابت نذر یا عهد یا قسم وضو بر او واجبست ما دامیکه
آن نماز در ذمّۀ اوست و نسبت باو سه مسئله مهمّ است اوّل اینکه باید ارادۀ نماز واجب را
داشته باشد که قصد وجوب کند یا همینکه در ذمّۀ او هست کافی است جمعی از علماء قائل شده اند
باینکه همین قدر که نماز واجبی در ذمّه باشد وضو بقصد وجوب صحیح است و هرچند ارادۀ آن نماز را
نداشته باشد یا ملتفت بآن نباشد و تحقیق اینست که اگر در وضوئی که میسازد باینکه ارادۀ
آن نماز را ندارد ملاحظه کند که اگر بخواهد بکند صحیح باشد لکن بالفعل بنای آنرا ندارد یا اینکه
قصد وجوب برای جا آوردن نماز دیگر کند که آن نماز بر او واجب نبوده و اینرا که بر او واجب بود غافل
از آن بوده یا بنای آن نداشته وضو مجزیست مثل اینکه کسی که نماز قضا بکردن او باشد بخیال صبح
شدن وضوی واجب گرفت بعد معلوم شد صبح نبوده و امّا اگر نیّت وجوب کرده بی بنای نماز
و بی ملاحظۀ تحصیل حالت صحّت نماز واجبی با آن وضو باطل است **مسئلۀ دوّیم**
آیا میتواند این شخص که وضو بر او واجب شده وضو مستحب بگیرد یا نه مثلاً در وقت نماز اداء واجب
یا در حالتی که نماز قضا بذمّه اش باشد میتواند وضو بجهت قراءت قرآن یا غیر آن بگیرد یا نه بعضی
گفته اند هرگاه بگیرد باطل است و بعضی گفته اند صحیح است و واقع میشود مستحب لکن نماز واجب
بآن نکند و بعضی گفته اند واقع میشود بصفت مستحب و واجب چونکه مقدّمۀ نماز واجب هم هست
و نماز بآن صحیح است و احوط اینست که اگر چنین وضوئی بگیرد قصد قربت مطلقه کند و اگر قصد
استحباب کند هم خوبست و در هر دو صورت واقع میشود واجب هرچند نیّت استحباب کرده باشد
مسئلۀ سیّم آیا میتواند نیّت واجب و مستحب هر دو بکند مثل اینکه وضو بگیرد بجهة
نماز و قراءت قرآن ظاهر این است که عیب ندارد دوّیم وضو بجهت طواف واجب که جزء حج یا عمره
باشد هرچند حج و عمره مستحب باشند سیّم وضو بجهت مسّ کتابت قرآن هرگاه بر او واجب شده
باشد که مسّ کلمات قرآن کند از بابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قرآن مثل صحافی یا مقابله
آن بر او واجب شده باشد و بعضی ملحق کرده اند باینکه اگر ورق قرآن در جای نامناسبی باشد که بیرون
آوردن آن واجب باشد لکن حق اینست که در این صورت باید بی وضو آنرا فوراً بردارد بلکه در جواز
وضو هم تأمّلی هست و بدانکه در جائی که مسّ کتابت قرآن فوراً واجب نشد بدون طهارت حرام است

چه مسّ واجب باشد که وضو واجب باشد یا مسّ واجب نباشد پس هر وقت میخواهد مسّ بکند باید با طهارت باشد مکو در جای نامناسب که کفتیم اخراج ان فوراً لازمست ودر اینجا چند مطلب است اوّل در معنی مسّ است مراد از مسّ رسانیدن جزء بدنست چه دست وچه صورت وچه غیر اینها چه از او بر کتابت بکذارد یا کتابت را بر ان وناخن حکم باقی بدن را دارد لکن در موی تاملی هست اقوی اینست که عیب ندارد وتفاوتی ما بین ظاهر وباطن نیست پس کذاشتن زبان یا باطن لب بر قران ومحو کلمه قران بزبان بی وضو حرام است **مطلب دویم** در تحقیق انچه مسّ ان حرام است بدانکه حروف قران که نوشته وخوانده میشوند بی شبهه داخل اند ولکن در دخول مد وتشدید واعراب تاملی هست ودر تشدید احتیاطی هست وامّا حروفی که نوشته میشوند وخوانده نمیشوند مثل الف که در واو قالوا وامنوا رسم شده است وحروفی که خوانده میشوند امّا در رسم نوشته نمیشوند هرگاه نوشته شدند مثل واو داود اقوی انست که عیب ندارد امّا در ثانی احتیاطی هست وتفاوتی نیست در نوشته قران ما بین خط متعارف وخط عبرانی وسریانی وخط فرنکی وخط متداول وخط مهجور ومثل خط کوفی وراست نوشته وچپ نوشته وقلمی وچهاپی وحروف مقطعه وکنده راست یا مثل مهر ثبت وبریده با کاغذ که فضای ان خوانده میشود یا شبکه که مشبک ایه قران خوانده شود ودر این سه قسم این مسئله هست که ایا مسّ اطراف انها نباید کرد یا فضاء ما بین را احوط ملاحظه هر دو است **مطلب سوم** در بیان انچیزی که بر ان نوشته میشود قران بدانکه فرقی نیست ما بین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا رخت بطریق چکن یا بجیه بسوزن یا بدن بطریق کوبیدن با نیل که در بدن ثابت میماند بلکه خود نوشتن بر بدن محدث اشکال دارد وهمچنین در کوبیدن وبعد از نوشتن یا کوبیدن مسّ کردن غیر ومس کردن خود از او حرام است بلکه لازم میاید که همیشه متطهر باشد وعمداً محدث نشود مکو در حال اضطرار ولازم میاید که حرام باشد بر او که خود را جنب بکند واز این بابت میکوئیم که هرگاه بر بدن کسی دیگر باشد که ایه قران یا اسم الله باشد واجبست انرا محو کند یعنی در اطراف ان همرنگ انرا مثل ان با او متصل کند که صورت ایه محو شود وایا نوشتن بانکشت بی وضو جایز است یا نه اگر از ان نوشتن اثر بماند دائماً مثل بر کاغذ نوشتن یا قلیلی میماند وزائل میشود مثل بر شیره سخت نوشتن فی الجمله احتیاط دارد وامّا اگر زایل میشود فوراً مثل نوشتن بر اب عیب ندارد واگر اثر او موجود نوشتن ظاهر نمیشود مثل نوشتن باب پیاز که بعد از گرفتن باتش ظاهر میشود یا مس

محدث

محدث او را قبل از ظهور جایز است یا نه احوط اجتناب است **مطلب چهارم** انکه این حکم مختص مکلفین است وبرنا بالغ تکلیفی نیست کلامیکه هست اینست که ایا بر بالغ مثل معلم یا والدین واجبست که طفل را منع کنند از مس کلمات قران یا نه اقوی اینست که واجب نیست واکر بنا بر منع شد هرگاه وضو بکیرند هم مشکلست ارتفاع حدث ایشان **مسئله** هرگاه کلمه مشترک ما بین قران وغیر ان باشد مثل قال ومثل یا ایها الناس مدار قصد کاتبست واکر معلوم نباشد تکلیفی نیست **مسئله** بسم الله الرحمن الرحیم که جائی نوشته شد چون مختص قران است یعنی ایه از ایات اوست مسّ او حرام است ودیگر قصد کاتب نمیخواهد بنا بر این هرگاه کسی او را بی قصد سوره نوشت باز مسّ او حرامست که چرا از هیچ سوره حساب نشود چهارم از وضوهای واجب شمرده اند وضوئی را که بنذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد اگر مراد ایشان اینست که نذر وضوء بجهت یکی از چیزهائیکه وضو بجهت انها خواسته اند بکند خوبست واگر مراد نذر خود وضواست نه برای چیزی حتی حالت با طهارت بودن در ان تامل هست **فصل دویم** در بیان وضوهای مستحبه وبیان اینکه با کدام یک میتوان داخل نماز واجب شد وانها سه نوع اند یک نوع مستحبست در حال وضو نداشتن وانها هجده قسم اند ویک نوع مستحبست با وجود وضو داشتن وانها دوازده قسم اند ویک نوع محض صورت وضو هستند یعنی باعث استباحه عبادت نیستند وانها هشت قسم اند پس مجموع وضوهای مستحبه قریب بچهل قسم اند امّا نوع اول پس اوّل انها وضو بجهت نماز مستحب است که اصل وضو مستحبست اگرچه نماز بی وضو باطل وحرام است دویم وضو بجهت طواف مستحب سیم وضو بجهت مهیا شدن از برای نماز واجب یعنی نزدیک داخل شدن وقت وضو میگیرد بقصد اینکه در اوّل وقت مشغول نماز بشود وامّا هرگاه بداند که در اوّل وقت نماز میسّر نخواهد شد ظاهر اینست که اگر قبل از وقت وضو بگیرد بجهت مهیا بودن از برای اینکه اوّل اوقات امکان نماز بکند هرچند اول وقت نشود باز وضوء تهیا حساب میشود چهارم وضو بجهت اصل داخل شدن در مسجد هرچند اراده نماز نداشته باشد وامّا هرگاه بخواهد عبور از مسجد نماید در استحباب وضو بجهت ان تامل هست پنجم وضو بجهت دخول در مشاهد مشرفه علی الأقوی ششم وضو بجهت طلب حوایج بدعا یا بمقدمات وسعی وتوجه بسوی کارها هفتم وضو بجهت هر یک از اعمال حج واعمال عمره مکر طواف ونماز طواف که وضو انها واجبست هرچند که حج وعمره مستحب باشند چونکه طواف ونماز ان که در حج وعمره مستحب اند واجب میباشند هشتم

بجهة زیارت قبور نهم بجهة نماز میت دهم بجهة قران نوشتن یا حمل ان یا لمس حواشی ان یازدهم بجهة
با طهارت بودن که این حالت مطلوب شارع است وهرچند که اراده نماز یا چیز دیگر از انها که
طهارت میخواهند نداشته باشد دوازدهم وضو بجهة زفاف که بجهة مرد وزن هردو مستحب است
سیزدهم وضوی مسافر که از سفر برگشته ومیخواهد داخل خانه بشود چهاردهم وضو بجهة حکم بین
الناس از اهل ان پانزدهم وضو بجهة سجدهٔ شکر وسجدهٔ تلاوت شانزدهم بجهة دعا و بجهة زیارت
از دور هفتدهم بجهة مقاربت با زوجهٔ خود که حامله باشد هیجدهم وضو بجهة خوابیدن وحکم
این هیجده قسم این است که میتواند با اینها نماز واجب بعمل اوردن لکن در اینجا تدقیقی است که ملاحظه
ان لازم است وان اینست که این وضوها را در وقت جا اوردن باید حقیقة نیت ثمرات انها را بکند
و بعد از صحت اینها نماز با اینها صحیح است پس هرگاه بسبب اینکه زحمتا ومیشود در وقت نماز وضو
گرفتن واز این جهت قبل از وقت وضو بجهة با طهارت بودن میگیرد که وقت نماز از زحمت وضو
فارغ باشد صحت ان مشکلست واما هرگاه حقیقة میخواهد با طهارت باشد قبل از وقت و وضو
بجهة این گرفت در وقت نماز با او بکند عیب ندارد اگرچه نیت وهم این باشد که بعد
از دخول وقت نماز با ان بکند بلکه بعضی از اساطین علما فرموده اند که این نیت بکند احوطست
مسئلهٔ هرگاه از این وضوها بعمل اورد لکن ان کاری که این وضوها بجهة ان بود عمل نیامد
باز هم نماز واجب میتوان با ان کرد یا نه مثلا هرگاه وضو گرفت بقصد نماز مستحب یا قران خواندن ونماز
مستحب نکرد یا قران نخواندنمی تواند نماز واجب با ان بکند ظاهر انیست که همینکه بقصد انها وضو
گرفت کفایت میکند هرچند که انها عمل نیاید و بعضی از مشایخ عصر تأملی در این فرموده اند
و بعضی از علماء در هفتدهم وهیجدهم تاملی دارند چونکه بقصد ایجاد حدث ان وضو را میگیرد واقوی
در همه جواز نماز است با انها نوع دویم وضوهائی مستحبه هستند که با وجود انکه وضو بجهة نماز
ثانیا وضو بگیرد وانها دوازده قسم اند اول وضوء تجدیدی یعنی هرگاه وضو دارد وقدری از زمان گذشت
یا یک نماز کرد مستحب است تجدید ثانیا ودر تجدید وضوء ثالثا ورابعا تاملی هست دویم وضوء
احتیاطی یعنی هرگاه احتمال خللی یا مظنه حدث باشد مستحب است بقصد احتیاط ثانیا وضو بگیرد
سیم وضو بعد از خروج مذی چهارم بعد از خروج ودی پنجم اینکه هرگاه بعد از وضو دروغی گفت
وضوء دیگر مستحب است ششم اینکه بعد از وضو ظلم کرد وضوی دیگر مستحب است هفتم انکه بعد
از وضو شعر باطل بسیار بخواند هشتم اینکه قی بکند نهم اینکه رعاف عارض او بشود دهم

انکه مس عورت خود یا غیر نماید محرم باشد یا نامحرم زن یا مرد یازدهم اینکه استنجا را فراموش
نمود ووضو ساخت وضو صحیح است ولکن بعد از استنجاء وضوی دیگر مستحب است دوازدهم
هرگاه دندان خلال کرد وخون امد اعادهٔ وضو مستحب است وبدانکه اصل دخول در نماز با این
دوازده قسم شبهه ندارد از این بابت که اینها وضو بعد از وضو صحیح اند پس بسبب همان وضو
اول داخل نماز میشود لکن کلامیکه در اینها هست اینست که هرگاه وضوئی بر نیت یکی از
اقسام بجا اورد بعد معلوم شد که وضوء اول را نداشته مثلا بقصد تجدید وضو ساخت
بعد معلوم شد که وضو نداشته یا بقصد تکمیل بعد از خروج مذی یا رعاف مثلا وضو ساخت
بعد معلوم شد که وضوء اول را نداشته ایا این وضو با وجود انکه قصد رفع حدث در ان نشده
میتوان نماز با ان کرد یا نه مسئله محل اشکال است لکن در یک قسم از انها که وضوء احتیاطی باشد
اشکالی در نظر نیست در جواز دخول در نماز هرچند یقین بشود که وضوء اول را نداشته ودر باقی
اقوی نیز جواز است واحوط این است که بعد از محدث شدن وضو بگیرد وجوبا بجهة نماز یا اینکه
وضوی بگیرد بقصد احتیاط وقربت مطلقه که قصد وجوب وندب نکند **نوع سیم** وضوها
هستند که برای محدث بحدث اکبر مستحب اند واصلا اثری بجهة رفع حدث ندارند وانها
هشت قسم اند اول وضوء جنب بجهة خوابیدن دویم وضوء جنب بجهة اکل یا شرب سیم وضو
جنب که بخواهد غسل میت بدهد چهارم وضوء جنب بجامعت هرگاه بخواهد تکرار بکند پنجم
وضوء جنب با حتلام هرگاه بخواهد با حلال خود مقاربت کند ششم وضوء غاسل میت که
غسل مس نکرده بخواهد مقاربت کند هفتم وضوء حائض در وقت هر نماز بجهة ذکر خدا
بقدر نماز هشتم وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده هرگاه بخواهد میت را تکفین کند یا بخواهد
در قبر بسپارد واین محض صورت وضوء اند وثمر نداشتن اینها برای اباحهٔ نماز وغیر ان معلوم است
کلامیکه هست در این است که اگر با این عنوان وضو گرفت بعد معلوم شد که نبوده مثل اینکه باین
خیال که هنوز غسل جنابت نکرده وضو گرفت بجهة اکل وشرب بعد معلوم شد که غسل جنابت کرده
بود وبعد از او هم محدث شده ایا این وضو ثمری بجهة رفع حدث دارد یا نه هرچند ثمر داشتن
خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اکتفا نکردنست **مسئلة** هرگاه بر کسی چند
وضو از وضوهای واجبه باشد مثل اینکه کسی که مس کتابت قران بر او واجب شده در وقت نماز
واجب طواف هم بر او واجب باشد باید اکتفا بیک وضو کند چه نیت همه را کرده باشد یا نیت

یکی از انها را او تعدّد وضو جایز نیست **مسئلة** هرگاه قصد دارد چند کار از ان کارهائیکه وضو بجهت انها مستحبّ است مثل اینکه میخواهد قران بخواند و مسجد برود و مهیّا بجهت نماز واجب قبل از وقت بشود و زیارت قبور بکند پس هرگاه یك وضو بنیّت همه انها بجا بیاورد کفایت میکند در حصول اجر و ثواب همه و هرگاه یکی را نیّت کرد و وضوی دیگر بجهت غیر او گرفتن مادامی که ان اولی شکسته نشده مشکلست **مسئلة** هرگاه از ان چیزهائی که وضو از انها و بعد انها مستحبّ است متعدّد بعمل امد مثل انکه بعد از وضو قی و رعاف و مذی و خلال کردن هم از برای او اتّفاق شدند ظاهر اینست که یك وضو برای همه کافیست و اگر یك وضو برای یکی گرفت بعد یکی دیگر میشود وضوی دیگر بگیرد لکن احوط ترکست و امّا اگر یکی از انها حاصل شد و وضوی برای ان گرفت بعد دیگری حاصل شد وضوی دیگر بجهت او میتواند بگیرد پس ممکنست دوازده وضوء عقب هم دیگر علاوه بر وضوء اوّل بگیرد **مسئلة** هرگاه چیزهائیکه صورت وضو برای انها مستحبّ است جمع شده اند برای هر یك یك وضوء بگیرد و کفایت یك وضو برای همه محلّ تامّلست **مسئلة** هرگاه اراده دارد جا آوردن چیزی از انچیزها که وضو برای انها واجبست و چیزی از انها که وضو از برای او مستحبّست یك وضو بنیّت همه میتوان بجا آورد امّا اگر بجهت واجب تنها یا مستحبّ تنها بجا بیاورد برای دیگری ثانیاً جا آوردن محلّ اشکال است

فصل سیّم در بیان کیفیّت وضو و افعال اصلیّه واجبه

انست که بعد از انکه نیّت یکی از وضوها را بطریقی که گفته شده نمود واجب اوّل وضو شستن رواست و کیفیّتش اینست که اب را از رستنگاه موی سر بریزد و بشوید بحسب طول از حدّ محلّ روئیدن موی سر تا زنخ دیگر موی ریش که از زنخ بپائین است شستن ان لازم نیست امّا بحسب عرض پس ما بین انگشت بزرگ و انگشت میانه را بقدری که ممکنست جدا نموده و اب را از همان رستنگاه تا زنخ کشیده شود هر چه ما بین سر انداو انگشتان احاطه نمود واجبست شستن ان هر چه از سرهای انداو انگشت خارج ماند شستن ان لازم نیست پس هر قدر از شقیقه و از موئی که از اخر شقیقه میروید تا اخر نرمه گوش و از انچه در اطراف روی میروید داخل این حدّ شد شستن ان واجب وانچه بیرون ماند واجب نیست پس ان دو سفیدی که در دو طرف پیش سر بند در دو جانب پیشانی و موی ندارند از صورت خارجند و شستن انها واجب نیست و لازمست در شستن روی چند ملاحظه و دقّت بشود اوّل اینکه از این حدّ که گفته شد اندکی زیادتر بشوید که یقین

حتی

محلّ اشکالست
صد دام ظلّه

۲ ولی ترك نماید نیّت استحباب را زیرا که با وجوب وضوء نیّت استحباب نمودن مشکلست صد دام ظلّه

بشستن مقدار واجب حاصل شود دوّیم ملاحظه نماید که همیشه انچه بالا تر است اوّل شسته شود تا اخر صورت جز پائین تر پیش از بالا تر ان شسته نشود لکن چون از اوّل تا اخر ملاحظه این بنحو حقیقت مشکلست چونکه دست را که بر صورت کشید تمام بالای صورت شسته نمیشود تا که از پائین قبل از بالا البته شسته میشود لکن میگوئیم که در بالا و پائین ملاحظه هر جزئی نسبت بمقابل خود بشود که پائین پیشتر از مقابل خود از بالا شسته نشود و امّا اگر یك سمت تمام از بالا بپائین شسته و سمت دیگر مانده پس پائین سمت اوّل قبل از بالای سمت ثانی شسته شده این عیب ندارد و تصویر این بملاحظه دست کشیدن در وقت شستن خوب ظاهر میشود ملاحظه سیّم انکه سر موئی از بشره رو و ظاهر موی ابرو و مژگان و ریش و شارب بی شستن نماند و ملاحظه برداشتن مانع از رسیدن اب ببشره کند مثل نی چشم و اب بینی خشك شده و بادی که در ظاهر لب حاصل میشود و اثری که از وسمه و خطاط از انها عمل می اید و چرمیکه از قهوه خوردن و سرمه کشیدن بسیار حاصل میشود هر چند که شك کند که انها مانع اند یا نه باز واجبست رفع انها و هم چنین باید دقّت کند در گوشهای چشم که در وقت دست کشیدن دست از رسیدن بانها رد میشود باید بخصوص اب را بانها برساند و هم چنین محلّ بهم امدن لبها که از ظاهر محسوب است و اطراف سوراخهای بینی که از ظاهرند باید بخصوص دست بانها بمالد که شسته شوند ملاحظه چهارم در اقسام موهای صورتست و حکم انها بدانکه موئیکه در صورت روئیده شده بر چهار نوع است اوّل اینکه در همان مکان که در او روئیده احاطه نموده و او را مستور نموده که در نظر ابتدائی بشره صورت پیدا نیست مثل ابروها غالباً و موی ریش که انبوه باشد در این قسم همین ظاهر موی را باید شست دیگر موی که زیر انست و بشره که مستور بانست شستن نمیخواهد بلکه شستن انها مجزی نیست دوّیم انکه در ان محلّ روئیدن موی که نگاه میکنی بشره پیدا است مثل بعض ریشها که نازك میباشد بنحویکه پوست روی در وقت نگاه بان پیدا است در اینجا اگر بسیار موها از هم دور باشند شستن اصل بشره واجب است و اگر بطریقی است که صدق احاطه موی میشود اقوی اکتفا بشستن موی و احوط شستن موی و بشره است سیّم انکه موئی که از جای دیگر روئیده بلند شده باشد و جای دیگر را بپوشاند مثل شارب بلند که بر اطراف دهن بسبب بلندی افتاده باشد و انرا ستر کند و مثل موی زیر لب که بسبب بلندی بالای زنخ را بپوشند در اینها اگر ان مو مستقرّ باشد که همیشه انموضع را پوشیده دارد شستن خود ان کافی است و اگر کاهی

۲ محلّ اشکال است بلی کشیدن دست در وقت شستن که ذکر فرموده اند بطوریکه متعارف است عیب ندارد صد دام ظلّه

۴ این احتیاط ترك نشود صد دام ظلّه

میپوشاند و گاهی جدا میشود شستن زیران لازم است و احوط در هر دو قسم شستن هر دو است چهارم آنکه در میان ریش جائی باشد خالی از مو بسبب دملی یا سوختگی لکن پیدا نباشد بسبب بلندی موهای دور او در اینجا هم اقوی اکتفا بشستن موی محیط و احتیاط شدید در اینجا در شستن هر دو است **مسئله** در تفصیل حکم شارب در وضو بدانکه موی شارب اگر بشره از آن نمایان است باید بشره را بشوید و اگر بقدری بلند شده که همان بشره را پوشیده همین ظاهر موی را بشوید و اگر بسیار بلند شده که از حد عرض صورت گذشته شستن آن مقدار که گذشته لازم نیست و اگر بلند شده و آویخته است در عرض صورت اما اگر کشیده شود میگذرد پس در مسئله آن شش مسئله است اول نسبت بآن مقدار که اگر کشیده شود از عرض صورت میگذرد ظاهر اینست که شستن آن لازم است دویم ظاهر آن از سمت بالا و شستن آن بلا شبهه لازم است سوم ظاهر از سمت پائین که بصورت گذاشته شده این هم ظاهر لزوم شستن آن است چهارم موی وسط آن بی شبهه شستن نمیخواهد پنجم بشره که بسبب آویخته شدن شارب بر آن مستور است شستن آن لازم است ششم موی ظاهر محاسن که شارب بر آن آویخته ظاهراً شستن آن لازم است واجب دویم شستن دست راست است بعد از آن دست چپ و حد شستن از مرفق است تا سر انگشتان و مرفق محل جمع شدن استخوان بازو و ساق دست است پس آخر استخوان بازو را باید اول شستن قرار دهد که بالاصاله شسته شود و احاطه کند شستن هر عضو را تا سر انگشتان بقسمی که بقدر سر موئی بی شستن نماند و باید ازالهٔ مانع و مشکوک المانعیه کند و باید ابراز موی دست برساند و احوط شستن موی و بشره است و در اینمقام چند ملاحظه بتدقیق لازم است اول آنکه ابتدا باعلی بشود تا آخر شستن یعنی جزء پائین قبل از بالا شسته نشود هر جزئی نسبت بمقابل خود و اما جزء پائین که بعد از بالای مقابل خود شسته و هنوز بالا تری که مقابل او نیست شسته نشده باشد عیب ندارد و البته همین که دست را یکشیئی بجهة شستن از بالا بپائین چنین خواهد شد ملاحظه دویم اینکه بسیاری از عوام دست را میشویند تا بند دست چونکه از بند دست بپائین شسته شده در وقت شستن هر دو دست تر میباشد و این غلط است چه اگر شسته شدن سابق و تری اعتبار ندارد باید بعد از شستن بالا شسته شود ملاحظه سوم اینکه بند انگشتان بسبب چروک داشتن و بهم آمدن پوست بالای آنها دست که میکشد ما بین چروکها را این تری آب تازه و شستن وضوئی فرا نمیگیرد پس باید قدری انگشتان را بست یا زیاده تخلیل کرده همچنین

[margin note 1:] این احتیاط ترک نشود صدر (ره) ظله

[margin note 2:] زیاده بر آنکه عرفاً بگویند از بالا بپائین شست وقت لازم نیست چنانچه گذشت صدر (ره) ظله

سر خود انگشتان را هم باید بشستن تازه بعد از همه دست آب برساند ملاحظه چهارم چرک زیر ناخن چند قسم است اول آنکه بعد از گرفتن ناخن میماند این بی شبهه برداشتن آن واجب با بودن آن وضو باطل است دویم آنکه ناخن زیاده از متعارف غالب مردم بلند شده و چرک در زیر آنها باشد خود آن ناخن را بقدری که از حد دست زیاد نشده یقیناً باید شست و اما آنقدر که از حد گذشته میتوان گفت که لازم نیست لکن اظهر لزوم است و اما چرک زیر او تا بحدی که ظاهر و بچشم دیده میشود برداشتن واجب است که زیر آن شسته شود سیم آنکه ناخن از متعارف بلند تر نشده لکن چرکی در زیر آن متصل بآن هست و بشره خالی است ظاهر اینست که ازالهٔ آن لازم نیست چهارم آنکه چرک زیر آن ناخن متعارف حایل بشرهٔ زیر آنست در اینجا احتیاط شدید ازالهٔ آنست هرگاه در ابتداء نگاه دیده میشود بلکه لزوم آن خالی از وجه نیست واجب سیم مسح پیش سر است و مراد از مسح کشیدن دست است بر آن برطوبتی که دارد بطریقی که تاثر در محل نماید و کفایت میکند مسمی در آن یعنی گفته بشود که مسح نمود سر را و افضل و احوط آنست که طول سر انگشت بعرض سر گذاشته شود و بقدر یک انگشت پائین بکشد که بسر انگشت محل سر انگشت از عرض و طول مسح شده باشد و در جا آوردن این افضل که مستحب است قصد وجوب باید نمود و در این مقام چند دقت ملاحظه باید بشود اول اینکه در این مسح باید سر آرام و برقرار باشد که دست کشیده شود پس اگر دست را گذاشت و سر را حرکت داد مثل بسیاری از عوام وضو باطل است چونکه سر دست را مسح نموده و اگر هر دو حرکت کنند باز هم صحت مسح مشکل است دویم آنکه تری ریش سر بسبب شستن روی یا بسبب دیگر باقی باشد اگر قلیل است که رطوبت دست بر آن غالب میشود و او در دست تاثیر نمیکند عیب ندارد و اگر رطوبت زیاد است دو اشکال بهم میرسد یکی عدم تاثیر مسح یکی مسح باب تازه پس باید از اخشک کند یا کم نماید بعد مسح بکشد سیم اینکه هرگاه بر دست در وقت مسح بآن آب زیاد باشد بطریقی که از آنکه بر ممسوح میگذارد آب جاری میشود مثل شستن در اینجا چون قصد نماید مسح را کفایت میکند هر چند شستن عمل آمده باشد لکن احوط آنست که دست را تکان بدهد که زیادتی آن آب برود و تری باقی بماند که بآن مسح نماید چهارم آنکه پیش سر اگر موی ندارد بر آن مسح بکند ~~و اگر موی دارد بر بشره مسح بکند~~ و اگر دارد و بر بشره مسح کند هم مجزی است و اگر موی دارد و بخواهد بر موی مسح کند پس آن بر چهار قسم میشود باشد اول اینکه موئی که در همان محل روئیده و بلند نشده لکن بشره را پوشانیده مسح بر آن موی جایز است دویم آنکه موئی است که

ازبالا روئیده و پیش سر افتاده مسح بران جایز نیست بی شبهه سیم انکه درانجا روئیده و بلند شده بحدیکه ازحد سر میکذرد وبران مقدار که کذشته است ازحد سر مسح کند این هم مجزی نیست چهارم انکه حد ان مو از سر میکذرد لکن بران مقداریکه ازحد سر نکذشته است مسح میکند واین نیز کفایت میکند **مسئلة** دراین مسح تفاوت نمیکند ازبالا بپائین یا بعکس واول احوط است و تفاوت نمیکند که بطریق استقامت یا کجی باشد و تفاوت نمیکند که مسح بطول سر باشد یا بعرض ان واحوط همین طریق متعارف است واجب چهارم مسح روی هردو پا است از سر انکشتان تا کعب طول ومراد ازکعب برامدکی است که از همه روی پا بلندتر است وبعضی کفته اند ان کودیست که بالاتر ازاین برامدکی است در مفصل یعنی انجا که استخوان ساق تمام میشود ومتصل باصل قدم میشود و مراعات این قول احوط است وباید خود کعب هم مسح بشود واما درعرض همین قدر لازم است که خط متصلی از سر انکشتان تا کعب مسح شود لکن احوط اینست که تمام پشت پا بتمام کف دست مسح شود تا مفصل ساق وباید همان ملاحظات که در مسح سر کفته شد دراینجا هم بشود پس باید یا برقرار باشد نه اینکه دست را بر پا کذارد و پا را حرکت دهد وباید اب بر پا غالب بر اب دست نباشد لکن دراینجا اکر موی بر پا باشد هرکاه موی نازك متفرق باشند همین طور مسح کند واکر انبوه وزیاد باشند که ساتر قدری از روی پا باشند دراینجا اکر ممکن باشد ازاله انها واجبست ازاله زیرا که تخلیل غیر ممکن یا مشکلست واکر ازاله ممکن نیست بر انها مسح کند وقول بجواز مسح بران مطلقا خالی از وجه نیست لکن خلاف احتیاط است البته احتیاط بازاله ان مو ترك نشود **مسئلة** مسح پای راست بدست راست وپای چپ بدست چپ افضل است ولازم نیست وهر دو را بیك دست هم مسح میتوان نمود اینها اصل افعال واجبه وضوء اند ودر بجا اوردن این افعال چهارده شرط هست که در سیزده شرط از انها غسل با وضو شریك است وچهاردهم تنها مختص وضو است اول مصاحبت همه این افعال با نیت باین معنی که از اول عمل تا اخر در ذهن او مرکوز باشد که چه میکند وبرای چه میکند وحقیقت همین استدامه حقیقیه نیت است ودو چیز ازا برهم میزند اول غفلت بالکلیه که بالمره از خزانه ذهن محو بشود که چه میکند بنحویکه اکر ازاو بپرسند دفعة ملتفت باین نشود ومتفرع میشود بر این مسئله که هرکاه کسی را در نماز پینکی یا حیرت عارض شد بنحویکه ازالتفات بداعی غفلت کرد لکن کوش او میشنود یا چشم تنها می بیند دراینجا میکوئیم وضوی او بهم نخورد لکن فعلی که دران حالت بجا امده یا قرائتی

چون اسان است این احتیاط را ترک ننمایند صدر دام ظله

بلکه احوط صدر دام ظله

که خوانده از نماز محسوب نمیشود وباید اعاده انها بکند وکاهی ازاین بابت نماز باطل میشود دویم انکه نیت خلاف کند یعنی نیت قطع یا نیت قاطع نماید در اثناء ودراینحالت هرجزئی که بعمل اورد باطل لکن هرکاه رجوع کرد بنیت وهنوز موالات بهم نخورده اقوی در وضو وغسل اینست که عیب ندارد هرچند نماز و روزه دراین مسئله حکم دیکر دارند دویم از شروط خلوص نیت است یعنی باید چیزی غیر از قربت باو منضم نشود تفصیل کلام این است که منضم کردن چیزی با قصد قربت برچند قسم میشود اول انکه در محل رؤیت مردم قصد ریا ودر محل سماع قصد سمعه نماید هرچند بالتبع باشد دراین ضمیمه عبادت باطلست هرکاه ریا دخیل دراصل عمل حقیقة باشد چه از اول وچه در اثنا ولکن هرکاه بخیال او بکذرد لکن دراصل ابدا باعث عمل نبوده عیب ندارد هم چنانکه اکر دراصل او محرك بوده وقربت وخلوص را در دل بکذراند اصلا اثری ندارد وعمل باطلست **مسئلة** هرکاه بداند که قصد قربت وریاء هردو درخیال او هستند درعملی که بان مشغول است ولکن شك میکند که ایا حقیقة داعی ومحرك او دراین عمل قربت بوده یا ریا وکدام یك اصلی وکدام یك بالتبع بوده صحت این عمل مشکل است بلی هرکاه عملی کرد وبعد ازان دراو این شك را نمود ان عمل را حمل بر صحت نماید **مسئلة** هرکاه شخصی مشغول عبادتست واز اطلاع مردم براو درحال ان عبادت خوشحالی بجهة او حاصل میشود عیبی ندارد هرکاه ان عمل را از اول بجهة ان اطلاع بعمل نیاورده دویم انکه قصد امر مباحی منضم بقربت بشود مثل انکه درهوای کرم باب سرد وضو یا غسل بجا اورد وقصد خنك شدن را هم دارد وحکم دراین است که اکر مقصود اصلی عبادتست واین را بالتبع ملاحظه نموده عیب ندارد واما اکر عکس باشد باطل است یقینا وهم چنین اکر این واو هردو روی هم رفته باعث شدند نیز باطل است سیم انکه قصد امر راجحی دیکر کند مثل انکه در تکبیر نماز قصد اعلام کند هرکاه قصد امتثال امر نمازی کند عیب ندارد سیم از شروط مباح بودن ابست بسبب ملکیت ان یا اذن مالك براو بصریح یا شاهد حال یا اباحه شارع هرچند که مالك اذن نداده واین قسم سوم در نهرهای مملوکه است که اب انها از رود خانه ها یا چشمه وقنات باشد که بدون اذن مالك خوردن ووضو وغسل از انها جایز است باذن مالك الملك حقیقی هرچند نابالغ هم در انها دخیل باشد لکن از برای حوضها بردن وزرع بانها اب ادن بدون اذن مالك حرامست **مسئلة** هرکاه نهر را غاصبی غصب نموده ظاهر اینست که همان حکم برای غیر غاصب برقرار است اما برای او واتباع او که معین در غصب بوده اند جایز نیست وبدانکه مباح بودن از جمله شروط علمیه است یعنی اکر

میداند که اب مباح نیست و وضو یا غسل بعمل اورد باطل است و اگر نداند مثل انکه باین خیال که از خودش میباشد یا از زید است و علم برضای او دارد و وضو گرفت بعد معلوم شد از کسی بوده که راضی نبوده عیب ندارد هرچند مثل ان بذمه او بیاید **مسئله** هرگاه در اثناء وضو معلوم شد که اب مباح نبوده است تتمه انرا باب مباح بجا بیاورد صحیح است **مسئله** هرگاه روی و دستها را باب غصبی ندانسته شست بعد معلوم او شد که غصب است ایا مسح بان تری دست میتواند بکند یا نه اقوی جواز است و احوط اعاده است **مسئله** هرگاه باب غصبی وضوی باطل گرفت و بعد میخواهد وضوی صحیح بگیرد لازم است که ان اب را بخشکاند بعد وضو بگیرد و میشود گفت باید بگذارد تا خود بخود بخشکد و قول بجواز وضوی ثانی و هرچند که اعضا از وضوی اول خشک نشده باشد نیز خالی از وجه نیست **مسئله** هرگاه جاهل مسئله وضو یا غسل باب غیر مباح بجا بیاورد باطل است هرگاه تقصیر در تحصیل مسئله نموده و اما جاهل غیر مقصر پس قول بصحت وضوی او خالی از قوة نیست **مسئله** هرگاه میدانست که این اب غصب است لکن در وقت وضو فراموش کرد و بان وضو گرفت صحت محل اشکال است خصوصا هرگاه این فراموشی از بابت بی باکی باشد که اغلب غاصبین در وقت تصرفات غالبا غافلند از غصبیت **مسئله** هرگاه دو ظرف اب در نزد او باشد که میداند یکی از انها مباح است و یکی غصبی لازم است اجتناب از هر دو و اگر اب منحصر است بان دو باید تیمم بگیرد مگر در صورتی که شارع اذن بدهد که تشخیص مال خود کند بقرعه یا بعنوان دیگر انجا باید تعیین نماید و طهارت بجا اورد چهارم مطلق بودن اب است پس باب مضاف مثل گلاب و عرق طهارت جایز نیست و اگر اب و گلاب ممزوج شدند پس گلاب در اب مستهلک شده و همان اسم اب را براو میگویند وضو بان عیب ندارد هرچند بوی گلاب داشته باشد بلکه میتوان گفت که اگر در جائی اب بقدر کفایت وضو یافت نشد لکن قلیلی اب دارد که اگر قلیلی گلاب براو اضافه نماید باز او را اب میگویند و کفایت وضو میکند واجب است که چنین کند بلی اگر اسم گلاب غالب شد طهارت باو جایز نیست و اگر نه او را اب گویند و نه گلاب باز هم جایز نیست و اگر گلاب ضایع شده باشد که بوی و طعم ان بالمره رفته باشد باز طهارت باو جایز نیست **مسئله** هرگاه ابی در ظرفی ببیند نمیداند ابست یا عرق بید مثلا استعمال ان در طهارات جایز نیست **مسئله** هرگاه در صورت ممزوج شدن شک بکند که کدام غالب است باز هم جایز نیست **مسئله** گاهی اب مطلق در حال استعمال مضاف میشود مثل اینکه دست رنگ حنائی

(margin, beside the text: این احتیاط را ترک ننمایند صدر ظله — در تیمم نیز احتیاط ترک ننمایند صدر)

زیاد داشته باشد یا چرک بسیار داشته باشد که در وقت شستن خصوصا در اخر عضو که قلیلی میماند و باید باجزاء ان باقی را بشوید مضاف میشود باید ملاحظه این را نمود لکن قسمی نشود که باعث وسواس بشود چونکه گاهی فی الجمله تغییری میشود که بحد اضافه نمیرسد و عیب ندارد **مسئله** هرگاه دو اب باشد یکی مطلق و یکی مضاف و مشتبه بشوند و ابی غیر از انها نباشد لازم است دو وضو بگیرد و این مثل مشتبه بمغصوب نیست که انجا گفتیم حکم تیمم است و اگر یکی از این دو اب ریخته شد با یکی دیگر وضو بگیرد و تیمم نیز بکند **مسئله** شبنم داخل اب مطلق است مگر در بعض اقسام که طعمی پیدا میکند مثل شبنم نخود که خصوصیتی بجهت تغیر طعم در ان حاصل میشود و عرق اب مطلق هم اب مطلق است پنجم انکه مکانی که در ان وضو میگیرد یا غسل میکند مباح باشد یعنی در ان فضائی که شستن روی و دستها در ان میشود غصبی نباشد و اما مکان استقرار پا در وقت مسح مثل اینکه کفش غصبی در پایش باشد یا فرش غصبی و پا در ان کفش گذاشته مسح کند بعضی گفته اند که عیب ندارد لکن احوط اینست که ملاحظه این هم بشود که پایش در وقت مسح در کفش نباشد و اگر از اول وضو از بیرون اورد احوط است **مسئله** محبوس در مکان مغصوب وضو و نماز او در ان مکان صحیح است و اجرت هم بذمه او نمی اید **مسئله** حمام غصبی غسل در ان باطل است و اگر چه از بابت اجرت ندادن بحمامی یا عدم رضای او برفتن این شخص باشد **مسئله** حمام یا خانه که زمین یا عین گچ و اجر و اهک ان غصبی باشد بطلان وضو و غسل در ان معلوم است و اما هرگاه عین اینها همه مباح باشند و فعله اجرت نداده باشند مکان غصبی نمیشود و اجرت عمله در ذمه صاحب است **مسئله** هرگاه اعیان گچ و اجر و اهک را خریده لکن پول از حرام داده ایا اب خانه و حمام غصبی میشوند یا نه میگوئیم که اگر معامله بعین پول شده و بایع نمیدانست که حرام است معامله باطل و مکان و بنیان همه در حکم مغصوبند و اگر بذمه فروخته و نمیدانست که پول حرام خواهد داد حلیت محل اشکال است و اما اگر بایع میدانست که پول حرام میدهد و بذمه معامله شد مبیع ملک مشتری شده و حلال است بلکه اگر بعین نیز معامله کرده احتمال حلیت هست لکن مشکل است ششم انکه ظرفی که از ان اب استعمال میکند مباح باشد پس هرگاه اب مباح مثلا در افتابه باشد که علم نداشته باشد که صاحب افتابه راضی بتصرف است جایز نیست دست زدن بافتابه بجهت وضو گرفتن بان و نه خالی کردن ان در ظرف دیگر و اگر اب منحصر باشد باین باید تیمم بگیرد بلی اگر معصیت نمود و اب را در ظرف دیگر خالی کرد انوقت تکلیف او بوضو میشود و اگر

(margin, beside the text: اقوی احتیاط ترک نشود العبد — احوط وضو و اعاده نماز است در مکان مباح العبد)

صاحب افتابه بدون اذن صاحب اب ابرا درافتابه کذاشت دراینوقت صاحب اب یا ماذون
ازاو میتواند که بدون رضای او تصرف درافتابه بخالی کردن اب ازاو نماید و توضیح مسئله اینست
که وضو کرفتن باب مباح که در ظرف غصبی است بچند قسم تصویر میشود اول انکه درو قد اب
وضو انرا خالی کند در ظرف دیکر و وضو بکیرد و این اشکال ندارد و هرچند ان خالی کردن هم معصیت
باشد دویم انکه بان ظرف اب بر اعضا جاری کند و این باطل است بی شبهه چونکه اصل استعمال
تصرف است سیم انکه دست در ان ظرف برده اب بردارد و بشوید چهارم انکه با ان ظرف اب را در
کف دست بریزد و بشوید ظاهر اینست که در این دو قسم نیز باطلست چونکه عین تصرف اند و تفاوتی
در بطلان در اینها مابین اینکه اب منحصر باشد یا نباشد نیست پنجم و ششم و هفتم همین
سه صورتند لکن در حالتی که قصد او خالی کردن ان بجهت رد بصاحب باشد در این سه صورت
صحت خالی از قوت نیست هفتم از شروط اینکه ظرفی که بان وضو میکیرد طلا یا نقره
نباشد که تصرف در ان و نکاه داشتن ان حرامست و همان هفت صورت ان مسئله ابا
در این مسئله میاید لکن در سه صورت اخیره باید قصد او خالی کردن و شکستن انها باشد
هشتم انکه محلی که اب در ان ریخته میشود مباح باشد پس هرکاه وضو بکیرد بنحوی که اب وضو در حین
شستن ریخته شود در ظرف غصبی یا زمین غصبی جمعی از علماء حکم ببطلان نموده اند بلکه بعضی از
محققین حکم کرده اند باینکه اکر اب غسل مثلا جاری شود در جائی که بعد از طی مسافتی بزمین
غصبی برسد غسل باطلست لکن در این شرط تاملی هست اکرچه احتیاط در دین مطلوب است
نهم انکه محل شستن و مسح در حین شستن و مسح پاک باشد پس هرکاه محل یکی از انها نجس
باشد در حال شستن یا مسح بی شبهه ان وضو و ان غسل باطلست اما هرکاه او را قبل از شروع
در عمل پاک نمود بی اشکال و همچنین هرکاه در بین عمل او را تطهیر نمود نیز خوبست لکن در غسل بعضی
قائلند که باید قبل از شروع پاک نماید اما هرکاه بخواهد که بیک جاری کردن اب هم تطهیر نماید
و هم عمل وضو بجا بیاید مثل انکه دست نجس را در حوض بزند که هم پاک شود و هم اب وضو یا غسل
حساب شود محل اشکال است اقوی انست که اکر قصد کند که شستن وضوئی یا غسلی در ان
بعد از فرو بردن حاصل شود عیب ندارد **مسئلة** هرکاه بعد از شستن عضو نجاست عارض
او شود در اثناء عمل عیب ندارد و بعد از وضو بجهت نماز او را تطهیر کند **مسئلة** هرکاه
از محل وضو یا غسل خون میاید و منقطع نمیشود همینکه از اد راب کثیر فرو برد و دست مالید که یک

باعلم بریختن اب وضو در محل غصبی اگرچه بعد از طی مسافتی بوده باشد یا قصد ازاله باید ظاهرا حکم ببطلان وضو بموقع باشد صدر دام ظله

انی منقطع بشود و یک سطح اب بر او جاری بشود کفایت میکند **دهم** انکه در محل شستن
و مسح حائل نباشد که مانع تاثیر اب غسل یا رطوبت مسح بشود هرچند بقدر نقطه باشد
و رنک و چربی که نازک باشند حایل نیستند لکن هرکاه غلیظ شدند حایل میشوند و اکر شک
شود در چیزیکه بر بدن هست که ایا حائل است یا نه واجبست ازاله ان **مسئلة** هرکاه
حائل بطریقی است که اب زیر ان میرسد نه بطریق جریان یا لازم است برداشتن ان یا همان رسیدن
اب کافی است ظاهر ثانی است لکن احتیاط کردن بر برداشتن ان بهتر است **مسئلة** اکر
شک دارد که بر بدن حائلی هست یا نه اقوی اینست که تفحص لازم نیست لکن مرحوم شیخ استاد
اعلی الله مقامه حکم میفرمود بوجوب تفحص و ملاحظه خصوصا هرکاه شک معتنی به باشد
و احتیاط شدید همین است یازدهم اینکه اب مستعمل در رفع خبث نشده باشد هرچند پاک باشد
و مستعمل در رفع حدث اکبر نباشد بنابر احوط و اما مستعمل در وضو و در اغسال مندوبه
عیب ندارد و مراد از مستعمل در غسل و وضو ابی است که بر بدن جاری شود بقصد غسل پس ابی
که در وقت غسل قبل از اجراء بان طرف و این طرف ریخته میشود یا انکه ببدن میرسد لکن
قصد او اجراء اب غسل است بدست ان اب داخل مستعمل در حدث نیست و اشکال ندارد
و ابی که دست میان ان زده و اب برداشته داخل مستعمل نیست دوازدهم ترتیب مابین اعضا
بنحویکه مقرر است پس اکر در وضو یا غسل ترتیبی تقدیم مؤخر نمود یا دو عضو با هم شست باطل است
کلامیکه هست در این است که هرکاه مثلا دست راست و چپ را هم با هم شست بطریق فرو بردن
یا اینکه دست چپ را اول شست و بعد راست را ایا شستن دست راست مجزی است با این معنی
که هرکاه ثانیا دست چپ را بشوید وضو صحیح است یا نه اقوی صحت است لکن در صورت مخصوصه
که هرکاه بعد از شستن روی اول چپ را شست بعد راست را احوط این است که ثانیا هم دست
راست را بشوید بعد چپ را و بدانکه در وضو ترتیب مابین مسح دو پا واجب نیست پس هر دو
پا را با هم میتوان مسح کند بلکه تقدیم پای چپ بر راست هم عیب ندارد لکن احتیاط شدید
در ترتیب است سیزدهم مباشرت افعال یعنی بخودی خود اصل واجبات را بجا بیاورد پس هرکاه
با تمکن خود کسی دیکر روی یا دستهای او را بشوید یا مسح بر سر و پای او بکشند هرچند با دست خود
باشد باطلست و اما مقدمات اینها پس چند قسم اند اول مقدمات بعیده مثل اب اوردن
و حاضر نمودن و کرم کردن و نحو ان اکر این قسم را کسی دیکر جا بیاورد اصلا اشکال ندارد دوم

این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

مقدمات قریبه مثل آب در دست ریختن یعنی کسی در دست او آب بریزد خود شستن را بعمل آورد
واین باعث بطلان وضو نیست لکن مکروهست سوم انکه کسی بر دست وروی او بریزد وخود
بقصد شستن انرا استعمال نماید اینقسم نیز ظاهراً عیب ندارد ولکن خالی از اشکال نیست چهارم
انکه اب از جائی ریخته میشود مثل شیر یخچ وناودان ودست را زیر آن بگیرد بقصد شسته شدن
همین ریخته شدن این هم عیب ندارد پنجم کسی آب میریزد از آفتابه مثلاً نه بقصد شستن عضو
متوضی لکن او خود دست را زیر آن میگیرد بقصد شسته شدن بهمین ریختن این هم ظاهراً عیب ندارد
چهاردهم وآن مختص وضواست موالات است وموالات سه معنی دارد معنی اول اینکه ما بین
افعال این قدر فاصله طولانی قرار ندهد که صورت آن محو بشود بطریقیکه بگویند مشغول آن
عمل نیست واین معنی در وضو لازم است حتی اینکه اگر در جزء آخر رطوبتی در همه اعضاء سابقه نماند
ثمر ندارد معنی دویم اینکه از فعلی که فارغ شده بلا فاصله مشغول فعلی که بعد از آنست بشود
احتیاط اینست که موالات باین معنی مراعات بشود معنی سوم اینکه ملاحظه اثری از آثار بشود
که خشک شدن سابق باشد بیکی از سه طریق یا اینکه وقتی که مشغول عضوی غیر از اول شد
همه اعضا سابقه بر آن با رطوبت باشد یا اینکه همه آن خشک نشده باشد اگر قدری از آن خشک
بشود عیب ندارد یا اینکه سابق آن عضوی که مشغول بآن میشود باید خشک نشود واقوی
لزوم موالات باین معنی است بطریق دویم پس در وقت شروع بعضو بعد همینکه در اعضای سابقه
آن رطوبتی باشد کفایت میکند اگر چه تا این تمام بشود آن خشک بشود **مسئله** آیا ماندن
رطوبت در موی ریش ثمری بجهة موالات دارد یا نه تحقیق این است که آن تری یا در ظاهر موی
حد صورتست یا در باطن موی حد صورتست یا در موی پائین تر از حد صورت است در
قسم اول اشکالی نیست که قطعاً ثمر در موالات میکند ودر دویم ظاهراً اشکالی نیست ودر سیم اقوی اینست که ثمر
دارد زیرا که شستن آن در وضو مستحب است پس آب آن آب وضو میباشد همراه با ماندن تری در آنها کفایت میکند
یعنی هرگاه در کف دست که بآن شسته تری از آن مانده لکن شسته شده ها همه خشک شده باشد کفایت میکند
باین قول بکفایت خالی از قوت نیست لکن خلاف احتیاط است وبدانکه بعضی از اعاظم علماء عصر
بعد از آنکه معنی موالات را باین نحو نموده فرموده است که این تقدیر زمانی است وماندن تری
حتی یا خشک شدن حتی دخلی ندارد پس هرگاه تأخیر انداخت بحدیکه در تابستان معتدل خشک
میشد لکن خشک نشد موالات بهم خورده واگر اعضا را بادستمال خشک نمود یا بسبب شدت

١ در این قسم وقسم سیم ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظله

٢ معلوم نیست صدر دام ظله

٤ الستر ترک احتیاط نکنند بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

افراط حرارت در هوا یا در بدن خشک شد که اگر هوای معتدل بود نمیشد ضرر ندارد **تتمه**
کلام بدانکه دو قسم از وضو هست که بدون آب ریختن حاصل میشوند اول وضوی ارتماسی
وبرای آن چند کیفیت است اول اینکه صورت را از رستنگاه فرو در آب برده وزیر چانه ختم کند یا اینکه
در آب گذارد بی نیت وضو ودر بیرون آوردن قصد شستن او نماید بهمان ترتیب که از رستنگاه
اول بیرون آورد وختم بزیر چانه کند وبعد از آن دست راست را در آب فرو برد ودر بیرون آوردن قصد شستن
کند وابتدا از مرفق وختم بسر انگشتان دست چپ هم باین طریق در اینجا مسح بدست راست وچپ هر دو بی اشکال است
کیفیت دویم اینکه دستها را بفرو بردن بشوید که بمحض فرو بردن بیرون آورد ودر اینجا هم ظاهر اینست که مسح بدستها
عیب ندارد ولکن اگر دست راست را که شسته بیرون آورد آن طول کشید بعد که دست چپ را شست فوراً بیرون
آورد باید دست چپ هم مسحها را بکند که دست راست را بسبب طول آب تازه فرا گرفته **کیفیت**
سیم اینست که در آب جاری فرو برود وقرار بدهد که در جریان از آب عضوی شسته شود
وفوراً بیرون بیاید ودر مسح بهر یک از دستها که کند عیب ندارد **کیفیت چهارم** اینکه آب یا د
از ناودان یا باران شدیدی بر همه بدن او ریخته شود ودر هر احاطه قصد عضوی کند در اینجا
بدست چپ هم مسحها کند کیفیت پنجم آنست که در آب ایستاده فرو رفته بحرکت وی از رستنگاه قصد شستن رو
کند وبحرکت دستها از مرفق قصد دستها وبلا مکث بیرون آید کیفیت ششم اینکه در آب ایستاده بدون تحریک
در هر آنی قصد شستن عضوی کند بترتیب زود بیرون آید مسح کند ودر این قسم تامل هست بلکه در مطلق
شسته شدن در آب زیاد آب جدید در مسح احتیاطی هست هر چند فوراً از آب بیرون بیاید
قسم دویم اینکه شخص از آب بیرون بیاید در حالتی که همه قطرات آب بر بدن او باشد قصد وضو
کند ودست بر صورت بمالد با قطرات بشوید وهمچنین دستها را وبعد مسح کند یا اینکه باران
بدن او را گرفته وقطرات زیاد بر بدن او باقی مانده قصد وضو نموده بطریق استعمال وضو بگیرد بنحو
صدق شستن بشود تمهید کلام بدانکه این چهارده شرط که برای وضو گفته شد شرطیت آنها در حال
تمکن است واما در صورت عدم تمکن پس حکم شارع در آنها مختلف است در بعض آنها بمحض
ممکن نشدن حکم بتیمم فرموده ودر بعضی از آنها وضو را بقسم دیگر مقرر نموده اما شرطی که بمحض
عدم تمکن حکم به تیمم فرموده اطلاق وطهارت واباحه آب واباحه ظرف ومصب استعمال آن
در دفع حدث اکبر وباقی شرایط را در صورت عدم امکان آنها وضوهای چند مقرر فرموده که آن
آنها وضوء اضطراری است ووضو اضطراری هشت قسم است وضوء جبیره ووضو اقطع ووضو تقیه ووضو

تمام اقسام غیر از قسم اول خالی از تامل نیست پس ترک احتیاط ننماید صدر دام ظله

ناقص العضو وضوء تولیه کلیه وضوء تولیهٔ بعضیه وضوء دایم الحدث وضوء غیر ممکن الموالات
وبیان اینها در هفت فصل است **فصل اول** در بیان وضوء جبیره و وضوء اقتصا بدانکه
وضوء جبیره اسم وضوئی است که بسبب علت در محل وضو بر حائل مسح میشود و وضوء اقتصا اسم
وضوئی است که بعض مواضع وضو را ترك میکند و اکتفا باطراف ان میکند و هریك جائی دارند
تفصیل بیان انها این است که ممکن نشدن شستن یا مسح محل وضو یا از بابت ضرر اصل استعمال
اب است ببدن یا اینکه در محل خاص از ان مانع هست و ان مانع یا جبیره است یعنی تخته بسته بر شکسته
و از جا بدر رفته است یا دوائی که بر دمل و زخم گذاشته اند یا دستمال است که بر ان بسته یا چیزی
بدون علتی چسبیده و رفع نمیشود یا زخم مکشوفی است یا وجع یا ورم یا رمد چشم است یا بسبب نجاست
و عدم امکان تطهیر شستن ان ممکن نیست و هریك از تخته یا دستمال یا چیز عارضی یا بعض عضو
وضو را گرفته یا تمام عضو را از حد خود نه بیشتر یا سرایت کرده از جزو علیل بجزو سالم بقدر متعارف
یا زیاده از متعارف و ضرر حاصل از استعمال اب یا مختص محل شستن است یا محل مسح و چون احکام
اینها تفاوت دارد لهذا در ضمن چند مسئله بیان میشود **مسئلهٔ اول** هرگاه اصل
استعمال اب مضر است ببدن حکم تیمم است و جبیره در کار نیست هرچند ممکن باشد **مسئلهٔ
دویم** بدانکه هرگاه موضع شستن شکسته یا از جا رفته باشد و بسته باشد تخته بان اسم ان
بسته جبیره است پس هرگاه بی ضرر ممکن باشد که اب بخود عضو برسد بریختن بسیار یا بگذاردن
ان در اب لازم است که چنین کند لکن اگر رسیدن اب بان بطریق اجراء باشد تفاوت نیست مابین
امکان وا نمودن ان و عدم امکان و اگر بمحض رسیدن اب باشد اگرچه احوط این است که در این صورت
اگر ممکن است وا کند اکتفا بمحض رسیدن نکند بلکه وا کند لکن اقوی اکتفا است و اینکه وا کردن
ضرور نیست و اما رسیدن رطوبت خالی پس ان ثمری ندارد و حکم ان مثل صورتی است که هیچ ممکن
نباشد **مسئلهٔ سیم** هرگاه در محل مسح جبیره باشد و اگر وا کردن مشقت ندارد لازم است وا کند اگر
دارد لکن اب رسیدن بان ممکن است یا اب رسانیدن عوض مسح میشود یا باید مسح بر ان حایل
نمود ظاهر ثانی و احوط جمع است **مسئلهٔ سیم** هرگاه وا نمودن جبیره و اب رسانیدن بزیر ان
ممکن نباشد انجای وضوی جبیره است یقینا چه بسبب ضرر اب باشد یا ضرر خود وا کردن
یا مشقت وا کردن یا از جهت نجاست محل و ضرر داشتن تطهیر و کیفیت وضوء جبیره اینست که
بعد از انکه موضع سالم را شست و محل جبیره رسید اب تازه بر دست بگیرد و بان اب مسح کند بر همه

معلوم نیست اگر بمحض رسیدن اب باشد که غسل بان متحقق نشود صدر دام ظله

ظاهر جبیره بی تدقیق بلکه همان قدر که دست در اول کشیدن باو میرسد کافی است و رسانیدن
بما بین چوبها و ریسمانها و فاصله اگرچه ظاهر باشد ضرور نیست و در این مسح نمودن باب این
ملاحظه کردن که ایا این شستن جبیره است یا مسح اوست ضرور نیست همین قدر قصد کند فرمان
بردار یوا باین کیفیت خاصه کافی است و تفاوتی نیست در این حکم ما بین نجس بودن زیر جبیره و پاك
بودن ان بلکه همین قدر که ظاهر جبیره پاك است کفایت میکند **مسئله** هرگاه ظاهر جبیره
نجس باشد و تغییر و تطهیر ان ممکن نباشد و گذاشتن چیزی بر ان ممکن نباشد در اینجا اکتفا میکند
بشستن اطراف ان و نسبت بجبیره و موضع ان ساقط است و این معنی وضوی اقتصار است و احوط
جمع است ما بین این و تیمم **مسئله** احتیاطیه بدانکه در صورتی که مسح بر بشره ممکن باشد
و جبیره هم باشد در وضو جمع ما بین چهار احتیاط پیدا میشود باینطریق که اول وا کند و مسح کند بعد
ان را بگذارد و بالای جبیره مسح کند و قصد وضوی اقتصار هم نماید بشستن اطراف و تیمم بدل وضو
هم بجا بیاورد **مسئله** در صورت نجاست ظاهر جبیره هرگاه ممکن است که چیز طاهری بر سر
جبیره بگذارد لازم است که چنین کند و مسح کند بر ان و احتیاط جمع را نیز هست **مسئله**
بدانکه تری جبیره از اب وضو محسوب نیست و برین مطلب دو فرع متفرع میشود **فرع اول**
اینکه اگر جبیره بر کف دست باشد مسح بتری ان جایز است **فرع دویم** اگر همه اعضای وضو
خشك بشوند و تری جبیره برقرار باشد موالات برقرار است بجهت عضو بعد از انها **مسئله
چهارم** هرگاه زخمی باشد که دوائی بر ان گذاشته و برداشتن ان ممکن نباشد یا دستمال بر ان
بسته باز تکلیف بوضوء جبیره است بطریقی که گفته شد و احوط جمع است ما بین ان و تیمم **م
پنجم** هرگاه محل شکسته یا زخم مکشوف باشد و اب بجهت ان ضرر داشته باشد چیزی بر ان
بگذارد و عمل جبیره کند و احوط جمع است ما بین این و تیمم و حکم بوضوء اقتصا نیز خالی از وجه نیست
مسئلهٔ ششم محلی که وجع دارد یا ورم دارد و اب بان مضر است حکم در او وضوء اقتصار
و احوط تیمم است با ان **مسئلهٔ هفتم** هرگاه جبیره یا دوا یا دستمال از محل صحیح گرفته باشند
اگر بقدر متعارف است عیبی ندارد و اگر زیاده است و ممکن است که وا کند چنین کند و اگر ممکن نیست
علاوه بر وضوء جبیره تیمم کند احتیاطا **مسئلهٔ هشتم** چیزی که بی علتی در بدن چسبیده
و زایل نمیشود اگر بطریقی شده که دیگر جزء بدن محسوب میشود مثل موضع اصلی است و شستن میخواهد
و وضوء جبیره در اینحال نیست و اگر باین طریق نشده و قابل زوال است لکن بالفعل مانع استعمال

این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام ظله

جبیره نماید با تیمّم احتیاطا **مسئلهٔ نهم** بدانکه در هرجائی که محلّ علیل را آب مضرّ است
و اطراف آنرا میتوان شست لکن خوف سیلان آب بر موضع علیل هست تدبیر بجهة شستن اطراف
و سیلان نکرده اینست که با وصله که با آب بر داشته بر موضع صحیح بکشد بطریقیکه آب خارج از او
اقلّ غسل حاصل بشود و بر زخم نرسد و میشود هم که دست را تر نموده کم کم بر آن موضع بکشد تا جریان
حاصل شود **مسئلهٔ دهم** مادامیکه خوف دارد از برداشتن جبیره از بابت شکّ جایز است
گذاشتن آن تا اطمینان بهم برسد و اگر بعد از برداشتن معلوم شد که از سابق بر این خوب بوده است اعاده
اعمال لازم نیست **مسئلهٔ یازدهم** هرگاه بر ماسح جبیره باشد یا بر ممسوح بهمان نحو جبیره
که بر ماسح است مسح کند محلّ مسح را یا جبیره که بر او هست **مسئلهٔ دوازدهم** محلّ فصد
داخل جروح است که کاهی حکم جبیره بر پنبه یا دستمالی که بر او گذاشته میشود جاری میشود **م**
سیزدهم هرگاه ظاهر جبیره مغصوب باشد دست کشیدن بر آن جایز نیست و گذاشتن چیزی
بر آن دلیل ندارد و در صورت امکان تبدیل آن لازم است و لکن هرگاه تبدیل مضرّ باشد ببدن
میتوان گفت با وجود معصیت در ابتداء گذاشتن حال که ضرر جانی دارد برداشتن آن لازم نیست
و رد عوض آن بمالک هم لازم است لکن باز هم نمیتوان گفت که جایز است مسح بر آن و هرچند که بدل آنرا
داده باشد مگر آنکه برضاء مالک آنرا بخود منتقل کند و این دادن بدل باعث انتقال حقیقی عین
نیست بناء علی ذلک حکم در مسئله تیمّم است و احوط آنستکه وضوء اقتضا هم عمل بیاید **مسئلهٔ**
چهاردهم هرگاه باطن جبیره مغصوب باشد و ظاهر آن مباح ظاهر جواز مسح بر جبیره است
مسئلهٔ پانزدهم چشم درد هرگاه اصل استعمال آب مضر بانست تیمّم باید کرد و هرگاه
همان آب رسیدن بخود چشم تنها مضرّ است بعد از شستن بالای چشم چیزی بر چشم گذارده بنحو
جبیره بر آن مسح کند یا بر همان دستمال و کهنه که بر آنست مسح کند بعد پائین ترا آنرا بشوید و بعد از اتمام
وضو تیمّم هم بجا آورد **مسئلهٔ شانزدهم** بعض اوقات خون جراحت با دوائی که بر آن بریزند
آمیخته شده جوش میخورد و سخت میشود بر ظاهر بدن میماند پس هرگاه ممکن است ازالهٔ آن بحمام یا آب
گرم واجبست چنین کند و هرگاه ضرر دارد یا مشقّت و باعث زخم شدن بدن میشود ازالهٔ آن
لازم نیست و چون تطهیر آن هم ممکن نیست باید چیزی بر آن گذارده و مسح باب بر آن نماید و تیمّم نیز بجا
بیاورد **مسئلهٔ هفدهم** هرگاه گشودن جبیره یا برداشتن دواء و کهنهٔ زخم و آب رسانیدن
بان ممکن باشد و ضرری نداشته باشد لکن وقت وسعت نداشته باشد یا مسح بر جبیره کافی است

اقوی اینست که ضرر ندارد و باید تیمّم نمود **مسئلهٔ هیجدهم** در هرجا که گفتیم چیزی بر موضع
علیل بگذارد و بر آن مسح کند باید اوّل اطراف سالم آنرا بشوید که اگر آنچیز یکه میگذارد زیاده از موضع
علّت فرا گیرد بی شستن نماند و امّا اگر جبیره گذاشته باشد و بقدر متعارف از موضع سالم گرفته
حکم آن حکم موضع زخم است امّا هرگاه بر خلاف متعارف گرفته احوط جمع است ما بین عمل جبیره و تیمّم **م نوزدهم**
هرگاه جبیره همه یک عضو وضو را فرا گرفته باشد حکم همانست که مذکور شد و امّا اگر همه یک عضو را فرا گرفته احوط
جمع است ما بین جبیره و تیمّم و اگر در یک عضو دو جا جبیره دارد صحیح ما بین آنها را بشوید و بر هر دو
مسح کند **مسئلهٔ بیستم** گاهی بسبب علّتی مسح بر چکمه و موزه باید نمود و این داخل جبیره
نیست و مثل وضوء تقیّه است که گفته خواهد شد **فصل دوم** در وضوء تقیّه است
هرگاه شخص در بلاد مخالفان و محلّ سطوت ایشان باشد میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان
از همه بابت حتّی شستن پا و مسح بر موزه و وضو بان نحو صحیح و مجزی است کلامیکه هست در
این مقام اینست که مخالفین قائلند باینکه اگر پا برهنه است باید شست و مسح بر آن جایز
نیست و اگر در موزه و چکمه است مسح بر چکمه جایز است امّا مسح بر خود پا جایز نیست حال چون
تقیّه بهر دو عمل میاید کدام مقدّم است اقوی اینست که شستن پا مقدّم است بر مسح بر چکمه
و موزه **مسئله** هرگاه شخص در موضع تقیّه است لکن میتواند بجای دیگر برود که وضوء
اصلی را بگیرد ظاهر اینست که لزومی ندارد و در همان موضع وضوء تقیّه بگیرد صحیح است
مسئله هرگاه مخالفین میدانند که این شخص از شیعه است و چنین نباشد که این
عمل باعث خیال ایشان در موافقت بشود ظاهر اینست که باز مجزی باشد لکن چون در آن
تامّلی هست احوط اینست که بعد از آن عمل اعاده یا قضا در حالت امکان نماید **فصل**
سیم در وضوء ناقص العضو است بدانکه هرگاه عضوی از اعضاء وضو در عمق یا عرض از نقصی
حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را دارد و هرچند پردهٔ نازکی از آن مانده باشد و حکم
جبیرهٔ آن هم حکم اصلی علیل است و امّا هرگاه از اعضاء طولا چیزی بریده باشد هر قدر از آن را
که هست میشوید و اگر دست را از مرفق بریده اند سر مرفق را هم باید بشوید و مستحب است شستن
بازو و اگر از قدم چیزی بریده باشد مسح کند بر باقی مانده از آن و بر کعب و اگر از کعب یا بالاتر
بریده مسح بر قدم ساقط و وجوب وضو بر قرار است و جای تیمّم نیست و اگر کعب تنها مانده احوط
و اقوی مسح آنست **مسئله** هرگاه عضو جدا شده باشد و هنوز در محلّ خود آویخته باشد

ظاهر آ حکم ان برقرار است واکر افتاده باشد ودفن نشده وقبل از افتادن ان محدث شده بحدث اکبر یا اصغر بکو
حکم ان ساقط است و بعضی کفته اند که اکر اراده وصل ان باشد حکم ان برقرار است و ظاهر ا وجهی ندارد هرکاه پوست
از محل وضو برخواسته و بر محل دیکر افتاده اقوی لزوم شستن انست یا جبیره ان هرکاه در جای عضو جدا شده عضو
دیکر وصل نموده باشند و کرفته باشد یا حکم وجوب غسل یا مسح عود میکند یا نه بعضی از مشایخ ما حکم بسقوط نموده اند
با اینکه همین قدر که اسم عضو او بر ان کفته شد حکم ان حکم عضو اصلی است و حقیر در حکم
مسئله تامل دارم **مسئلة** هرکاه پوست از مرفق جدا شده وتا بالای مرفق رفته در انجا
اویخته مانده شستن جای ان لازم است نه خود ان واکر در همان پایین مرفق اویخته مانده است شستن
خود ان وجای ان لازم است واکر از بالای مرفق خراشیده ودر پایین مرفق اویخته مانده ظاهر لزوم
شستن انست **فصل چهارم** در وضوء تولیه کلیه هرکاه شخص قدرت ندارد بر اینکه
افعال وضو را خود بخود بجا بیاورد لازم است که کسی او را وضو بدهد باین
طریق که خود او نیت بکند که طهارت بعمل میاورم یا اینکه او طهارت
را حاصل میکنم قربة الی الله وبعضی کفته که نیت بکند که وضو داده
میشوم قربة الی الله واین مشکل است وحق این است که تعین نایب وتمکین او از شستن و مسح
کویا مثل خود شخص است پس میشود مثل متعارف نیت کند که وضو میکیرم قربة الی الله بعد از ان
نایب روی ودستهای او را بشوید بدست او ویا بدست خودش بعد از ان مسح کند بکف خود ان شخص
یا بکف نایب بهمان تری که در دست نایب است یا بتری که در دست منوب عنه است هرکاه
شستن بدست او باشد **فصل پنجم** در وضوء تولیه بعضیه است یعنی هرکاه شخص
قدرت بر بعض افعال دارد وبر بعض ندارد در ان بعض که قدرت ندارد نایب بکیرد ودر اینجا
مسئله هست که هرکاه این قدر را که میتواند میشود در اول بجا بیاورد ومیشود در اخر ~~یا ابتدا در~~
اخر یا ابتدا بمقدور کند ووقتی که عاجز شد نایب او را وضو بدهد یا میشود اول افعال را نایب
بجا بیاورد وبعد بقدر مقدور در اخر خود جا بیاورد اقوی اول است **فصل ششم**
در وضوء دائم الحدث بدانکه هرکاه شخص را ناخوشی عارض شده که حدث متوالی عارض او میشود
مثل سلس البول ومبطون وغالب النوم وما نند انها پس حالت او چند قسم متصور میشود اول
اینکه یك وقتی برای او هست که سالم از حدث میشود ووضو واقل واجب نماز در ان حاصل
میشود پس اکر اول وقت است تاخیر نماز از ان جایز نیست واکر اخر وقت است انتظار ان لازم است

واکر

احوط تقدیم دست منوب عنه است با امکان واولی جمع است خصوصا اکر غسل بدست نایب شامل باشد صدر دام ظله العالی

واکر همان اقل واجب را تنها متمکن است رخصت در جا اوردن مستحب بدان ندارد حتی یك تکبیر مستحب
هم نباید بکوید واکر مستحبی بجا اورد نماز او باطل است **مسئلة** هرکاه انوقت فرصت در
اول وقت بود ونکرد معصیت کرده بعد از ان نماز را بنحو متعارف بجا بیاورد وهرکاه انوقت فرصت
در اخر وقت است ودر اول بطریق تکلیف اضطرار بجا اورد ظاهر بطلان است **مسئلة** دیکر
ایا بجهت مسح بتری اب وضوی دست نایب باید مسح کند یا بتری دست خود که نایب او را بر ممسوح بکشد
اکر ممکن است باید بتری دست خود باشد والا بتری دست نایب از ان شستن هم کفایت می کند
دویم فرصت بقدر طهارت واقل نماز های اضطراری دارد مثال اقل نماز های اضطراری
حال مطارده ونماز غریق که اکتفا میشود در ان بایماء وکاهی بعوض هر رکعتی یك تسبیح همچنانکه
در باب صلوات اضطراریه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس در اینجا میکوئیم انتظار فرصت لازم است
که طهارت را بعمل بیاورد با ان نماز اضطراری لکن احوط بعد از ان نماز دیکر است بنحو دیکر خواهد بیان
شد **سیم** انکه فرصت بقدر طهارت وقدری از نماز باشد وبطریقی بیاید که باز هم بعد فرصت
قدری دیکر نماز بدهد در اینجا انتظار ان وقت لازم است وبعد از طهارت وقدری از نماز همینکه حدث
امد بنشیند در همان اثناء نماز وضو بکیرد ونماز را تمام کند خصوصا در ناخوشی اسهال اکر بیقین
این طریقه متعین است **چهارم** انکه حدث متوالی میاید واین فترات اندارد در اینجا اکرچه بعضی
کفته اند که این بولی که بناخوشی سلس میاید مثلا داخل حدث نیست ومثل صحیح وضو ونماز بجا بیاورد
لکن اقوی اینست که باید برای هر یك نماز یك وضو بکیرد پس بجهت نافله ظهر ونماز ظهر یك وضو وبجهت
نافله عصر ونماز عصر یك وضو وهمچنین هر نمازی از واجب ومستحب واما اجزای فراموش شده نماز که
بعد بجا میاورد وسجود سهو اینها وضو مستقل نمیخواهند واما مثل نماز احتیاط که فی الجمله تابع است
پس اقوی در ان هم کفایت وضوء نماز اصلی است برای او اکرچه احوط وضوء جدید است واین فاصله
مضر نیست وبدانکه از جمله اقسام دائم الحدث مستحاضه قلیله است وحکم ان بلا شبهه همین است
که برای هر نمازی وضوئی بکیرد فرقی که ما بین ان وباقی اقسام است اینستکه در مستحاضه عقب هر
نمازی تغیر پنبه وتطهیر ضرور است لکن در مثل سلس البول لازم است کذاشتن حفیظه یعنی چیزیکه
منع تعدی کند مثل کیسه که در ان پنبه بکذارد ودیکر تغیر یا تطهیر ان برای هر نمازی لازم نیست
اکرچه احوط است **فصل هفتم** در وضوء متعذر الموالاة است یعنی هرکاه بسبب شدت
حرارت هوا یا بدن موالات بمعنی سوم حاصل نشده اکر باستیناف میتوان تحصیل کرد احوط

حال این مسئله معلوم نیست اکر این مسئله در فصل ... دیکر شد ... باید ... صدر دام ظله العالی

استینافست والّا ساقط است وخشك شدن همه اعضا درحین شروع بعضو در اینصورت عیب ندارد واما بجهت مسح باب وضو هرگاه تری بدأ غیما اند نه در دست ونه در اعضاء آ وضو که از انها بردارد احوط مسح است بدست خشك بعد مسح باب تازه بعد از ان تیمّم است واما هرگاه از بابت این که اب کم کم بدست میاید وجمع نمیشود موالات بمعنی اوّل حاصل نمیشود مثل اینکه در عرض دو ساعت مثلاً اب بدست میاید هر نیم ساعت بجهت عضوی یا از بابت دیگر ممکن نمیشود مگر اینکه هر نیم ساعت عضوی بشوید در اینجا احوط بعد از این وضو تیمّم است **خاتمه کلام** در بیان مشترکات وضوءات اضطراریه است وانها چند امر اند اوّل هرگاه عذری که باعث این وضوها بوده رفع شد یا حکم وضو باقی است وحدث مرتفع است یا لازم است وضوء اصلی بجهة اعمال مشروطه بوضوء تفصیل کلام اینست که رفع عذر یا در اثناء وضواست یا بعد از فراغ از ان قبل از عمل که وضو برای و بود یا در اثناء ان عمل است یا بعد از عمل بجهت اعمال دیگر پس در اینجا چند مسئله است **مسئله اوّل** انکه در اثناء وضو که قدری از ان بنحو جبیره یا تقیه عمل شده رفع عذر شد یا اتمام وضو بموافق اصلی کفایت میکند یا اینکه باید از سر گرفت وضوء اصلی را اگرچه اوّل خالی از وجه نیست لکن اقوی و احوط ثانی است **مسئله دوّم** بعد از فراغ از وضو رفع عذر بشود هنوز مشغول نماز نشده در اینجا صحّت وضو خالی از قوت نیست لکن اقوی و احوط اعاده است **مسئله سیّم** انکه در اثنا نماز رفع عذر شد یا اینکه بعد از نماز شد یا برای نمازهای دیگر کفایت می کند یا نه اقوی کفایت وعدم لزوم اعاده است در بعض اقسام وضو که وضوء تقیه و وضوء جبیره و وضوء اقتصار و وضوء ناقص العضو است واما وضوء دائم الحدث هرگاه رفع عذر شد اکتفا بان نمی شود حتّی اینکه اگر در اثناء عمل هم بداند که رفع عذر شده باید از سر بگیرد و در وضوء تولیه تامّل هست احتیاط شدید در اعاده است **امر دوّم** در این وضوءات اضطراریه فرقی ما بین واجب و مستحب نیست پس همه وضوءات مستحبه را هم باقسام اضطراریه میتوان بجا اورد حتّی اینکه وضوء تجدید بنحو تقیه هم خوبست **امر سوّم** هرگاه بداند که قدری که از وقت گذشت عذری حاصل میشود که باید وضوء اضطراری بگیرد یا واجبست تعجیل در وقت در وضوء اختیاری یا نه قول بلزوم تعجیل خالی از قوة نیست **امر چهارم** ایا واجب ست تاخیر هرگاه بداند که در اخر وقت رفع عذر میشود یا مظنه داشته باشد حکم بوجوب خالی از وجه نیست لکن اقوی عدم انست واحوط تاخیر است **امر پنجم** هرگاه احتمال زوال عذر باشد یا واجبست انتظار یا جایز است

در تمام اقسام ترك احتیاط ننمایند مدّ ظلّه [1]

این احتیاط واجب بانتظار در تمام تیمم را ترك ننمایند مدّ ظلّه العالی [2]

تعجیل و بدار اقوی ثانی است واحوط انتظار است **در بیان شکیات و سهویات** وضوء است بدانکه سهو از وضو مبطل عمل مشروط باوست ودر افعال وضو مبطل او نمیباشد مطلقا مگر انکه بخواطرش بیاید در حالتیکه موالات برقرار باشد ومبطل دیگر عمل نیامده باشد که انوقت برمیگردد انچه را سهو کرده با ما بعدان بجا میاورد واما شك در وضو یا شك در خود دانستن یاد در اثناء ان یا بعد از فراغ از ان پس اینها سه موضع اند که باید بیان بشوند **موضع اوّل** در شك در وضو داشتن است پس هرگاه این شك در حالتی است که یقین داشته است بوضوء سابقا والان شك کرده که ان وضو باقی مانده یا نه اینجا این شك اعتبار ندارد وحکم ببقاء طهارت میشود وهرگاه در حالتی است که یقین داشته است بحدث وشك دارد که وضو گرفته یا نه در اینجا حکم ببقاء حدث میشود ولازم است وضو بگیرد وهرگاه یقین بهر دو دارد ونمیداند کدام مقدّم بوده وکدام موخّر باز هم حکم بحدث میشود **مسئله** دقیقه هرگاه با این حالت شك در دو صورت اخیره بی وضو نماز کرد عمداً نماز باطلست واگر غفلت کرد از اینکه این شك را کرده ونماز کرد باز هم باطل است واگر نماز کرد وبعد از نماز یقین کرد که قبل از نماز محدث بوده ولکن شك دارد که طهارت بجهت این نماز عمل اورد یا نه نماز او محکوم بصحّت است لکن نمیگوئیم وضو دارد بلکه باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد **موضع دوّم** در شك در افعال وضوء است در حال وضو ساختن حکم کلّی ان اینست مادامیکه فارغ از وضو نشده در هر چه شك بکند واجبست که برگردد واز انجا بیاورد حتّی اینکه در وقت مسح پای چپ اگر شك کرد که نیّت کرد یا نه یا جزء مخصوصی از روی را شسته یا نه لازم است برگشتن وهمچنین اگر در اثناء شك بکند در شرطی از شرائط وضو لازم است ملاحظه وتحصیل علم بثبوت ان شرط **موضع سوّم** در شك در افعال وشرائط وضواست بعد از فراغ از وضو ومعنی فراغ از وضو اینستکه خود را مشغول بکار دیگر یاد رجای دیگر ببیند یا فاصله زیاد بشود پس در این مقام هرگاه شك کند که ایا فلان جزء را بجا اورده ام یا نه اعتنائی باین شك نیست ووضوء او تمام است لکن اگر این شك در مسح پای چپ باشد وهنوز در جای خود نشسته است وطول زیاد نکشیده احوط اعاده است واما هرگاه شك کند بعد از فراغ در شرطی از شروط حکم بصحت وضو میشود لکن حکم نمیشود که ان شرط بعمل امده ومتفرع است بر این مسئله عجیبه وان اینست که هرگاه ظرف اب یا دست یا عضو دیگر نجس بود وبعد از فراغ از وضو ملتفت شد که ایا در وقت وضو

بلکه اقوی در این صورت ... [illegible] مدّ ظلّه العالی [1]

تطهیر نموده بودم یا میگویم وضو صحیح است لکن آن ظرف و دست و اعضاء وضو که آب با نها رسیده
همه نجس اند باید بجهت نماز تطهیر بشوند **مقصد دوم در غسل است** بدانکه
اصل غسل شستن تمام ظاهر بدن است بملاحظهٔ امر خداوند عالم که معنی نیت قربت است و امر
خداوند باین بر دو نوع است واجبی و استحبابی و امر وجوبی بان پنج سببی دارد که باعث امر نهد و هر یک
از آن اسباب که موجود شد غسل آن سبب از برای کارهای چند مطلوب میشود هر یک بامر خاصی
مثلا هرگاه جنب شد امر بغسل جنابت میشود از برای نماز علیحده و از برای طواف علیحده و هکذا و استحبابی
نیز در مقام خاص است لهذا لازم است اول معرفت اسباب خاصه که موجب غسل اند و غایاتی
که غسل را بجهت آنها میخواهند تا آنکه در وقت غسل ملاحظه بشود که فرمان بر داری کدام امر
میشود که عبادت بعمل بیاید پس در اینجا چند فصل است **فصل اول** در بیان اسباب
و حالاتی است که باعث وجوب غسل میشوند و آنها پنج سبب اند اول جنابت است و آن حالتی است
که عارض شخص میشود و شارع آنرا مانع قرار داده از عبادات و اعمال خاصه و آن حالت بیکی از دو چیز
حاصل میشود اول بانزال منی و آن چیزیست معروف و اگر محل اشتباه شد بعلامات چند شناخته
میشود از جهندگی و خروج بشهوة و حصول سستی و انکسار شهوة بعد از آن و گاهی ببوی شناخته
میشود که بو یش مثل بوی شکوفهٔ خرما یا خمیر مایه باشد و بعد از معلومیت خروج آن باعث جنابت است
در هر حالتی خواب و بیداری و اختیار و اضطرار چه مرد باشد و چه زن چون از زن نیز منی خارج میشود
لکن همه علامات سابقه را ندارد و بیرون آمدن منی مرد از فرج زن باعث جنابت نمیشود **دوم**
دخول مقدار حشفه در قبل زن یا دبر مطلقا و تفاوتی نیست در حصول جنابت ما بین آنکه انزال
بشود یا نشود فاعل یا مفعول بانعوظ و بدون آن لذت حاصل بشود یا نشود باختیار یا بی اختیار
با شعور یا با غفلت و تفاوتی ما بین کبیر و صغیر نیست حتی اینکه اگر مقدار حشفهٔ طفل صغیر را داخل
نمود هر دو جنب میشوند بلکه بعضی نسبت بفرج حیوان میت هم گفته اند که علاوه بر معصیت و
حرمت و حد و تعزیر جنابت حاصل میشود بمحض دخول حشفه هر چند انزال نشود بلی اگر خنثی ادخال
در زن مطلقا یا پسر یا مرد یا خنثی جنابت حاصل نمیشود برای هیچ کدام و همچنین اگر مرد ادخال
نمود در قبل خنثی **سبب دوم** مس میت است یعنی رسیدن عضوی از اعضاء چه دست
و چه پا و چه صورت بعضوی از اعضاء میت انسانی که روح از او مفارقت نموده و بدن او تمام
سرد شده باشد و هنوز او را غسل شرعی نداده باشند پس برسیدن عضوی از اعضا شخص باو

وضوء آنها البته اعاده نمایند صدر دام ظله

نمود

درحال مذکور غسل بر آن شخص واجب میشود و فرقی نیست در مس عضو ما بین اینکه اندو عضو که بهم
رسیده اند هر دو از اعضاء ظاهره باشند یا باطنه یا مختلف و ما بین اینکه روح دار باشند
یا بی روح حتی ناخن بناخن و لیکن مس موی میت یا مس کردن او بموی باعث غسل نمیشود و اگر عضوی
از زنده بریده شد و مشتمل بر استخوان باشد مس او مثل مس میت است هر چند سرد نشده
باشد **مسئله** اگر خود شخص آن عضو بریده شدهٔ خود را مس نمود نیز غسل بر او واجب است
مسئله سقط اگر چهار ماه بر او گذشته مس او غسل دارد و اگر از چهار ماه کمتر است مس
او باعث غسل نیست هر چند نجس است **مسئله** اگر طفل مرده متولد شد آیا بر مادر
او غسل مس لازم میشود یا نه اقوی اینست که لازم نیست هر چند احوط غسل است **مسئله**
وصله گوشت خالی که از آدم زنده بریده میشود نجس است لکن بمس او غسل لازم نمیشود و اما استخوان
خالی احتیاط شدید در غسل است و هم چنین اگر از میت باشد پس استخوانها که در مقابر
بیرون می آیند اگر معلوم نباشد که از میت غسل داده اند غسل بمس آنها لازم است و بعید نیست
که در مقابر مسلمین حمل بر غسل داده شود **مسئله** اگر گفتیم استخوان خالی غسل دارد
دندان افتاده این حکم را ندارد و مس آن غسلی نمیخواهد **مسئله** بدانکه مس میت گاهی
غسل و شستن هر دو میخواهد و گاهی نه غسل و نه شستن و گاهی غسل نه شستن و گاهی شستن
نه غسل پس هرگاه میت سرد شده را با رطوبت مس کرد جای هر دو است و هرگاه قبل از سرد
شدن بخشکی مس کرد هیچ کدام نمیخواهد و هرگاه بعد از سرد شدن بخشکی مس کرد غسل میخواهد
نه شستن و هرگاه قبل از سرد شدن برطوبت مس کرد شستن میخواهد نه غسل و بعضی از علما
حکم فرموده اند باینکه در مس میت با وجود خشک بودن هم باعث وجوب شستن می شود
و اقوی خلاف این است **مسئله** مس شهید غسل نمیخواهد و خود شهید هم غسل نمیخواهد
و همچنین کسیکه بحکم حق باید کشته شود بعد از کشته شدن غسل میت نمیخواهد و مس کردن
عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل از کشته شدن غسل میت بکند و تکفین بشود **سبب
سوم** حیض است درحالت انقطاع او و آن خونی است که بحسب طبیعت خداوند عالم در
زنها خلق نموده از جهة حکمتهای بسیار که یکی حفظ ولد در رحم و یکی غذاء او شدن و یکی تبدل
بشیر بعد از تولد و اوقات مقرره از برای خروج آن قرار داده و شارع برای آن تشخیصات خاصه معین
فرموده که در باب علیحده بیان میشود انشاء الله تعالی **سبب چهارم** نفاس است در

حالت انقطاع ان و ان خونیست که در حین تولد یا بعد از ان بیرون می اید و شارع هم بجهت تشخیص
ان حدود قرار داده است **سبب پنجم** استحاضهٔ متوسطه و کثیره در حالت باقی بودن
ان خون و استمرار ان یقینًا و برای انقطاع ان بنا بر بعض اقوال و تفصیل انها بیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی **فصل دویم** مذکور شد که این پنج سبب که باعث غسل میشوند از
چند باب امر بغسل از برای هر یک هست بعضی واجبی و بعضی مستحبی پس باید تشخیص انها بشود
که مکلف در وقت غسل بداند که کدام امر را فرمان میبرد تا اطاعت حاصل شود و توضیح اقسام
انها در چند مطلب بیان میشود ان شاء الله تعالی **مطلب اول** در غسل جنابت
و بیان اقسام و انواع امرهائی که از شارع بان شده و کیفیت نیت هر یک و وقت هر یک
و انها چند امرند اول امر بغسل جنابت بجهت خود رفع انحالت با قطع نظر از چیز دیگر بعد از ان بعمل
بیاورد و این امر موافق مشهور بنحو استحبابست پس غسل جنابت مستحب نفسی است و بعضی گفته اند
که بنحو وجوبست و کیفیت نیت ان اینست که غسل میکنم بجهت رفع انحالت قربة الی الله یعنی بجهت انکه
خدا رفع این حالت را از من خواسته است دیگر ملاحظهٔ اینکه واجبست یا مستحب است ضرور
نیست و وقت غسل باین نیت تعیین ندارد در همه اوقات این نیت را میتوان کرد چه قبل از
وقت نماز واجب چه بعد از ان چه در وقت مرکب از هر دو و چه حالت شک در وقت چه در
وقت چه در شبهای ماه مبارک رمضان چه غیر انها چه نماز قضا بذمه باشد چه نباشد
چه بنای نماز داشته باشد چه نداشته باشد و بعد از انکه غسل باین نیت شد انچه موقوفست
بر ان هم صحیح اند با این غسل از نماز و روزه و طواف و دخول مسجد و غیر انها **دویم** امر
بغسل جنابت بجهت نماز واجب و کیفیت نیت ان اینست که غسل میکنم بجهت رفع جنابت برای بجا
اوردن نماز قربة الی الله و قصد قربت تنها نیز کافی است که در ان ملاحظه کند فرمان برداری
ان امری را که بغسل جنابت شده است بجهت نماز و وقت این نیت در نماز ادا و قضا مختلف است
پس وقت ان بعد از دخول وقت نماز است در نماز ادائی و میشود انرا از برای نماز ادائی
بجا اورد قبل از دخول وقت قریب بان بقصد تهیؤ لکن در نیت ان در اینوقت باید ملاحظهٔ
امر مستحب باشد پس نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهت مهیا شدن از برای نماز واجب
ندبًا قربة الی الله و قربت تنها هم کافی است که ملاحظهٔ معنای ان که فرمان برداری این امر مخصوص است
نماید **مسئله** هر گاه شک داشته باشد که وقت داخل شده یا نه بقصد وجوب ان

۱ معلوم نیست محل اشکالست صدر دام ظله

۲ کیفیت نیت وضو و غسل موافق با احتیاط گذشت و خواهد امد صدر دام ظله

۳ اشکال در قصد تهیؤ گذشت صدر دام ظله

برای نماز نمیتواند وضو بگیرد یا غسل کند و اما بقصد تهیؤ میتواند ظاهر جواز است و احوط
ملاحظهٔ قسم اولست که گفته شد **مسئله** هر گاه در حین شروع بغسل یا وضو میدانست
که وقت داخل نشده و لکن در اثناء ان خواهد شد نیت مهیا شدن و نیت وجوب هر دو
محل اشکالست و احوط نیت با طهارت بودن است **مسئله** هر گاه بر ذمهٔ شخص نماز
قضا باشد در همه اوقات بقصد وجوب میتواند غسل یا وضو بجا بیاورد هر گاه اراده نماز
قضا دارد و همچنین هر گاه احتمال بدهد که شاید نماز قضا بکند و اما اگر بنا ندارد که نماز قضا
کند و وقت نماز ادا هم نشده بعضی گفته اند که باز هم بنیت وجوب میتواند و بعضی گفته اند
بنیت وجوب نمیتواند و نیت استحباب هم اشکال دارد لکن اقوی اینست که بقصد رفع
حدث و با طهارت بودن قربة الی الله وضو بگیرد عیبی ندارد و بعد از ان بان نماز میتواند کرد
مسئله هر گاه بخیال انکه وقت نشده غسل یا وضو را بقصد با طهارت بودن بعمل اورد
بعد مشخص شد که وقت نماز واجب بوده عیب ندارد **مسئله** هر گاه بخیال نزدیک بودن
وقت وضو بقصد تهیؤ گرفت بعد معلوم شد که وقت بوده ظاهر اینست که عیب ندارد
مسئله هر گاه بخیال اینکه وقت نماز داخل شده بقصد وجوب غسل یا وضو بجا اورد
بعد معلوم شد که وقت نبوده پس هر گاه نماز قضا بذمهٔ او بوده غسل و وضوء او صحیح است
اگر چه قصد نماز قضا نداشته است و بقصد نماز ادائی که وقت ان نشده بود بجا اورده باشد
و اما هر گاه نماز قضا بذمهٔ او نباشد و بقصد وجوب بعمل اورد برای نمازی که بعد معلوم شد
که وقت ان نماز نبوده احوط اعاده است **سوم** امر بغسل جنابت بجهت روزهٔ واجب هر گاه
ان جنابت در شب حاصل باشد و وقت وسعت غسل را داشته باشد و کیفیت نیت این
قسم قصد وجوبست بجهت صحت صوم پس هر گاه قریب بطلوع فجر است اشکالی نیست و هر گاه
در اوقات دیگر شب باشد اقوی نیز صحت نیت وجوبست و هر چند اول شب باشد و هر گاه
نماز قضا بذمهٔ او باشد که بجهت ان غسل کند بقصد وجوب نیز بی اشکالست و هر گاه بنیت
رفع حدث جنابت قربة الی الله غسل کند بی ملاحظهٔ روزه روزهٔ او نیز صحیح است **چهارم**
امر بغسل جنابت در شب بجهت روزهٔ مستحب و وقت این نیت در همه شب است و کیفیت ان قصد
استحبابست بجهت روزه قربة الی الله لکن این کیفیت نیت کردن بنا بر اینست که بقاء بر جنابت
عمدًا مبطل روزهٔ مستحب باشد و اما هر گاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه

۱ گذشت ظرف احتیاط در بیان صدر دام ظله

۲ ظاهر اینست که مراد در تمام صور [illegible] غسل یا وضو [illegible] طهارت [illegible] صدر دام ظله

مستحب نیست واینکه شرط بودن غسل مختص روزهٔ واجب است پس قصد استحباب بجهة روزه
نمیتوان کرد بلکه نیّت ان بیکی از دو قسم باید کرد یا بقصد باطهارت بودن ورفع جنابة قربة
الی الله یا بقصد روزه احتیاطاً قربة الی الله واوّلا سلم است **پنجم** امر بغسل جنابت بجهة
طواف خانه کعبه پس اگر جزء حج یا عمره است چه مستحب باشد وچه واجب باشد قصد وجوب
میکند در غسل بجهة ان واگر طواف مستحب باشد قصد استحباب میکند بجهة ان **ششم**
امر بغسل جنابت بجهة مباح شدن چیزهائی که حرام اند درحالت جنابت مثل کتابت قران
واسم الله ودخول مساجد مگر بجهة مرور در غیر مسجدین شریفین ومکث در مطلق مساجد
وگذاشتن چیزی در انها وقراءة سورهائی که سجدهٔ واجب در انها هست پس اگر یکی از انها
واجب شد غسل را بجهة اباحهٔ ان بقصد وجوب میکند واگر واجب نشد پس قصد استحباب
در بعض انها که یقیناً مستحب اند میکند واما بعض انها مثل گذاشتن چیزی در مسجد یا مس
کتابت قران پس چون در اصل استحباب انها تاملی هست قصد استحباب در غسل بجهة انها
مشکل است **هفتم** امر بغسل جنابت بجهة رفع کراهت چیزهائی که در حالت جنابت
مکروهند مثل چیز خوردن وخوابیدن ونحو انها واین غسل مستحب است قصد استحباب
در ان باید نمود **هشتم** امر بغسل جنابت بجهة هر امر سنتی که مشروط باشد صحت ان
بطهارت مثل نماز سنت وطواف مستحب یا کمال ان مشروط باشد مثل تلاوت قران ودخول
مساجد وغیر انها واز انچه در وضو گذشت **مطلب دویم** در غسل حیض ونفاس است
وبیان انکه از چند بابت بان امر شده که لازم است در وقت نیت ملاحظهٔ یکی از انها نماید
اوّل امر بان بجهة محض رفع اینحالت بی اینکه منظور بجا اوردن نماز یا غیر ان باشد وامر بان
بطریق استحبابست پس هرگاه وقت نماز یا روزه نباشد وزن بخواهد غسل حیض کند ونماز
قضا بر او نباشد یا نخواهد بکند در غسل حیض قصد استحباب نماید بجهة رفع اینحالت قربة
الی الله بلی کلامیکه هست در اینست که ایا این قسم غسل احتیاج بوضو دارد یا اینکه وضو
بجهة نماز است در وقت نماز پس غسل را حال بجا میاورد ودر وقت نماز وضوئی بجهة ان بعمل
میاورد وبنا بر اینکه وضو بخواهد کیفیت نیت ان بجه نحو است احوط اینست که وضوء قبل از ان
بگیرد بقصد قربة از این بابت که قبل از هر غسل وضو مطلوبست **دویم** بجهة نماز واجب
سیم بجهة طواف واجب **چهارم** بجهة صوم واجب **پنجم** بجهة مس کتابت قران **ششم**

بجهة

بجهة دخول مسجد **هفتم** بجهة خواندن سور عزائم یعنی این سه که واجب شدند غسل حیض ونفاس
بجهة انها واجب میشود **مطلب سیم** در غسل استحاضه است وامر بان از یك بابت شده
که همان بجهة نماز است بتفصیلی که بیان خواهد شد دیگر هر چه موقوف علیه انست موقوف
بر غسل نمازی وانچه مباح میشود بغسل نمازی مباح میشود **مطلب چهارم** در غسل
مس میت است وامر وجوبی بان بجهة نماز واجب وطواف واجب معلومست لکن بجهة مس کتابت
قران تاملی هست وبجهة دخول مسجد وقراءت عزائم ظاهر اینست که واجب نمیشود وبجهة روزه
هم واجب نمیشود قطعاً **مطلب پنجم** در غسلهائی است که مستحب اند وانها چهار نوع اند
زمانیه ومکانیه وفعلیهٔ قبل وفعلیه بعد یعنی بعضی بجهة زمان مخصوص اند بعضی بجهة مکان
مخصوص ند بعضی بجهة کاریست که بعد از ان بکند بعضی بجهة کاری است که قبل از ان شده است
مجموع این چهار نوع چهل وهفت غسل اند اما زمانیه غسل جمعه است وبسیار تاکید دارد
وقت ان از طلوع صبح است تا ظهر وغسل عیدین وقت ان از طلوع صبح است تا وقتیکه
مشغول نماز عید بشود ظاهراً تا اخر روز هم میتوان کرد وغسل شب عید فطر وغسل عرفه
وغسل ترویه که هشتم ذی الحجة است وغسل عید غدیر وروز مباهله که بیست وچهارم
انست وغسل عید مولود ودحو الارض که بیست وپنجم ذی قعده است وروز مبعث که بیست
وهفتم رجب است وشب نیمه ان وروز نوروز وشب نیمهٔ شعبان وشبهای طاق ماه رمضان
وهمه شبهای دهه اخر ان وزمانیه چند حکم مشترك دارند یکی انکه همین که جا امد حدث
رافع حکم ان نیست ویکی انکه در مطلق ان زمان خوبست لکن اوّل ان بهتر است وهمچنین
تا جزء اخر ان هم مستحب است لکن شب بیست وسیم ماه رمضان بخصوص دو غسل دارد یکی اوّل
شب ویکی اخر شب وبجهة غسل جمعه چند خصوصیت هست اوّل انکه تقدیم ان بر وقتش مشروع
پس هرگاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل جمعه بکند بر نیت تقدیم
وبعضی شب جمعه را هم ملحق کرده اند واگر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز جمعه میسر شد اعاده
مستحب است واگر بعد از میسر شدن نکرد قضا هم مستحب میشود ولکن باعدم تیسر ادا قضا ندارد
دویم انکه قضا ان هم مستحب است از بعد از ظهر جمعه تا مغرب روز شنبه وروز شنبه بهتر از شب
انست بلکه در مشروعیت قضا در شب شنبه تاملی هست لکن در روز ان تاملی نیست **سیم**
انکه هر چه در وقت اداء ان بظهر نزدیکتر است افضل است وبعید نیست که در وقت قضا

نیز چنین باشد واما مکانیه غسل دخول حرم مکه دخول مکه دخول مسجد الحرام دخول کعبه دخول حرم مدینه دخول مدینه دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله دخول مشاهد شریفه وبعضی گفته اند دخول هر مکان شریفی واین غسلها باید قبل از دخول باشند واما فعلیه غسل پیش از فعل باید جا بیاید غسل احرام است غسل طواف غسل وقوف بعرفات غسل وقوف مشعر غسل هدی در منی غسل حلق و در منی غسل زیارت پیغمبر وائمه صلوات الله علیهم غسل برداشتن تربت سید الشهداء علیه السلام از محل خود غسل مباهله باکسیکه ادعاء باطل میکند وبجهة آن کیفیت مخصوصه هست غسل عمل استدعاء انتقام از ظالم وکیفیت آن اینست که بعد از غسل در زیر آسمان دو رکعت نماز میکند بعد از نماز دست بدعا برمیدارد وعرض میکند اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلانَ بْنَ فُلانٍ قَدْ ظَلَمَنی وَلَیْسَ لی اَحَدٌ اَصُولُ بِهِ عَلَیْهِ غَیْرَکَ فَاسْتَوْفِ لی ظُلامَتی السّاعَةَ السّاعَةَ السّاعَةَ بِالْاِسْمِ الَّذی اِذا سَئَلَکَ بِهِ الْمُضْطَرُّ اَجَبْتَهُ فَکَشَفْتَ ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَمَکَّنْتَ لَهُ فِی الْاَرْضِ وَجَعَلْتَهُ خَلیفَتَکَ عَلی خَلْقِکَ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَوْفِیَ ظُلامَتی السّاعَةَ السّاعَةَ غسل عمل استفتاح که مشهور است بعمل ام داود بجهة گشایش کارهای مشکله وکیفیت آن در زاد المعاد در اعمال ماه رجب مسطور است غسل توجه بسفر غسل توجه بسفر زیارت سید الشهداء علیه السلام غسل زیارت آنحضرت از دور غسل استسقاء بکیفیت خاصه غسل استخاره بنحو خاص که در محل خود مسطور است واین اغسال را مسائل چند هست **مسئله اولی** وقت جا آوردن اغسال مکانیه واغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل از آن فعل است بمقداریکه صدق بکند بجهة آن غسل نموده وظاهر اینست که هرگاه غسل اول روز بشود وانفعل آخر روز کافی باشد وهم چنین در شب غسل اول شب وعمل آخر آن بلکه غسل شب برای روز آن یا بعکس هم خوب است **مسئله دویم** هرگاه ما بین غسل وعملی که غسل برای آنست خواب بود عیب ندارد وغسل منتقض نمیشود **سویم** هرگاه در بین آنها حدث اصغر دیگر حاصل شد علم نقض بآن خالی از وجه نیست لکن اعاده غسل مستحب است **چهارم** اغسالی که بعد از بعض افعال مستحب اند وآنها چهار غسل اند بعد از حصول سبب هر وقت بکند خوبست غسل توبه که بعد از توبه بلا فاصله غسل کند غسل کشتن وزغ که چلپاسه باشد غسل مس میت غسل داده غسل نگاه کردن بدار کشیده بعد از سه روز **فصل سیم** در کیفیت غسل است بدانکه غسل شستن کل بشره

احوط انتقاض است هر احداث چه خواب وچه غیر آن صدر دام ظله

وظاهر

وظاهر بدن است که باید آب بجمیع بدن برسد حتی بیخ موهای سر وابرو وهر جا که موی دارد وبیخ گوش وناف وزیر پستان زنان وزیر بغلها وچینها که در بدن آدمهای چاغ پیدا شوند وآنچه دیده میشود از گوش وپیچیدگی آن وزیر ناخن ولکن بواطن را مثل میان بینی ودهن وچشم لازم نیست شستن وهم چنین سوراخ اصل گوش وبینی که بجهة حلقه وگوشواره می کنند اگر چیزی در آنها هست باید حرکت بدهد تا آب بسوراخ برسد واگر در آنها چیزی نیست پس اگر سوراخ بهم آمده است که اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون آن واجب نیست واگر نما یانست باید بشوید وباید دانست که شستن زیر موها باید بآبی باشد که بعد از نیت بآن برسد چون بعضی تسامح میکنند از این بابت که قبل از غسل که در حوض اند زیر موها تر شده است خیال می کنند که این کفایت میکند وحال آنکه باید علم برسانند که بعد از نیت آب تازه بر عضو اول وبعد از عضو اول آب تازه بر دوم وبعد از عضو دوم آب بر سوم جاری شده وبزیر موها هر یک باید در محل خود بترتیب آب برسد وبدانکه غسل را دو کیفیت هست وهر یک از این دو کیفیت را حقیقتی هست وچند طریقه پس در اینجا چند مقصد هست **مقصد اول** بدانکه حقیقة غسل ترتیبی شسته شدن مجموع بدنست بنحو ترتیب که ابتدا بسر وگردن شود بعد از آن بجانب راست وبعد از آن بجانب چپ پس اول آن اول شروع است بشستن از سر وگردن هر جزء که ابتدا بآن نمود اگر چه پایین آن باشد وآخر آن شستن چیزی است که بشستن آن جانب چپ تمام میشود اگر چه بالای آن باشد **مقصد دویم** در طریقهای غسل ترتیبی است وآنها بسیارند **طریقه اول** آنکه با ظرف آب بریزد بنحویکه جاری بر عضو شود بی دست مالیدن **دویم** آنکه آب بریزد ودست بمالد **سیم** آنکه با دست خود آب را بر بدن بمالد مثل روغن مالیدن لکن بطریقی که اقل شستن حاصل بشود **چهارم** آنکه فرو برد در آب اولا سر وگردن را وثانیا جانب راست را وثالثا جانب چپ را **پنجم** آنکه سه مرتبه همه بدن را در آب فرو برد هر مرتبه بقصد شستن عضوی **ششم** آنکه بعضی از اعضاء را تماما بیرون بشوید وبعضی را در آب فرو برد **هفتم** آنکه یکعضو را بعض از آنرا بیرون بشوید وبعض از آنرا در آب فرو برد **هشتم** آنکه در زیر آب نیت غسل ترتیبی کند که حرکت بدهد سر را در زیر آب بقصد شستن آن بعد از آن جانب راست را حرکت داده بعد جانب چپ **نهم** آنکه در زیر آب جاری که آب میگذرد بی آنکه خود حرکت کند در گذشتن سه طبقه از آب بقصد سه عضو نماید **دهم** آنکه در بیرون آوردن هر یک از سه عضو

احوط الاتیان بکرتین ... با مسح ... صدر ۱۲ ظله

از آب بترتیب قصد شستن او کند یازدهم انکه در فرو رفتن قصد یك عضو و در آب قصد
یك عضو و در بیرون امدن قصد ان یکی اخری **دوازدهم** انکه سر و کردن را بیرون
اب شسته و برای جانب راست فرو رود و بقصد جانب چپ بیرون اید **سیزدهم** انکه
بر بدن از قطرات مجتمع باشد در وقتی که از اب بیرون امده بعد در بیرون به نیّت غسل
استعمال ان قطرات بطریق ترتیب نماید بنحویکه اقلّ شستن حاصل شود **چهاردهم**
مرکب از این کیفیت با کیفیات سابقه **مقصد سیّم** در حقیقت غسل ارتماسی و در ان
چند قول است اوّل اینکه عبارتست از فعلی که فرو بردن همه بدن است در اب بعد از نیّت پس
اوّل غسل اوّل شروع است در فرو بردن هر عضو که بعد از نیّت اوّل در اب داخل شود و اخر ان
شسته شدن جزء اخر است بعد از فرو رفتن و بنا بر این باید نیّت مقارن شروع بفرو رفتن باشد
دوّیم انکه عبارتست از صفتی که حاصل شدن شسته شدن همه اعضا است دفعة که حاصل میشود بعد از فرو رفتن
در اب و تخلیل اب بان نمیرسد و در یك زمان حاصل میشود پس اوّل و اخر ندارد و فرو رفتن از مقدّمات است
و نیّت باید مقارن ان صفة حاصله دفعیة الحصول باشد سیّم انکه عبارتست از انفعالی که پنهان شدن بدن در زیر
اب است یا فعلی که پنهان نمودن بدن است در زیر اب و رسانیدن اب بر جمیع بشره پس اوّل
ان اوّل پنهان شدن و اخر ان رسانیدن اب است در انحالت بجائیکه نرسیده باشد و ثمرات
هر یك از این سه قول بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **مقصد چهارم** در
طریق غسل ارتماسی است و ان بچند کیفیت میشود **اوّل** اینکه همه بدن بیرون باشد و خود را
در اب بیندازد دیگر هر جزء از بدن که اوّل ملاقات اب نماید تفاوت نمیکند و در این قسم
اشکالی نیست **دوّیم** انکه در میان اب باشد تا زانو یا بالاتر و فرو رود دفعة در اب و این هم
عیبی ندارد ولکن بعضی در ان احتیاط کرده اند خصوصا هرگاه اب تا سینه یا گردن باشد **سیّم**
انکه در میان اب باشد و کم کم در اب فرو برود که در عرف گفته نشود که یك مرتبه در اب فرو رفت
و در این قسم موافق بعض اقوال در تحقّق ارتماس اشکال هست **چهارم** اینکه در زیر اب نیّت
غسل ارتماسی کند بهمان باقی ماندن در ان **پنجم** انکه در زیر اب نیّت غسل کند بحرکت
دادن بدن بقصد ارتماس **ششم** انکه در زیر اب نیّت غسل کند با اختلاف طبقات
اب که بر او جاری میشوند و سطوح ان مختلف میشوند و ظاهر صحّت این سه قسم است کلامیکه هست
اینستکه ایا میشود در زیر اب که ماندن او طول بکشد چند غسل نیّت کند که هر لحظه ماندن

یعنی عضو بعد از اوّل را و مقداری خود را حرکت دهد که یک سطح آب از آن بگذرد صدر راقمه

وای.

برای یك غسل باشد محلّ اشکال است در صورتی که محض ماندن باشد لکن هرگاه باختلاف
طبقات اب بشود چه بتحریك وجه بجریان اب شاید خالی از وجه نباشد **هفتم** انکه
در زیر اب نیّت غسل کند بر بیرون امدن یعنی بفرا گرفتن اب بدن را در وقت بیرون امدن
هشتم انکه قصد ارتماس کند در زیر نهری که از بلندی ریخته میشود یا میزاب بزرگی که
جاری باشد یا باران شدیدی یا ریختن ظرف بزرگی بنحویکه یك مرتبه اب همه بدن را احاطه کند و در
صحّت این دو قسم تامّل هست **مقصد پنجم و ششم** در احکام غسل ارتماسی و ترتیبی است
و انها بر دو قسم اند مشترکه و مختصّه بهر یك و در ضمن چند مطلب بیان میشوند
مطلب اوّل بدانکه شرط نیست در غسل ترتیبی اینکه هر عضوی یا هر جزئی از عضو
که شسته شد بر حالت و شرائط خود باقی باشد تا اخر پس هرگاه عضوی را شست و بعد از ان نجس
شد یا حائلی در او پیدا شد یا خشك نمود از ابلاشك و لاشبهه عیب ندارد و امّا غسل ارتماسی
پس میتوان گفت که لازم است در او اینکه در وقتی که جزء اخری در ان در زیر اب شسته میشود باید مجموع
اجزاء دیگر هم بر همان حالت باقی باشند از طهارت و عدم حائل و بیرون نیامدن انها از اب پس
اگر در حین تخلیل موی یا مثلا خون از دماغ بیرون اید یا اینکه در حین سعی در رسانیدن اب
بزیر موهای صورت در حالتیکه در زیر اب است پای او بر زمین گذاشته شود که زمین مانع از اتصال
اب بان باشد یا انکه بعد از شسته شدن ان گل الوده شود یا انکه بعد از فرو رفتن در حین
اشتغال برسانیدن اب به بعض جایهای بدن اب قدری از بدن او را بیرون بیندازد همه
محلّ اشکال میشوند پس از چند بابت دقّت در غسل ارتماسی حاصل میشود اوّل از بابت
نجس نشدن هیچیك از اعضا سابقه مادامیکه مشغول است بلاحقه دوّیم حائل عمل نیامدن
برسابقه مادامیکه مشغول است حتّی متصل بزمین بودن و گل الوده شدن قبل از اتمام سوّم
بیرون نیامدن اجزاء سابقه از اب تا تمام فراغ باین نحو که اگر جزئی بیرون امد دیگر شستن اجزاء
سابق بر انست دفعه میشود لکن تحقیق اینست که همینکه شخص نیّت غسل را نمود و در اب فرو رفت
بطریقیکه پنهان بشود و در حال پنهان بودن قدری از اعضا را خود بخود اب فرا بگیرد و قدری
را در زیر اب تخلیل کند کفایت میکند بسه شرط اوّل اینکه در یك وقتی همه بدن پنهان بشود
پس اگر قدری از بدن که داخل اب شود قدری دیگر بیرون بیاید کافی نیست بلی بعد از پنهان شدن
همه اگر حین شروع بتخلیل عضو زیر اب بالا بیاورد باعث از سر گرفتن نمیشود دوّیم انکه بعد از پنهان

شدن یك انی پای او متصل بزمین نباشد واکر بعد از این متصل شود که هنوز مشغول تخلیل آب
عیب ندارد **سیم** اینکه در وقت فرو رفتن پای او در کل نباشد یا اینکه در کل فرو نرود قبل
از پنهان شدن همه بدن ولکن هرکاه پنهان شدن حاصل شد در آب و بعد پای او کل الود
شد عیب ندارد اکرچه هنوز مشغول بتخلیل و رسانیدن اب ببعض اعضاء باشد **مطلب
دویم** بدانکه هریك از غسل ترتیبی و ارتماسی باعتبار اب انها بر پنج قسم اند چونکه غسل
یا باب قلیل است یا در اب کر یا در اب زیاده بر کر یا اب جاری یا در چاه و از برای هریك از این
پنج قسم حکم خاصی هست پس در اینجا ده صورت هست **صورت اول** غسل ارتماسی در
اب قلیل و ان در صورت پاك بودن بدن و حصول شرائط ارتماسی عیبی ندارد لکن ثانیاً بان
غسل نمودن محل اشکال است **صورت دویم** غسل ترتیبی باب قلیل و ان هم حرفی
در ان نیست و مقدار ان بقدریست که اقل شستن بان حاصل شود هرچند بطریق روغن
مالیدن باشد **صورت سیم** غسل ارتماس در چاه و در این چند قول است بطلان
غسل و نجاست اب و صحت غسل با نجاست اب چاه تنها و صحت غسل با نجس شدن اب چاه
و همه بدن بعد از غسل و صحت غسل با واجب بودن کشیدن هفت دلو و این قول خالی از
قوة نیست **صورت چهارم** غسل ترتیب در چاه و قول بصحت ان و لزوم کشیدن هفت
دلو بعد از ان خالی از وجه نیست لکن بعضی در ان احتمال داده اند که بشستن جزء اول اب چاه
نجس میشود و طهارت ان بکشیدن هفت دلو است و اما غسل در یك کر یا زیاده از ان یا جاری
پس اختلاف احکام انها در صورت نجس بودن بدن قبل از غسل یا نجس شدن ان است در حین
غسل و تحقیق ان در مسئله سیم است **مطلب سیم** هرکاه بدن نجس باشد و قبل از شروع
در اصل غسل از ا تطهیر نمود شبهه در ان نیست و اوفق باحتیاط است و هرکاه در اثناء غسل
نجس شد پس اکر از اعضائی است که اب غسل بر انها جاری شده و بعد از ان نجس شده ظاهر
انستکه اشکالی در ان نیست و هرچند که نجس بماند تا بعد از غسل و اکر از اعضائیست که هنوز
شسته نشده و انرا قبل از شروع در اتمام غسل تطهیر نمود نیز اشکالی ندارد و هرچند که در اثنا
غسلست کلامیکه هست در چند مسئله دیکر است **مسئلهٔ اولی**
هرکاه عضوی نجس باشد قبل از شروع در غسل و انرا تطهیر نکرده
و شروع در غسل نمود تا وقت شستن ان در غسل انرا تطهیر کرده بعد اجرا

اب غسل بر ان نموده ظاهر اینست که عیبی ندارد لکن بعضی قائل شده اند بلزوم تطهیر قبل از شروع
در غسل پس تطهیر کف پای چپ را مثلاً قبل از شستن سر لازم میدانند **مسئلهٔ دویم**
هرکاه غسل ارتماسی نماید با نجاست عضوی از بدن پس اکر در اب قلیل است غسل باطل
و اب و بدن هر دو نجس میشوند و اکر در ابی است که یك کر است لکن بطریقی است که فرو رفتن
در ان باعث ریخته شدن از اطراف انست پس هرکاه رسیدن ان عضو باب بعد از ریخته شدن است حکم ان در
بطلان و نجاست اب و بدن مثل سابق است و اکر مقارن باشد صحت محل اشکال است و اما اکر اول ان عضو نجس باب
میرسد و بعد از فرو رفتن باقی اعضا ریخته میشود حکم ان مثل کریست که از او چیزی ریخته نشده باشد
مسئلهٔ سیم هرکاه غسل ارتماسی کند در زاید بر کر یا در کری که بر قرار خود است
یا در اب جاری و ان عضو برسد باب قبل از پنهان شدن جمیع بدن و نیت غسل را
حین پنهان شدن نماید اشکالی ندارد اکر در شستن ان نجاست یکمرتبه کافی باشد و عین
ان زایل شده باشد و هم چنین هرکاه دو مرتبه بخواهد و انرا حرکت دهد در اب کر یا در جاری
بقسمی که دو سطح از اب بر او بکذرد **مسئلهٔ چهارم** هرکاه بدن نجس باشد بنجاستی
که عین ان زایل شده و یك مرتبه شستن در تطهیر ان کافی باشد و غسل کند در اب کثیر
یا جاری که قصد غسل در اول فرو رفتن باشد مثلاً و بهمان یك شسته شدن که مطهر است
قصد شستن غسلی نیز نماید اقوی کفایت انست **مسئلهٔ پنجم** هرکاه تطهیر محل
نجاستی که عین ان رفته باشد بدو مرتبه شستن باشد و در اب کثیر یا جاری غسل کند و در
شسته شدن اولی قصد غسل نماید صحت غسل خالی از قوة نیست پس غسل او صحیح و بدن
هنوز نجس است و یك مرتبه دیکر تطهیر احتیاج دارد و احتیاط سبیل نجات است **مطلب
چهارم** در مسائل وقت نیت و کیفیت ان و احکام نیت در غسل ترتیب و ارتماسی است
و در ان چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** بدانکه وقت نیت غسل وقت شروع
در شستن جزء اول است و جزء اول در غسل ترتیبی و ارتماسی مختلف است جزء اول ترتیبی
اول جزئی است که از سر و کردن شروع بان میکند و جزء اول ارتماسی اول جزئی است که با نیت در اب فرو
میبرد یا اول جزئی که در اب فرو میرود در وقت انداختن خود در اب و اول پنهان شدن است
بنا بر قول دیکر که نیت باید قریب بان باشد قبل از ان و اول رسیدن اب بست همهٔ اعضا
بعد از پنهان شدن که بعد از ان قریب برسیدن همه اعضا باید نیت کند **مسئلهٔ دویم**

بدانکه اگر نیت قدری بیشتر باشد و مستمر باشد تا اول عمل عیبی ندارد باین معنی که بعد از تشخیص اول عمل هرگاه بزمان طویلی قبل از ان عزم نموده که از امتثالاً بجا بیاورد و مشغول بمقدمات ان شد و در حین بجا آوردن بطریقی غافل نشده باشد که اگر بپرسند چه میکنی محتاج بیاد آمدن باشد بلکه بداند که چه میخواهد بکند و در نظر او باشد همین کفایت میکند پس در اول شروع در فرو رفتن که نیت کند و برقرار باشد تا آخر تخلیل در زیر آب کفایت میکند اگرچه غسل در آن تخلیل آخر بعمل بیاید لکن از اصل تشخیص اول را باید نموده باشد **مسئله سیم** هرگاه از خانه بقصد غسل بیرون آمد که بحمام برود و همان قصد در نظر او ماند که حین شروع در غسل برقرار باشد بطریقیکه گفته شد غسل او صحیح است اگرچه التفات تفصیلی نداشته باشد و اما اگر در حمام غفلتی از برای او حاصل شد که در وقت شروع بطریقی باشد که از خاطر او رفته و با این غفلت غسل حاصل شد باطل است **مسئله چهارم** بدانکه تعیین نیت ترتیب یا ارتماس لازم نیست پس هرگاه نیت غسل جنابت مثلاً نموده با غفلت از ترتیب یا ارتماس و یکی از آنها را بعمل آورد کافی است بلکه میگوئیم هرگاه نیت را مردد کرد ما بین ترتیب و ارتماس هم عیب ندارد بلکه میگوئیم هرگاه نیت ترتیب نموده و قصد ان داشت بعد ارتماس نمود یا بعکس هم عیب ندارد هرگاه از نیت اصل غسل غافل نشده باشد لکن در اینجا مسئله دیگر هست که هرگاه نیت یکی را کرد و قدری از بدن هم شسته شد آیا میتواند باقی را بقصد دیگری تمام کند یا نه مثلاً هرگاه بنیت ترتیب سر و گردن را فرو برده بعد از غسل آنها قرار بر ارتماس داده بطریق ارتماس یا اینکه بنیت ارتماس در آب فرو رفت هنوز تمام نشده قرار داد که سر که شسته شده از بابت ترتیب باشد و بعد جانب راست را بشوید و بعد جانب چپ را تحقیق کلام اینست که اگر بقصد ارتماس فرو رفته و هنوز تمام بدن او پوشیده نشده یا اینکه تخلیل تمام ننموده عدول بترتیب ثمر ندارد و آن شسته شدن داخل غسل نبوده و مثل اینستکه بدن قبل از نیت شسته شود پس بنای ترتیب را که گذاشت باید از سر بگیرد و اما اگر بقصد ترتیب فرو رفته عدول بارتماس نمودن صحیح است و آنقدر که شسته شده مجزی خواهد بود **مسئله پنجم** هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل معلوم شد که جزئی مانده که آب بان نرسیده از بابت حایل یا غفلت و نحو آن پس حکم آن در ترتیب اینست که اگر در جانب چپ است همان را میشوید هرچند مدتی طول کشیده باشد و اگر در جانب راست یا سر بوده از آن را میشوید و آنچه بعد از او بوده باید اعاده

این کلام خالی از ابهام نیست[1] صدر دام ظله

کند

کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط اینکه تخلل حدثی در این بین نشده باشد و اما ارتماس پس اگر بعد از بیرون آمدن از آب و طول کشیدن است غسل باطل است و اگر طول نکشیده باشد لکن از آب بیرون آمده نیز اقوی بطلان است و اگر هنوز از آب تمام بیرون نیامده باشد بلکه بمحض آنکه قدری از بدن را بیرون آورد معلوم شد که جزئی مانده پس شستن آن فوراً بیرون آب ظاهر اینست که کفایت نکند و اما هرگاه فوراً در آب رفته و همان را شست آیا کفایت میکند یا اینکه باید غسل را از سر گیرد هرچند اول خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اعادهٔ غسل است **مطلب ششم** بدانکه در غسل ترتیبی موالات شرط نیست قطعاً نه ما بین اعضا و نه ما بین اجزاء اعضا نه موالات بمعنی پی در پی و نه بمعنی خشک نشدن سابق هیچکدام ضرور نیست و فاصله که ماحی صورت باشد در آن عیب ندارد پس هرگاه سر را بشوید یا قدری از آن را و بعد رخت خود را بپوشد و برود مشغول کاری بشود و بعد از مدتی مثلاً باقی را بشوید یکمرتبه یا بهمین طریق تدریجاً عیب ندارد و شاید در بعض صور که سلب اسم شود احتیاط باشد و اما در غسل ارتماسی آیا موالات بمعنی اول شرط است یا نه محل کلام است پس اگر اصل فرو رفتن بتأمل و تأنی باشد مثل اینکه پای خود را در آب بگذارد و بقدر نیم ساعت مثلاً بتدریج در آب پنهان شود یا اینکه بعد از پنهان شدن تخلیل نکند و قدری زیاد تأمل کند خالی از احتیاط نیست لکن اشکال در دویم کمتر است **مطلب هفتم** بدانکه در غسل ترتیب رفع حایل از هر جزئی در وقت شستن آن لازم است نه قبل از آن و اما غسل ارتماسی پس احوط در آن اینست که حائل خارجی که بر بدن است قبل از پنهان شدن بلکه قبل از شروع در فرو رفتن رفع شود پس هرگاه لنگ مثلاً بطریقی بسته باشد که مانع باشد سست نمودن یا برداشتن آن قبل از فرو رفتن احوط است و همچنین انگشتر که حایل باشد یا نحو آن و اما رفع حایل بدنی که محتاج بتخلیل است پس البته در زیر آب حاصل میشود **مطلب هشتم** بدانکه مکلف مخیر است ما بین این دو طریق مگر در چند موضع که معین میشود یکی از آنها بتفصیلی که بیان میشود اول در صورت تنگی وقت آن چیزی که غسل بجهت او مطلوب است مثل نماز یا روزه که معین است ارتماس و هرگاه ترتیب را بعمل آورد صحت آن محل اشکال است و همچنین در اغسال مندوبه که وقت آنها تنگ شده باشد دویم بجهت صائم بصوم واجب الاتمام مثل ماه رمضان و قضاء آن بعد از ظهر و قضاء آن در صورت نزدیک شدن ماه رمضان دیگر و نذر معین و مانند اینها

(١) در بشاره بحمد از مسائل فیما نحن فیه بعمل نخواهد آمد صدر دام ظله

(٢) و بعضی تعیین بعد غسل لازم صدر دام ظله

(٢) بر سرکار ظله

(٣) هم وجه اشکال است و جهت آن معلوم نیست صدر دام ظله

(٤) بلکه در زیر آب مانع نبودن لنگ مثلاً از احاطه آب بتمام بدن لازم است صدر دام ظله

لازمست غسل ترتیب بعمل اورد و اگر ارتماس نمود حرامست و غسل و روزه او هر دو باطل اند سیم در صورتی که اب در موضعی باشد که فرو رفتن در ان باعث این است یک جزء از بدن کل الوده بشود پیش از انکه تمام اجزاء اب فرو گیرد که غسل ارتماسی در اینصورت صحیح نیست و لازم است که ترتیب بعمل اورد چهارم اینکه اب در موضعی باشد که هرگاه در ان فرو برود یقین بپوشانیدن اب همه بدن را بجهت او حاصل نشود که ارتماس در این صورت نیز صحیح نیست پنجم هرگاه کسی جبیره داشته باشد که اب رسیدن بزیر ان مضر باشد غسل ارتماسی او صحیح نخواهد بود و ترتیب لازم است تا اینکه بر جبیره مسح کند باب ششم هرگاه اب کمتر از کر باشد و بدن او نجس باشد معین است غسل ترتیب و اما هرگاه بدن پاک باشد عیب ندارد که در اب کمتر از کر ارتماس کند لکن بعد از انکه یک غسل در او کرد غسل دیگر در ان محل احتیاط است و سابقاً مذکور شد

فصل سیم در شرایط غسل است و تفصیل انها همان شرائط وضوء است مگر موالات که هیچ یک از ان سه معنی که در وضو گفته شد در غسل ترتیبی لازم نیست همچنانکه بیان شد و اما در غسل ارتماسی پس همه ان سه معنی و علاوه بر انها نیز معتبر است **مسئله** ظاهر اینست که در غسل استحاضه موالات شرط است و در ضیق وقت بهر اغسال موالات واجب میشود

فصل چهارم در مسائل چند متعلقه بغسل و شکیات و سهویات ان **مسئله اولی** سبب جنابت که مذکور شد انزال منی یا ادخال حشفه است وقتی باعث وجوب غسل میشود که علم بان حاصل شود پس مظنه بانزال یا دخول باعث وجوب غسل نمیشود و اگر در خواب دید که انزال شده و بیدار که شد اثری ندید حکمی ندارد و اگر رطوبتی دید که علم بمنی بودن ان ندارد و علامات منی را هم ندارد ان هم اعتبار ندارد **مسئله دویم** هرگاه بانزال جنب شد و بول نکرده غسل کرد و بعد اب مشتبهی از او بیرون امد در اینجا حکم میشود باینکه او جنب است هر چند علم نداشته باشد که ان اب مشتبه منی بوده و غسل سابق او بجهت حالا اثر ندارد بلکه باید ثانیاً غسل کند و اما اگر جنابت او بسبب دخال بوده بی انزال و بول نکرده غسل کرد و بعد رطوبت مشتبهی بیرون امد حکمی ندارد و همان غسل کافی است **مسئله** هرگاه بعد از انزال بول نکرده غسل کرد و بعد بول کرد ایا محض بول کردن باعث حکم بجنابت ثانیاً میشود بعضی حکم بان فرموده اند از این بابت که اجزائی از منی که در قصبه ذکر مانده با بول بیرون می اید و لهذا میگویند که اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست اختیاراً در روز بول بکند چون این داخل در تعمد جنابت است

[1] اگر تطهیر بدن بمقداری از ان اب در خارج ان اب نمود ترتیب و ارتماس هر دو صحیح است و اگر تطهیر در ان اب نمود هر دو باطل است باید تامل نمود صدر دام ظله

لکن در اصل جنابت بمحض خروج بول تامل هست و این غیر از اب مشتبه است که سابقاً حکم شد که خروج ان حکم جنابت دارد **مسئله سیم** هرگاه بعد از انزال بول کرد و بعد از ان اب مشتبهی بیرون امد باعث غسل نیست و اما هرگاه بول نمی اید یا استبراء از بول کرده بول کردن اراده دارد یا اینکه حکم بول نکردن باقی است تا خود بول بیاید اگر چه اول خالی از قوه نیست لکن احوط ثانی است و حاصل این مسائل اینکه بعد از انزال اگر هم بول و هم استبراء بول کرد و غسل کرد اب مشتبهی که بعد از غسل بیاید نه غسل میخواهد و نه وضو و نه شستن و اگر بول کرد و استبراء بول نکرد و غسل کرد و اب مشتبه بیرون امد وضو میخواهد و شستن و اگر نه بول و نه استبراء کرد و غسل کرد تا چیزی بیرون نیامد غسل صحیح و نماز بان صحیح و اگر بیرون امد حکم بجنابت ثانیاً میشود و شستن هم میخواهد و اگر بول نیامد و استبراء کرد و اب مشتبه امد اقوی انست که مثل اولست **مسئله چهارم** هرگاه رطوبتی دید ابتداء مشتبه ما بین سه چیز منی و بول و یکی از ودی و مذی و وذی چیزی بر او لازم نیست و اگر مشتبه ما بین منی و بول باشد واجبست بر او هم غسل و هم وضو اگر چه اکتفا بوضو تنها خالی از وجه نیست **مسئله پنجم** هرگاه در اثناء غسلهای واجب همان سبب که باعث غسل شده باز اتفاق افتاد بی شبهه ان غسل باطل است و اگر حدث دیگر اتفاق شد مثل اینکه در اثنای غسل حیض یا استحاضه مس میت اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در اثناء اینها جنابت اتفاق شد باطل میشوند و اگر در اثناء غسل جنابت اینها واقع شدند از این بابت بطلان ان معلوم نیست و اما اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغر واقع شد اگر چه قول باینکه باطل نمیشود و اینکه بعد از اتمام لازم است که وضو بگیرد بجهت ان چیزهائی که وضو میخواهند خالی از قوه نیست لکن احوط باحتیاط شدید اینست که اتمام کند بعد اعاده غسل کند و بعد از نقض ان بحدث اصغر وضو بگیرد و بدون نقض اگر وضو بگیرد احتیاطاً هم خوبست و اگر در اثناء غسلهای مستحبه حدث اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان انها نیست **مسئله ششم** هرگاه چند غسل واجب بذمه او ثابت شده باشد امتثال بچند طریق تصور میشود اول اینکه به نیت علیحده برای هر یک غسلی علیحده بجا بیاورد لکن در اینصورت باید غسل جنابت اخری همه قرار بدهد و وضو قبل از هم غسلی از ان اغسال که مقدم اند بر ان بگیرد بقصد فرمان برداری امر بوضو قبل از غسل طریق دویم انکه در وقت نیت هر یک را علیحده نیت نموده و بتفصیل ملاحظه نماید و لکن یک غسل بجهت همه بجا بیاورد و این را تداخل اغسال میگویند و اقوی صحت

[3] این وجه ضعیف است صدر

[4] احوط بطلان انها در بعض انها صدر دام ظله

اینست واگر غسل جنابت با انها باشد وضو نمیخواهد واما اگر غسلهای دیگر باشند بی جنابت وضو میخواهد بی شبهه و یا در صورت تداخل یك وضو هم کافی است یا اینکه تداخل در همان غسل است و وضوها باید بعدد غسلها باشند ظاهر اول است طریق سوم اینکه یکغسل کند بنیت رفع حدث هرچند بتفصیل ملاحظه ننماید طریق چهارم اینکه یکغسل کند بنیت مباح بودن نماز و ظاهر اینست که این دو طریق هم باعث سقوط همه میشوند و وضو هم ضرور نیست هرگاه جنابتی با انها باشد طریق پنجم اینکه نیت قربت کند بی تعیین یکی و بی تفصیل و بی ملاحظه رفع و اباحه در صحت این تامل هست طریق ششم اینکه نیت جنابت کند تنها اقوی اینست که صحیح است و باعث سقوط باقی دیگر هم میشود طریق هفتم اینکه نیت یکی دیگر غیر از جنابت کند و در این دو اشکال هست یکی از بابت صحت خود این غسل که ایا تاثیر در رفع ان منوی میکند یا نه و یکی دیگر در اینکه باعث سقوط باقی میشود یا نه و چون در اول تامل هست پس دویم بطریق اولی محل اشکال و تامل است طریق هشتم جمع میان جمع و متفرق بجا اوردن یعنی بعضی را با هم و بعضی را علیحده و حکم این از سابق معلوم میشود **مسئله هفتم** هرگاه خطاب چند غسل مستحب با و متوجه شد مثل انکه یکروز روز جمعه و عرفه و نوروز باشد و بنای زیارت و دخول مشهد شریف داشته باشد و توبه هم نموده و هم چنین در اینجا هم چند طریق متصور است اول بجا اوردن غسلی از برای هر یك علیحده و این بی اشکال است دویم یکغسل بنیت همه مفصلا این هم خوبست و اگر نیت کند انچه براو مستحب است هرچند بتفصیل هم نداند کفایت ان بعید نیست سوم یك غسل بقصد قربت بی تعیین یکی از انها و این ثمری ندارد چهارم قصد یکی غیر معین این هم بی ثمر است پنجم قصد یکی یا دو تا معین این برای هرچه تعیین کرده خوبست و برای باقی ثمر ندارد حتی اینکه اگر ان یکی غسل جمعه باشد **مسئله هشتم** هرگاه چند غسل که بر او جمع شده بعضی واجب و بعضی مستحب باشند در این هم چند قسم تصور میشود اول بجهت هر یك علیحده بجا اوردن که محل تامل نیست دویم یکغسل بنیت همه مفصلا و بسیاری از علما در این مقام تامل دارند لکن اقوی اینست که صحیح است و کافی از همه میشود سیم اینکه قصد جنابت تنها کند و در صحت ان کلامی نیست لکن کفایت ان از غسل جمعه هم چنانکه بعضی گفته اند مشکل است چهارم انکه قصد جمعه تنها کند ظاهر اینست که خود غسل جمعه صحیح است هرچند جنابت برقرار باشد و رفع ان بغسل جمعه نمیشود هم چنانکه بعضی گفته اند تتمه در بیان بعض اقسام مخصوصه غسل است و در ان سه قسم از غسل بیان میشود اول قسم مخصوصی

ازغسل

از غسل واجب هست که محض صورت غسل است و صحت حقیقی ندارد و ان غسل حیضی است که زن یهودیه یا نصرانیه حائض بعد از حیض بالزام شوهرش که مسلم است میکند و خود زن اعتقاد باو ندارد و مثل اینست غسل حیض کردن زنی که از مخالفان شیعه باشد هرگاه قائل شویم که غسل ایشان باطل است و تفصیل و بیان اینمطلب اینستکه مابین علماء خلافست در اینکه تزویج زن یهودیه یا نصرانیه جایز است یا نه و اقوی اینست که بعقد انقطاع جایز است بلکه قول بجواز تزویج مطلقا خالی از قوت نیست پس هرگاه مسلم زن یهودیه یا نصرانیه گرفت یا کنیزی که یهودیه یا نصرانیه است دارد چون از حیض پاك شد و خونش قطع شد و قائل شدیم که تا غسل حیض نکند مقاربت حلال نمیشود کار مشکل میشود از این بابت که غسل حیض از عبادات است پس از کافره صحیح نیست خصوصا بعد از انکه اعتقاد بان نداشته باشد و هم چنین زن مخالف شیعه بنا بر اینکه غسلش را باطل بدانیم پس بنا بر این بغسل پاك نمیشود و با وجود این مقاربتش جایز نیست لکن در اینجا میگوئیم که این زن یا کنیز را الزام میکنند بصورت غسل حیض بطریق زنهای مسلمه انوقت مقاربت او حلال میشود هرچند غسلش صحیح نباشد و این غسلی است صوری که حقیقتی ندارد بلی اشکال دیگر لازم میاید بنسبت بزنهای مسلمان که غسل حیض را بطریق صحیح نمیدانند بجهت انکه مسائل او را نمیدانند پس بان غسلی که میکنند پاك نمیشوند و غسل الزامی که در حق زنهای کافره گفتیم بحال ایشان ثمری ندارد پس امر شوهر ایشان در مقاربت ایشان بعد از حیض بسیار صعب و مشکل است لکن چیزی که کار را اسان میکند حمل بصحت است هرگاه شك داشته باشیم که میدانند یا نه بلی هرگاه یقین داشته باشیم که مسائل غسل را نمیداند کار بسیار مشکل میشود زیرا که دیگر حمل بصحت نمیشود کرد لکن از جای دیگر کار اسان میشود که میگوئیم که بمحض پاك شدن از حیض وطی حلال میشود هرچند غسل نکند بنا بر این هر وقت شوهرش دانست که از حیض پاك شده مقاربت از برایش جایز است و قول زن هم در اینکه از حیض پاك شده ام مسموع است بلی اشکال در خصوص زنی است که مستمرة الدم باشد و تشخیص نمودن او خون حیض را از خون دیگر موقوف بر دانستن مسائل و علامات شرعیه باشد و هرگاه مسائل را نمیداند اعتمادی بر قول او نیست پس جواز وطی او در اوقات استمرار خون بسیار مشکلست هرچند حیض او در هر ماه یك مرتبه بیشتر نمیشود قسم دویم در غسلهائی است که باید شخص بغیر خودش بدهد و ان در دو موضع است غسل تولد و غسل اموات اما اول پس بدانکه مستحب است که بعد از تولد مولود او را بعد از شستن غسل

بدهند که نیت کنند غسل میدهم این مولود را ندبا قربة الی الله وچون بعضی از علما قائل بوجوب شده اند قصد قربت احوط است وبعد از نیت او را غسل ترتیبی بدهند وکفایت ارتماسی خالی از قوة نیست وایا حکم مختص همان زمان ولادتست یا در همان روز یا ان شب یا تا دو سه روز یا تا هفت روز این حکم باقی است قوی احتمال دویم است وغسل مولود باولی است یا باذن ولی وظاهرا باذن مادرهم اکتفا میشود در صورت نبودن پدر واما غسل اموات بدانکه از جملهٔ واجبات غسل دادن میت است وکلام در این که چه میتی را باید غسل داد وکی باید غسل بدهد وبچه طریق باید غسل بدهند وبیان این در ضمن چند امر میشود امر اول بدانکه واجبست غسل دادن هر میتی که اظهار شهادتین نموده وعلم نداشته باشی که او خلاف انها را اعتقاد دارد چه شیعه وچه سنی چه اثنا عشری از شیعه وچه غیر اثنا عشری از شیعه وهمچنین اطفال ایشان که تابع ایشانند وهمچنین است حکم سقط از ایشان که چهار ماهه باشد هم غسل میخواهد وهم کفن بنحو متعارف لکن از چهار ماه کمتر غسل ندارد وکفن متعارف نمیخواهد بلکه در پارچه پیچیده میشود ودفن میشود بدانکه چهار صنف از کسانیکه شهادتین میکویند از این حکم وجوب تغسیل خارجند نواصب که با اهل بیت اطهار عداوت دارند وخوارج که ناسزا بحضرت امیر المؤمنین میکویند وغلاة که بخدائی انحضرت قائلند ومجسمه که خدا را جسم میدانند باینمعنی که اصل تدین اینها باین است نه کسانیکه تابع دین حق اند واز روی نادانی چنین تخیل میکنند بلکه تغسیل اینها واجب است **مسئلة** چیزی که از میت جدا شده قبل از غسل دادن ان میت یا یك قطعه است یا چند قطعه پس اکر یك قطعه بیشتر نیست پس اکر سینه دار است یا خود سینه است یا بعض سینه است که دل در میان انست واجبست غسل دادن وکفن کردن او یا بهمان دو وصله یا سه وصله وحنوط ونماز ودفن کردن واکر ان قطعه بعض سینه است که دل در او نیست یا عضوی دیکر است که دخل بسینه ندارد پس اکر استخوان دارد همان غسل دادن واجبست تنها با پیچیدن دو پارچه ودفن کردن وهمچنین اکر استخوان خالیست اما غیر از دندان ونماز بر این دو قسم موافق احتیاط است واکر چند قطعه است از یك میت انها را جمع نموده بترتیبی که در غسل میت مقرر است انها را غسل دهند واز چند میت هر یك حکم خود را دارد **مسئلة** قطعهٔ استخوان دار که از ادم زنده جدا شود غسل دادن ان واجبست وپیچیدن در خرقه ودفن مطلقا وهمچنین استخوان خالی غیر از دندان واما قطعهٔ کوشت که از میت یا زنده جدا شود همین قدر در کهنه می پیچند ودفن میکنند امر دویم در بیان تعیین غاسل بدانکه غسل

دهنده باید بالغ عاقل باشد وعارف بمسائل غسل باشد ومماثل میت باشد در ذکوریت وانوثیت پس هرکاه مردی در جائی بمیرد که غیر از زن اجنبیه نباشد یا زنی در جائی بمیرد که غیر از مرد اجنبی نباشد غسل او ساقط است وبی غسل او را کفن کرده ونماز کذارده دفن کنند وتفاوتی در این حکم مابین بالغ ونابالغ نیست پس دختری که از سه سال بالاتر است مرد اجنبی غسل نمیتواند بدهد وپسر که از سه سال بالاتر است زن اجنبیه غسل نمیتواند بدهد وتفاوتی در این نیست مابین اینکه بی نکاه وبی لمس غسل بدهد یا با انها برهنه یا از روی پیراهن ولباس بلی در سه ساله وکمتر این حکم لازم نیست پس از برای هر یك از مرد وزن جایز است غسل دادن سه ساله وکمتر چه دختر وچه پسر اکرچه مراعات مماثله در این دو هم مادام الامکان احوط است وباید دانست که استثنا شده است از لزوم مماثلت ومنع از مخالفت سه موضع اول زن وشوهر که جایز است هر یك دیکری را غسل بدهد در حالت اختیار وتفاوتی مابین عقد دائم ومنقطع نیست بلکه مطلقه بطلاق رجعی نیز چنانست لکن احوط اینست که همین در حال اضطرار در این موضع چنین کند دویم مالك میتواند کنیز خود را غسل بدهد واما کنیز پس ظاهر این است که جایز است آقای خود را غسل بدهد اکرچه بمجرد موت از ملکیت او بیرون میرود سویم محرم میتواند محرم خود را غسل دهد پس برادر خواهر وخواهر برادر خود را میتواند غسل بدهد لکن انوا شرطی است وکیفیتی شرط ان این است که مماثل پیدا نشود وکیفیت ان اینست که باید از روی پیراهن ولباس اب بریزد وبدن را برهنه نکند بهمین طریق که اب ریخت وغسل داد هم بدن میت پاك میشود وهم ان لباس بی فشار دادن هم پاك میشود واین حکم لنك وفوطه است که در وقت غسل باید بر عورت میت باشد نسبت بهر غسل دهنده **مسئلة** در خنثی که مشکل است امر غسل مشکل میشود چونکه مرد بودن وزن بودن او مشخص نیست اقوی انست که اکر کنیزی دارد کنیز او غسل بدهد واکر ندارد یکی از محارم او او را غسل بدهد واکر ندارد بقرعه تعیین شود که مرد است یا زن واحوط این است که یك غسل مرد باو بدهد ویك غسل زن **مسئلة** هرکاه عضوی از میتی باشد که غسل دادن او واجبست ومعلوم نباشد زن است یا مرد یکی از ایشان غسل بدهد خوبست واحوط غسل از هر یك است **تتمه کلام** در صورتی که مماثل میت حاضر باشد لکن مخالف مذهب باشد مثل اینکه زنی در جائی فوت شده که زن مسلم نیست لکن نصرانیه هست صورت غسل باید عمل بیاید باین نحو که ان زن نصرانیه را میکویند که غسل بکند بعد از ان امر میکنند او را بغسل دادن ونیت واعمال را باو

قرعه محل تأمل بلکه منع است پس مرد وزن اجنبی هر یك یك غسل بدهند احتیاطا واکر ندادند وجوب غسل بر این فرض معلوم نیست

یاد میدهند که صورت آنها را بعمل بیاورد واحوط آنست که مسلمان نیت کند وآن زن نصرانیه غسل دهد واگر ممکن است دست بآب ومیت نرسانند بهتر است باین نحو که آب را دیگری بریزد واو میت را بگرداند واگر نشود همین صورت در اینمقام کافی است هرچند بدست زدن او هم نجس بشود امر سوم در کیفیت این غسل است واجب است که قبل از شروع در غسل اول میت را از نجاسات عارضه تطهیر کند تماماً که همان نجاست موت تنها بماند بعد از آن نیت غسل دادن میت نماید باین نحو که هر سه غسل را یك عمل قرار داده به نیت مجموع سه غسل بدهد که غسل میدهم این میت را بآب سدر وکافور وآب خالص وجوباً قربة الی الله وبعد از آن نیت خصوص غسل بآب سدر نماید وبآبی که قدری سدر در آن داخل نموده باشد که اسم آب سدر براو گفته شود واز اطلاق بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی وبعد از آن نیت خصوص غسل بآب کافور نماید وبآبی که قدری کافور در آن مالیده باشد بقدری که آب کافور او را بگویند واز اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد وبعد از آن نیت غسل بآب خالص نموده وبآب مطلق خالص از سدر وکافور بلکه خالص از کل وغیر آن باشد بترتیب غسل دهد بمجرد شستن جزء اخر از جانب چپ همه بدن میت پاك میشود وبعد از آن اگر کسی مس او نموده غسل مس میت براو واجب نمیشود هرگاه کسی در حال احرام بمیرد غسل کافور از او ساقط است وهمان دو غسل سدر وآب خالص کافی است واحوط سه غسل است باینمعنی که یکغسل دیگر بآب خالص بدهد بعوض کافور **مسئله** در غسل میت که یك نفر آب میریزد ودر همان حال یك نفر میگرداند آیا نیت را کدام یك باید بکند تحقیق اینست که هرکدام که قصد جاری نمودن آب می کند او غاسل است وباید نیت کند پس آنکسیکه آب را میریزد اگر باین قصد است که گرداننده میت از او آب فرا گرفته وبان گرداندن اجراء کند غاسل گرداننده است واگر قصد او ریختن اجراء است وگرداننده محل او را برای او مهیا می کند غاسل ریزنده آب است واگر هردو قصد اجراء دارند هردو غاسل اند وهردو باید نیت کنند **مسئله** بانکه شرط صحت غسل میت قصد قربت است پس اگر غاسل بی قصد قربت غسل بدهد غسل باطل است واجرت گرفتن بر غسل حرام است پس کار غسل دادن غسالها که کسب ایشان غسل اموات است بسیار مشکل میشود وحکم در این مثل عبادت اجیری نیست چون اجیر عبادت بقصد نیابت عمل را میکند واجرت بر نیابت از اموات حلال است وعقد اجاره آن مشروع است وقصد قربت در حین نماز کردن با اجرت گرفتن منافات ندارد زیرا که اجرت را بجهة نایب شدن گرفته لکن غسل دادن بر خودش واجب نمیشود نایب از کسی بشود تا اجرت برای

ظاهر آمیز است در این صورت که مسلم بقصد غسل آب را جاری برمیت نماید وغیر مسلم میت را بجهة مهیا نمودن بگرداند که غسل را حقیقة مسلم داده باشد صدر دام ظله

۳ لزوم این نحو از قرار ونیت معلوم نیست صدر دام ظله

نایب شدن بگیرد ولهذا حرام است اجماعاً واز این اشکال لازم می آید که اکثر اموات در اینزمان بی غسل بمانند چون غسل را غسال به نیت اجرت میدهد نه به نیت قربت وچون عبادتست بی نیت قربت فعل باطل وعبث میشود وچون غسل باطل شد نماز براو هم باطل میشود بلی هرگاه غسل دادن را بهمان کیفیت مخصوص بقصد اطاعت خداوند بجا آورد نه بجهة اجرت غسل صحیح میشود لکن آنچه در مقابل میگیرد از اجرت حرام است وبودن داعی بر بنای او اجرت گرفتن منافات با قصد فرمان برداری ندارد بعد از آنکه بنای او نشود واگر اجرت را در مقابل آب یا سدر یا اجرت مغسل یا امر مستحبی که عبادت ومقدمه آن نباشد قرار بدهد اشکال بالمره رفع میشود **مسئله** در غسل میت اذن ولی شرط است مثل نماز پس اگر غسالی بدون رضای اولیاء غسل بدهد باطل است **مسئله** هرگاه ولی مجبور نمود کسی را بر غسل دادن غسل صحیح است اگر با وجود اجبار نیت قربت بکند وحرمت این اجبار هم معلوم نیست اگرچه بر خود جبر کننده هم واجب باشد **امر چهارم** در صورت عدم تمکن است از این کیفیت که گفته شد یا از جهة اینکه آب نیست بدا یا اینکه آب دو غسل هست تنها یا آب یکغسل یا آب هست وسدر وکافور هردو را نیست یا یکی را نیست وهرکدام را حکمی است در ضمن مسائلی بیان میشود **مسئله اولی** هرگاه آب نباشد یا استعمال آن شرعاً ممکن نباشد در اینجا حکم به تیمم است وکیفیت تیمم میت اینست که نیت کند تیمم میدهم این میت را قربة الی الله وخود شخص زنده باطن کفهای دست خود را بر خاك زند وپیشانی وظاهر کفهای میت را مسح کند یك ضرب برای پیشانی یکی برای کفها وبهمان نحو که خود تیمم میکند ملاحظه شرائط بکند **مسئله دوم** هرگاه آب را نمیشود استعمال کرد از این بابت که باعث پاشیده شدن بدن میت میشود مثل سوخته در اینجا هم باید او را تیمم داد **مسئله سیم** آیا یك تیمم بدل هر سه غسل میشود یا سه تیمم بدل سه غسل بترتیب باید باشد محل خلاف است واقوی این است که علاوه بر سه تیمم تیمم چهاری هم او را بدهد به نیت بدلیه از مجموع مقدم بر آن سه یا مؤخر **مسئله چهارم** هرگاه آب یك غسل هست یا لازم است گذاشتن آن برای غسل بآب خالص یا اینکه بان غسل سدر بدهد وبعد دو تیمم بدهد عوض کافور وخالص اقوی این است که غسل سدر بان بدهد ودو تیمم عوض آن دو غسل دیگر قرار بدهد واگر آب بقدر دو غسل هست

غسل سدر و کافور بان بدهد و یك تیمم عوض غسل آب خالص قرار دهد **مسئلهٔ پنجم** اگر آب هست و سدر و کافور نیست آیا همان غسل بآب خالص کافی است یا سه غسل باید بآب خالص داد و تا عوض دو غسل سدر و کافور یکی بجای خودش اقوی اول و احوط ثانی است و احوط از این دو تیمم عوض دو غسل دادن است **مسئلهٔ ششم** هرگاه آب بقدر کفایت یك غسل هست و سدر بقدر کفایت یك عضو و کافور بقدر یك عضو یعنی از این دو تا بقدری هست که بقدر یك عضو از آب سدر و آب کافور میکند در اینجا میتوان گفت که یك غسل بدهد باین طریق که سر را بآب سدر و جانب راست را بآب کافور و چپ را بآب خالص و احتمالات دیگر هم در مسئله هست اقوی از همه صرف آبست در غسل بآب خالص و اینکه وجود قلیل این دو مثل عدم است پس عوض دو غسل دو تیمم داده و غسل بآب خالص دهد **مسئلهٔ هفتم** هرگاه کافور تنها هست ابرا صرف غسل عوض سدر نماید و عوض کافور و قراح تیمم بدهد یا اینکه تیمم بدهد عوض آب سدر و غسل کافور را بآب کافور دهد و تیمم دیگر عوض آب خالص دهد اقوی دویم است **مسئلهٔ هشتم** بدانکه در هر جا گفتیم غسل بآب خالص عوض سدر و کافور میشود اگر قبل از دفن عمل آمدند باید اعادهٔ غسل نمود و همچنین تیمم در صورت آب نبودن **مسئلهٔ نهم** میتی که بسبب عدم تمکن از غسل تام غسل ناقص بدلی باو داده شد چه غسل بآب خالص عوض سدر و کافور و چه تیمم ظاهر اینست که هر کس او را مس نمود غسل از او ساقط نمیشود اگر چه سقوط غسل از کسیکه مس میتی کرده که او را بدل غسل بسدر یا کافور بآب خالص غسل داده باشند خالی از قوة نیست

امر پنجم در شرائط این غسل است و آن چهار است اول مباح بودن ده چیز است اول مکان غسل دادن دویم محل گذاشتن میت مثل تختهٔ که میت را بر آن میگذارند سیم محل غسل دهنده چهارم فضائی که جسم میت در اوست پنجم آب ششم سدر هفتم کافور هشتم ظرف آب ریختن نهم مصب آب دهم مجرای آب غساله **مسئلة** هرگاه بعد از غسل مشخص شد که یکی از اینها یا بیشتر مباح نبوده است غسل صحیح است و ضامن اجرت یا مثل یا قیمت است و هرگاه میت در مکان غصبی باشد و نگذارند که او را بیرون بیاورند غسل دادن او در آنجا یا تیمم دادن او خالی از وجه نیست **شرط دویم** پاك بودن آبست و اگر بعد از غسل نجاست او معلوم شود غسل باطل است **شرط سیم** پاك بودن بدن میت است از همه نجاسات خارجیه که باید بطریق تطهیر شرعی از آنها پاك شود هرچند نجاست موت بماند تا وقت شروع در غسل

غاید

نماید و باید همهٔ بدن قبل از شروع در غسل تطهیر شود اگر چه در غسل احیاء این شرط نیست و کافی است پاك کردن هر عضوی قبل از شروع در آن **شرط چهارم** ازاله نمودن مانع از رسیدن آب ببشرهٔ بدن میت و تخلیل موهای سر و ریش و ابرو و غیر آنها و اگر شك کند در چیزی که حائل هست یا نه رفع آن لازم است **مسئلة** بودن جامه و لباس در بدن حائل حساب نمیشود چه یك لا باشد و چه بیشتر همین که آب از آن نفوذ میکند و ببدن میرسد کافی است و در همهٔ غسلها نسبت بعورت حکم این است و در بعض غسلها نسبت بهمهٔ بدن و بعضی گفته‌اند که افضل در همهٔ غسلهای اموات در همهٔ حالات اینست که آب را بر روی پیراهن بریزند و بدن را مکشوف نکنند و بعضی میگویند که اجراء آب بر اصل بدن افضل است مگر در جائیکه لابد باشد از ستر مثل عورت یا بخصوص وارد شده باشد مثل غسل مرد محرم زن را یا زن مرد را اگر محرم او باشد و در همهٔ صور فشردن در اینجا ضرور نیست **مسئلة** وضو دادن در غسل میت لازم نیست بلکه مستحب است و بهتر اینست که پیش از غسل باشد بنیت قربت **مسئلة** میت اگر جنب از دنیا رفته باشد یا حائض باشد یا غسل واجب دیگر بر او باشد همه از او ساقطند و ضرور نیست که غیر از غسل میت غسل جنابت یا حیض باو بدهند یا قصد آنها بکنند بلکه مشروع هم نیست **مسئلة** آیا غسل ارتماسی در غسل میت جایز است یا نه بعضی از علماء حکم بجواز فرموده باین طریق که در آب کر یا جاری قدری سدر و کافور بریزد که صدق آب سدر کند و لکن مضاف نشود و میت را در آن غسل ارتماسی بدهد و لکن در این حکم تامل و اشکال هست بلکه اقوی اینست که ارتماس در غسل میت جاری نیست و احوط هم همین است بلی ارتماس در عضو در هر یك از اغسال در آب کثیر یا جاری خوبست بلکه بهتر است **خاتمة** و در آن دو مطلب است **مطلب اول** بدانکه نوعی هست از غسل میت که در حال حیات بعمل می‌آید و آن برای کسی است که از بابت قصاص باید قتل شود یا از بابت حد شرعی پس هرگاه بنای قتل بیکی از این دو بابت شد او را امام یا نایب او امر میکند بغسل کردن بآب سدر و بعد از آن بآب کافور و بعد از آن بآب خالص و بعد از آن حنوط کند و دو وصله از کفن را میپوشد و وصله سویم که لفافه است میماند تا بعد از قتل بر او بپوشانند و بعد از آن بر او نماز میکنند و دفن میکنند دیگر شستن خون بدن نمیخواهد و غسل هم نمیخواهد و اگر فاصلهٔ ما بین غسل و قتل شد و در این بین محدث شد باطل نمیشود و باید که موت او باین سبب باشد پس اگر در این بین خود بخود فوت شد

این احتیاط ترک نشود صدر ...

در مفروض مسئله ... صدر ... عمره

ظرف و مصب و مجری تفصیلی است که در وضو و غسل مذکور آ... صدر ...

یا بسبب یکی کشته شد غسل میّت نمیخواهد و بدانکه نیّت این غسل با مر کردن امام یا نایب امام است
که حکم بقتل او کرده است یعنی امر او نیّت است پس اگر خودش نیّت نکند و کاره باشد و ابداً قصد نکند
عیب ندارد بلکه اگر بدون امر خود نیّت کند و غسل کند صحّت محلّ اشکال است **مطلب دوّیم**
کسیکه در میدان جهاد کشته شد یعنی روح همانجا از او مفارقت نمود یا بمجرّد آوردن جان داد
در بیرون میدان و هنوز حرب برقرار باشد غسل نمیخواهد و کفن هم نمیخواهد بلکه در همان رختهای
خود با خون پیچیده میشود و بر او نماز کرده دفن میشود همچنان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در شهداء احد فرمود زَمِّلُوهُم بِدِمَائِهِم بلی مثل شهداء کربلا اگر کفن لازم بود چونکه لباس بر ایشان
نگذاشتند که در آن مزمّل شوند فَزَمِّلُوهُم بِدِمَائِهِم و مراد از جهاد اینست که در رکاب امام
یا نایب خاص او کشته شود و ملحق است باو هر کس که در حفظ بیضهٔ اسلام کشته شود هرچند در
غیبت امام باشد و نایب خاص هم نباشد و بدانکه بسیاری از اموات هست که در شریعت شهید
بر ایشان اطلاق شده لکن این حکم را ندارند بلکه هم غسل و هم کفن بر ایشان واجبست از جمله مطعون
و مبطون و زیر عمارت مانده و غرق شده و زن در وقت ولادت مرده و کسی که بجهة حمایت اهل و مال
خود و دفع از ایشان کشته شد بر اینها هم شهید گفته شده لکن در این مسئله حکم شهید را ندارند
همین قدر در ثواب و مرتبه بشهداء ملحق میشوند **مقصد سیّم** در تیمّم است و آن
طهارتیست اضطراری نایب غسل و وضو میشود در مواضع مخصوصه و امر بان تابع امر بانهاست
و باید بدل بودن در آن ملاحظه بشود و در آن چند مطلب است **مطلب اوّل** بدانکه
اصل باعث امر به تیمّم یکچیز است که عدم امکان استعمال آبست لکن هشت سبب برای عدم امکان
هست اوّل یافت نشدن آب و معنی آن این است که در آن مکان که
میخواهد وضو بگیرد آبی که مباح باشد وجود نداشته باشد پس اگر علم دارد باینکه بدست نخواهد
آمد لازم است تیمّم و اگر احتمال بدهد که آب در اطراف باشد لازم است در صحرای هموار مقدار
دو تیر پرتاب تفحّص کند از چهار جانب یعنی این مقدار را بطریق دایره تفحّص کند و در صحرای سنگ
لاخ مقدار یک تیر بنحو مسطور پس بالاتر از آن را بمحض احتمال تفحّص لازم نیست امّا با یقین لازم است
تحصیل آب کند مادامیکه وقت تنگ نشده باشد **مسئله** اگر تیمّم کرد بی تفحّص باطل است
مسئله اگر کسی را فرستاد که تفحّص کند و علم از قول او حاصل نشد تکلیف ساقط نیست هم
اگر عمداً تأخیر کرد تا وقت نماز تنگ شد معصیت کرده و تیمّم صحیح و احوط اعادهٔ آن نماز نیست

کربلایی

با این تیمّم بجا آمده دوّیم ضرر داشتن استعمال آبست بطریق یقین بمزاج شخص بجهة شدّت ناخوشی
یا حدوث ناخوشی یا زیادتی یا طول او و ضرر رسیدن بجهة الم شدید که حاصل میشود وقت استعمال
هرچند از عاقبت آن ایمن باشد نیز داخل است و حکم در او تیمّم است لکن باید الم بنحوی باشد که عادة
متحمّل آن نتوان شد یعنی صعوبت داشته باشد و از جمله ضرر است ترکیدن دست بسبب استعمال
آب سرد و از آنجمله است هم زبر شدن و خشونت که بالای بشره ظاهر میشود و از بدنما میکند
و امّا ضرر داشتن بعضو خاص که جبیره دارد بالفعل یا میتوان جبیره بر او قرار داد پس حکم در او وضو
یا غسل جبیره است مثلاً درد چشم برد و نوع است گاه میشود که اصل استعمال آب درد و مادّهٔ او را
زیاد میکند یا باعث طول و میشود اینجا حکم تیمّم است و گاه هست که رسیدن آب بخود عضو چشم
مضرّ است نه باقی صورت و آب زدن بر و کم کم بطریق روغن مالیدن ضرر ندارد و در اینجا محلّ
جبیره است باین نحو که از رستنگاه مو گرفته کم کم بشوید تا بچشم و وصله بر بالای چشم گذاشته بالای
آن مسح کند و از پائین چشم باز شروع در شستن نماید و شاید احوط در اینصورت علاوه بر
این کیفیت تیمّم هم باشد **مسئله** هرگاه بر خود قرار بدهد که متحمّل این ضرر میشوم و وضو
میگیرم ظاهر بطلان است حتّی در تحمّل زبر شدن دست بلی بعضی گفته اند اگر متحمّل وجع و الم شد و وضو
یا غسل نمود صحیح است و در آن تأمّلی هست **مسئله** هرگاه در جائی که آب نیست یا اینکه علم
دارد بضرر آب خود را عمداً جنب نمود اقوی اینست که معصیت نکرده و تیمّم او صحیح و عباداتی که
با آن تیمّم بجا می آورد اعاده ندارد لکن احوط اعادهٔ آنها است بعد از تمکّن از آب و تطهیر با و
سیّم از اسباب تیمّم خوف تحصیل آبست بسبب قطّاع طریق و دزد یا جانور موذی پس با وجود
آب تحصیل آن لازم نیست چه خوف بر جان باشد یا عرض یا مال و ظاهر اینست که تفاوتی
نیست ما بین اینکه مال بسیار باشد یا کم حتّی اینکه میشود که در قیمت آب وضو مکلّف بدادن
صد تومان بشود و لکن بسبب اینکه اگر برود بجهة آب کلاه او را میبرند تکلیف ساقط میشود
مسئله هرگاه خوف از تنهائی باشد هرچند از بابت واهمه و جبن زیاد باشد باز هم
ساقط است **مسئله** در صورت خوف هرگاه رفت و آب آورد وضو بر او واجب میشود
چهارم عدم تمکّن از قیمت آبست یعنی هرگاه شخص بجا آب بحسب حال خود قدرة بر دادن قیمت آب ندارد
تیمّم بر او لازم است و اگر متحمّل ضرر شد و خرید باید آنرا استعمال کند و معلوم نیست که معصیت باشد
پنجم احتیاج بآبست بجهة خوف هلاک از تشنگی از بابت انحصار در آن چه احتیاج فعلی باشد و چه

بداند که بعد از این محتاج میشود پس هرگاه اب دارد و الان احتیاج باو ندارد لکن میداند که بعد از سه روز دیگر بجهت انحصار محتاج باو خواهد شد لازم است نگاه داشتن ان و از حال تیمم کردن و همچنین هرگاه مظنه داشته باشد باین اما اگر شک دارد که ایا بعد از این متمکن از اب خواهد شد یا نه در جواز صرف اب الان بجهت وضو اشکال است اقوی انستکه تا مظنه بتمکن حاصل نشود و خوف هلاک حاصل است صرف اب در طهارت جایز نیست و بدانکه فرقی نیست در خوف هلاک ما بین انکه خوف هلاک خود داشته باشد یا متعلق خود یا نفس محترمه دیگر که باو دخلی ندارد مثل انکه در میان قافله هست و میداند که هرگاه این اب را مصرف طهارت رساند یکی از اهل قافله هلاک خواهد شد از تشنگی هرچند که دخلی و ربطی باو نداشته باشد و احتیاج باو اصلا نداشته باشد و هرگاه کافری در معرض تلف باشد پس هرگاه تلفا و مضر بحال است مثل انکه یسار قافله باشد یا دلیل یا سرکرده باز هم لازم است دادن اب باو و تیمم کرفتن و هرگاه تلفا و مضر نباشد پس اگر از اهل ذمه است باز هم دادن اب باو جایز است و اگر حربی باشد پس اگر رفیق سفر است احتیاط باز هم جواز اب دادن باو و تیمم کرفتن خالی از وجه نیست **مسئلة** هرگاه اب بجهت حیوان ضرور باشد که اگر ابرا مصرف وضو یا غسل رساند حیوان تلف میشود پس اگر تلف شدن حیوان باعث ضرر و ماندن در راه هست بلا شبهه باید اب را باو داد و اگر باعث ضرری نیست و لکن ملک صاحب اب است باز لازم است که ابرا باو بدهد و اگر حیوان از کسی دیگر است بعضی گفته اند که اب را مصرف طهارت رساند هرچند ان حیوان تلف شود لکن باز اقوی انست که باید ان اب را بان حیوان بدهد اگرچه بصاحبش بفروشد **مسئلة** هرگاه ممکن باشد که باب وضو یا غسل نماید و انرا جمع کند بجهت خوردن لازم است که چنین کند **مسئلة** هرگاه اب نجس برای خوردن هست باز جایز نیست که اب پاک را مصرف غسل یا وضو برساند بلکه تیمم میکیرد و اب پاک را برای خوردن نگاه میدارد **مسئلة** هرگاه در مقام خریدن بی بدون اذن صاحب یا با غائب بودن مالک از بابت لابد بمصرف رساند یا بذمه او مثل ان اب ثابت است یا قیمت ان در امکان بی اب مقتضای قاعده اول است لکن ثانی خالی از وجه نیست **ششم** احتیاج باب بجهت ازاله نجاست یعنی هرگاه اب بقدر کفایت تطهیر از نجاست و وضو یا غسل که واجب شده نباشد ابرا بمصرف تطهیر رساند و عوض وضو یا غسل تیمم بکیرد و اما اگر اب بقدر تطهیر تمام متنجس نیست بلکه بقدر تطهیر بعض است

جواز اب دادن باهل ذمه یا حربی با نبودن خوف ضرر معلوم نیست صدر دام ظله

لابد شدن مدخلیه ندارد ضمان مترتب بر مصرف رسانیدن است لابد باشد یا نباشد و اگر غرض جواز شرعی بان است در غیر حفظ نفس و مثل ان جایز نیست صدر دام ظله

یا وضو تنها یا غسل که کفایت تطهیر بعض و وضو یا تطهیر بعض و غسل نمیکند ظاهرا نیست که وضو یا غسل مقدم است بر تطهیر بعض اما اگر بقدر تطهیر بدن است لکن کفایت تطهیر رخت نمیکند بعید نیست تقدیم ان بر وضو یا غسل **هفتم** انکه در استعمال اب خوف ضرر بر جان یا خوف ناخوشی یا ضایع شدن عضو یا زخم شدن ان یا طول کشیدن زخم یا زیاد شدن ان یا ناسور شدن حتی انکه اگر بسبب سرما خوف ترکیدن دست و زبر شدن ان یا خوف طول کشیدن ماندن ترک یا زبری باشد در همه اینها تیمم باید کرفت و در هریک از اینها همینکه خوف حاصل شد هرچند از قول کافری باشد کفایت میکند **مسئلة** هرگاه در محل خوف استعمال اب عمدا خود را جنب کرد باز هم تیمم مجزی است و اعاده نماز ضرور نیست **هشتم** انکه وقت وسعت وضو یا غسل نداشته باشد برای همان نماز که وقت ان تنگ شده تیمم بکیرد و دیگر این تیمم بکار نماز دیگر که وقت او تنگ نیست نمی اید در صورت بقاء وتمکن از اب و اما اگر عدم تمکن حادث شد بعید نیست که مجزی باشد **مسئلة** هرگاه امر دایر شود ما بین ادراک تمام نماز با تیمم و ادراک یک رکعت از اخر وقت با وضو اقوی در نظر اختیار اولست **مسئلة** هرگاه عمدا تاخیر انداخت تا وقت تنگ شد معصیت نموده و تیمم لازم است و نماز بان صحیح است و احوط قضاء انست بعد از تمکن از اب

مطلب دویم بدانکه در سه موضع در شریعت تیمم مجوز شده با وجود امکان استعمال اب اول در نماز میت که جایز است با وجود اب و عدم خوف فوت فضیلت نماز میت با طهارت اینکه تیمم بکیرد و نماز با تیمم بکند بجهت ادراک ان فضیلت هم چنانکه جایز است در صورت عدم وجود اب یا خوف فوت فضیلت دویم بجهت خوابیدن بر طهارت همچنانکه در صورت عدم تمکن از اب مستحب است در صورت تمکن از ان نیز مستحب است بلکه با تمکن از خاک تیمم برخت خواب که اندک غباری داشته باشد هم مستحب است لکن این در وقتی است که در رخت خواب که رفت بخواطرش امد یا بنای او شد که با تیمم باشد و اما هرگاه قبل از اراده خواب بخواطرش بوده و عمدا ترک کرد که در وقت خواب برخت خواب تیمم بکیرد در ان تاملی هست **سیم** هرگاه کسی در احد مسجدین خوابیده و محتلم شد بعضی گفته اند که با وجود امکان غسل و طول نداشتن ان زیاده از تیمم باز هم باید تیمم بکیرد برای خروج و برود بیرون غسل کند و این حکم خالی از شبهه نیست

مطلب سیم در بیان اینست که در این جاهائی که اب هست و لکن بسببهای دیگر تیمم لازم است هرگاه مخالفت نموده وضو یا غسل بجا اورد در بعض صور تنها باطل است در بعضی صحیح است

اگر اختیار تلف را نماید و بعد از وقت قضا کند از انجای اورده شاید اولی احوط باشد صدر دام ظله

پس در صورتی که واجبست براو صرف آب در چیز دیگر مثل حفظ نفس محترم و غسل نجاست هرگاه مخالفت کرد و استعمال آب در وضو و غسل نمود باطل است و در صورتیکه شارع از بابت تخفیف و مراعات تجویز تیمم کرده مثل اینکه لازم نکرده قیمت زیاد از وای آب بدهد یا تحمل درك رفتن بجهت آب آوردن یا متحمل منت بجهت تحصیل آن بشود و شخص تحمل این ضرر را نموده آب را بقیمت زیاد گرفت یا متحمل این درك و منت شد در اینجا وضو و غسل صحیح است و همچنین هرگاه از استعمال وجع اعضا حاصل میشد و ضرر بدن و متحمل شد لکن احتیاط شدید در این صورت ترك وضو و غسل است و اعمال تیمم و اگر بسبب تنگی وقت تکلیف او تیمم شد و مخالفت نموده وضو گرفت یا غسل کرده پس اگر بجهت عبادت بوده که وقت او تنك شده باطل است و اگر وضو یا غسل در اینوقت بجهت ثمرهٔ دیگر گرفت صحت خالی از وجه نیست و احتیاط بهتر است **مطلب چهارم** در بیان آنچه بآن تیمم میشود و آنرا ده مرتبه هست مترتب که تا سابقی آن ممکن است عمل بما بعد آن جایز نیست اول خاك که مطلق باشد یعنی عرفاً خاك بآن گفته شود بی احتیاج بقیدی چه سفید باشد و چه سرخ و چه زرد و خالص باشد یعنی ممزوج نباشد بچیزی دیگر بطریقیکه از خلوص بیرون رفته باشد پس اجزاء قلیله از غیر که مضمحل باشد عیب ندارد دویم مطلق آنچه زمین باشد از رمل و سنك و کلوخ و گل سخت و خشت خام و زمین گچ قبل از پختن و نحو آنها سویم در صورت عدم خاك و زمین غباری که بسبب زدن بر چیز غباردار جمع بشود و روی او بگیرد بعد دست بر آن بزند و اگر زیاد جمع شد که خاك صدق کند داخل قسم اول میشود **مسئله** هرگاه دست بر مغصوب زد غبار آن جمع شد بر چیز دیگر و بآن غبار تیمم گرفت ظاهر صحت است چهارم سفال و آجر و آهك و گچ پخته پنجم چیزیکه غبار دارد از خاك بنحویکه بزدن دست بر او غبار آن بدست برخورد هرچند جمع نشود که بعد از جمع دست باو بزند مثل نمد و قالی و لحاف و جل حیوان و نمد زین و یال اسب و همین قدر که بزدن دستها غباری از آن بلند میشود کفایت میکند ششم غبار گچ و آهك و خاك آجر و نحو آنها هفتم گل تر که از خاك بوده باین طریق که دست را بآن بزند بعد از آن بکاند که اثری از آن نماند هشتم گچ تر و آهك که هنوز بسته نشده نهم مرکب از اینها در وقتیکه هریك بقدر تمام هر دو کف نباشد پس هر قدر از قسم سابق هریك ممکن نشود تتمه آنرا از قسم بعد از آن قرار بدهد و این مرکب اقسامی دارد که واضح اند دهم برف و یخ بنا بر قول بعضی لکن اقوی اینست که اگر ممکن است آنها را بر بدن بمالد بطریق مسح و وضو بگیرد باین نحو هرچند اقل غسل حاصل نشود زیرا

که با حصول آن بوجه مقدم است و بعد از آن تیمم بآن نماید و احوط بعد از اینها هم قضای نماز است **مطلب پنجم** در بیان کیفیت تیمم در حالت امکان و صورت آن اینست که باطن کف هر دو دست را چه متصل بهم و چه منفصل از هم باهم بخاك میزند بعد آنها را برمیدارد اندکی تکان میدهد که اگر از خاك بر آن حایل باشد بیفتد بعد از آن آنها را هم دیگر متصل میکند باین طریق که از سمت انگشت کوچك هر دو کف را بهم متصل کند و بهمین طریق که بهم متصل اند سینه باطن هر دو کف کذاشته شوند بر قدری بالاتر از رستنگاه موی سر و بهمان حالت مسح بکشد آنها را از بالا بپائین تا ابروها و بالای بینی بنحویکه همهٔ پیشانی و آنچه از جبینین فرا گرفته مسح بشود و بعضی از علما فرموده اند که احتیاطاً ظاهر کرده اند دستها را اگر همهٔ آنها مسح بشود و بعضی فرموده اند که مقابل خط فاصلهٔ میان دو کف دست چون بی مسح میماند قدری دستها را این طرف نموده و آنرا مسح کند و این احتیاطات چندان تاکیدی ندارند همان مسح بنحویکه گفته شد کافی است بعد از آن مسح کند همه طول پشت ظاهر کف دست راست را از بند دست که مچ باشد تا سر انگشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ بعد از آن مسح کند تمام طول ظاهر کف دست چپ را بتمام عرض دست راست و در این مسحها چند امر ملاحظه باید بشود اول آنکه در وقت مسح کفهای دست مسح کننده را خوب بخواباند و متصل کند بممسوح که سر موئی از محل ممسوح بی مسح نماند دویم آنکه آن مسح شده برقرار باشد و مسح کننده براو بگذرد و اگر هر دو را حرکت داد محل اشکالست سیم خود سر انگشتان و مابین انگشتان و حاشیه بیرون ابهام و حاشیه بیرون انگشت کوچك داخل در ظاهر در مسح تیمم نیستند و همچنین مابین چروك بند انگشتان را ظاهر آنستکه رسیدن ماسح بآنها ضرور نیست چهارم لازمست آنکه ماسح را از بند دست بالاتر بگذارد و احوط این است که یکمرتبه کشیده شود و اگر قدری مسح نمود و دست برداشت یا تامل کرد بعد از آنرا بتمام رسانید هم عیب ندارد اگر فوراً باشد پنجم آنکه حایلی بر ممسوح نباشد پس انگشتر را باید بیرون آورد بلکه ماسح هم باید بی حایل باشد امر ششم در این مقام اینست که آیا یك ضربه یعنی یك مرتبه دستها را بر خاك زدن برای مسح روی و دستها کافیست یا یك ضربه دیگر بجهت دستها علیحده ضرور است بعضی قائلند بکفایت یکی مطلقا و بعضی قائلند بلزوم دو ضربه مطلقا و بعضی در بدل وضو یکی را کافی و در بدل غسل دو تا را لازم میدانند و اینقول خالی از قوة نیست لکن احوط در هر دو قسم اینست که یك ضربه که زد فوراً مسح روی و دستها نماید بعد یکضربه بجهت مسح دستها ثانیاً بعمل آورد و نهایت احتیاط اینست که بعد از دو ضربه دست راست را تنها بر زمین بزند برای مسح دست چپ تنها و بدانکه

لازم است در تیمّم مباشرت فعال وموالات یعنی فاصله ما بین افعال ان نشود هرچند بدل غسل باشد وترتیب بنحویکه کفته شد **مسئلة** اکر شك در افعال تیمّم شد ما دامیکه مشغول است بان لازم است عود **مطلب ششم** در اقسام تیمّم اضطراریست بدانکه این کیفیتی که بیان صورت تیمّم شد درحالت امکان است وهرکاه ممکن نباشد بچند قسم دیکر میتوان تیمّم نمود که انها را تیمّم اضطراری میکویند که اکر تیمّم اختیاری نشد انها لازم اند واکر انها هم نشد شخص فاقد طهورین میشود پس حاصل حالات متصوّره نسبت بطهارت شخص پنج است اوّل تکلیف بوضو یا غسل اختیاری دویم بعد از ان تکلیف بوضو یا غسل اضطراری سیّم بعد از ان تکلیف به تیمّم اختیاری چهارم بعد از این تکلیف به تیمّم اضطراری پنجم بعد از عدم امکان هم فاقد الطهورین که اداء نماز از او ساقط است وقضاء ان ولکن احوط اداء انست در حالت بیطهارتی وقضاء انست بعد از تمکّن از احد طهورین ومقصود الان بیان تیمّم اضطراری است وان پنج قسم است اوّل تیمّم تولیه وان نسبت بعجز خود شخص است از افعال تیمّم پس دیکری را متولّی قرار میدهد باین نحو که خود نیّت کند وان شخص دستهای همین شخص را که تیمّم تکلیف او ست بر میدارد وبر زمین می زند وبانها مسح پیشانی ودستهای او را میکند واکر ممکن نشود متولّی دستهای خود را بزمین بزند بهمان قسم که بر خود شخص لازم بود وروودستهای انشخص مکلّف به تیمّم را مسح کند ولازم است تحصیل متولّی هرچند باجرت زیاد باشد مکر زیادتی که باعث ضرر کلّی بحال او باشد دویم تیمّم تقیّه است وان نسبت بکیفیّة است هرکاه شرط تقیّه بعمل امد لازم است تیمّم کرفتن بنحویکه مخالفین تیمّم میکیرند وصحیح است لکن باید درجائی که حکم نزد انها زیادتر مسح نمودن است در نیّت همان ملاحظه قدر واجب کند پس در مسح همه صورت نیّت همان مسح پیشانی باشد سیّم اضطرار نسبت بانچه باو تیمّم کرفته میشود بعد از ترتیب انها که سابقا کفته شد هرکاه انچه براو دست را میزند وسعت همه کف دست را ندارد مکرر میکند زدن دست را تا اینکه همه کف براو زده شود وهرکاه ممکن نباشد هر قدر از کف که میرسد کفایت میکند اکرچه قدری ازاو بماند که بر نخورد وهرکاه بغیر از خاك مغصوب خاکی دیکر نباشد تیمّم ساقط است لکن هرکاه شخص محبوس باشد در مکان غصبی تیمّم بر زمین انمکان جایز است چهارم اضطرار نسبت بماسح هرکاه قدری از کف بریده باشد به تتمّه ان مسح کند وهرکاه یك کف او تمام بریده باشد بهمان یکی مسح روی کند وبذراع ان دست کف بریده مسح ظاهر کف این دست نماید واحتیاطا ظاهر این کف را بر

زمین بمالد واحتیاطا نایب کرفته وان نایب بباطن کف خود مسح ظاهر همین کف موجود او هم نماید واکر زخمی یا شکستکی در کف باشد که نتوان بان مسح نمود چیزی بران به بندد وبان مسح کند واکر بر زمین زدن ممکن نباشد بر زمین بکذارد واکر زدن بباطن کف ممکن نباشد ظاهر کف را بر زمین میزند وبظاهر کف مسح میکند واکر باطن نجس باشد وازاله نتوان نمود بهمان طریق مسح میکند پنجم اضطرار نسبت بممسوح پس هرکاه چیزی از ان قطع شده باشد اکتفا بمسح انچه باقی مانده میشود واکر جبیره بران باشد بر جبیره مسح کند واکر بر ماسح وممسوح هر دو جبیره باشد بجبیره مسح کند و باید بجبیره حکم اصل را جاری کند در ابتدا با علی وغیر ان ششم اضطرار نسبت بشرائط در مقامی که ساقط میشوند تفصیلی که در محلّ خود کفته شده وبعد از عدم تمکّن از اب واز این مراتب طهارة اضطراریه شخص فاقد الطهورین میشود وحکم ان بیان شد **مطلب هفتم** در مسائل متعلقه به تیمّم است **مسئلة** تیمّم پیش از دخول وقت جایز نیست هرچند بنیّت مهیّا شدن یا بر طهارت بودن باشد وامّا هرکاه تیمّم کرفت در اخر وقت بجهة نمازی وهنوز نقض نشده وقت نماز دیکر داخل شد ظاهر اینست که بان تیمّم میتواند نماز در اوّل وقت بکند **مسئلة** هرکاه وقت نماز شد ایا میتواند در اوّل وقت بتیمّم نماز کند مطلقا یا لازم است تاخیر تا اخر وقت مطلقا یا اینکه تفصیل هست که اکر امید رفع عذر هست لازم است تاخیر تا اخر وقت واکر امیدی نیست جایز است تقدیم قول اوّل خالی از قوّة نیست واحوط ثانی است واقوی ثالث است **مسئلة** هرکاه نماز قضا بذمّه شخص باشد میتواند نماز قضا را با تیمّم بکند در همان حالی که یکی از اسباب تیمّم هست هرچند یقین داشته باشد که اکر تامّل بکند تا وقت دیکر عذر رفع میشود حتی اینکه اکر بداند تا ساعت دیکر رفع میشود انتظار ان لازم نیست هرچند احوط است در صورت سعه وقت قضا **مسئلة** نماز نذری که نذر مطلق نموده همین حکم را دارد **مسئلة** نماز اجیری با وجود تیمّم در سعه وقت خالی از احتیاط نیست واقوی صحّت است **مسئلة** نماز مستحبّی مطلقا با وجود سبب تیمّم جایز است وانتظار رفع عذر ضرور نیست **مسئلة** تیمّم در محلّ خود جانشین وضو وغسل میشود بجهة هرچیزیکه مباح میکند از وضو یا غسل حتی دخول مسجد برای جنب وحایض **مسئلة** تیمّم بدل از غسل جنابت بحدث اصغر هم میخورد وایا بعد از ان همیشه باید تیمّم بدل از غسل جنابت کند تا متمکّن از غسل شود یا انکه همان تیمّم اوّل بدل انست بعد از ان وضو میکیرد یا تیمّم بدل از وضو تا اینکه متمکّن از غسل شود اقوی اوّل است واحوط اینست که بعد از ان

تیمم اول کہ باز تیمم بدل از غسل میکند وضوئی هم بکیرد یا تیمم بدل از وضو **مسئلة** در جائیکہ
هم غسل ضروراست وهم وضو مثل حدث حیض ومس میت دو تیمم باید بعمل بیاورد واحوط اینستکہ
اول یك تیمم بجهة رفع حکم ان حدث بجا بیاورد وبعد تیمم بدل وضو وغسل را واکر اب برای
یکی باشد غسل را مقدم بدارد واکر بقدر وضو باشد وضوئی بکیرد وتیممی بدل غسل واحوط
در این صورت تیمم دیکر است نیز بدل وضو یا غسلی کہ بجا اورده است ووجہ این احتیاط بتامل
ظاهر میشود **مسئلة** تیمم بمحض متمکن شدن از اب باطل میشود اکر داخل نماز نشده و
هرکاه داخل نماز شده وهنوز رکوع نرفته است نماز را بهم زند ووضو بکیرد وهرکاه بعد از رکوع
نماز را تمام کند **مسئلة** نماز مستحبی باطل میشود بتمکن اب در هر جا کہ باشد **مسئلة**
تیمم بدل غسل میت هم میشود اکر اب نباشد لکن تا دفن نشده است اکر متمکن از اب شد باید غسل
داد هرچند نماز او را کرده باشد واحوط بلکہ اقوی لزوم اعادهٔ نماز است **مسئلة** بہ نیت
بدلیت هر غسلی از اغسال میت یك تیمم بجا اوردن وبعد از ان عوض مجموع یکی کہ چهار تیمم بشود
احوط است **مسئلة** هرکاه چند سبب برای غسل حاصل شد ظاهر اینست کہ تداخل در تیمم
مثل خود اغسال مجزیست واحوط تعدد است با تاخر تیمم بدل از غسل جنابت ووضوء هر غسلی
را قبل از تیمم ان بجا اوردن هرکاه اب وضو ممکن است نهایت احتیاط است **مقدمهٔ دوم**
از مقدمات نماز طهارت از خبث است یعنی پاك نمودن بدن ولباس از نجاسات وباید دانست
اولا کہ نجاسات چه چیزند وثانیا کہ بچه طریق نجس میکنند وثالثا احکام انها در شریعت چه چیز است
ورابعا تطهیر از انها بچه طریق است وخامسا کہ تنجس وتطهیر بچه ثابت میشود وهریك از این مطالب
علیحده بیان میشود **مطلب اول** در بیان نجاسات بدانکه ده چیزند کہ شارع مقدس
انها را نجس قرار داده است یعنی اجتناب از انها را در بعض مقامات خاصه کہ بیان میشوند مقرر
فرموده اول ودوم بول وعذره از انسان وهر حیوان حرام کوشت کہ بسبب بریدن رك او خون بقوت
وجستن بیرون می اید پس حیوانات حلال کوشت هم وحیوانات حرام کوشت کہ خون جهنده ندارند
بول وفضلهٔ ایشان پاك است وتفاوتی نیست در این حکم ما بین طیور وغیر انها وما بین بری
وبحری وما بین انچه بالذات کوشتش حرامست یا بالعرض حرام شده باشد مثل جلال وحیوان
حلال کوشتی کہ انسان او را وطی نموده باشد کہ کوشتش وکوشت نسل او حرام میشود ونجاست انها
بعد از خروج است پس اکر در محل خود کہ هستند چیزی بانها برخورد برطوبت وبیرون اید بی انکه

وکذشتن مقدار زمان وضوء صدر دام ظله

اکر در حال سعة وقت باشد صدر دام عمره

بعین نجاست الوده باشد پاکست پس هسته وریك کہ بیرون اید وملوث نباشد پاکست
وسر شیشهٔ اماله هرچند کہ در باطن بنجاست برخورده باشد ولکن حال الوده نباشد پاك
سیم خون از هر حیوانی کہ رك جهنده دارد وهرچند حلال کوشت باشد واستثناء می شود
از این حکم خونی کہ میان کوشت ومیان دل میباشد وخونی کہ در شکم حیوان میماند بعد از
تذکیه وبیرون رفتن خونی کہ بیرون امدن ان متعارفست همینکہ بقدر معتاد خون از حیوان
بیرون امد بعد از ذبح انچه میماند پاك است وخون پاك بعضی از افراد ان حلال است مثل خون
لای کوشت وبعضی از ان حرام است اکرچه پاك باشد **مسئلة** خون حیوانات تذکیه شده
بغیر ذبح مثل شکار شدهٔ تیر کمان یا سك شکاری نیز پاك است مکر ان خونی کہ از موضع تیر یا
کرفتن سك باشد بلکہ میتوان کفت هر خون برهٔ میان شکم کہ بتذکیهٔ مادر حلال شده هم
پاکست **مسئلة** خون میان شکم حیوان اکر علم هست کہ بسبب نفس کشیدن از خون کردن
کشیده یا بسبب بلندی جای سر از خون کردن یا سر امده نجس است وباقی خون را هم نجس میکند
واکر بداند خون مانده میان شکم است پاك است واکر شك بشود در خون میان شکم کہ ایا بعد از خون
تذکیه مانده یا از خون تذکیه در ان داخل شده بسبب نفس کشیدن ونحو ان اقوی اینست کہ حکم
بنجاست ملاقی ان نمیشود اما حکم بطهارت ان خون هم مشکلست **مسئلة** خون کہ میان
شیر پیدا میشود وقت دوشیدن نجس است **مسئلة** خون میان تخم مرغ اکر خون علقه است
یعنی مبدء جوجه است نجس است واکر رك خونی ست کہ علقه نیست حکم بنجاست ان مشکل است
واحوط اجتناب است چهارم منی از هر حیوانی کہ خون جهنده دارد پنجم میتهٔ هر حیوان کہ خون جهنده
دارد اکرچه حلال کوشت باشد ومراد از میته حیوانی است کہ بی تذکیهٔ شرعیه روح از او رفته یا
اینکہ هنوز داخل نشده پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است چه انسان وچه حیوان وچه
جوجهٔ طیور کہ هنوز روح در ان ندمیده است لکن انچه حیوة در ان حلول کرده بمردن نجس میشود
پس اجزائی کہ حیوة وحس ندارند از میته مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار وسم وچنکال وناخن
وپشم وموی وکرك اینها همه پاك اند وتخم مرغ مرده کہ در میان شکم اوست هرکاه پوست بالای ان
سخت شده باشد پاکست وحلال است وشیردان بره وبزغالهٔ مرده یا پنیرمایه کہ در انست پاك
است لکن ظاهر تخم وشیردان کہ با رطوبت ملاقات میته کرده باید تطهیر شود وبعضی از علمای اعلام
حکم فرموده اند بطهارت شیری کہ از پستان میته بیرون می اید واحوط خلاف اینست وبدانکه در حکم

این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

محل تامل است صدر دام ظله

میته است هر جزوی که از زنده جدا شود از اجزائی که حیوة در انها حلول کرده مگر بعض اجزای ریزه از پوست بدن انسان که از دمل وزخم وثالول وگاهی از لبها وگاهی بسبب خاریدن بدن وگاهی بسبب کندن موجدا میشوند اینها پاك اند ونافهٔ مشك که از اهوی زنده جدا می شود پاك است لکن خالی از اشکال نیست امّا از دست مسلمان که گرفته شود بی اشکال است وبدانکه در شریعت هر حیوانی که روح از او برود بی تذکیه میته است وکلّ اقسام میته حرام میباشد لکن نجس از او انحیوانی است که خون جهنده داشته باشد پس میتهٔ ماهی حرام است لکن نجس نیست وتذکیه در شریعت نسبت بحیواناتی که قابل تزکیه اند هشت قسم است اوّل تذکیه بصید کردن بسك شکاری دویم تذکیه بصید کردن بالات اهن ومعنی تذکیه بصید انست که حیوان وحشی هرگاه شکار بشود بکیفیّتی که بیان میشود حلال میشود که دیگر محتاج بسر بریدن نباشد سویم تذکیه بعقر چهارم تذکیه بذبح پنجم تذکیه بنحر ششم تذکیه بالتبع هفتم تذکیه به بیرون اوردن هشتم تذکیه باخذ وبجهة هریك ازاین هشت قسم کیفیّتی است امّا اوّل پس هرگاه سك را تعلیم بدهد مسلم یا کافر باین نحو که هرگاه صاحبش اورا بفرستد برود واگر اشاره بکند برای برگشتن برگردد وعادت بخوردن از ان شکار نداشته باشد وچنین سکی را مسلمی بقصد شکار روانه کند ووقت روانه کردن اسم خدا را ببرد وسك برود وان حیوان را بگیرد وصاحب ان بزودی متعارف بسر او برسد ومرده باشد بزخم سك یا نمرده لکن استقرار در حیوة او نباشد وبعد فوراً بمیرد یا استقرار داشته باشد لکن بقدر زمان تذکیه فرصت نشده بمیرد ان حیوان حلال است دیگر سر بریدن او ضرور نیست **مسئله** هرگاه حیوة ان برقرار میبود وزمان هم وسعت داشت لکن بسبب انکه در جائی افتاده بود بدست اوردن او طولی کشید تا اینکه مرد ظاهر اینست که حلال است **مسئله** هرگاه بسبب کارد همراه نبودن طول کشید تا اینکه حیوان مرد حلیت ان محلّ اشکال است وقول بحرمة خالی از قوّة نیست **مسئله** هرگاه زیاد از متعارف طول داد در رفتن بسر صید یا اگر کلب او را گرفته ووقتی که رفته مرده بود حلیّت ان محلّ اشکال است **مسئله** هرگاه سك معلّم خود بخود بقصد شکار رفت بی اطلاع صاحبش وصید را گرفت وکشت حرام است وهرگاه در اثناء رفتن او را دید ومنع کرد او را از رفتن پس ایستاد بعد او را روانه کرد واسم خدا را برد صید او حلال میشود واگر او را در اثناء رفتن تحریص کرد پس تند تر رفت وصاحب ان قصد کرد نیز حلال میشود ولکن خالی از احتیاط نیست واگر

بصد اکردن با وتغیری بحال او هم نرسید وهم چنان که میرفت رفت کشته او حلال نیست **مسئله** قصد صید که شرط است ایا معنی او اینست که همینکه قصد کرد که سك را بفرستند بجهت شکار کافی است هرچند شکاری را بچشم ندیده باشد یا اینکه باید ببیند وقصد یکی معیّن کند یا قصد یکی از چند اهو که دیده است مثلاً هم کفایت می کند قسم اوّل محلّ اشکال است ودویم بی شبهه است حلیّتش ودر سیم اظهر کفایت است **قسم دویم** از تذکیه بصید اینست که حیوان وحشی را شکار کند بتیر کمان یا بالات اهن مثل شمشیر ونیزه وحربه وقمه وغیر انها از انچه حیوان از زخم کند بشرط انکه در وقت انداختن تیر یا زدن حربه اسم خدا را ببرد **قسم سیم** از اقسام تذکیه تذکیه بعقر است وان زخم زدن حیوان غیر وحشی است در غیر مذبح هرگاه بسبب طغیان یا افتادن او در جای تنگی بریدن مذبح او ممکن نباشد وبیان ان اینست که بعض حیوانات که از اصل وحشی نیستند گاهی میشود که حلال میشوند بهمین طریق که بعد از تسمیه هر جای او زخم بزنند حکم تذکیه بر ان جاریست دیگر نه احتیاج بگلو بریدن ونه استقبال قبله است واین در مثل گوسفند وگاو وشتر وگاومیش در چند حالت میشود یکی انکه در گودالی بیفتد که نتوان زنده بیرون اورد یا در چاهی بیفتد ودیگر انکه هرگاه یاغی شد که بدست نیاید ولیکن اگر در میان رودخانه یا در میان کل باشد که خوف تلف ان باشد اجراء حکم هم بران بعید نیست **قسم چهارم** تذکیه بذبح است در جمیع حیوانات قابل تذکیه وکلام در شروط ذابح والت ذبح وکیفیّة ذبح وشروط واحکام انست پس در اینجا چهار مطلب است **مطلب اوّل** در شروط ذابح شرط است در او اسلام پس ذبیحه کافر حرام است هرچند ذبح را بقاعدهٔ اسلام بجا بیاورد وفرقی در کافر ما بین بت پرست وهنود واهل کتاب وغیر ایشان نیست ومرتدّ هم کافر است وهمچنین حرام است ذبیحهٔ خوارج ونواصب لکن ذبیحه سایر مخالفان مذهب حلال است ونابالغ از اولاد مسلمین در حکم مسلم است هرگاه ممیّز باشد وتفاوتی نیست ما بین ذبیحه مرد وزن وخنثی وغلام وکنیز وبینا ونابینا وکامل وسفیه وجنب وحائض بعد از تحقق اسلام **مطلب دویم** در الت ذبح شرط ان اینست که از اهن باشد پس ذبح بکارد مس وبرنج وطلا ونقره مجزی نیست مگر در صورت اضطرار که الت اهنی حاضر نباشد وخوف این باشد که حیوان از دست برود که در ان حال بهرچه ببرد حتی بشیشه وسنگ تیز ونی کفایت میکند **مسئله** ایا در صورت لابدّی با دندان وناخن هم میتوان ذبح کرد یا نه محلّ اشکال است **مطلب سوّم** در کیفیّت ذبح است ودر ان هفت شرط است اوّل

انکه چهار رك از گلوی حیوان بریده شود حلقوم که محل نفس است و مری که محل فرو رفتن اب و علف
است و ودجان که دور کند در دو طرف انها دویم انکه این چهار باید از طرف پیش بریده شوند پس
اگر از قفا بریده شدند حلال نمیشود سیم باید بریده بشوند از طول نه بطول و به عرض نه از عرض
و اگر منحرف بریده شود بنحویکه از طول نه از عرض بریده شده عیب ندارد چهارم باید بموالات قطع
شود پس اگر اندك اندك ببرد و قبل از اتمام ان حیوان بمیرد حرام است بی شبهه و اگر حیوة او در
حین اتمام غیر مستقر باشد هم محل اشکال است بخلاف اینکه اگر پی در پی ببرد و قبل از اتمام
حیوة غیر مستقر شود که عیب ندارد پنجم باید محل بریدن زیر حلقوم متصل به سر باشد پس اگر از
پائین گردن متصل بسینه ببرد محل اشکال است اگرچه چهار رك را ببرد ششم انکه تمام سر را جدا نکند
پس هرگاه عمداً تمام سر را جدا نمود بعضی گفته ان حیوان حرام است و بعضی گفته اند ان فعل حرام است
لکن اگر بی اختیار بسبب تیزی کارد سر جدا شد عیب ندارد هفتم انکه تمام چهار رك قطع شوند
پس اگر پوست نازکی از یکی از انها بماند حلال نمیشود **مسئله** حکایت مهره که در لسان مردم
مشهور است باید در طرف سر بماند در شریعت وارد نشده لکن اهل خبره شهادت میدهند که تا ان
در طرف سر نماند چهار رك بریده نمیشود بلکه جدا میشوند پس از این بابت ملاحظه ان لازم است و اگر
قدری از ان در سر بماند شاید کافی باشد لکن خالی از اشکال نیست **مطلب چهارم**
در شروط ذبح اول اینست که باید ذبیحه روی بقبله باشد یعنی گلوی او و شکم و مقادیم بدن
او روی بقبله باشد و ایا لازم است که ذابح روی بقبله باشد یا نه احوط اینست اگرچه اظهر
عدم لزوم است دویم انکه در وقت ذبح یعنی مقارن شروع ببریدن اسم خداوند عالم را بزبان جاری
نماید بگفتن بسم الله یا الله اکبر یا الله تنها و اما ذکر صفات خدا مثل خالق و رازق
یا اسم فارسی او را پس اکتفا بان مشکل است **مسئله** این دو شرط که گفته شد برای ذبح در
صورت تذکر و علم است پس هرگاه فراموش نمود توجیه بقبله را عیب ندارد و همچنین اگر طرف
قبله مشتبه باشد ساقط میشود و اگر فراموش نمود اسم خدا را نیز عیب ندارد و ذبیحه حلال است
و مستحب است که وقتیکه خاطرش امد بعد از ذبح بگوید بسم الله علی اوله و اخره **مطلب
پنجم** در شرط ذبیحه و انها پنج شرط اند اول اینکه قبل از ذبح حیوة مستقره داشته باشد
و معنی ان اینست که قدری از روح او بیرون نرفته باشد مثل محتضر اگرچه مردنی باشد در همان
ساعت بسبب شدت زخم یا صدمه دیگر **دویم** انکه بعد از ذبح خون معتدل بیاید یعنی خون

البته احتیاط کنند باینکه در بریدن تمام چهار رك

بجستن روان شود نه بسنگینی و قطره قطره مثل خون میت و روان شدن خون هر حیوانی
بحسب حال اوست **سیم** انکه بعد از ذبح حرکتی داشته باشد هرچند بچشم یا دست یا
پا یا دم باشد **چهارم** انکه مردن او باین جهت باشد پس اگر بعد از سر بریدن در اب افتاد
و باین جهت مرد محل اشکال است و همچنین هرگاه شکم او را پاره نمودند و بجهته هر دو بمیرد **پنجم**
انکه روح از بدن او برود پس اگر عضوی از او جدا نمودند بعد از ذبح و قبل از خروج روح حکم بحلیت
ان مشکل است **قسم پنجم** در تذکیه بنحر است و ان در شتر است تنها و کیفیت ان زدن
حربه یا کارد است در گودی گلوی او با همه شرائط که در ذبح گفته شد و اگر شتر را ذبح کنند
حلال نمیشود **قسم ششم** تذکیه بتبعیه است و ان در بچه حیوان است که در شکم او باشد
در وقت تذکیه ان و تفصیل کلام در اینمقام اینست که بچه حیوان یا خلقت او تمام نشده یعنی
هنوز موی و کرك ان تمام بیرون نیامده یا خلقت او و بروئیدن مو و کرك ان تمام شده پس اگر
خلقت او تمام نشده بتمام روئیدن موی او حرام است چه از زنده جدا شود چه از مرده چه از کشته
تذکیه شده و اگر خلقت او تمام است یا زنده جدا میشود از زنده یا از مرده یا از کشته یا مرده جدا
میشود از زنده یا از مرده یا از کشته پس اگر زنده جدا شد از زنده یا از مرده یا از کشته و زمان حیوة
او بقدر تذکیه او باشد بی تذکیه حلال نمیشود و اگر مرده جدا شد از مرده یا از زنده حرام است
بی اشکال و اگر مرده جدا شد از کشته تذکیه شده حلال است به تبعیت مادر او و احتیاج بتذکیه
دیگر ندارد و اگر زنده باشد و زمان وسعت تذکیه او نداشت و فوراً مرد قول بحلیت وجهی دارد
لکن احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب است و بدانکه ان بچه که تام الخلقه جدا شده از تذکیه شده اگر
معلوم باشد که از اصل در شکم روح در ان ندمیده بود حلیت او بی اشکال است و اگر یقین شد
که روح داشته و مرده است باز هم اقوی حلیت اوست و لکن بعضی از علماء قایل بعدم حلیت این
قسم شده اند **قسم هفتم** تذکیه ماهی است بگرفتن یا نگاه داشتن در اب بجهته شکار ان
قرارداده بشرط انکه در اب نمیرد پس اگر ماهی را بدست گرفت یا بدام امد یا در چیزی که بجهته نگاه
داشتن ان قرارداده افتاد هرچند ان شخص که جا را قرار داده حاضر نباشد کفایت میکند و اما اگر
خود ماهی در اب مرد یا بیرون افتاد و مرد حرامست **مسئله** هرگاه کافری از اب بیرون بیاورد
حلالست بشرط انکه مسلم او را نگاه کرده باشد که زنده او را از اب بیرون اورده **مسئله**
هرگاه ماهی خود را از اب بیرون انداخت در جائی که بجهته شکار کسی او را قرار نداده است و شخصی

بان نکاه کود تا مرد محل اشکال است واکر بسران رفت وانرا اخذ نمود وکذاشت تا مرد حلال
بی شبهه مسئلة اکر ماهی بعد از کرفتن دراب بمیرد هرچند میان دام باشد حرام است
مسئلة ماهی که در اصل حلال است هرکاه مرد بی صید پاک است وحرام ماهی که از
اصل حرام است هم پاک است وروغن انها پاکست لکن جریان جمیع احکام تذکیه در این ماهی
حرام هرچند مثل ماهی حلال صید شود مشکلست وپاکی وملازمه با مذکی بودن ندارد و
ثمر این مسئله در بعض احکام خاصهٔ میته غیر از نجاست ظاهر میشود مسئلة اکر
ماهی را کرفت ویک وصله از او برید وباقی او دراب رفت ان وصله حلالست واما اکر دران
حالت که دراب است یک وصله از او جدا نمود وباقی او رفت حلال نمیشود مسئلة
اکر معلوم شد که قدری ماهی مرده در محل مقرر برای صید هم داخل شده ومشتبه شده اند احوط
اجتناب است از همه مسئلة اکر در شکم ماهی ماهی دیکر پیدا شد پس اکر معلوم شد که در وقت
بیرون اوردن از اب زنده بوده بعد مرده حلال است واکر محل اشتباه باشد احوط اجتناب است
هر حیوانات دریا همه حرام کوشتند مکر ماهی فلس دار وطیور ان وایا همه این حیوانات حرام کوشت قابل تذکیه
هستند بجهة پوست واستخوان وبعض اعضای انها یا اینکه هرچیز که شبیه او از صحرائی قابل تذکیه است مثل کاو
واسب ان هم قابل است وهرچیز که شبیه وقابل نیست او هم قابل نیست واکر قائل شدیم که قابلند ایا کیفیت تذکیه
در انچه خون جهنده دارد ذبح است وانچه ندارد اخراج از اب مثل ماهی حلال یا همه باخراج تذکیه میشوند واحتیاج بذبح
ندارند یا همه محتاج بذبح اند مسئله محل اشکالست بعضی قائل شده اند که مطلق حیوان دریا که خون جهنده دارد قابل
تذکیه است حتی مثل سک دریائی وخوک دریائی ودر سک دریائی بخصوص تذکیه وارد شده وجریان تذکیه در انها
بخصوص دلیل خاص ندارد واقامهٔ دلیل عام مشکلست لهذا در حکم تامل هست مکر بعض حیوانات بخصوص که تذکیه
انها وارد شده است قسم هشتم تذکیه ملخ که بمحض کرفتن
حلال میشود هرچند که بعد بمیرد یا هنوز زنده باشد واکر در صحرای اتش کرفته ملخ افتاد و
بخته شد حلال نمیشود مکر انکه اتش را بقصد شکار واخذ انها قرار داده باشد وهرکاه ملخ
قبل از اخذ بمیرد حرام است واکر مردهٔ قبل از اخذ با مردهٔ بعد از اخذ مخلوط شد باید از همه
اجتناب نمود ششم وهفتم سک وخوک بری است که مجموع انها حتی موهای انها نجس عینی است
اما سک وخوک بحری پاکست هشتم خمر است یعنی هر مایع که مست می کند از هرچه که باشد
نجس است واما جامد یعنی خشک مثل بنک ونحو ان نجس نیست وبا انکه چند چیز اند که ملحق میشوند

بخمر

این مسئله تفصیلی دارد که بیان آن منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظله

بخمر در حرمت ونجاست هرچند که مست کننده نباشد بعضی از انها بحسب احتیاط وبعضی بحسب
فتوی اول اب انکور که بفشار دادن ان بیرون امده همین که جوش باتش یا بکرمی هوا یا بماندن
یعنی بهم خورد بنحوی که بالای ان بپائین رفت هرچند مست نکند وهمچنین هرکاه انکور در
اب جوش خورد طعم ان در اب تاثیر نمود یا اینکه بماندن میان اب طعم ان در اب تاثیر نمود بعد از ان جوش خورد در این
صور بمحض جوش خوردن حرام میشود قطعاً ونجس میشود بنابر قول مشهور وحلال وپاک شدن ان موقوفست باینکه
دو ثلث او برود بعد از جوش امدن هرچند رفتن هر دو ثلث بجهة جوش نباشد پس هرکاه قبل از جوش بسبب کرمی
هوا یا افتاب دو ثلث ان برود ثمر ندارد یعنی باز اکر جوش امد حرام ونجس میشود وهرکاه بعد از
اندکی جوش خوردن بسبب کرمی هوا یا افتاب دو ثلث او برود پاک میشود ودیکر بعد هرچه جوش
بخورد عیب ندارد مسئلة هرکاه دو سه دانه انکور درمیان دیک بزرکی که اب زیاد
دارد باشد وجوش بخورند لکن صدق اب انکور وعصیر بر ان نشود عیب ندارد اما اکر یک
قطره اب انکور جوش خورده دران افتاد نجس میشود البته دوم ابی که انکور یا مویز یا خرما
دران کذاشته شود وقدری بماند که بهم بخورد وکف بالا بیاورد حرام ونجس میشود هرچند هنوز
مسکر نشده باشد سوم فقاع که از اب جو بعمل میاورند وهرچند که مسکر تر او ظاهر نباشد
حرام ونجس است چهارم اب مویز یا کشمش هرکاه جوش بخورد ودو ثلث او کم نشده باشد
بعضی از علما حرام میدانند وبعضی علاوه بر این نجس هم میدانند واقوی طهارت است لکن
احتیاط شدید دارد وهرکاه مویز یا کشمش از ابتداء در اب مضاف یا در مثل شیرهٔ انار دانه
یا عسل جوش بخورد احتیاط ان کمتر است مسئلة کشمش هرکاه میان روغن سرخ نموده
بعد درمیان طعام یا کله پاچه یا دلمه بکذارند که بسبب سرخ شدن اب از او جدا نشود که
جوش بخورد دیکر اشکال ندارد واکر شک داشته باشد نیز بی اشکال است مسئلة کشمش
که میان پلو میکذارند عیبی ندارد هرچند سرخ کرده نباشد واما سرخ نکرده در دلمه وکله پاچه
که اب از ان جدا میشود وجوش میخورد خالی از احتیاط نیست پنجم اب خرما وشیرهٔ دمعه خرما
هرکاه جوش بیاید ودو ثلث او نرود بعضی قائل بحرمت ان شده اند وقول بنجاست هم هست لکن اقوی
حلیت وطهارت است وهمان وجوهی که در مویز کفته شد که باعث قلة اشکال اند در این هم
میابند نهم از نجاسات کافر است یعنی کسیکه مذهب وانکار وحدت صانع یا نبوت پیغمبر
یا معاد نماید بدل وزبان یا بزبان تنها واما کسانیکه مذهب ایشان بحسب ظاهر اسلام است

پس چند صنف از ایشان محکوم بنجاست اند اوّل مرتدّین که بمحض ارتداد از اصول اسلام نجس
میشوند اگرچه بتوبه پاک بشوند در بعض مقامات و از جمله ارتداد است انکار ضروری دین
مثل انکار وجوب نماز و حرام بودن ظلم بر مردم و نحو اینها دویّم مجسّمه یعنی کسانیکه مذهب
ایشان اینست که خدا جسم است مثل اجسام یا جسم است نه مثل اجسام و قول بنجاست ایشان
خالی از قوّة نیست لکن در مثل بسیاری از عوام و زنها که بحسب تصوّر خود خداوند عالم را
جسمی بزرگ خیال میکنند در آسمان امّا بعد از تنبیه ایشان باینکه جسمیّت و مکان بر خدا جایز
نمیشود این اعتقاد از ایشان میرود حکم بنجاست ایشان مثل مجسّمه بطریق اوّل مشکل است
سوّیم قائلین بوحدت وجود یا وحدت موجود که از طوایف صوفیه اند هرگاه معلوم شد
که حقیقةً قائل بحلول و اتّحاد و عینیّة خالق و مخلوق اند حکم بنجاست ایشان میشود و اگر بعض
تأویلات بجهة تعبیرات و کلمات میکنند حکم بنجاست ایشان نمیشود چهارم مجبّره یعنی کسانیکه
معتقدند باینکه مردم در افعال خود مجبورند و اینکه خداوند ایشان را بر این فعل جبر نموده
که مستلزم اینست که ثواب و عقاب باطل شود حکم بطهارت اینها مشکل پنجم خوارج یعنی کسانیکه
متدیّن هستند ببغض و دشمنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام علی بن ابیطالب علیه السّلام و اینها
نجس اند و همچنین یک قسم از نواصب که بخصوصه عداوت با نحضرت دارند که هرچند متدیّن
بان نیستند ششم غلاة که قائل بخدائی حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و اینها داخل
اقسام کفّارند و نجس اند و امّا هرگاه معتقد باشند بخداوند عالم لکن بگویند که تفویض خلق
کردن و رزق دادن بان حضرت نموده باعث کفر نمیشود اگرچه اعتقاد بان محلّ اشکال است
هفتم منافقین یعنی کسانیکه بدانیم قلباً اعتقاد ندارند بشهادتین و لکن بحسب ظاهر
انها را میگویند و حرفی از ایشان که دلالت بر بی اعتقادی ایشان باشد از ایشان بروز نکرده
باشد بعضی قائل شده اند بنجاست ایشان بجهة انکه شهادتین وقتی دلیل اسلام اند که شک
داشته باشیم قلب موافق است یا نه امّا با علم بمخالفت دل با زبان دلیل نیستند و بعضی
قائلند بطهارت بمحض اظهار و عدم اظهار خلاف بزبان هرچند ظهور خلاف در دل
باشد و این قول خالی از قوّة نیست و سیره و طریقه حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و صحابه
کبار او این بوده که از منافقین اجتناب نمیکردند و در ملاقات با رطوبت با ایشان تطهیر
نمیکردند **قسم دهم** از نجاسات عرق جنب از حرام است یعنی هرگاه کسی جنب شد بزنا

بالواطه

یا لواطه چه فاعل و چه مفعول و عرق کرد در وقت جنابت یا بعد از آن مادامیکه غسل نکرده
هرچند جنابت طول بکشد و هرچند تکلیف او تیمّم باشد و تیمّم هم بجا آورده باشد آن عرق
تازه که عمل می آید نجس است و اگر پیش از جنابت عرق کرده و مخلوط شد بعرق جنابت باز نجس
میشود و ظاهر اینست که جنابت حاصله از وطی زوجه در حیض و نفاس و در ایام روزه واجب
معیّن و در حالت احرام همین حکم دارد و جنابت از استمناء نیز همین حکم دارد و بعضی احتمال
داده اند که نابالغ اگر باو وطی حرام شد عرق او نجس است تا بعد از بلوغ غسل کند **م**
عرق جنب از حرام در حال غسل هم نجس است مادامیکه از غسل فارغ نشده **م** هرگاه میخواهد غسل کند و بدن او از
عرق خالی نمیشود خود را در آب کثیر برای تطهیر فرو برد و فوراً غسل ارتماسی بکند یا غسل ترتیبی در میان آب کثیر بکند
م هرگاه هیچ قسم ممکن نشود که از عرق سالم بماند که غسل نماید تیمّم بدل از غسل نماید و احوط اینست که
غسل کند بهمان کیفیّت و تطهیر بدن نموده اگر ممکن باشد بعد تیمّم بدل از غسل نماید
تا ممکن شود که بی عرق غسل کند **مسئله** اگر بعد از جنابت از حرام غسل نکرده جنب
از حلال شد و عرق کرد باز هم نجس است **مسئله** اگر بعد از جنابت از حلال غسل نکرده
جنب از حرام شد و عرق از هر دو حاصل شد هم نجس است و اگر مستند بجنابت حلال شد
پاکست و مشکوک فیه هم پاکست **مطلب دوّم** در کیفیّت نجس شدن چیزها است
هرگاه عین نجس بچیزی بر خورد در حالتی که هر دو خشک باشد یا اندک رطوبتی در انها باشد
که جزئی از ان سرایت نکند نجس نمیشود لکن در میّت بخصوصه احتیاطی هست که هرگاه در حالت
خشکی نیز قبل از غسل ملاقات چیزی نمود حکم بنجاست بر آن جاری شود لکن اگر قبل از تطهیر
بچیزی ملاقات نمود با رطوبت انچیز نجس نمیشود و احتیاطی ندارد دوم هرگاه عین نجس بچیزی بر
خورد با رطوبت سرایت کننده در یکی از انها یا هر دو آن چیز متنجّس میشود و بعد از آن بان
متنجّس هرچه بر خورد برطوبت مسریه هم متنجّس میشود و تفاوتی نیست در این
حکم ما بین اینکه از عین نجاست چیزی بان متصل باشد یا نه و در این
جا چند مسئله هست اوّل هرگاه از برای تطهیر متنجّسی طریق خاصی
از شرع رسیده باشد و چیز دیگر ملاقات او کرده متنجّس از او شد بطریقی که از عین نجاست
با او چیزی نباشد آیا در تطهیر ثانی مثل اوّل آن طریقه خاصه را باید مراعات کرد یا مطلق
شستن کافی است مثلاً نجس شدن ظرف بولوغ سگ تطهیر مخصوصی از شارع دارد پس هرگاه

ظرف دیکر بان ظرف برخورد ونجس شد تطهیر ان مثل تطهیر ان ظرف اولست یا مثل غالب
چیزها وهمچنین اکر ببول چیزی نجس شد وازان چیز دیکر نجس شد حکم ان دو دفعه شستن است
یا یکدفعه کافی است احوط باحتیاط شدید اولست لکن دویم خالی از قوة نیست **مسئله**
دویم اکر نجاست دیکر بمتنجس برخورد ثانیاً نجس نمیشود وایا حکم نجاست ثانی جاری میشود
یانه مثلاً چیزی بخون نجس بود که یکمرتبه شستن در او کافی است بعد بول باو رسید نمیتوان
کفت که این نجس باز نجس شده لکن حکم دومرتبه شستن دراو میاید یانه یا ظرفی اب نجس
داشت بعد سك ازان خورد حکم باینکه این ظرف ثانیاً نجس شده مشکل است لکن حکم
ولوغ که احتیاج بخاك مالیدن باشد در ان میاید یانه بعید نیست که در مثال اول حکم
جاری نشود ودر مثال دویم جاری بشود واحوط در هر دو جریان است **مسئله سوم**
اکر نجاست ملاقات چیزی کرد وشك داشته باشی که رطوبت داشت یانه یا اینکه رطوبت مؤثر
بوده یانه حکم بنجاست نمیشود واکر رطوبت مؤثره داشته وشك داری که باقی مانده یانه باز هم
حکم بنجاست ملاقی نمیشود ودراینجا مسئله مهمه هست که هرکاه مکس از روی نجاست با
رطوبت برخیزد وفوراً بر بدن یا رخت بنشیند وچیزی از عین نجاست معلوم نباشد پاك
است وهمچنین اکر از روی بول برخاست وبر بدن نشست وعین بول
بر بدن معلوم نباشد باز هم پاکست هرچند مکس ببول الوده باشد در وقت نشستن بر بدن
مسئله چهارم بدانکه نجس یا متنجس بهرچه برخورد همانجا را نجس میکند وسرایت
نمی کند بچیزیکه باو متصل بود قبل از نجس شدن هرچند که برطوبت مؤثره باو متصل
باشد پس اکر بعد از نجس شدن چیزی بان متصل کنی با رطوبت نجس میشود اما متصل سابق
نجس نمیشود چه با او دریك سطح باشد وچه بالا و پائین باشد چه بالا نجس شود وچه پائین هیچ
کدام سرایت ندارد مکر در سه موضع اول اب قلیل که اکر بنجاستی باو رسید نجس میشود وانچه
باو متصل است ومساویست با ان موضع وانچه پائین تر او ست واما انچه بالاتر است باجریان
نجس نمیشود قطعاً پس هرکاه با افتابه اب بر نجاست ریخته شود انچه بالاتر از موضع ملاقات
با وجود اتصال پاکست **مسئله** هرکاه افتابه کرد ترا ان سوراخی باشد بر زمین نجس
کذاشته شود که ازان سوراخ باب سرایت کند ایا همان موضع مساوی ان نجس است یا اب افتابه
کلاً نجس میشود محل تامل است **مسئله** هرکاه زمینی را باران کرفته یا ناودان بوده

این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله
کلیه مسئلت که مادامیکه علم برسیدن اجزاء نجس یا متنجس ببدن ندارد بدن پاکست صدر دام ظله

وازاب بیرون امده ودر کودیهای ان اب متفرق مانده وهمه روی هم یك کر نیستند بهرکدام که
نجاست رسید باعث نجاست دیکری نمی شود اکرچه کل ما بین همه متصل بهم باشد بلکه میتوان
کفت که اکر ما بین انها فی الجمله اب باشد که هم وصل باشند لکن یك اب کفته نشوند باز هم نجاست
یکی باعث نجاست باقی نیست اکرچه در سطح مساوی باشند دویم اب مضاف که بمجرد ملاقات
یك موضع ان بنجاست همه او نجس میشود واین در مساوی و پائین تر معلوم است کلامیکه هست
اینست که ایا بالای ان هم نجس میشود یانه مثلاً هرکاه از کلاب پاش کلاب در دست کافر
ریخته بنحوی که متصل شد یا در زمین نجس اب برنج را ریخت بنحوی که متصل باشد بعضی قائل
شده اند که ان اب بالا وکلاب میان کلاب پاش همه نجس میشوند واحوط ملاحظه این قول است
لکن اقوی اینست که همان جزء ملاقی تنها نجس میشود وبالای ان پاکست سیم مایعات ذائبه
یعنی چیزهای ابکی که بسیار رقیق باشند مثل روغن بذر و روغن کرم شده وشیره روان ونحو انها
که نجاست یك جزو از انها باعث نجاست کل است وهمان مسئله که در اب مضاف مذکور
شد در اینجا هم جاری است واحتیاط هم باید مراعات بشود ودر غیر این سه موضع در هرجا که
نجاست برخورد مختص همان موضع است ودیکر انچه متصل است بان حتی برطوبت مسریه نجس
نمیشود پس روغن وشیره سخت وخربزه وخیار ومغز هندوانه اکر بجزء انها نجاست ملاقات نمود
در غیر ان جزء سرایت نمیکند اکرچه هرکاه بان جزء نجس چیزی از خارج متصل بکنی مثل این اتصال
ان چیز نجس میشود وظاهر اینست که کل بسیار نازك نیز چنین است پس هرکاه سك راه برود در
زمینی که کل باشد همان جای پای او تنها نجس میشود وظاهر اینست که همین قدر که انچیز
بطریقی است که اکر از او بردارند اثری ظاهر بماند اکرچه فوراً بهم بیاید کافیست در نجس نشدن
غیر موضع ملاقات وهمچنین هرکاه اتصال ان ضعیف باشد مثل دست که قطرات عرق بر ان
باشد وهمه متصل باشند باز نجاست سرایت نمیکند وهرکاه در چیزی شك بشود که از کدام قبیل است
حکم بنجاست نمیشود **مطلب سیم** در احکام نجاسات ومتنجسات است وانها چند حکم اند
اول اینکه باید بدن ولباس در حال نماز متنجس نباشد چه نماز واجب وچه مستحب از اول تکبیرة الاحرام
تا سلامی که از نماز بیرون میرود پس بجهة مقدمات نماز وسلام بعد از خروج وتعقیبات شرط
نیست ونماز احتیاط واجزاء فراموش شده که بعد از نماز قضا میشوند حکم نماز را دارند اما سجده
سهو پس مشروط بودن او باین معلوم نیست **مسئله** ایا کرد وغبار نجس یا خاك نجس بر بدن

ولباس بودن بی آنکه رطوبت متنجّسه در آنها باشد حکم نجس را دارد یا نه اقوی اینست که عیب
ندارد **مسئله** بالای فرش نجس نماز کردن عیب ندارد اگر نجاست او مسریه نباشد و اما لحاف
یا روی انداز نجسی که بر روی مریض یا غیر اوست در وقتی که نماز خوابیده میکند در حکم لباس اوست
محل تامّل است **دویم** در طواف چه واجب وچه مندوب ازاله نجاست از رخت و بدن
لازم است **سیم** واجب است ازالهٔ نجاست از زمین مسجد و دیوار او و هرگاه نجس شده باشند
وظاهر اینست که فرش آن در هنگامی که فرش کرده باشد حکم او را دارد واگر عین نجاست خشك
باشد وسرایت بمسجد نکرده لکن بر زمین و دیواران گذاشته باشد باز دفع آن لازم است واگر
متنجّس خشك را داخل مسجد کند مثل اینکه عبای او نجس است و داخل مسجد شود بی سرایت بمسجد
اقوی اینست که عیب ندارد و احوط اجتناب است **مسئله** آیا آن سمت دیوار مسجد که در کوچه است
حکم این سمت را که در مسجد است دارد پس اگر نجاست بآن برخورد ازالهٔ آن لازم است یا نه محل
تامّل است واحتیاط اولی است **مسئله** وجوب ازالهٔ نجاست از مسجد فوری است پس
اگر وقت نماز موسّع است باید اوّل ازالهٔ نجاست کرد واگر وقت نماز تنك است نماز را مقدم بدارد
مسئله هرگاه در وسعت وقت نماز نجاستی در مسجد دید و آنرا ازاله نکرد ومشغول نماز
شد معصیت کرده است و آیا نماز او باطل است یا نه اگرچه قول بصحّت خالی از قوة نیست لکن
احتیاط در اعاده و قضا بسیار شدید است **مسئله** هرگاه بعد از نماز معلوم او شد که
مسجد نجس بوده نماز او عیب ندارد و هرگاه در اثناء نماز معلوم شد نماز را تمام کند **مسئله**
هرگاه در مسجد نجاست باشد وقدرت بر ازالهٔ آن ندارد نماز او صحیح است **مسئله** هرگاه
ازالهٔ نجاست از مسجد نکرد نماز او در سعهٔ وقت اشکال دارد چه در آنجا وچه در جای دیگر **چهارم**
لازم است پاك نمودن محل سجود یعنی جای پیشانی تنها پس اگر مواضع ایستادن و رکوع و باقی مواضع
سجود نجس باشد بنجاست غیر مسریه عیب ندارد واگر زیر مهری که پیشانی بر آنست نجس باشد
هم عیب ندارد واگر قدری از محل پیشانی نجس باشد بنجاست غیر مسریه لکن بقدر مسمّای سجود
پاك باشد هم عیب ندارد لکن خالی از احتیاط نیست **پنجم** واجبست ازالهٔ نجاست از قران
هرچند در حواشی وجلد آن باشد وبعضی در قولق وبقچهٔ او هم گفته اند مادامیکه قران در آن
باشد واگر تطهیر ممکن نیست محو آن کلمات نماید در آب جاری یا کر واگر نجاست خشك بر
روی آن باشد رفع آن واجبست و قران را بدست کافر دادن حرام است وظاهر اینست که اگر دادن مستعقب

واحادیث این حکم را دارد و در کتب فقهیه جریان حکم بعید نیست و در هر کتابی که آیهٔ
قران یا اسم خدا باشد جریان این حکم محل تامّل است **ششم** لازم است ازالهٔ نجاست از
ضرایح معظّمه و مشاهد مشرّفه بنحویکه در مسجد گفته شد و همچنین آنچه را از آنها بجهة تبرك برده
اند مثل تربت سیّد الشهداء و وصلهائی که از جامهٔ کعبه می آورند و امّا مثل کوزه و لولهٔ که
از کربلا می آورند در بلاد دیگر واز اوّل بقصد تبرك بر نداشته اند پس در حرمت نجس کردن آنها
ولزوم ازالهٔ نجاست از آنها تاملی هست **هفتم** حرام است خوردن و آشامیدن آنچه
نجس شده است مادامیکه نجس است اگرچه قابل تطهیر باشد وجایز نیست که آنرا بدهند
بکسی که نمیداند و آیا جایز است که باطفال بدهند محل اشکال است امّا اگر غذائی از اصل
پاك باشد وطفل در وقت خوردن آن بمباشرت دست ودهان خود آنرا نجس کند لزوم منع
او از آن معلوم نیست واگر از آن نجس شده چیزی بماند ثانیاً باو بدهند خالی از احتیاط نیست
وامّا انتفاع دیگر بنجاسات پس آنچه طریقه بآن جاری است مثل کوت دادن زمینها عیب ندارد
وامّا مثل رنك نمودن بخون محل اشکال است وامّا معامله بآنها پس حرام است وحکم متنجّسات که
قابل تطهیر نیستند نیز همین است مگر روغن متنجّس که معاملهٔ او بجهة سوختن جایز است
واحوط آنست که در زیر آسمان بسوزانند وامّا انتفاع دیگر بمتنجّس مثل آنکه با حنای نجس خضاب
کند ظاهراً عیب ندارد وبدانکه بعض نجاسات معفو اند یعنی بعض احکام آنها را شارع مقدّس
در موضع خاصّی عفو فرموده هرچند نجاست آنها برقرار باشد واین عفو مختصّ چند چیز است **اوّل**
خون زخمها و دملها مادامیکه خوب نشده اند وخون از آنها جاری میشود که در نماز معفو اند
وشستن بدن ولباسی که بآنها آلوده شده چه متّصل بآنها یا نزدیك آنها باشد لازم نیست
وداخل شدن مسجد با آن لباس جایز است هرچند با نجاست دیگر جایز نباشد **مسئله**
خون بواسیر و نواسیر داخل در حکم عفو هستند هرچند اصل دانهٔ بواسیر در باطن وخون آن بظاهر
سرایت کند **مسئله** عرقی که بآن خون نجس شود در اطراف آن هم معفو است **دویم**
خون کمتر از درهم که بمقدار گودی کف دست باشد معفو است مگر خون نجس العین وخون حیض
ونفاس واستحاضه واگر شك نمود که خون از آنها است یا نه اظهر عفو است **سیم** هرگاه
زنی لباس او منحصر باشد بانچه در بر دارد وبیرون آوردن آنها برای او مشقّت دارد وتربیت
پسری میکند بشیر دادن یا متوجّه شدن در هر روز وشب یکمرتبه بشوید کافی است

دیگر هرچه رخت او نجس بشود ببول آن طفل عیب ندارد و آن نجاست معفواست و بعضی معفوات
دیگر هست که در لباس مصلی بیان خواهند شد انشاء الله تعالی **مطلب چهارم**
در کیفیت تطهیر آنچه نجس شده است بدانکه عمده مطهرات آبست که همه چیز را تطهیر می کند اما
مطهرات دیگر هر کدام چیز مخصوصی را پاك میکند و در بیان آنها چند مقام است **مقام اول**
در شروط آبی که بآن تطهیر میشود و آن چند چیز است اول پاك بودن آنست دویم مطلق بودن
آنست پس باب مضاف تطهیر حاصل نمیشود و هم چنین بآبی که از اول مشتبه ما بین مطلق
و مضاف بوده اما آبی که اول مطلق بوده بعد نمیدانی که باطلاق مانده یا مضاف شده
تطهیر بآن جایز است و اما هرگاه آب مضافی و مطلقی بهم دیگر مشتبه شدند بقسمیکه تعیین هیچیك
معلوم نیست پس هیچ یك از اینها مطهر نیست شرعاً لکن اگر بهر دو تطهیر کرد یکی بعد از یکی آن متنجس
پاك میشود **مسئلة** آبی که بوقت ریختن مطلق است و بمجرد رسیدن بنجس مضاف میشود پاك
نمیکند **مسئلة** هرگاه آب بمجرد ریختن مضاف نشد بلکه بعد از قدری شستن مضاف
شده هر قدر قبل از مضاف شدن شسته شده پاك است و هر قدر که بعد از اضافه شسته
شده نجس است **مسئلة** هرگاه آب در وقت فشردن مضاف بیرون آید جزء آخر آن شیئ که
آب از او جدا میشود نجس است یقیناً و اما بالاتر از آن که شك داریم در اینکه آب قبل از مضاف
شدن باو رسیده یا بعد میتوان گفت که آن پاك شده لکن اقوی حکم بنجاستست
تا علم برسد که آب در وقت جاری شدن بآن مطلق بود **سیم** آنکه متغیر
بنجاست نشود یعنی رنك یا طعم یا بوی نجاست نگیرد پس هرگاه آب غساله
که جدا میشود متغیر باشد اصلاً تأثیر در طهارت نمیکند و تا متغیر بیرون
می آید طهارت باو حاصل نمیشود و در این دو شرط تفاوتی ما بین قلیل
و کثیر نیست پس هرگاه چیزی که خون بسیار دارد در آب جاری گذاشتند و آب اطراف او مضاف
یا متغیر شد برنك خون پاك نمیشود تا آنکه آن آب رنك دار برود و آب غیر متغیر و غیر مضاف باو
برسد **مسئله** اگر بدانیم که این آب غساله متغیر شده بعد از اصل شستن متغیر شده و بیرون
آمده آیا حکم بطهارت میشود چنانچه در آب مضاف گفتیم یا نه اقوی اینست که همین که آب متغیر
بنجاست بیرون آمد چه بجد اضافه برسد یا نه از شستنهای تطهیر حساب نمیشود هم چنانکه
مرحوم شیخ استاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه صریح میفرمودند پس تفاوت نیست ما بین اینکه تغیر

در اول ملاقات شده باشد یا بعد یا شك در این باشد در همه اینها این غسله تأثیر در طهارت
ندارد و حساب نیست **چهارم** اینکه آب بعد از ازالهٔ عین نجاست وارد شود پس آبی که بآن
ازالهٔ عین نجاست میشود مطهر نیست و از غسلات تطهیر حساب نمیشود بلکه شستنی که پاك می کند
چه یکی باشد یا دو یا بیشتر باید بعد از ازالهٔ عین باشد و این قول جمعی از علما است و بعضی دیگر قائلند
بآنکه شستن برای ازاله هم محسوب از غسلات است پس در آنچه یك شستن بخواهد اگر بهمان
یکی ازاله هم بشود خوبست و آنچه دو غسله بخواهد اگر بهر دو ازاله شود خوبست و بعضی میگویند در آنچه
دو تا بخواهد بیك غسله ازاله شود و بعد از آن یك دیگر کافی است **فایده** بعد از آنکه
قرار شد که غسل ازاله هم مؤثر در تطهیر باشد پس اگر در آب غساله اجزاء محسوسه پیدا شود عیب
ندارد و از غسلات حسابست و هم چنین در استنجاء **پنجم** بعضی گفته اند که باید آب مطهر
استعمال در تطهیر متنجس دیگر نشده باشد پس آب غساله را با وجود حکم بطهارتش نمیتوان در
تطهیر متنجس دیگر استعمال کرد و هم چنین آنقسم از آب استنجا که پاکست دیگر پاك کننده نیست
و این قول خالی از قوة نیست **ششم** اینکه آب اگر قلیل باشد وارد بشود بر نجاست اگرچه
لزوم این معلوم نیست لکن مقتضای احتیاط شدید است **هفتم** اینکه قدری از آن آب
جدا بشود یعنی آب از مقدار رسیدن بمتنجس زیادتر باشد تا چیزی از او جدا بشود و کلیت این
این حکم معلوم نیست و تفصیل آن در کیفیت تطهیرات خاصه بیان خواهد شد انشاء الله
و بعد از جمع شدن این شروط در آب دیگر شرطی ندارد و اباحهٔ آب و مکان و ظرف و دست
هیچ کدام شرط نیست پس با وجود غصبیت اینها تطهیر حاصل میشود هرچند معصیت کرده
باشد **مقام دوم** در کیفیت تطهیر بآب گفتیم آب هر چیز را تطهیر می کند لکن تطهیر
هر چیزی بکیفیت مخصوصی است پس تطهیر آب نجس با آب کیفیات مخصوصه
دارد و تطهیر آب مضاف و سایر مایعات و آب یخ شده و برف کیفیات دیگر دارد و تطهیر جسم
صلب بدن را کیفیتی است و تطهیر لباس را کیفیتی است و تطهیر میوه و امثال خربزه و هندوانه را
کیفیتی و تطهیر حبوب را کیفیتی و تطهیر گوشت را کیفیتی و تطهیر ظروف را کیفیتی و تطهیر حوض
و دیوار را کیفیتی و تطهیر خمیر و نان و تطهیر زمین و گل را کیفیتی و تطهیر آرد و خاك را کیفیتی و
هم چنین غیر اینها و خود اینها هم در کیفیت مختلفند و هم چنین کیفیت هر یك نسبت بآب تفاوت دارد
پس تطهیر بآب قلیل را کیفیتی است و بآب جاری یا کثیر یا باران یا بچاه و چشمه کیفیتی دیگر است

وتفصیل اینها مریك بیان میشود بعون الله کیفیت تطهیر اب نجس بدانکه نجس شدن اب
اکر بسبب تغیر بنجاست است که دران تفاوتی مابین انواع ابها نیست پس هرکاه جاریست مثل
رود خانها ونهرها اکر قدری ازانها تغیر بشود یا متصل بجاریست بمجرد زایل شدن تغییر
پاك میشود وهرکاه چشمهٔ ایستاده است باید که بعد از زوال تغیر قدری ازاب بیرون بیاورد
که عوض او از ماده بجوشد وطهارت بان حاصل میشود وهرکاه چاه باشد باید ازان کشید
تا اینکه بسبب کشیدن تغیر ان برطرف شود وهرکاه اب ایستاده کثیر باشد که قدری ازان
تغیر شده اکر تغیر نشدهٔ او مقدار کر متصل هم باشد از حرکت داده که تغیر امقدار نجس را بطریق
موج زدن یا مزج بردارد اکر خود بخود نرفته باشد واکر هم تغیر را برنداشت هر قدر را بردا شته باك
میشود انوقت ان پاك شدهٔ تازه مثل کر غیر متغیر میشود که اکر مزج شد با متغیر باقی وتغیر او را برداشت
او را پاك میکند وهرکاه همه ان اب کثیر متغیر شده یا باید از ان در کر ریخت یا کر ابی بران ریخت یا
باید جاری بان متصل شود که ممزوج یا متموج شود بران یا باید باران از ابکیرد هرچند از سوراخی
یا میزابی بیاید در حال امدن باران وکیفیت تطهیر اب چاه واب حمام تفصیلی دارد که در باب
میاه کفته میشود انشاء الله تعالی **کیفیت** تطهیر اب که یخ شده باشد بدانکه اب که پاك
بوده وبسته شده تفاوتی در حکم ما بین قلیل وکثیر وجاری وغیر اینها از او نیست که بمجرد ملاقات
نجاست همان موضع ملاقی تنها نجس میشود **وکیفیت تطهیر ان** بعد از ازالهٔ عین نجاست
برداشتن ان میشود وباب قلیل میشود که اب را بران بریزند که ازان بکذرد وباب کثیر هم میشود
که ملاقی ان بشود وبباران هم میشود اما هرکاه اب شد بعد از نجس شدن پس اکر ماده دارد
پاك میشود واکر قلیل بوده پاك نمیشود مکر بمطهرات اب قلیل واکر یك کر تمام بوده بی زیاده و
همه ان اب شده همه ان نجس است هرچند که بقدر کر است واکر زیاده از یك کر بوده واب شده
ازان پس اکر موضع اب شده همان موضعی است که نجس بوده وبعد کم کم باقی اب شد همه ان
نجس است اکرچه هزار کر باشد واکر از غیر ان موضع اول بقدر یك کر اب شد بعد ان موضع نجس
شد وممزوج بان شد همه ان پاکست واکر همان یخ زیاده از کر را اب شده دیده ونداند که چه قسم اب شده حکم بنجاست
ان نمیکنیم لکن تطهیر چیزی دران اب مشکل است اما تطهیر بان اب جایز است وفی الحقیقه اصل مسئله محل تامل
واحتیاط شدید در اجتناب از همه ابست واکر اب نجس یخ شد در اینجا همه ان نجس است بلا شبهه ولکن
سطح ظاهر ان پاك میشود باب قلیل بان ریختن وبملاقات جاری وکثیر ولکن باطن ان پاك

نمیشود مکر اینکه اب شود وبمطهر اب تطهیر شود **کیفیت** تطهیر اب مضاف مثل کلاب
نجس شده یا سرکه نجس شده انست که انرا در اب مطلق کثیر بریزند پاك میشود هرکاه اب سالم بماند از
اضافه وتغییر واکر تغیر شد بصفت نجاستی که در او ست همه ان نجس میشود واکر بسبب غلبهٔ مضاف
اب کر قبل از استهلاك مضاف خود مضاف شد همه نجس میشوند واکر استهلاك نمودن ومضاف
شدن دفعتاً باهم شد حکم بطهارت خالی از وجه نیست لکن محل اشکالست **کیفیت** تطهیر
مایعات مثل شیره وروغن متنجس ونحو اینها بعضی از علما فرموده اند که روغن نجس را اکر داغ نمایند
ودر اب کثیر بریزی پاك میشود پس اکر از بالای اب کرفته شود پاکست وبعضی اینرا در شیرهٔ نجس هم
کفته اند ودر حصول تطهیر باین نوع تامل هست بلکه انها پاك نمیشوند **کیفیت** مخرج بول
این است که ابرا دو قدر انچه بر حشفه میماند از بول یا رطوبت بران بریزد پاك میشود بان هرچند
یك مرتبه باشد وکاهی بقدر دو قطره کفایت میکند وکاهی بیشتر لازم است واحوط دو مرتبه
است باین مقدار واب غسالهٔ بول پاك است واکر اب غلیظی بیرون امده قبل از بول کردن
یا بعد از بول کردن وازاله ان موقوف بر دست مالیدن باشد لازم است واکر علم ندارد فحص
ضرور نیست ودر صورت علم احتیاط در دو مرتبه شستن شدید است واکر بول خشك شده
باشد همین جریان اب بران محل کافی است **کیفیت** تطهیر انچه ببول نسا ن نجس شده اینست
که دو مرتبه اب بران جاری بشود چه بریختن اب وقطع ان باشد وچه بکذاشتن چیزی که مانع
از وصول اب براو باشد بعد او را بردارد وا یا ماندن او در اب بقدر زمان دو دفعه شستن
کافی است یا نه ظاهر این است که در جاری اختلاف جریان ودر کثیر تحریك واختلاف سطوح
کفایت میکند واحوط تعدد حقیقی است اکر قائل شدیم که در جاری وکثیر هم تعدد ضرور است
لکن این محض احتیاط است **کیفیت** تطهیر مخرج غائط اکر بطریقی بیرون امده که اصلا باطراف
ظاهر نرسیده شستن نمیخواهد اکرچه محدث شده وان خارج نجس میباشد ودر صورت
رسیدن بظاهر اطراف کاهی بهمان دایره رسیده بی تعدی وکاهی فی الجمله تعدی کرده وکاهی
تعدی زیاد فاحش نموده در صورت اول مخیر است مابین مالیدن مخرج بسه سنك وشستن باب
وهم چنانکه اب پاك میکند سه سنك که مخرج را بان مسح مینماید هم پاك میکند بعد از انکه عین
بانها ازاله شد هرچند که اثری ازان بماند که محسوس نشود پس بعد از استعمال سه سنك نماز
جایز است واکر لباس برطوبت بان ملاقات کرد نجس نمیشود ودر صورت دویم شستن باب

متعين است لكن آن آب مستعمل پاكست وبهرجا برخورد نجس نميكند ودرصورت سيم هم آب متعين است
وآن آب غساله حساب ميشود كه طهارت آن محل اشكال است **كيفيت** تطهير لباس كه
بفشردن آب غساله آن بيرون مي آيد بسه قسم است اول بآب قليل كه بر آن ريخته شود بعد از
ازاله عين همينكه آب بر آن ريخته شد بحدى كه في الجمله خود بخود از او جدا شود وبقيه كه در او ماند
بفشردن بيرون بياورد كفايت ميكند وفشار دادن بطريق متعارف كافي است وبقوت زياد
ضرور نيست واكر دو مرتبه شستن ميخواهد بعد از فشار مرتبه ديكر آب بر آن بريزد واحوط فشار
دادن ثاني است ولكن لزوم آن معلوم نيست بلكه دو شستن كه ما بين اينها يك فشار دادن
باشد كافي است دوم بآب قليل باين طريق كه ميان ظرف لباس را بكذارد وآب را بر آن بريزد وبشويد
تا ازاله عين شود وبيفشرد وغساله را بريزد پس مرتبه ديكر جامه را در ظرف كذاشته و بشويد و
بيفشرد وغساله را بريزد پاك ميشود ودست شوينده وظرف هم پاك ميشوند لكن احتياط اينست
كه بعد از شستن اول وفشردن دست خود را بجائي ديكر از جامه وآب ظرف وپشت ظرف نكذارد
سوم بآب كثير وظاهر اينست كه در جاري همين كه عين نجاست زايل شد وآب بآن رسيد بي فشار
پاكست لكن احوط فشار دادن است وفشار در ميان آب هم خوبست وحكم كر حكم جاري است لكن
احتياط شديد در آن بفشار دادن است وتعدد غسلات **كيفيت** تطهير لباسي
كه بنجس مثل خون رنك شده اينست كه بايد ولا شسته شود تا بحدى كه آب رنك دار از او جدا
نشود پس مادامیكه آب متغير از او جدا ميشود يا اجزاء ريزه از آن نجس در آن هست پاك نميشود و
بعد از موقوف شدن آن دو بقليل وكثير هر دو پاك ميشود **كيفيت** تطهير لباس كه
بمتنجس رنك شده مثل نيل نجس اقوى اينست كه هم بكثير پاك ميشود وهم بقليل اما **كيفيت** تطهير
آن بقليل باين طريق است كه آب برو ميريزند تا آب مطلق غير متغير بنجاست ومتنجس از او در بيايد
آنوقت پاكست واندك تغير كه بسرحد اضافه نرسد عيب ندارد **كيفيت** تطهير لباس رنك دار كه
نجس بشود ودر وقت شستن رنك پس بدهد اينست كه شسته شود بنحويكه آب در وقت شستن
مضاف بيرون نيايد واكر في الجمله تغيري داشته باشد عيب ندارد **كيفيت** تطهير خمير
نجس شده بعضي كفته اند بنان پختن پاك ميشود وحكم باين مشكل است لكن هركاه از آن نان كرده
وبطريقي خشك شود كه در ميان آب كثير كه كذاشتند آب باعماق او برسد پاك ميشود **كيفيت**
تطهير تنور نجس اينست كه ظرفي آب را بر همه آن جاري كنند سه مرتبه پاك ميشود وغساله كه در تنور

[١] در مقدار يك تعدد نمود وچنين است صورت سيم نيز صدر
[٢] اكر مجموع را باهم يكمرتبه بشويد صدر دام ظله
[٣] فشار دادن را اكر چه بتعدد كلي باشد ترك ننمايند صدر دام ظله
[٤] احتياط بتعدد را ترك ننمايند صدر دام ظله
[٥] اكر اين تغير بصفت متنجس باشد نجس صدر دام ظله

ميريزد اكر بخواهند كه تنور هم پاك بشود بايد هرچه در او هست از آب غساله وخاك تو بيرون بياورند
بقسميكه بتنور برنخورد والا همان ته تنور نجس است وتنور پاك شده وعيب ندارد **كيفيت**
تطهير نان نجس شده اكر همان ظاهر نان نجس شده باشد چه نرم باشد وچه خشك بمحض رسيدن
آب كثير باو ويا ريختن آب قليل باو پاك ميشود واكر نجاست بمغز او تأثير كرده برسيدن آب بمغز
او هم پاك ميشود چه كثير باشد وچه قليل بشرط جريان قليل بر او **كيفيت** تطهير كوشت خام
اكر ظاهر آن نجس شده بآب ريختن بر آن پاك ميشود هرچند چربي داشته باشد **كيفيت**
تطهير كوشت پخته شده در آب نجس همين قدر كه آب بر او بريزند پاك ميشود مكر اينكه علم داشته
باشد كه آب نجس در اعماق آن سرايت كرده كه اكتفا بآن قدر محل اشكال است **كيفيت** تطهير
طلا ونقره وباقي فلزات هركاه در وقتيكه آب شده نجس بشوند وطريقه آن اينست كه همين آب را
بر آنها جاري نمود ظاهر آنها پاك ميشود چه هنوز آب باشند وچه بسته شده باشند واما باطن
آنها پاك نميشود واكر بعد از بسته شدن آب كنند وتطهير كنند باز همان ظاهر حالا او پاك ميشود وباطن او پاك نميشود
مسئله آلات طلا ونقره ومس كه كفاره ميسازند هركاه علم نداشته باشي كه برطوبت ملاقات
آنها نموده پاك كند واكر علم داري كه ظاهر آنها تنها نجس است بمحض آب ريختن بر آنها پاك ميشوند
واكر بداند كه ظاهر وباطن هر دو نجس شده اند ظاهر بآب ريختن بر او پاك ميشود وباطن قابل پاك
شدن نيست لكن هركاه با شخص در نماز باشند عيب ندارد پس نماز كردن با انكشتر وزيوري كه
باطن آن نجس باشد باطل نيست **مسئله** بعد از آنكه كفته شد كه نقره وطلاي آب شده
نجس شد ظاهر او تنها پاك ميشود نه باطنش پس هركاه باستعمال علم رسانند كه ظاهر او ساييده
شده وسطح ديكر از آن ظاهر شده آن سطح ديكر نجس است يا نه ظاهر اينست كه حكم بنجاست آن نميشود
بسبب آنكه وقت نجس شدن بعض سطوح آن نجس ميشود والان معلوم نيست كه اين همان سطح نجس است
وحكم شبهه محصوره در اينجا جاري نيست **كيفيت** تطهير فرش از نمد وغالي وكليم ونهالي
ولحاف ونحو آنها اكر روي ظاهر آنها تنها نجس شده آب كه بر آن بريزند وآب بكشد ودر بيرون ريخته
شود كفايت ميكند اكرچه قدري از غساله هم جذب بشود وهرچه از آن بيرون برود بقوت نمودن
كافي است واكر ظاهر وباطن هر دو نجس شده در كثير بكذارد كه آب خوب در او نفوذ كند پاك ميشود
واكر آب قليل بر آن بريزد تا از جانب ديكر بيرون بيايد واندك قوتي بدست يا بپا بدهد وكنند پاك
ميشود وهركاه چيز سنكيني بر او بكذارند تا قدري آب از او بيرون آيد عوض فشردن او بدست ويا

[١] مطلقا بعيد نيست وعلم بنداشتن بر اين است كه آب نجس در اعماق آن [illegible] صدر دام ظله
[٢] محل تامل است بل احتياط ترك نشود صدر دام ظله
[٣] با فشار دادن آنها را اكر چه كم بوده باشد واكر فشار نشود اولى تطهير آنها است
[٤] مثل ظاهر وباطن نجس شده صدر دام ظله
[٥] ونحو آن از بيرون فشردن [illegible] صدر دام ظله

میشود **کیفیت** تطهیر حبوب مثل کندم وجو وبرنج ونخود ونحو انهها هرکاه ظاهر انهها نجس شده
بمحض اب ریختن بر انهها که بظاهر انهها برسد پاک میشوند وهرکاه شک دارد که نجاست بباطن رسیده یا نه
نیز همان قدر کافی است واکر علم دارد که بباطن رسیده اکر اب مطلق بباطن ان میرسد در اب کثیر
بکذارد پاک میشود والا لازم است که بخشکانند بعد در اب کثیر بکذارند تا اب بباطن ان برخورد
کیفیت تطهیر ارد وخاک وامثال ان وان در اب جاری وکر می شود هرکاه علم برسد برسیدن
اب بهمه اجزای ان و ازاله شدن نجاست از ان ولکن باب قلیل تطهیر نمیشود **کیفیت**
تطهیر زمین پس اکر فرش باشد باجر یا سنک یا تخته یا انکه بسیار صلب باشد بقسمیکه هرکاه
اب بران بریزی اب جدا میشود وبکناری جمع میشود ان موضع که اب بران جاری شده پاکست
هرچند ان موضع که اب جمع شده نجس باشد واما اکر زمین سست باشد بعض احادیث دلالت
دارند براینکه ریختن اب براو که غالب وقاهر باشد انرا پاک میکند هرچند فرو برود وقول
بان خالی از قوة نیست هرچند احوط خلاف انست **کیفیت** تطهیر دیوار نجس همین نحو است که
در زمین کفته شد لکن افتاب مطهر هردو میشود بنحویکه کفته خواهد شد **کیفیت** تطهیر کل
تر اکر باران یا اب جاری یا کر بران وارد شد ظاهر ان پاک میشود وهرکاه ان اب با بقاء بر اطلاق
باعماق ان رسید هم پاک میشود والا همان ظاهر تنها پاکست **کیفیت** تطهیر کل خشک هرکاه
ظاهر ان نجس شده باب کثیر طاهر میشود واب قلیل هرکاه بران جاری شد ظاهر اینست که همه ظاهر
اورا پاک میکند لکن اشکال در باطن اوست هرکاه اب غساله دراو سرایت کرد **کیفیت**
تطهیر کل که بته کفش یا افتابه ولولین چسپیده اما ته کفش پس هرکاه راه رفت بان واندک
کل متنجس در ته ان باشد وچنان نباشد که راه رفتن بکفش صدق نکند ان اجزاء کل متنجس
پاک میشوند واما ته افتابه ولولین که کل دارند اکر انرا میان جاری یا کر کذاشت بنحوی که
یقین شد که اب باعماق ان کل رسیده پاکست والا همان روی کل پاک میشود وشاید که باب
قلیل که بران بریزی هم روی او پاک بشود **کیفیت** تطهیر خمره که شراب داشته هرکاه بکمرتبه
شراب دران سرکه شد پاک میشود حتی از نجاستی که از شرابهای سابق داشته **کیفیت** تطهیر هر ظرفی که دراو شراب
بوده بعضی از علماء کفته اند که ظرف شراب هرکاه چوب یا کدو باشد دیکر پاک نمیشود لکن ظاهر اینست که بسه مرتبه
شستن پاک میشود هرچه باشد واحوط هفت مرتبه است اما اکر مدتی شراب دران مانده که دراو نفوذ
کرده تطهیر اعماق ان موقوفست باینکه انقدر در اب کثیر بماند تا در اعماق ان نفوذ کند **کیفیت** تطهیر ظرفی

این احتیاط ترک نشود — صدر دام ظله

تطهیر ان مطلقا مشکل است مکر کلوخ شده باشد — صدر دام ظله

انقدر کافی که بودن ان بعد ته کفشها غالبا متعارف است — صدر دام ظله

حصول طهارت در صورت نجاست ... محل منع است — صدر دام ظله

که بمردن موش دران نجس شده اینست که هفت مرتبه شسته شود احتیاطا **کیفیت** تطهیر ظرفی
که خوک از ان اب خورده یا بان برخورده اینست که هفت مرتبه شسته شود بعد از خاک مالیدن
کیفیت تطهیر ظرف که بولوغ سک نجس شده یعنی بزبان خود اب یا مایع دیکر از ان خورده که خاک
خشک دران کذاشته وانرا بان خاک مالیده بعد از ان خاک را بریزد ودو مرتبه باب بشوید واکر مالیدن
بسبب تنکی سر ظرف ممکن نباشد خاک را دران کذاشته وحرکت داده که بان برخورد واحتیاطا
خاک با اب ممزوج نموده که باجزاء ان برسد واکر بهیچ طریق رسیدن خاک ممکن نشود مثل بعضی از
جاهای لوله کتلی وافتابه تطهیر ان مشکل است وبحالت نجاست میماند مکر انکه پاشیده
والوده وخاک بمالد **مسئلة** لیسیدن سک ظرف را حکم ولوغ دارد **مسئلة** هرکاه
اب ولوغ بظرف دیکر برخورد یا اب دیکر در ان ظرف کذاشته شد قبل از تطهیر وان اب بظرف
دیکر برخورد این حکم را ندارد لکن احوط اجراء انست **مسئلة** انچه بدهان سک نجس شود
از غیر ظروف این حکم را ندارد **مسئلة** جریان این حکم در مثل مطاره ودلو وخیک ابی محل
تامل است **مسئلة** اکر عضوی از اعضاء سک غیر از زبان او باب ظرف برخورد این حکم
ندارد **مسئلة** تکرار ولوغ باعث تکرار غسل نمیشود همان کیفیت مذکور یک مرتبه کافی است
کیفیت تطهیر انچه نجس شده ببول پسر شیرخواره که غذا نخورده است اینست که اب بران بریخته
شود دیکر فشار دادن واب غساله جدا شدن وانرا بیرون اوردن وتعدد ضرور نیست چنانچه
در کیفیت تطهیر انچه ببول انسان غیر او نجس شده کفته شد **مقام دوم** در باقی مطهرات
خاصه است غیر از اب که کفتیم مطهر عام است وانها بیست چیزند که هریک در مقام مخصوص مطهرند
اول افتاب وان مطهر زمین ودیوارها ودرها ودرختان ومیوهها وکیاها وانچه مثل انهها است
از چیزهائیکه نقل مکان نمیشوند یا نشده اند باین طریق که بعد از انکه عین نجاست از انهها زایل
شد وافتاب بران تابید بقدریکه رطوبت ان نجاست بافتاب خشک شود پاک می شود و
اکر خشکانیدن باعانت باد وهوا باشد هم خوبست اکر کفته شود که بافتاب خشک شده
وبدانکه مراد از خشک نمودن افتاب زمین ودیوار را خشکی حقیقی است واما درختان وکیاها
پس زوال رطوبت محسوسه نجس از انهها کافی است اکرچه برک بر تری وطراوت خود برقرار باشد
هرکاه زمین یا دیوار خشک شده بغیر افتاب قدری اب بران بپاشند تا افتاب انرا خشک کند
پاک میشود **مسئلة** هرکاه ظاهر وباطن دیوار یا زمین نجس باشد افتاب که بر ظاهر تابید

وباطن رام خشك نمود هر دو پاك میشوند واگر باطن آن تنها نجس است وآفتاب بر ظاهر تابید و
باطن را خشك نمود طهارت محل تامل است **مسئلة** ریك و سنك افتاده در صحرا تا برجا
خود افتاده است آفتاب مطهر آنست واگر از انجا برداشتند ونجس شد بآفتاب پاك نمیشود و
برك درخت ومیوه هم بهمین طریق است **مسئلة** زمین اصلی آجر فرش کرده وسنك فرش
کرده وساروج یا گچ یا قیر مالیده هم در این حکم مساوی اند **مسئلة** حصیر و بوریا را
ملحق بزمین در این حکم نموده اند ودر آن تامل هست **مسئلة** هرگاه شك شود که خشك
شدن از آفتاب است یا غیر آن حکم بپاکی نمیشود **مسئلة** باید عین آفتاب آنرا خشك کند
نه حرارت آن تنها پس خشك شدن بحرارت او بی تابیدن بر او بسبب حائل از ابر وغیر آن کافی
نیست **دوم** از مطهرات زمین است وآن پاك میکند زیر پا و کفش و چکمه و نعلین ونحو
آنها را از انچه بآن راه میروند چه از چرم باشد وچه از چوب وچه از ریسمان لکن جوراب که راه
رفتن بآن متعارف نیست این حکم را ندارد و ته عصا و سر زانو و کف دستها از برای کسیکه
بر آنها راه میرود این حکم را ندارد **مسئلة** در حواشی قدم که متصل اند بباطن آن در صورت
گرفتن آنها بزمین بعضی حکم بطهارت نموده اند و باید دانست که حد تطهیر زمین پای نجس شده را آنست
که عین محسوس نجاست را ببرد واگر اجزاء قلیله که بچشم نیایند بمانند عیب ندارد بلکه آن اجزاء هرگاه
از زمین باشند پاك میشوند و همین قدر که رفت رطوبت آن بماند هم عیب ندارد کلامی که
هست اینست که آیا باید زمین خشك باشد یا اینکه اگر فی الجمله رطوبتی دارد عیب ندارد یا اینکه
هر قدر تر باشد باز پاك میکند احوط اول است وثانی خالی از قوة نیست وثالث خالی از وجه نیست
والا حرج عظیم لازم می آید در وقت باران وگل داشتن کوچه و باید زمین پاك باشد پس اگر نجس
باشد مطهر نیست اگرچه بهمان راه رفتن نجس بشود **مسئلة** هرگاه رطوبت نجس از ته کفش
در اعماق او تاثیر نمود بعد از زوال عین از ته آن وخشك شدن براه رفتن همان ظاهر او پاك میشود
وبعضی حکم بطهارت اعماق او بهمین نموده اند و این محل تامل است **مسئلة** مالیدن ته کفش
بر زمین یا ته پا بی راه رفتن نیز مطهر آنها است **مسئلة** هرگاه در وقت نماز ته پا ها نجس
باشد وآب نباشد واجبست قدری راه برود یا بر زمین بمالد تا پاك شود و نماز کند واگر آب
هست مخیر است ما بین این و شستن بآب **سیم از مطهرات** استحاله است واین مطهر
خصوصیتی دارد که در مطهرات دیگر نیست وآن این است که اعیان نجسه را پاك میکند ومعنی استحاله

تبدیل شدن حقیقت آن چیز است بحقیقت دیگر وآن بر چند قسم است اول اینکه خود بخود استحاله
شود مثل نجاسات که در مزرعه خاك میشوند وخمر که خود بخود سرکه شود ومیته یا نجاست که کرم یا
حیوان دیگر شود ونطفه که حیوان شود وآب نجس وبول وفضله که حیوان حلال گوشت بخورد
وعرق یا لعاب یا بول یا فضله او بشوند وسگ که در نمك زار بیفتد ونمك شود **مسئلة**
آب نجس هرگاه بسته شد و یخ شد یا غلیظ شد پاك نمیشود بجهت اینکه محض بسته شدن استحاله
نیست دویم آنکه بواسطه مؤثری تبدیل شود مثل آنکه نجس یا متنجس با تش خاکستر یا دود شود
واما زغال شدن و سفال شدن و آجر شدن گل نجس باعث طهارت نمیشود **مسئلة** آیا
بخار بول یا آب نجس پاك است یا نه ظاهر آنست که بخاری که از بول بر میخیزد در زمستان وبخاری
که بسقف حمام بالا میرود بعد تقاطر میکند هر دو پاکند واما مثل گلاب گل نجس یا عرق اشیاء
نجس پس اظهر نجاست آنها است بجهت آنکه حقیقت دیگر نیستند بلکه بسبب شدت حرارت از خود اجزاء
آن هم متصاعد میشود با تلطیف واکتساب بعض صفات سیم آنکه بعمل مستحیل شود مثل آنکه بتحریك
قوی ونحو آن شراب را سرکه نماید واما آرد کردن گندم نجس وخمیر کردن آرد نجس باعث تطهیر آنها
نمیشود بجهت آنکه این در اول محض تفرق اجزا است ودر ثانی محض جمع کردن آنها نه استحاله است چهارم
آنکه بجهت امتزاج استحاله شود مثل آنکه در شراب سرکه بریزند بنحویکه او را منقلب بسرکه نماید لکن
اگر قطره از شراب در خم بزرگی از سرکه افتاده آن نجس میشود اگرچه مستهلك شود **چهارم
از مطهرات** سنك وکهنه مستعمل در استنجا بدل آب که مطهر مخرج غائط در وقتیکه تعدی
زیاد نکرده بتفصیلی که بیان شد **پنجم از مطهرات** اسلام است وآن مطهر کافر اصلی
ومرتد ملی ومرتده است مطلقا وهمچنین است مرتد فطری بنا بر اینکه توبه او قبول میشود
ومراد از اسلام که مطهر است تلفظ است بشهادتین که بجهت اتمام ها رسول الله بدن پاك
میشود هر چند کفر او با نکار ضروریات دین یا سب یا فعل باشد و هر چند با ظهار شهادتین علم
هم نرسد بموافقت دل با زبان بلی هرگاه علم داشته باشیم بعدم موافقت آیا ثمره طهارت ظاهریه
بر آن مترتب میشود یا نه اگرچه سابقا در باب منافق گفته شد که حکم بطهارت خالی از قوة نیست
لکن در طهارت مرتد فطری بمحض اظهار شهادتین با علم بعدم اعتقاد تامل است بلکه قول بعدم ثمره خالی از قوة نیست
ششم از مطهرات تابع بودن در اسلام است در اطفال کفار که نجسند پس هرگاه پدر یا مادر یا جد ایشان مسلمان شد اطفال
پاك میشوند به تبعیت وهمچنین هرگاه مسلمی آن نابالغ را اسیر نمود بی پدر ومادر که پاك میشود به تبعیت

اسیر کنند هفتم تبدیل نسبت است وان در عرق کافر و اب دهن و توابع بدن اوست که در حال کفر
نجس بوده اند بعد از اسلام پاك میشوند بسبب اینکه الان نسبت بمسلم داده میشوند هشتم
انفصال است وان در اب غساله است در شستن باب قلیل بنا بر اینکه نجس میشود لکن
همین که جدا شد ان مقداری که بحسب متعارف فورا جدا میشود یا مشرف است بجدا شدن تتمه
ان که در رخت میماند پاك میشود دیگر محتاج بتامل زیاد و تکان دادن نیست نهم
زوال عین است وان مطهر دو چیز است اول حیوانات است پس هر گاه بدن حیوانی نجس شد
بزوال عین ان پاك میشود و احتیاج بتطهیر باب ندارد چه خود بخود برود یا بدست یا بچاقو یا غیر
ان پس دهان گربه مثلا بخون الوده باشد یا جای حیوانی که مجروح باشد بمحض انکه عین خون رفت
پاکست و ایا زوال رطوبت عین هم شرط است یا نه اظهر اولست و اما زوال رنك بعد از
زوال عین پس ان محل تامل است احوط رفتن رنگی است که بر داشتن ان سهل باشد هر چند در شستن
باب بقاء رنك عیب ندارد **مسئلة** مرغ که بخورد ان اب نجس منقار او تر بشود احوط این است
که ملاحظه خشك شدن او بشود دویم بواطن انسان یعنی مواضعی از بدن که در وقت نظر
بشخص مرئی نیستند پس هر گاه بنجاستی یا متنجسی بانها رسید بمحض زوال عین از انها پاك میشوند
بنا بر این هر گاه میان دهن خون الوده شد و بعد ان خون را فرو برد یا بیرون انداخت دهن
پاکست بی شستن باب لکن ظاهر لب اگر خونی شد بی اب پاك نمیشود و مناط در باطن دهان
محل انطباق لب است پس بیرون ان از ظاهر و میان ان از باطن است و اگر در میان دندانها
چیزی باشد و نجس باشد بزوال عین از ان پاك نمیشود دهم تبعیت یعنی بعض متنجسات
پاك میشوند بسبب پاك شدن چیز دیگر وان در چند موضع است موضع اول اب چاه که
نجس شد و تطهیر شد انچه اب نجس بان رسیده از دلو و ریسمان و محل ریسمان و کناره و دیوار چاه
هم بالتبع پاك میشوند و دست اب کش و رختهای او که نجس باب چاه شده اند هم پاك میشوند
موضع دویم هر گاه اغسال میت تمام شد و بدن او پاك شد بدن غسل دهنده و رختهای
او و ظروف غسل و تخته و خرقه که بر میت انداخته هم پاك میشوند موضع سیم هر گاه
عصیر نجس شد بجوش و بذهاب ثلثین پاك شد بدن شیره پز و رختهای او و دیك و روی
ان و الات طبخ که از ان عصیر نجس بانها رسیده هم پاك میشوند بالتبع **مسئلة** هر گاه
این شخص که مشغول بطبخ است و بدن و لباس او بعصیر بر خورده قبل از اتمام عمل غماز کند ظاهر

اینست

اینست که بی تطهیر انها نماز او صحیح است **مسئلة** هر گاه ان شخص طباخ از طبخ دست
بر داشت قبل از ذهاب ثلثین و کسی دیگر انرا جوش داد تا ذهاب شد رخت ولی پاك نمیشود
و بعضی گفته اند که عصیر بهر جا بر خورد بعد از خشکی پاك میشود بجهة انکه دو ثلث لامحاله
کم میشود بخشکی موضع چهارم انچه بجهة سرکه گذاشته میشود از مویز و خرما و نحو ان بعضی
میگویند اول شراب میشود بعد سرکه میشود و این حرف اگر چه مشخص نیست لکن بسبب
بهم خوردن و کف کردن که ان از نشیش میگویند نجس میشود بعد از انکه ترش شد پاك میشود
و پاك میشود ظرف ان ظاهر و باطن ان و چیزی که روی ان بسته است یا گذاشته است
و چوب ریزه مویز و خرما که غالبا با انها هست هم بالتبع پاك میشوند موضع پنجم الات
تطهیر در ازالهٔ نجاست چه دست و چه غیر ان که اب غساله بانها رسیده به تبعیت پاك
میشوند **یازدهم** انتقال مثل انکه خون حیوانیکه خون ان نجس است جزء حیوانی شود
که خون ان پاك است مثل پشه که جذب خون انسان کند پس هر گاه فورا انرا بکشد همان خون
که جذب نموده بیرون بیاید پاکست و اما زالو پس خونی که جذب میکند پاك نمیشود بسبب
انکه چنین نیست که در بدن او مستقر شود و جزء او باشد پس او مثل شیشه حجام است
دوازدهم نقص یعنی کم شدن ان متنجس وان در مثل عصیر است که برفتن دو ثلث پاك
میشود و مراد از رفتن دو ثلث این است که بجوش دو ثلث بحسب وزن یا مساحت از او کم شود
و اگر در بعضی اطراف دیك ان مقدار کم شده و در طرف دیگر نشده ثمر ندارد و اگر در افتاب گذاشتند
بعد از جوش و دو ثلث ان رفت هم کافی است و اگر بسبب هوا کم شد محل اشکال است اگر چه بعضی
گفته اند کفایت میکند بنا بر این اگر عصیر نجس برختی بخورد و خشك شد پاك میشود چون دو ثلث
او بهوا میرود **مسئلة** هر گاه عصیر غلیظ باشد هر قدر اب در او بگذارند و جوش دهند
تا دو ثلث برود کفایت میکند **مسئلة** هر گاه عصیر انگور یا خرما را در افتاب بگذارند
یا با تش هموار تا دو ثلث ان برود بی جوش ثمر ندارد و هر وقت که جوش خورد باز نجس می شود
سیزدهم غائب شدن وان مطهر است در انسان باین معنی که هر گاه معلوم شد که بدن
یا لباس یا ظرف یا فرش کسی نجس شده وان شخص از نظر تو غائب شد در مدتی که احتمال تطهیر
باشد حکم بطهارت انها میشود دیگر ضرور نیست جویا شدن و تفحص نمودن ولکن احتیاط
شدید در اینست که دو شرط در این ملاحظه شود یکی انکه انشخص بداند که ان چیز او نجس است

و دیگر انکه بعد از ان خودش استعمال او بکند مثل استعمال طاهر **چهاردهم** استبراء وان
مطهر فضلهٔ حیوان جلال است یعنی حیوان حلال گوشت که غالب خوراك او نجاست شد نجس
میشوند فضلات او و همینکه استبراء شد فضلات بعد از استبراء او پاك میشوند و معنی استبرا
اینست که او را انگاه بدارند که ترك خوردن نجاست کند بحدیکه از اسم نجاست خوار بیرون برود
و احوط انیست که مدت مخصوصه منصوصه در هر حیوان بگذرد و این مدت بدین تفصیل است
شتر چهل روز گاو سی روز گوسفند ده روز مرغ ابی هفت روز مرغ خانگی سه روز یا پنج
روز احتیاطاً **پانزدهم** بیرون امدن خون است بنحو متعارف از ذبیحه پس باقی مانده
خون در شکم و دل و جگر او پاك میشود و **شانزدهم** استعمال ابست پیش از نجس شدن
که مانع نجس شدن است با وجود مقتضی ان و ان نسبت بکسی است که باذن امام غسل کند قبل
از موت همچنان که سابقاً گذشت **هفدهم** زوال تغیر است از اب نجس در جاری و کر
بتفصیلی که خواهد امد **هیجدهم** خشکیدن اب چاهی که نجس شده پس اب تازهٔ او که جوشید
احتیاج بمطهر ندارد **نوزدهم** کم کردن اب چاه بتفصیلی که خواهد امد **بیستم** تیمم
دادن میت بنابر قول بعض **مطلب پنجم** در بیان انچه ثابت میشود باو نجس شدن
و پاك شدن و دران دو مقصد است **مقصد اول** بدانکه غیر از اعیان نجاسات
که گفته شدند هر چیز در شریعت محکوم بطهارت است تا اینکه بطریق علم و یقین مشخص شود
که نجس شده است و مراد از علم شخصی است که معیناً بدانی این شیء خاص نجس شده و اما اگر در نوع
ان چیز علم باشد لکن در خصوص این فرد مخصوص احتمالی برود محکوم است بطهارت مثلاً
نوع قند روسی یا جوهریات که از بلاد کفر می اورند معلوم است که بمباشرت کفار عمل میاید
لکن در این سر قند خاص یا این شیشهٔ جوهر مخصوص اگر احتمال بدهی که شاید بطریقی شده که دست
کافر برطوبت بان نرسیده پاکست و اگر در این مخصوص هم یقین داشته باشی البته هم نجس
و در اینجا چند مسئله هست اول هر گاه مظنه حاصل بشود بنجاست چیزی پس اعتباری
بان نیست هر چند مظنه قوی باشد مثل روغن و ماست و پنیر اهل صحرا و ایلیات که اجتناب
از نجاسات ندارند بحسب حکم شارع همه پاکند بلکه احتیاط در انها رجحان شرعی هم ندارد
بلکه گاهی احتیاط مکروه میشود و هر گاه بوسواس بکشاند بلکه گاهی احتیاط حرام است هر گاه
بحد وسواس برسد بلکه میگوئیم که وسواسی اگر یقین بنجاست کرد از بابت مرض وسواس اعتنا

۱۶/ نلاود

ندارد و بدانکه تفاوتی نیست در حکم بطهارت ما بین اینکه شك داشته باشد باینکه این چیز
خاص نجس شده یا اینکه این چیز از نجاسات است یا نه مثلاً چیزی در جائی ریخته نمیدانی بول است
یا اب یا سرگین می بینی نمیدانی فضلهٔ انسان است یا نه اینها همه محکوم بطهارت اند بلی کلامی
هست در خون که هر گاه خونی در جائی باشد ندانی خون نجس است یا خون پاك مثل خون پشه
و ماهی و حکم ان سابقاً گفته شد **مسئله دویم** هر گاه یقین حاصل شد که نجاست
بیکی از چند چیز رسیده و نداند که بکدام رسیده اگر ان چیزها حد و حصر ندارند همه محکوم بطهارتند
و اگر محدود و محصور اند و همه دخل بخود شخص دارند مثل انکه بداند که ترشحی از نجس رسیده
یا بعبای او یا پیراهن او در اینجا اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که ترشح بیکی از دو ظرف
اب رسیده اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که موشی در میان یکی از دو ظرف شیره
یا روغن افتاده و نداند کدام است اجتناب نیز از هر دو لازم است لکن اگر چیزی بیکی از انها برخورد
نجس نمیشود و اگر این دو چیز از دو نفر باشند مثل انکه قطرهٔ نجسی افتاده و یقین باشد
که یا بعبای خودش برخورده یا رفیقش هر یك میگویند عبای من پاکست و در او نماز میتواند کند
و نظیر این مسئله است هر گاه فرشی یا لباسی در میان دو نفر مشترك باشد و در او منی باشد که یقین
کنند که از یکی از ایشان است لکن نمیدانند از کدام است بر هیچیك غسل واجب نیست و از این
مسئله است که شستن مخرج منی بر هیچیك از ایشان واجب نیست و حال انکه یقیناً عضو یکی
از ایشان نجس شده است **مسئله سوم** هر گاه دو عادل شهادت دادند بر نجاست
چیزی قوی قبول است و هر چند یقین حاصل نشود **مسئلهٔ چهارم** هر گاه یك عادل
خبر داد و یقین از خبر او حاصل نشد حکم بنجاست نمیشود خصوصاً هر گاه سبب انرا نگوید **م**
پنجم هر گاه صاحب ید یعنی کسیکه ان چیز در تصرف اوست بگوید نجس است قبول میشود
لکن اگر بعد از استعمال بگوید که انچیز را که استعمال کردهٔ نجس بوده و انچه بان برخورده همه نجس شده
اند حکم بقبول مشکلست **مسئلهٔ ششم** مذکور شد که همه چیز در شریعت محکوم
بطهارتست لکن استثنا شده است از این یك چیز و ان رطوبت مشکوکه است که بعد از بول
بیرون اید و نداند بول است یا نه و استبرا نکرده باشد در اینجا حکم میشود بنجاست **مسئله**
هفتم هر گاه خبر دو عادل یا دو صاحب ید تعارض کنند در طهارت و نجاست حکم بطهارت
میشود **مسئلهٔ هشتم** در بعض چیزها که شك در نجاست انها یا مظنه کلی هست شارع

ع ۹۴ — فرقی نیست در قبول قول ذی الید بین قبل از استعمال و بعد از آن العبد مد ظله العالی

ع ۹۵ — این حکم بجمیع صور تعارض منظور نیست بلکه در بعض از صور حکم بنجاست میشود العبد مد ظله العالی

فرموده که اب بر انها بپا شند واستعمال کنند مثل معبد یهود وکلیسا ها وخانهای مجوس ولباس
ایشان که شارع فرموده اند که اب بر انها بپاشند ودر انها نماز کنند بجهة رفع وسواس وتوسعه
در شریعت **مقصد دویم** در ثبوت پاك شدن است بدانکه بعد از انکه نجاست چیزی
معلوم شد باید علم برساند باینکه تطهیر شده پس درجائی که محسوس بچشم شد شبهه نیست واما
هرگاه بسبب تاریکی احساس بصر ممکن نباشد احساس نعضو نجس وصول ب ا کافی است واگر عضو بی
حسی نجس شده یا مثل ظرف ولباس پس باید یقین حاصل شود که بهمه جای ان اب رسیده وظاهر
اینست که صدق شستن همه ان عرفا کفایت میکند درجائیکه اگر بنا بر تدقیق وعلم خاص شد
عسر وحرج ووسواس لازم اید مثل اینکه در شب تاریك بخواهد چیزی تطهیر کند یا انکه جائی
نجس شد که بچشم دیده نمیشود واحساس نمیشود که بهر جزء جزء ان اب میرسد یا همینکه صادق
امد که شسته شد کفایت میکند **مسئله** هرگاه دو عادل شهادت بدهند بتطهیر
کفایت میکند وظاهر اینست که اخبار یکعادل در اینجا هم کافی است **مسئله** هرگاه صاحب
ید اخبار کرد بتطهیر کفایت میکند بلکه سابقا گفته شد که اگر غائب شد واحتمال تطهیر برود
واستعمال کرد اترا در چیزیکه طهارت در انها شرط است نیز کافی است وضرور نیست که بگوید
انرا پاك کرده ام **مسئله** هرگاه شخصی را وکیل در تطهیر نموده واخبار نمود اظهر قبول است
مسئله هرگاه رخت نجس باشد ورخت شوی انرا ببرد وبشوید پس اگر باو گفته باشی که
این نجس است تطهیر بکن وبعد بگوید تطهیر کردم قبول میشود واما اگر باو نگفتی وشسته اورد
پس اگر علم داری باینکه در اب کثیر بحسب قاعده تطهیر شسته هرچند بیقصد بوده خوب است
واگر این علم را نباشد حکم بپاکی ان نمیتوان نمود **مسئله** هرگاه از عضوی خون بیاید و
بخواهی انرا تطهیر کنی باید بعد از قطع خون اب بر ان جاری شود ودر صورت تاریکی یا نابینائی
باید خواطر جمع بشود بازاله عین خون وجریان اب بر ان بعد از ان دیگر احتمال خون تازه امدن
اگر بدهد عیب ندارد **مسئله** هرگاه مادر طفل یا تربیت کننده او اخبار کنند بطاهر شدن
بدن ورخت او قبول میشود **مسئله** هرگاه دو عادل یا دو صاحب ید در یك چیز تعارض کنند
در پاك شدن ونشدن حکم میشود بنجاست ان **خاتمه** در بیان احکام اب است که
عمده طهارت بان حاصل میشود بدانکه ابی که طهارت از حدث وتطهیر از نجاست بان حاصل
میشود اب مطلق است یعنی انچه را اب توان گفت بی اضافه چیزی اگرچه مضاف هم استعمال بشود

پس اب شور مثلا مطلق است چونکه اب خالی هم او را میگویند لکن اب گوشت واب غوره مضاف
است چونکه اب بتنهائی نمیشود گفت **مسئله** هرگاه شك بشود در ابی که ایا مطلق است
یا مضاف مثل اینکه در چیزی شك بشود که ایا عرق بید است یا اب استعمال ان در طهارت
جایز نیست وهرگاه اب بحدی گل الوده باشد که شك بشود در اطلاق واضافه ان اگر کثیر است
حکم بنجاست ان نمی شود اما وضو وغسل بان جایز نیست ودر صورت انحصار احوط وضو یا
غسل وبعد تیمم است وبدانکه اب مطلق را در شریعت احکامی هست اول اینکه خود اب مطلق پاکست
وپاك کننده از حدث وخبث دویم اینکه اگر نجاستی باو رسیده وخود نجاست تغیر داد یکی از رنگ
وطعم وبوی انرا نجس میشود ودر این حکم همه اقسام اب شریکند وفرقی میان جاری وقلیل
وکثیر نیست حتی اینکه اگر قدری از اب دریا متغیر شد همان قدر نجس است وپاك نمیشود مگر بزوال
تغیر وبهم خوردن ان **مسئله** در حوضهائی که در خانها متعارف است باید از بابت تغیر
ملاحظه کرد از چند جهة اولا از بابت اینکه متنجس بسیار در او تطهیر میشود وغالبا از نجاست
طعم او تغیر میشود اگرچه بو ورنگ او تغیر نشده لکن همین قدر که از ان جهت بدطعم شده کفایت در
نجاست میکند هرچند کر یا زیاده باشد **جهة دویم** از بابت اینکه در وقت شستن
چیزی که ملوث بنجاست عینیه است هرگاه قدری از اب حوض را تغیر داد باید ملاحظه نمود که مقدار کری
متصل الاجزاء غیر متغیر از او باقی باشد مثلا هرگاه لباسی الوده بخون یا غائط را در حوض شست
که قدری از اب ان رنگ برداشت یا بدبو یا بدطعم شد باید ببیند که بقدر یك کر اب غیر متغیر
متصل بهم از او باقی مانده یا نه اگر نمانده یا منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه نجس است پس
اگر جمیع اب حوض یك کر ونیم باشد وثلث بیشتر ان متغیر شده یا متغیر در وسط اتفاق شده
بقسمی که هیچ یك از دو طرف او کر از هم منقطع شده کری نیست ان حوض نجس میشود **جهة سیم**
هرگاه حوضی یك کر اب بیشتر ندارد بجهة تطهیر بدن وظرف خوب است اما اگر لباس نجس در ان بکذارند
ان اب نجس میشود هرچند تغیر در ان حاصل نشود **مسئله** هرگاه بوی یا طعم یا رنگ اب
تغیر شد لکن مشخص نشد که بجهة طول ماندن اب است یا بجهة نجاست است که در ان شسته
شده یا بجهة خود متنجس است اقوی حکم بطهارت است **مسئله** هرگاه معلوم بشود که تغیر
بو یا طعم یا رنگ مستند بهر دو انها است هم طول ماندن وهم نجاست وهم متنجس است احوط اجتناب است
مسئله هرگاه اب بجهة مجاورت نجاست بدبوی شد نجس نمیشود **مسئله** هرگاه متنجس

در آب ریخته شد و تغیر آب داد اگر بصفت نجاستی که در آن هست تغیر داده نجس است و اگر بصفت خود متنجّس باشد نجس نیست مثلاً زعفران نجس ببول موش هرگاه آب حوض را زرد کرد عیب ندارد امّا هرگاه طعم آب حوض بجهت بول تغیر شد نجس میشود **مسئلهٔ** تغیر باید حسّی باشد یعنی رنگ را چشم و بو را دماغ و طعم را زبان احساس بکند پس تقدیر اینها که بگوئی اگر این نجاست رنگ یا طعم داشت تغیر میداد معتبر نیست و امّا اگر بدانیم که این نجاست تغیر فعلی داده لکن مانع هست از احساس اگر آن مانع از خارج است آن آب نجس است و اگر آن مانع در خود آب است احوط حکم بنجاست است **حکم سیّم** از احکام آب مطلق تفصیل نجس شدن آبست بملاقات نجاست بی آنکه تغیر بشود بدانکه آب مطلق هرگاه بسته باشد مثل یخ و برف تفاوتی در اقسام آن نیست که هر جای او که ملاقات نجس کرده همان جا نجس میشود و قابل تطهیر هست و امّا هرگاه بحال خود باشد پس آن پانزده قسم است که هر قسمی از آن حکمی دارد اوّل نابع جاری دویّم نابع فوران واقف سیّم نابع ترشّحی چهارم نابع متقاطر از بالا پنجم آب باران ششم آب حمّام هفتم آب چاه هشتم آب ایستاده کثیر نهم آب قلیل مستقر در یک مکان دهم آب قلیل عالی و سافل یازدهم آب مستعمل در ازالهٔ نجاست مخرج دوازدهم آب مستعمل در ازالهٔ نجاست غیر مخرج سیزدهم آب مستعمل در رفع حدث اصغر چهاردهم آب مستعمل در رفع حدث اکبر پانزدهم آب سؤر **قسم اوّل** که نابع جاری است بملاقات نجاست نجس نمیشود هر چند کمتر از کر باشد و اگر قدری از آن تغیر شد آنچه طرف ماده است پاکست و متغیر نجس است و آنچه پائین آنست اگر تمام رشتهٔ آب تغیر نشده هم پاک است و اگر تمام رشتهٔ آن متغیر شده ملاحظهٔ آن میشود اگر کر است پاک است و اگر نه نجس است و آن متغیر بمحض زوال تغیر هم پاک میشود و آنچه مساوی جاری است از اطراف او هم حکم جاری دارد هر چند جریان حسّی نداشته باشد **مسئلهٔ** در تطهیر متنجّس در آب جاری تعدّد ضرور نیست و فشردن در لباس ضرور نیست بلکه محض احتیاط است **مسئلهٔ** غسل ترتیبی در آب جاری بمحض بودن در آن و قصد ترتیب اعضا کافی است و بیرون آمدن و تحریک اعضا ضرور نیست **قسم دویّم** نابع غیر جاری است مثل چشمها که ایستاده اند احوط در آنها اینست که اگر بقدر کر نیستند بمجرّد ملاقات نجس میشوند لکن بمجرّد آنکه قدری از آنها بیرون آوردند بقسمی که در ماده حرکتی پیدا شود پاک میشود **قسم سیّم** نابع ترشّحی است و بودن آن

ع ۹۸ حکم آن حکم آب چاه است نجس نمیشود العبد مدّ ظلّه العالی

مثل

ع ۹۹ حکم این قسم حکم آب قلیل است العبد العبد دام ظلّه العالی

بلکه خالی از قوه نیست صدر دام ظله

با امتزاج بآب طرف ماده یا آب پائین اگر کر باشد صدر دام ظله

مثل قسم دویّم خالی از قوّت نیست لکن محلّ احتیاط است **قسم چهارم** نابع متقاطر از بالا است که در کوهها بسیار اتفاق میشود و حکم آن اینست که این قطرات که در بالا هستند و متّصل در تقاطرند بملاقات نجاست نجس نمیشوند و تطهیر نجس هم میکنند و امّا آنچه در پائین جمع شده باید ملاحظهٔ حکم کر در آن بشود **قسم پنجم** آب بارانست در حین تقاطر خود آن آب و آبی که بر زمین آمده و تقاطر بر آن میشود بحکم جاری است پس اگر بنجاستی بر او برخورد یا بر نجاست فرود آمد و از آنجا ترشّح کرد نیز پاکست و علاوه هرگاه باران وارد شد بر آب قلیلی که در ظرفی باشد آن هم همین حکم دارد و تطهیر متنجّس در آن میتوان کرد **مسئلهٔ** هرگاه در پشت بام عین نجاست باشد و ظرفی که در زیر ناودان بگذارند مادامیکه بارانست آنچه آب در آن ظرف بیاید پاکست اگر چه از روی نجاست بیاید پس اگر آن ظرف آب را یا آب آنرا قبل از انقطاع باران برداشت اصلاً اشکالی ندارد و اگر باران ایستاد و بعد از آن دیگر آب در آن نیامد نیز بی اشکال است و امّا اگر بعد از ایستادن باران هم آب میان این ظرف آمد هرگاه یقین شد که این آب از روی نجاست گذشته مثل اینکه نجاست دم میزاب بوده نجس میشود و اگر یقین باین نبوده باز هم پاکست **مسئلهٔ** هرگاه آب از پشت بام تقاطر کند حکم آب باران را ندارد **مسئلهٔ** هرگاه پشت بام نجس باشد و آب باران از سقف او تقاطر کند اگر عین نجاست در پشت بام نیست باران آنرا پاک نموده و سرایت در سقف نموده و بعد تقاطر کرده پس هر جا برخورد عیب ندارد و اگر در پشت بام عین نجاست هست و آب باران بر او فرود آمده و از آنجا سرایت در سقف نموده پس اگر مادامیکه بارانست سرایت کرده باز هم پاکست و اگر بعد از انقطاع باران آبی بوده بعد سرایت در سقف کرده نجس است و اگر علم نداشته باشد که این آبی که سرایت کرده چه وقت بوده باز هم حکم بطهارت آن میشود **مسئلهٔ** هرگاه باد قطرات باران را در زیر سقف ببرد ظاهر آنست که همان حکم آب باران در آن ثابت است **قسم ششم** آب حمّام است بدانکه آب حمّام چهار قسم است **اوّل و دویّم** آب کمتر از کر که در حوضهای کوچک است که در روم متعارف و شیر پیچ دارند یا اینکه در حوضهائی که کمتر از کر در آنها آب مانده است و راهی دارند بحوض بزرگ اینها با وجود آنکه کمتر از کر باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند و تطهیر نجس در آنها میتوان کرد مادامیکه آن شیر پیچ یا راه گشوده است و اگر بسته شد بملاقات نجاست نجس میشود و بمحض گشودن آن پیچ یا راه آن پاک میشوند سیّم

اب غساله حمام است که بنجلاب ان جمع میشود اظهر دران حکم بنجاست است اگرچه علم بان هم
حاصل نشود **چهارم** اب غساله ایست که در صحن حمام بترشح میرسد بدانکه اصل زمین حمام
واب شست شوی که بران هست پاک است واما هرگاه علم باشد که مکررا نجس میشود بسبب
پاهای مترددین که بجای نجس میگذارند وانجا میگذرند وبسبب نجاست عینیه که گاهی بران
هست وعلم هم باشد که بسبب اب ریختن گاهی پاک میشوند وندانیم که این حالت مخصوصه
ازحالات طهارت است یا نجاست اگرچه حکم بطهارتش میتوان نمود پس سجده بران مشکل است
لکن حکم بنجاست ملاقی انهم نمیشود وطریق احتیاط واضح است **قسم هفتم** اب
چاهست که بجهت ان احکام مخصوصه در شریعت هست ومراد از چاه انست که اب ان از زمین
بجوشد وانرا چاه گویند پس قنات وقسمی که اب در انها از سرچشمه یا از رود خانه جاری نموده اند
داخل چاه نیستند واز اقسام جاری میباشند واگر اب باران دران جمع شده داخل اب ایستاده است
وبجهت چاه چند حکم مخصوص هست **اول** اینکه اگر نجاستی باو رسید وهرچند که او را تغیر ندهد
وکری اب هم داشته باشد بسیاری از علماء حکم بنجاستش کرده اند **دویم** انکه بعد از
حکم بنجاست تطهیر میشود باب کشیدن از ان وبرای هر نجاستی مقدار مخصوصی هست که باید ان
کشیده بشود **سیم** انکه هرگاه نجس شود دلو وریسمان واطراف چاه ودستهای اب کش که همه
نجس میشوند بعد از کشیدن ان مقدار همه انها پاک میشوند بالتبع **چهارم** انکه هرگاه اب چاه
متغیر شد بنجاست کیفیت تطهیر ان اینست که انقدر بکشند که ان تغیر زایل بشود **پنجم**
هرگاه تغیر شد واب نکشیدند تا تغیر خود بخود رفت محل اشکال میشود پس اگر
بتوان معلوم کرد که اگر میکشیدند چه قدر رفع تغیر میکرد همان قدر را بکشند واگر
معلوم نمیشود احتیاط شدید در کشیدن همه اب چاهست اگرچه پاک بودن ان
بمحض زوال تغیر خالی از وجه نیست **ششم** انکه هرگاه اب چاه متغیر شد واز
باب کشیدن تطهیر نمودند طهارت دلو وریسمان بخودی خود قدری محل تامل است **هفتم**
اینست که اب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر هرگاه تغیر احد اوصاف ثلثه او شده باشد
لکن احوط اینست که با وجود طهارت مقدارهای مخصوصه بجهة افتادن بعض نجاسات کشیده بشود
وانها ده مقدار است **اول** همه اب وان در شراب است ومنی وخون حیض ونفاس واستحاضه هرچند
یکقطره از انها باشد **دویم** یک کر برای مردن اسب واستر والاغ دران **سیم** هفتاد دلو برای

طاهر شدن توابع چاه بتبعیت چاه مبنی است بر
نجس چاه بملاقات نه بتغییر باوصاف نجاست العینه

مردن انسان دران **چهارم** چهل دلو برای مردن سگ وخوک وروباه وخرگوش وگربه وگوسفند
وریختن بول مرد دران **پنجم** سی دلو برای داخل شدن اب بارانی که بول وعذره ونجاست سگ
دران باشد **ششم** ده دلو برای غائط انسان وخون بسیا که در چاه بیفتند **هفتم** هفت دلو
برای مردن طیر از کبوتر تا شترمرغ وبرای غسل کردن جنب در چاه وافتادن سگ هرگاه زنده بیرون
بیاید ومردن موش دران هرگاه پاشیده یا ورم کرده باشد **هشتم** پنج دلو است برای فضله
مرغ نجاست خوار **نهم** سه دلو است برای موش که نپاشیده ونه ورم کرده ومردن مار وچلپاسه
دهم یک دلو است برای گنجشک ومانند ان که در چاه بمیرد وبرای بول طفل شیرخواره وتازه از
شیر گرفته **قسم هشتم** اب کثیر ایستاده است ومراد از اب کثیر ابی است که یک کر یا بیشتر
باشد ومراد از کر مقداری از ابست که بقدر پر کردن حوضی یا ظرفی است که هر یک از طول وعرض
وعمق ان سه وجب ونیم باشد بطریق تحقیق پس اگر خود مکان اب باین صفت است همان اب کر است
واگر اختلاف در طول وعرض وعمق دارد مجموع انها را در همدیگر ضرب میزنند اگر حاصل ان
چهل وسه وجب الا ثمن میشود کر است مثلا هرگاه عرض اب یکوجب باشد وعمقش یکوجب و
طول ان چهل وسه وجب الا ثمن باشد کر است واگر عمقش ده وجب وعرض ان دو وجب وطول
چهار وجب قریب دو کر است زیرا که حاصل ضرب هشتاد میشود ومراد از وجب وجب متعارف است
وباید این مقدار در یکجا مجتمع باشد که بگویند یک ابست پس اگر در دو حوض باشد که از بالا بهم
متصل اند خوبست واگر ما بین انها سوراخ کوچکی باشد محل تامل است وحکم اب کر باین مقدار
رسید اینست که نجس نمیشود بملاقات مگر با تغیر وتطهیر متنجس دران میشود وغساله نجس در
ان معتبر نیست **قسم نهم** اب قلیل است یعنی اب بی ماده کمتر از کر چه در ظرفها باشد
یا حوضها یا گودالها چه راه برود یا ایستاده باشد وحکم ان اینست که بملاقات نجاست نجس میشود
هرچند تغیر نشود لکن در وقتی نجس میشود که نجس بر او وارد بشود چه از بالا وچه از پائین اما
اگر وارد شود بر نجس پس جزء ملاقی نجس است یقینا واما جزء بالای جزء ملاقی پاکست اگر بلندی
ان محسوس باشد **قسم دهم** اب قلیل که قدری از ان در عالی است وقدری پائین پس
اگر علو ظاهر ومحسوس است بلاشبهه نجاست پائین باعث نجاست بالا نمیشود واگر همین
قدر است که چون اب ریخته شود بیک سمت میل کند یا نجاست پائین همه ان نجس میشود با
اینکه سمت بالای ان که اب از ان جاری شده نجس نمیشود ثانی اقوی واول احوط است **مسئله**

هرکاه تهٔ افتابه سوراخ باشد وانرا بر زمین نجس بکذارند بنحویکه بر زمین نجس یا اب نجس متصل
بشود ایا اب افتابه نجس میشود یا نه اکر تهٔ ان افتابه را در میان اب نجس بکذارند ظاهر اینست
کر اکر در زیر افتابه به قدری اب نجس جمع شد کر از ان سوراخ کر اب میاید اب هم داخل بشود
یا اینکه سوراخ نحوی باشد کر از کل نجس داخل در ان بشود همه اب با افتابه نجس
میشود و اکر علم حاصل نشود مکر بهمین اتصال اب مدن بر زمین غیر طاهر حکم بطهارت است
مسئلة هرکاه کوزه که نشر میکند بر زمین نجس کذاشته شود ابان اشکالی ندارد **قسم
یازدهم و دوازدهم** اب قلیل که تطهیر متنجس بان شده اکر تطهیر مخرج بان شده
انرا استنجا کویند و اکر نجس دیکر باشد انرا غساله کویند و حکم اب استنجا غیر از حکم اب
غساله است لهذا در دو مطلب بیان میشوند **مطلب اوّل** بدانکه اب استنجا چه از
بول و چه از غائط باشد پاک است پس اکر برخت یا لباس برسد یا از ترشح ان بچیزی برسد نجس
نمیشود و خلافی در اصل مسئله نیست لکن ۳ شرط دارد باید متغیر بنجاست نباشد و باید نجاست
از مخرج تعدی زیاد ننموده باشد و باید در وقت ریخته شدن بر نجاست بیرونی ریخته نشود
پس هرکاه شخص در صحرا و غیر ان از ان مکان که بول و غائط در ان هست برخواست و مکان دیکر
نشست و تطهیر نمود اکر رخت در ان اب بیفتد نجس نیست و ان زمین که بر ان اب ریخته شد
نجس نیست و بعضی ۳ شرط دیکر علاوه کرده اند که باید اجزاء ریزه در ان محسوس نشود و باید
اوّل اب بریزد بعد باد ست استعمال نماید و باید با غائط خون یا چیز دیکر نیاید و احتیاط
شدید در ملاحظهٔ شرط اوّلست و ملاحظهٔ باقی خوبست **دوّم** بدانکه در اب غساله خلافی
هست بعضی قائلند بنجاست ان مطلقا و بعضی بطهارتند مطلقا و بعضی میکویند کر ان
ابی که طهارت با و حاصل میشود پاک است و ابی که پیش از حصول طهارت است نجس است پس
در ان چیزی که دو دفعه شستن میخواهد اب غساله دفعه اولی نجس است و دوّمی پاکست
و تحقیق کلام در مسئله غساله اینست که هرکاه چیزی باب قلیل تطهیر شود هفت نوع اب
در ان متصور میشود اوّل ابی که از ان متغیر جدا میشود و ان نجس است بی شبهه دوّم ان ابی که
بان زوال عین میشود اظهر نجاست است سوّم ان ابی که بجهة تطهیر بر ان اوّلا جاری شود و
از ان جدا میشود فورا یا بفشار دادن و بعد محتاج باب دیکر نباشد قول مشهور در این نجاست است
و اوفق باحتیاط میباشد اکرچه قول بطهارت خالی از قوة نیست چهارم ابی که بجهة تطهیر

۲ اما افتابه نجس با اب نجس بجهة اتصال بزمین نجس نمیشود مکر اینکه اب از سوراخ از بیرون بیاید در ان و در دفعه دیکر که دو قسم دوم ذکر شد داشته صدر دام ظله العالی

۳ از این نوع و نوع سابق بر او اجتناب نمایند صدر دام ظله العالی

جاری شود و بعد از ان هم محتاج باب دیکر باشد مشهور در این نجاست است و مقتضی احتیاط
هم هست اکرچه طهارت خالی از وجه نیست پنجم ابی که بعد از اجراء اب تطهیر متصل میماند
بمحل لکن بعد از مکث یا اندک فشردن زیاد از متعارف بیرون می افتد اقوی در این طهارت است
ششم ابی که میماند و بعد از مکث یا اندک زیاد فشردن هم بیرون نمی اید این بی شبهه
پاک است هفتم ابی که ریخته شود زیاد از مقدار حاجت لازم بر ان اب اوّل بی انکه تمام تقاطر
کند الشیخ الاستاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه میفرمودند که اکرچه نجم یکساعت
بر ان اب بریزد همه ان ابها بنجاست غساله که تمام جدا نشده میشوند و در اخر تطهیر موقوف
بر جدا شدن قطرها است اکرچه این قول خالی از تامل نیست لکن موافق احتیاط است و از اینجا
مسئله معلوم میشود که هرکاه عضو نجس را که باب ریختن تطهیر کنی قبل از جدا شدن قطرهائی
که خود جدا میشوند از اباد ستمال یا لنک خشک کنی ان دستمال و لنک نجس میشوند و شاید
ثانیا پا را نجس کنند که محتاج بتطهیر ثانی باشد و جدا شدن قطرها در ان کفایت نکند
و وجه ان بتامل معلوم میشود **قسم سیزدهم** اب قلیل مستعمل در رفع حدث
حدث اصغر و ان پاکست و پاک کننده است از حدث و خبث بی اشکال **قسم چهاردهم**
اب قلیل مستعمل در رفع حدث اکبر مثل اب غسل جنابت و غسل حیض و مس میت و حکم در ان
که پاکست و ازالهٔ نجاست بان جایز است و غسل مستحب بان جایز است و وضوء مستحب بان
جایز است لکن صحت وضوء واجب و غسل جنابت ثانیا بان محل خلاف و اشکال است و
احوط باحتیاط شدید ترک انست **مسئلة** هرکاه در وقت غسل که اب بر بدن
میریزد از قطرات ان در ظرف اب بچکد بعضی اشکال کرده اند در غسل بان از این بابت که اب
مستعمل در رفع حدث اکبر در ان داخل شده و این کلام راهی ندارد هرچند قائل باشیم که باب مستعمل
غسل نمیتوان کرد **قسم پانزدهم** اب قلیل سؤر یعنی ابی که نیم خورده حیوان یا عضو
دیکر او بان برخورده باشد و حکم ان تابع حکم انحیوانست پس سؤر نجس العین نجس و سؤر طاهر
العین طاهر است لکن سؤر غیر ماکول اللحم مکروه است مکر سؤر مسلم که علاوه بر انکه مکروه
نیست استعمال ان مستحب است بلکه از بعض احادیث ظاهر میشود که ابی که پس مانده
استعمال مسلمین است بهتر است از اب محافظت شده دست نخورده بجهة وضو و تطهیر و در
حدیثی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله خواستند وضو بکیرند یا مشغول وضو بودند

[illegible] ... نماید یا با طهور ... نجس نشود صدر دام ظله

کوثر در انجا بود نکاه باب کو دمعلوم شد تشنه است انحضرت آبرا نزد کوبر کذاشت وانکوبر
ازان خورد وحضرت باب پس مانده کوبه وضو کرفت **مسئلة** مکروهست استعمال
سؤر زن حائض که چندان تقوائی ندارد بلکه هر کس خواطر جمعی ازو حاصل نیست وهرچند
که شرعًا همه انها پاکند **مطلب دویم** از خاتمه در بیان احکام ظرفها است بدانکه
ظرف یا از معدنیات است یا از جلود است یا از غیر انها وبجهت بعضی از انها احکام خاصه هست
که در چند مطلب بیان میشوند **مطلب اول** بدانکه ظروف طلا ونقره را در شریعت
مطهره چند حکم هست اول حرام است ساختن انها دویم حرام وباطل است اجیر شدن بر
ساختن انها سیم حرام است زینت بانها بمحض کذاشتن چهارم حرام است نکاه داشتن
انها ودرهر آن شکستن انها واجبست بر صاحب انها وبرهر کس که قدرت بر شکستن انها
دارد واکر انهارا شکست ضامن قیمه ساختن انها نیست لکن اکر اتلاف اصل انها بشود ضامن
است پنجم حرام است چیز خوردن از انها بدست کرفتن وبلب کذاشتن فرو بردن آن چیز
ششم حرام است استعمال انها در آن هرچند باین طریق باشد که غذا در ظرف دیکر باشد
که در مجمعه نقره یا طلا کذاشته است هفتم حرام است اکل وشرب از انها اکرچه باین طریق باشد
که از ان خالی کند در ظرفی دیکر پس استعمال غوری نقره وسماور نقره حرام است **مسئلة**
هرکاه خادم کسی مثلًا از ان ظرف نقره در فنجان غیر نقره بریزد وبدیکری بدهد بی شبهه آن
ریزنده معصیت نموده واقوی اینست که صاحب انها که بامر او در انها ریخته شده نیز معصیت
استعمال نمودن براو هست هشتم حرام است وباطل است وضو وغسل از ان ظرف چه آن
بریزد بر اعضا یا در میان دست خالی کند بعنوان استعمال یا عضو را میان آن بزند بعنوان
ارتماس نهم اکر محل ریخته شدن آب وضو یا غسل ظرف طلا ویا نقره باشد پس اکر آن
ظرف را بجهت همین قرار داده که محل آب وضو یا غسل او باشد اقوی بطلان است واکر اتفاقًا
چنین شده که آب در آن ریخته شد عیب ندارد دهم اکر ظرف آب منحصر باشد بطلا ونقره باید
تیمم نمود یازدهم حرام است بیع وشراء انها بنحویکه هیئت ظرف ملاحظه شود اما اکر
ماده را بفروشد بدون ملاحظه هیئت بقصد شکستن آن وبشرط بعیش عیب ندارد
دوازدهم تفاوتی نیست در احکام مذکوره مابین ظرف بزرك وکوچك پس ترپالکدان وقبله
نمای طلا ونقره داخل این احکامند وهمچنین سرشطب وجای او ولکن سرقلیان ومیانه آن

عیب ندارد واما محل جوز قلیان هرکاه نقره یا طلا باشد پس اکر بنحویست که اکر آن جوز از او جدا
شد خود تنها ظرف مستقلی است اقوی در آن نیز حرمت است واکر ته او از غیر از طلا ونقره قرار بدهند
وباقی آن طلا یا نقره باشد عیب ندارد سیزدهم بست تفنك وطپانچه ومحل لوله دعا مثل محل حرز
جواد که از نقره یا طلا میسازند وعصای نقره کرفته وغلاف شمشیر وقمه وکارد وامامه شطب
وزیور مجوف زنانه داخل در این حکم نیستند ودر قاب قرآن احتیاطی هست ولوح وصفحه که لب
کردان ندارد وقندیل ومشبك بقسمی که چیزی در آن قرار نکیرد عیب ندارد ونقره وطلا کوب
ومطلا ومفضض عیب ندارد وظرفی که بمیل یا مفتول طلا ونقره لیست زده باشند یا دور لب
از طلا یا نقره کرفته باشند عیب ندارد لکن اکر چیزی از ان بیاشامد باید لب را بر آن کناره نکذارد
چهاردهم استعمال مرکب از طلا ونقره بطریق مزج یا تبعیض نیز حرام است پانزدهم مرکب از نقره
وغیر طلا یا از طلا وغیر نقره اکر بطریق مزج باشد پس اکر غالبًا اسم آن غیر براو کفته میشود حلال است
واکر اسم طلای مغشوش یا نقره بر آن صادق است حرام است واکر یکطرفش از طلا یا نقره ویکطرف
او از چیز دیکر باشد ظاهرًا عیب ندارد شانزدهم اکر ظرف منحصر باشد بمغصوب وطلا ونقره
ودر استعمال مضطر باشد هریکی از ان دو مقدم است بر مغصوب **مطلب دویم**
در احکام ظروف مصنوعه از پوست است هرکاه ظرفی از پوست حیوان نجس العین یا میته غیر نجس
العین مثل دلو یا خیك یا غیر آن درست کردند استعمال آن حرام است حتی که چیز خشك در آن کذارند
یا ترازو قرار بدهند وبعضی احادیث که دلالت دارند بر جواز دلو یا خیك قرار دادن انها محمول
بر معنی دیکر یا مطروح اند بجهت مخالفت اخبار بسیار واجماع علماء شیعه واکر از ان محل ریخته شدن آب
وضو وغسل قرار بدهد آن وضو وغسل باطل اند ولکن اکر اتفاق شد که جای ریخته شدن آب وضو
یا غسل شد عیب ندارد **مسئلة** هرچیز از پوست که از دست مسلمان کرفته شد هرچند از
بلاد کفر آورده باشد محکوم است بپاکی مکر اینکه یقین باشد که آن پوست بخصوصه میته است
مسئلة اکر ظرفی که جلد میته است یک کر آب بکیرد پس اکر کم کم در آن یک کر جمع شده آن آب
نجس است واکر یك مرتبه کر در آن ریخته شد آب نجس نمیشود لکن ظرف بنجاست خود باقی است
پس اکر بقدر یك کر است وچیزی از ان بیرون آوردی آنچه بیرون آورده پاك وانچه باقی مانده در ظرف
نجس میشود **مطلب سیم** هر ظرفی که از چیز محترمی ساخته شده مثل خاك وتربت پیغمبر وائمه
علیهم السلام پس اکر بجهت احترام وتعظیم برداشته شده نجس نمودن آن حرام است چه در خود آن

مکان محترم باید در غیر آن مکان وازالهٔ نجاست از آن واجبست واگر بقصد احترام نباشد مثل لولیین
وکوزه تربت کربلا پس نجس کردن آن در خود آن محل محترم عیب ندارد واما در غیر آن محل و در غیر کربلا
نجس نمودن آن اشکال کلی دارد والله العالم بحقایق احکامه اینست تمام کلام در طهارت که عمدهٔ
مقدمات نماز است **مقدمهٔ سوم** از مقدمات نماز ملاحظهٔ وقتاست بدانکه لازم است
بر مکلف اولاً معرفت اوقات نماز کلیة وثانیاً کیفیت تشخیص وقت در خارج که بچه طریق باید
شناخته شود واحکام خطاء در آن پس در اینجا چند مقام است **مقام اول** در شناختن
اوقات بحسب حکم شرعی بدانکه اوقات نمازهای واجبه ومستحبه یا حدی دارند از هر دو طرف
مضبوط از بابت زمان مثل نمازهای یومیه ونوافل آنها واینها را موقت گویند یا از بابت حالت
مخصوصی مثل نماز خسوف وکسوف یا حدی در اول دارند لکن آخر آنها حدی ندارد مثل نماز زلزله
ونذر مطلق ووقت در موقت گاهی وقت فضیلتاست وگاهی وقت صحت تنها وگاهی وقت مطلق است
وگاهی وقتاست برای مضطر وگاهی اصلی است وگاهی نازل منزلهٔ وقتاست پس برای هر نمازی
چند قسم از وقت تصویر میشود وتفصیل اینها در چند مقصد بیان میشود **مقصد اول**
در وقت نماز ظهر وعصر است بدانکه نماز ظهر وعصر را دوازده حالتست تحدیداً اصلی برای
هر دو وسه وقت فضیلت از برای ظهر ویک وقت صحت بعد از آن ودو وقت تنزیلی بر آن ویک
وقت فضیلت برای نماز عصر ودو وقت صحت یکی مقدم بر فضیلت ویکی مؤخر ودو وقت
تنزیلی برای آن وبیان آنها در ضمن چند امر می شود **امر اول** در بیان وقت اصلی محدود برای
ظهر وعصر وکیفیت تحدید آن بدانکه از زوال تا مغرب وقت اصلی هر دو نماز است وزوال اول
میل آفتاب است از دایرهٔ نصف النهار بجانب مغرب وتشخیص این بملاحظهٔ زیاد شدن سایه
یا پیدا شدن آنست وبیان آن اینست که وقت طلوع آفتاب هر جسمی که در روی زمین است سایهٔ
طولانی دارد بطرف مغرب وهر چه آفتاب بالا میاید آن سایه کوتاه میشود تا بحدی میرسد
که دیگر سایه از آن کوتاه تر نمیشود ودر بعض بلاد سایه نابود میشود پس همین که سایه شروع
کرد بزیاد شدن یا اینکه تازه بهم رسید بعد از نابود شدن وبطرف مشرق میل کرد پس آن اول
ظهر است واگر زمین هموار باشد وشاخص خراطی کرده که سر آن تیز باشد کذا اشته شود بهتر
تشخیص میشود واگر بطریق دایرهٔ هندیه اعمال بشود اول ظهر حقیقی مشخص میشود ومنتهی میشود
هر دو بمغرب یعنی غروب قرص آفتاب وبرطرف شدن شعاع آن از دیوارهای بلند در افق

معلوم نیست پس احوط این است که تا اخیر نهند از ... تا غروب قرص واگر تاخیر کند نماز ظهر وعصر را بین غروب قرص ورفتن سرخی از طرف مشرق بجای آورند نیت اداء وقضا ننمایند ودر روزه بعد از رفتن سرخی از طرف مشرق افطار کنند صدر دام ظله

شخص واما کیفیت وقت بودن برای هر دو اینست که میگوئیم از تحقق زوال تا مغرب وقت ظهر
وعصر است گاهی بطریق شراکت که هر دو در همهٔ آن صحیح اند وگاهی بطریق اختصاص ظهر از اول
وقت بقدر خود واختصاص عصر از آخر وقت بقدر خود وگاهی بمحض اختصاص ظهر بوجوب تقدیم
در همهٔ وقت پس هر یک از احکام مختلفه نسبت بحالات بر یکی از آنها متفرع میشود وتفصیل آنها
ببیان چند مسئله است **اول** هرگاه بخیال اینکه نماز ظهر را کرده عصر را کرد در وقتیکه بقدر نماز
ظهر زیاد تر نگذشته عصر باطل است **دوم** هرگاه بخیال دخول وقت مشغول نماز ظهر شد
وبعد معلوم شد که وقت نبوده لکن قبل از اتمام نماز وهر چند در حرف آخر نماز وقت داخل شده
نماز ظهر صحیح است ودر اینجا اول وقت نماز ظهر نماز عصر را بجا میاورد ومجزیست **سوم**
هرگاه در اثنای نماز معلوم شد که وقت نبوده ولکن قبل از اتمام وقت داخل خواهد شد صحت
محل اشکال است **چهارم** هرگاه عمداً عصر را بر ظهر مقدم داشت هر چند در وقت مشترک
باشد باطل است **پنجم** هرگاه بخیال آنکه ظهر را کرده یا غفلةً نماز عصر را کرد اگر در وقتی
بوده که بقدر نماز ظهر از وقت گذشته عصر صحیح وبعد از آن ظهر را بکند **ششم** هرگاه در
اثنای نماز بخاطرش آمد که نماز ظهر را نکرده عدول کند بظهر یعنی الآن نیت کند که این را ظهر
قرار دادم صحیح است وبعد عصر را بکند وظاهر اینست که در صحت عدول هم تفاوتی نیست ما بین
اینکه در وقت مختص اتفاق بشود یا مشترک **هفتم** هرگاه وقت وسعت زیاده از چهار
رکعت ندارد باید نماز عصر را بکند **هشتم** آنکه هرگاه بخیال اینکه وقت وسعت ندارد نماز
عصر را کرد بعد معلوم شد که وسعت چهار رکعت دیگر وا دارد نماز ظهر را بکند واین را بعضی قضا
گفته اند لکن اقوی اینست که اداست واحوط اینست که نیت قضا واداء نکند بلکه نیت نماز ظهر را بکند
وجوباً واحوط از این است که چهار رکعت نماز بکند عما فی الذمه چون که شاید آن عصر ظهر حساب شود
واین عصر باشد **نهم** هرگاه نماز قصر باشد همین که چهار رکعت ماند هر دو نماز را میکند اداءً
مثل اینکه در حال تمام هشت رکعت بماند واگر سه رکعت مانده باز هر دو نماز را می کند مثل آنکه در حال
تمام پنج رکعت بماند واگر دو رکعت مانده عصر را تنها میکند مثل اینکه در حال تمام چهار رکعت
بماند **دهم** وآن مسئلهٔ دقیقی است آنستکه هرگاه بتبدیل حکم قصر بتمام شد تبدیل ظهر
بعصر میشود مثلاً شخص مسافر بعد از دخول در نماز قصر هرگاه عازم بر اقامه شد لازم است تمام
کند پس اگر در آخر وقت بوده که چهار رکعت بمغرب مانده تکلیف از ابتداء بظهر قصر بوده حال که

محل تأمل است صدر

تکلیف بتمام شده باید عصر را بکند و اگر قاصد اقامه بعد از شروع در نماز تمام رای او برگشت
لازم است قصر کند پس در این صورت که تکلیف بعصر تمام بوده تکلیف بظهر قصر میشود و در
خود این مسئله اشکالی نیست اشکالی که هست در کیفیت عدول از ظهر بعصر و از عصر بظهر است
در اینصورت **امر دوم** ظهر را سه وقت فضیلت هست و یك وقت صحت بعد از انها فضیلت
اول از زوال است تا اینکه سایه که حاصل شده دو هفت یك شاخص بشود و بعد از ان
تا انکه چهار هفت یك بشود و بعد از ان تا اینکه بقدر شاخص بشود و بعد از ان وقت صحت
تنها است تا وقتیکه چهار رکعت بمغرب بماند **امر سوم** عصر را یك وقت فضیلت هست
و یك وقت صحت مقدم بر ان و یك وقت صحت مؤخر از ان اول وقت فضیلت ان از وقتی است
که سایهٔ حاصل بعد از زوال بقدر شاخص بشود تا وقتی که دو قدر ان بشود و یکوقت صحت مقدم
بر این از فراغ از ظهر است تا ان وقت و وقت صحت دیگر بعد از دو قدر شدن سایه است تا مغرب
امر چهارم هر یك از ظهر و عصر را مثل همه نمازها دو وقت تنزیلی هست که در احکام مشترکه
مذکور میشوند **مقصد دوم** در وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه وقت نماز
مغرب و عشا را چند حالت است یك تحدید حالت اختیار و یك تحدید برای حالت اضطرار و وقت
فضیلت و وقت صحت مقدم بر فضیلت و وقت صحت مؤخر از ان و تفصیل اینها در ضمن
چند امر است **امر اول** بدانکه تحدید هر دو نماز در حالت اختیار از مغرب است تا نصف
شب و در مغرب دو قول است اول انکه مغرب وقتی است که افتاب غروب کند و سرخی
که بعد از غروب ان در همهٔ اسمان پیدا شده از سمت مشرق زایل شود یا از تمام ربع مشرقی فلك
زایل شود **دوم** انکه مغرب همان غروب قرص افتاب است از دایرهٔ افق که شعاع ان از سر کوهها
و عمارات بلند زایل شود و این قول اقوی است پس تاخیر نماز ظهر و عصر بین الغروبین محل اشکال
است و هرگاه چنین کرد قصد ادا نکند لکن بجهت افطار و نماز مغرب ملاحظهٔ قول اول نمودن
اوفق باحتیاط است و تقدیر انها بر غروب سرخی نهایت اشکال را دارد و تحدید انها در حالت
اضطرار تا طلوع صبح است پس هرگاه بی عذر از نصف شب تاخیر انداخت معصیت نموده و نماز
قضا شده و هرگاه فراموش نمود یا بخواب رفت یا مانعی داشت و پیش از صبح رفع مانع شد قضا
نمیشود و احوط اینست که غیر از مضطر هرگاه بعد از نصف شب قبل از فجر کرد قصد قضا و ادا نکند
و همچنین مضطر هم قصد قضا و ادا نکند **امر دوم** مغرب را سه وقت فضیلت است اول از طرف

سزن

ولی اختیار نماز بر اقامه نشود و اگر یقین بیقاء ده روز نمود مگر گاهی مثلاً نماز ظهر را باطل نماید و عصر تمام بجای اورده اگر چه بعضی ازان در خارج وقت واقع شود صدر ره

عدول از ظهر بعصر وجهی ندارد صدر ره

شدن سرخی مشرق که اول غروب است تا برطرف شدن سرخی مغرب دوم از برطرف شدن
سرخی مغرب تا ربع شب سیم از ان تا ثلث شب و این سه وقت فضیلت هر سابقی از انها
افضل از ما بعد انست و بعد از ان وقت صحت است تا چهار رکعت بنصف شب برای مختار
و چهار رکعت بصبح مانده برای مضطر **امر چهارم** عشا را یك وقت صحت هست پیش از
وقت فضیلت و ان بعد از فراغ از مغرب است قبل از زوال حمرهٔ مغرب و دو وقت فضیلت
ان بعد از زوال سرخی است از مغرب تا ربع شب و دوم از ربع شب است تا ثلث شب و
یکوقت صحت دارد بعد از این تا نصف شب در حال اختیار و تا صبح در حال اضطرار **مقصد
سیم** در وقت نماز صبح است اول وقت صحت ان که اول وقت فضیلت ان هم میباشد طلوع
فجر صادق است و کیفیت این است که افتاب بعد از غروب اثری از ان در سمت مغرب هست
کم کم ضعیف میشود تا نصف شب و در ان وقت هر دو سمت مساوی میشوند و بعد که افتاب
در تحت الارض از دایرهٔ نصف اللیل میل بسمت مشرق کرد فی الجمله سفیدی در سمت مشرق پیدا
میشود و کم کم قوت میگیرد تا فجر کاذب و ان سفیدی است که کشیده است طرف بالا مثل عمود
و لکن در پایین افق تاریکی هست و ما بین ان و زمین سیاهی شب حایل است بعد از ان از پایین
افق سفیدی پهن شده در افق و متصل بزمین ظاهر میشود مثل رودخانه که از دور دیده شود
یا لباسهای سفید پهن کرده و ان صبح صادق است و اول وقت صحت است و اول وقت فضیلت
است و طول میکشد فضیلت تا ظهور سرخی واضح در مشرق بعد از ان وقت صحت است تنها تا
ظاهر شدن جزو اول قرص افتاب از مشرق **مقصد چهارم** در بیان احکام مشترکه
اوقات است در ضمن چند مسئله اول اینکه صحت نماز موقوف است بر علم بدخول وقت حتی
اینکه اعتماد بر محض شهادت دو عادل هم محل اشکال است چه جای که یك عادل و همچنین باذان
یا مظنه از راه دیگر هم اعتماد نمیتوان کرد و اگر اعتماد کرد و نماز کرد نماز باطل است هر چند بعد یقین
شود که وقت بوده است مگر اینکه در اصل مسئله یقین داشته باشد که جایز است و ابداً تشکیك
نداشته و قصد قربت نموده باشد هر چند که مقصر هم باشد **مسئله** هرگاه شخص بی التفات
باینکه باید ملاحظهٔ وقت کند نماز کرد بعد معلوم شد که تمام نماز در وقت بوده اقوی صحت است
و هرگاه معلوم شد که نبوده باطل است قطعاً و هرگاه بعد از نماز معلوم شد که در اثناء نماز وقت
داخل شده صحت محل اشکال است **مسئله** هرگاه در اثناء نماز ملتفت شد که بمیل الخاطر

اول فضیلت

داخل نماز شده است ودر اینحالت هم نمیداند که آیا وقت است یا نه باید نماز را بهم زند واگر اتمام نماید بعد اعاده احوط است دویم هر گاه در آسمان علتی باشد که تحصیل علم بوقت ممکن نباشد مثل ابر وغبار ونحو آن اعتماد میکند بمظنه ولازم نیست تأخیر بجهة حصول علم وهمچنین هر گاه علت در شخص باشد بسبب نابینائی یا محبوس بودن مسئله هر گاه در اینصورت مظنه بدخول وقت شد کافی است وهر گاه مظنه بخروج وقت شد هم حجت است لکن تفاوتی دارند در اینکه اگر مظنه بدخول وقت کرد ونماز کرد بعد معلوم شد که همهٔ نماز او قبل از وقت بوده باطل است اما اگر مظنه کرد که وقت گذشته ونماز را بنیت قضا کرد بعد معلوم شد که وقت نگذشته بود عیبی ندارد مسئلة هر گاه در این صورت که عمل بمظنه مینماید معلوم شد که وقت شروع او بنماز هنوز وقت نشده بود لکن در اثناء نماز وقت داخل شده صحیح است هرچند سلام واجب تنها یا بعض آن تنها در وقت اتفاق شده باشد پس این نماز نازل منزلهٔ نماز وقت است بحکم شارع مسئلة هر گاه در صورت تکلیف بتحصیل یقین یقین بوقت نموده ونماز کرد بعد معلوم شد که وقت در اثنای نماز داخل شده است آیا حکم این حکم مظنه است در آن تأملی هست اگرچه اقوی اینست سیم هر گاه از وقت بقدر نماز گذشت ونماز نکرد ومانع از تکلیف هم رسید بسبب بیهوشی یا حیض تکلیف بآن نماز براو ثابت وقضاء آن لازم است ومراد از تمکن از نماز در آن وقت اینست که حالت خود را ملاحظه کند که اگر نماز میکرد در این مقدار بی مانع نماز تمام شده بود پس در بعض حالات شخص گذشتن یکربع ساعت بلکه کمتر ودر بعض حالات گذشتن چهار ساعت باعث ثبوت حکم میشود مثلاً هر گاه همه مقدمات نماز جمع بود حتی طهارت وظهر شد وتکلیف نماز قصر بود که چهار دقیقه مثلاً جا می آید همان قدر که از ظهر گذشت بیهوش یا حایض شد قضای نماز بذمه می آید واگر جمیع مقدمات نماز محتاج بدو سه ساعت باشد وهمان مقدار تنها گذشت وبیهوش یا حایض شد بذمهٔ او نمی آید وبعضی گفته اند مقدمات دیگر دخل ندارند همینکه از وقت مقدار طهارت وخود نماز بگذرد تکلیف ثابت میشود واحوط ملاحظهٔ این قول است چهارم هر گاه در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یکرکعت از وقت ادراک میشود مثل اینست که تمام را ادراک کرده که نماز براو واجبست وظاهر اینست که قصد ادا هم میتواند بکند پس این نماز بعد از وقت نازل منزلهٔ نماز وقت است بحکم شارع ومراد از یکرکعت رکعت بحسب حال آن نماز است پس

در بعض جاها رکعت عبارتست از تکبیر وقراءت ورکوع وسجدهٔ اول وثانی که آخر آن فراغ از ذکر سجدهٔ دویم است ودر بعض مقامات رکعت یک تسبیحه وسه چشم بهم زدن است ودر بعض مقامات یک تسبیحه تنها است هم چنانکه تفصیل هر یک در جای خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پنجم اگر وقت بقدر همه نماز وتیمم وسعت دارد لکن اگر وضو یا غسل بجا بیاورد ادراک یکرکعت میکند ظاهر لزوم تیمم وادراک کل وقت است ششم هر دو نماز که شریکند در وقت دارند مثل ظهر وعصر ومغرب وعشا وهر گاه وقت بقدر آخری تنها مانده آنرا بجا بیاورد واولی را بعد از آن قضا کند پس اگر بقدر چهار رکعت تا مغرب بیشتر نمانده همان نماز عصر را بکند واگر در سفر است دو رکعت که ماند عصر را بکند هفتم اگر بقدر یک نماز ویکرکعت بماند هر دو نماز را بکند که نماز اول قدری از وقت نماز دویم تصرف میکند ونماز دویم که یکرکعت او در وقت خود است قدری از آن در ما بعد وقت تصرف میکند وهر دو ادا هستند پس اگر پنج رکعت مانده بمغرب ظهر وعصر ادا می باشند کلامی که هست اینست که هر گاه بقدر چهار رکعت بنصف شب بماند آیا نماز عشا را بکند یا مغرب وعشا هر دو را بطریقی که گفته شد چون تمام نماز مغرب ویکرکعت از عشا در وقت میشود مشهور اول است واقوی دویم است لکن اگر بجهة عذر اضطرار مضطر چهار رکعت بصبح مانده باشد اقوی اینست که نماز عشا را بکند وبعد از آن مغرب را قضا کند هشتم عدول از نمازی بنمازی دیگر در اثنای نماز بر چند قسم تصویر میشود بعضی واجبند وبعضی مستحب اند وبعضی جایز نیستند ومبطل اند تفصیل آنها در باب نیت انشاء الله بیان خواهد شد واما عدول بعد از نماز از همان نماز ظهر وعصر بعضی گفته اند ومحل آن بیان شد لکن محل اشکال است نهم بدانکه تعجیل در بجا آوردن نماز در وقت مطلقا افضل است مگر در دوازده موضع که تأخیر افضل است یا مساوی است یا تقدیم اول برای نافله کذا که تأخیر نماز واجب میکند تا نافله را تمام کند دویم تأخیر نماز عشا تا سرخی مغرب برود سیم تأخیر نماز مغرب وعشا برای حاج که مغرب از عرفات کوچ می کنند تا برسد بمشعر وهرچند ربع شب یا ثلث آن بگذرد چهارم تأخیر نماز مغرب برای کسیکه رفقا او بجهة افطار انتظار او را داشته باشند یا اینکه خود از گرسنگی وتشنگی حالت توجه بنماز نداشته باشد پنجم کسیکه مدافعه بول وغایط نماید که مستحب است تأخیر تا رفع آنها نماید ششم هر گاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت یا انتظار حضور قلب لکن اینقدر تأخیر نشود که تمام

تضییع وقت شود یا عادت بران بکند هفتم در شدت کرمای ظهر بجهت خنک شدن هوا قدری
تأخیر کند هشتم کسیکه نماز قضا بذمه او هست ومشغول است نماز ادا را تأخیر کند تا اخر وقت
نهم هرکاه عذری دارد وبکیفیت معذور نماز تکلیف او باشد واحتمال زوال عذر میدهد
تأخیر بهتر است وبعضی تأخیر را واجب میدانند دهم در مسافری که شتاب داشته باشد بجهت
رسیدن بمنزل واب وعلف حیوانات یازدهم در زن مستحاضه کبری وزنی که مربیه طفلی باشد
ویك لباس بیشتر نداشته باشد بتفصیلی که در محل خود بیان شد دوازدهم هرکاه مستحب موکد
فوری در وقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج مسلمین یا تشییع جنازه وبخوان **مقدمه**
چهارم از مقدمات نماز استقبال قبله است ودر ان چند مقصد است **مقصد اول**
در بیان اصل قبله است بدانکه کعبه معظمه قبله است یعنی استقبال ان در شریعت واجب شده
در چند جا ومستحب است در چند جا ومعنی استقبال وکیفیت ان مختلف است باختلاف
امکنه وحالات وتحقیق استقبال وثبوت ان وظهور خطا در ان احکام مخصوصه هست پس
در اینجا چند مقصد است **مقصد اول** در معنی استقبال کعبه بدانکه استقبال جسمی
که محسوس ونزدیك باشد باینست که بطریقی مقابل ان باشی که هرکاه خطی از موقف تو باستقامت
کشیده شود بان بر خورد پس جاعتی که کعبه را می بینند بقدر ان در مقابل ان می توانند بایستند
وهمینکه از ان قدر اضافه شد باید بسمت دیکر بایستند ولهذا در دور کعبه نماز جماعت باید
بطریق استداره باشد که طول صف زیاده از طول کعبه نباشد وهرکاه قدری از کعبه دور
تر شد وصدق استقبال میشود بر هر یك از صف که اکر خط مستقیم کشیده شود از موضع هر یك
بکعبه بر نمیخورد ولکن بحسب بصر چنان مینماید که همه انها مستقبل اند وهرکاه دوری زیاد
شد خصوصا مثل بلاد بعیده در کیفیت استقبال کلام بسیار است بعضی کفته اند استقبال حقیقی
حرم برای اهل بلاد خارج از حرم باید بشود وبعضی کفته اند قبله انها خطی است که فرض بشود
کشیده از مغرب تا مشرق ومرور بکند بر کعبه وبعضی کفته اند که فضای بالای کعبه که حقیقة
کعبه است تا اسمان در همه جا پیدا است لکن معین نیست پس توجه بان مثل توجه بمحسوس است
وبعضی کفته اند که سمت کعبه طرفی است که مظنه حاصل شود برای هر یکی که مستقبل عین کعبه است
وبعضی از مشایخ عظام بنای ایشان براین است که تکلیف بعید استقبال قبله است بنحویکه
اکر حجاب برداشته شود بکیفیت استقبال محسوس از دور روی باو باشد هرچند خط مستقیم

اوسط وجوب است صدر دام ظله

در غیر کسانیکه مقابل با ارکان اند صدر دام ظله

از موقف او بکعبه بر نخورد ودر این کیفیات ترتیبی قرار داده اند که اول علم وبعد علامات منصوصه
از شارع وبعد تحصیل مظنه وبعد اعتماد بر قبله مساجد ومقابر مسلمین وبعد اکتفا بجهت عرفیه
بطریق علم یا ظن وبعد لزوم چهار نماز بچهار طرف وبعضی بطریق دیکر ترتیب قائلند واظهر در نظر این
که قبله خود خانه کعبه است یعنی ان فضای کشیده از طبقه اخری زمین تا عنان اسمان برای قریب
وبعید لکن از برای بعید اکتفا میشود در استقبال بجهت عرفیه کعبه دیکر دقت وشدت ملاحظه
ضرور نیست وعلم باستقبال عین عادة تحصیل نمیشود حتی در محراب پیغمبر صلی الله علیه واله چونکه
از بنای طاق محراب باین وضع که الان هست یقین نمیشود که ایستادن ان حضرت بهمین نحو بوده
که ابدا تیامن وتیاسر نشده وهم چنین در قبور مطهره ایشان بسبب وجود ضریح وصندوق و
سرداب دفن وبنای قبر بالا واصل کیفیت توجه جسد شریف بطریق یقین تحصیل نمیشود بلی در اینها
یقین بجهت کعبه حاصل میشود وهم چنین در علامات خاصه که از جانب شارع نصب شده وعمده
انها ستاره جدی است که بنای قبله بر انست وفی الحقیقه افتاب وماه وهر ستاره را در حالت
خاصه بیك طریق میتوان نشانه قرار داد لکن جدی بخصوصه بسبب ساکن بودن حتی ان شارع
از قرار داد علامت برای اهل عراق بوضع خاصی که کذاشتن ان پشت سر باشد واستفاده بلکه
جاها بمقایسه بان میشود وعمده ان بدین طریق است که هرجائی که مکه در نقطه جنوب انست بتحقیق
توجه بکذاشتن جدی است ما بین دو شانه وباختلاف بلاد در انحراف مکه نسبت بانها از نقطه
جنوب بسمت مغرب منحرف میشود کذاشتن جدی از اول شانه راست تا برسد انحراف بجائی که
قبله ان نقطه مغرب است بکذاشتن جدی محاذی دست راست وبهمین طریق ملاحظه شانه چپ
میشود وکم کم انحراف ملاحظه میکنند تا جائی که نقطه مشرق قبله است جدی را محاذی دست
چپ میدهند وهرکاه جائی باشد که مکه در نقطه شمال انست جدی را ما بین هر دو چشم قرار
میدهد وبعد ملاحظه انحراف غربی یا شرقی ملاحظه انحراف در او میشود تا جائی که نقطه مغرب
قبله است جدی محاذی دست چپ میشود وجائی که بنقطه مشرق میرسد جدی محاذی دست
راست قرار میکیرد ودیکر بمشرق ومغرب وماه وستارکان دیکر بحسب وضع بلاد ووضع شخص
تشخیص میشود واز قرار این علامات وکثرت احتیاج باستقبال در صحراها ودریاها وعمارات
مختلفه ودر دفن اموات وتوجیه محتضرین وذبح ذبایح معلوم میشود که دقت وشدت ملاحظه
در امر قبله نیست باینمعنی که منظور صدق عرفی توجه بسمت کعبه است وبجهت این مطلب چند دلیل

بیان میشود اوّل ملاحظهٔ طریق مسلمین از ساعت اوّل توجّه بکعبه تا حال در همه شهرها و صحراها در نماز و دفن و ذبح و غیر اینها معلوم میشود که دقّت و علم هیئت و ملاحظهٔ ارتفاع و انخفاض و استقامت جدی که هنوز بر یکی از عوام و بر بسیاری از خواص مشخّص نشده ضرور نیست و تحصیل یقین باینکه بطریقی ایستاده که اگر خطّی از موقف تو بکشند بکعبه میخورد ضرور نیست دویم آنکه بدقت ملاحظه در علامات قبور مشاهدهٔ ائمه مختلف بنظر می آید پس معلوم است که دقّت از اصل ملحوظ نیست سیّم آنکه هر کس که دقّت نسبت بقواعد هیئت کرده نظر او با مدقّق دیگر مختلف میآید همچنانکه در مسجد کوفه و اختلاف محاریب و نشانهای آن مشاهده شده چهارم آنکه یك صفحه مثلاً دویست فرسخ است یك علامت دارد پس هر گاه یك صف باین طول بایستد همه حقیقةً روی بقبله اند و این بطریق تقابل کعبه حقیقةً محال است پنجم اینکه ابعلامت که تشخیص شده اند کی انحراف از آن باز بنظر همان علامت است و حال آنکه باندك انحراف دو رو چندین فرسخ در محل توجّه تفاوت میشود ششم آنکه علم هیئت که تشخیص طول بلد و عرض بلد باصطلاح اهل هیئت نسبت بمکّه و آن مکان ملاحظه میشود تشخیص طول و عرض نفس کعبه نمیکند بلکه شهر مکّه و قدری از اطراف آنرا ملاحظه میکند از اینها هم معلوم میشود که مناط صدق عرفی اینکه روی بجانب مسجد الحرام است و از ابتداء مناط همین جهة عرفیه است و حقیقةً قبله بودن کعبه همین است نه اینکه در قبله تسامح هست و اینقدر هم وسعت در آن نیست که بعض علماء عامّه گفته اند که اگر مکّه در سمت مشرق جائی است همه جانب مشرق قبله است و اگر در سمت مغرب جائی است همه سمت مغرب قبله است و اگر در شمال جائی است همه سمت شمال قبله است و اگر در جنوب جائی است همه سمت جنوب قبله است بلکه ملاحظهٔ ما بین آن تضییق و این توسعه است بلی با تعذّر آن مقدار هم کافی است و کیفیّت تحصیل این توجّه برای کسیکه در مسجد الحرام یا مکّه است مقابلهٔ حقیقیّه است بعین کعبه هر چند کعبه را نه بیند و اگر بسبب دوری ممکن نشود برای شخص تعیین خانه و مقابلهٔ حقیقیّهٔ آن پس معنی قبله او خانهٔ کعبه است این است که باید بطریقی بایستد که عرفاً صدق بکند روی بکعبه است با ملاحظهٔ دوری او چونکه در چیزی که بعید است کیفیّتی در محاذات آن هست که مانند نزدیك ملاحظهٔ مقابلهٔ حقیقیّه در آن نمیشود و بجهة تحصیل این چند طریق است بترتیب اوّل تحصیل علم بآن اگر ممکن باشد دویم ملاحظهٔ علامات خاصّه که از شارع رسیده از باب جدی و احوط این است که رجوع بآنها بعد از ممکن نبودن

اوّل باشد سیّم شهادت دو عادل چهارم که بجدّ و جهد خود شخص حاصل شود و ظاهر این است که مظنّه خود مقدّم است بر شهادت و اگر تعارض شد هم اقوی تقدیم مظنّهٔ خود است و احوط دو نماز است هر یکی موافق یکی پنجم ملاحظهٔ محراب مساجد مسلمین و محل توجّه مذابح و مقابر ایشان و ظاهر اینست که بدون ملاحظه میتوان بر آن اعتماد کرد و اگر ملاحظه کرد و مظنّه بر خلاف آن شد اگر مخالفت کلیّه است عمل بآن مشکلست و اگر اندك یتامنی و یتاسیره است عمل بمظنّه خود باید بکند و احوط جمع است ششم مظنّه که از قول اهل بصیرت حاصل شود هر چند که از قول کافری باشد که بصیرتی در تشخیص داشته باشد هفتم مظنّه که از آلات مصنوعه مثل قطب نما و قبله نما حاصل شود حال کلام در ترتیب اینها و در حکم تعارض اینها است و همه اقسام بر این دو مقدّمه و اوّل این دو بر دویم مقدّم است مسئله هر گاه هیچیك از اینها بدست نیامد مشهور حکم کرده اند بلزوم چهار نماز در چهار طرف مقابل همدیگر و این احوط است لکن قول باینکه در این صورت اکتفا بیك نماز میشود هر طرفی که بخواهد خالی از قوّة نیست و هر گاه وقت وسعت چهار نماز ندارد بنا بر قول بوجوب آنها یا یك نماز کافی است یا آنچه وسعت دارد اقوی اوّل و احوط دویم است مسئله هر گاه یقین دارد که قبله یکی از دو جهة یا سه جهة است واجب بهمهٔ آنها نماز کند و امّا هر گاه مظنّه دارد که یکی از دو جهت یا سه جهت است باید چهار نماز کند و قول باکتفا بهمان دو یا سه خالی از وجه نیست مسئله در صورت وجوب چهار نماز هر گاه از وقت بقدر هشت نماز باندازه لازم است مشغول شود بظهر و عصر از چهار جانب اگر بقدر دو نماز باند هر دو را بجا بیاورد بهر طرف که بخواهد و میشود که ظهر را یکطرف بکند و عصر را یك طرف مسئله همین که دو نماز مرتّب بر او واجبست مثل ظهر و عصر و چهار جانب بر او لازم شد احوط آنست که اوّل ظهر را چهار طرف بکند بعد عصر را چهار طرف بکند و اگر هر طرفی ظهر و عصری کرد خالی از اشکال نیست اگر چه صحّت آن خالی از وجه نیست مسئله هر گاه در صورت تکلیف بدو نماز مرتّب که هشت نماز واجب میشود وقت بقدر هفت نماز یا شش نماز یا پنج نماز است اظهر اینست که چهار نماز بچهار طرف برای اوّلی باشد و باقی مانده هر چه هست برای اخری یا اکتفا بیك نماز کند بهر طرف که بخواهد بنا بر آنچه گذشت از اکتفا بیکی هر چند بقدر سه نماز وقت داشته باشد و اگر بقدر چهار نماز بیشتر نمانده بعضی گفته اند هم برای نماز

عـ ۱۳ اقوی دویم است العبد عـ ۱۴ اشکالی ندارد صحّت اقوی دویم است العبد

عـ ۱۱ خصوصاً نماز کم کراهت دارد بلکه حرام است بمذهب صدوقین و مشایخ قمیین خصوصاً طایفه که عمّه ابلیس است چنانچه در باب عمامهای مخالفین

آخر وقت و اولی را بعد از وقت قضا کند و اقوی این است که باید هر دو نماز را اکند و یا بیشتری برای اولی است یا اخری محل تامل است و اگر بقدر یک نماز مانده باز هم هر دو را اکند و همان مسئله هم میباید وکیفیت احتیاطی در این مسائل هست بسبب صعوبت تصور اکثر مردم بیان نشد **مقصد دویم** در بیان احکام استقبال وکیفیت آن در موارد متعدده بدانکه استقبال قبله در شرعیت در بعض مقامات بدون آن عمل باطل است و در بعضی لازم است و در بعضی ترك آن لازم است و در بعضی مستحبست و در بعضی مکروه و در بعضی حرام است و بیان اینها در چند مطلب است و بعد از بیان هر یك کیفیت استقبال آن هم بیان میشود اما لزوم آن پس در پنج جا است اول نماز واجب اصلی یا عارضی یا اعاده و قضاء آن هر چند مستحب باشد که استقبال شرط صحت آنها است و ملحق است بنماز واجب نماز احتیاطی که در بعض صور شك لازم میشود و همچنین اجزاء نماز که فراموش شده و بعد از نماز قضا میشوند و ملحق کرده اند سجود سهو را و در آن تاملی است لکن در سجده قران و سجده شکر شرط نیست و در نماز میت اقوی لزوم آنست دویم نماز مستحب در حالت استقرار بنا بر مشهور و بعضی گفته اند که شرط نیست پس همچنانکه در حال راه رفتن اختیارا قبله شرط آن نیست در حال قرار نیز شرط نیست پس میتواند ایستاده یا نشسته نماز نافله بغیر قبله کند **واما کیفیت** استقبال در نماز پس در نماز ایستاده باید مجموع پیش بدن از روی و شکم و رانها مقابل قبله باشد و بعضی گفته اند باید انگشتان پاها هم روی بقبله باشد و این احوط است و اینکه گفته که مکروه است در نماز روی را باینطرف و آن طرف نمودن در حالتی است که از روی بقبله بیرون نرود پس اگر روی را تمام بگرداند حکم بصحت نماز مشکل است و کراهتی که گفته اند در التفات بچشم است و اما در نماز نشسته دو زانو پس ملاحظه سرهای زانو میشود و در نماز نشسته که ساقین بر زمین باشند ملاحظه وضع ساقین میشود و در نماز خوابیده کف پاها باید روی بقبله باشند و در نماز حالت راه رفتن در سمت قبله انحراف زیاد از قبله ننماید و اگر بر غیر سمت قبله است این مراعات لازم نیست و در نماز بر پهلو خوابیده ظاهر قدمین هم ملاحظه میشود سیم حالت احتضار وکیفیت استقبال در این اینست که شخص بقفا خوابیده و صورت و باطن قدمین او بقبله باشند چهارم میت در حال نماز او و در حال دفن او **وکیفیت** اول آنستکه که میت را بر پشت بخوابانند و سر او بدست راست نماز گذار باشد که روی بقبله ایستاده **وکیفیت** دویم اینست که بر پهلو بخوابانند

که صورت و شکم و پیش بدن بجانب قبله باشد پنجم از مواضعی که استقبال لازم است ذبح و نحر است که شرط حلیت است **وکیفیت** آن اینست که محل ذبح و نحر و پیش بدن حیوان رو بقبله باشد و احوط اینست که ذابح هم روی بقبله باشد و اما جائیکه ترك استقبال واجب است پس آن در حال طواف است و اما جائی که استقبال مستحب است پس در چند حال است اول حال دعا دویم حال قرآن خواندن سیم حال ذکر چهارم حال تعقیب پنجم حال امر افعی که حاکم شرع کند ششم حال سجده شکر هفتم حال نشستن هشتم در جمیع احوال که مستحب است آنهم قطع نظر از امور سابقه و اما جائی که استقبال مکروه هست پس در حال جماع و در حال پوشیدن زیر جامه و در حال آب دهن و دماغ انداختن و هر حالتی که منافات با تعظیم دارد و اما جائی که استقبال حرام است پس در حالت تخلی است بجهة بول یا غائط که استقبال و استدبار هر دو حرام است و در حالت استبراء اقوی حرمت است و در حال استنجا احوط اجتنابست **مقصد سوم** در حکم اخلال باستقبال است در مقام وجوب شرطیت آن پس اگر عمدا با علم بحکم اخلال نمود بآن پس در نماز باعث بطلان و در ذبح باعث میته و حرام شدن و اگر در احتضار ترك شد معصیت است تنها و اگر در نماز میت ترك شد صحت محل اشکالست و اگر در دفن میت ترك شد هر چند بعد از خاك ریختن باشد هم باید مراعات کند و ظاهر جواز نبش است بجهة تحصیل استقبال لکن مادامیکه نپاشیده است و اگر جاهل مسئله باشد با تقصیر هم حکم همین است و اگر جاهل بقبله باشد پس حکم آن نسبت بنماز گفته شد و در ذبح و دفن و احتضار حکم ساقط است در اطراف میخواهد حیوان را بکشد و هر طریق بخواهد میت را دفن کند و اگر علم رساند بطرفی یا مظنه کرد یا عمل بعلامتی کرد بعد ظاهر شد که منحرف بوده پس انحراف چند نوع تصور میشود که هر نوع حکمی دارد پس اگر معلوم شد که قبله مابین آن سمت نماز و دست راست یا دست چپ بوده که بحد دست راست و چپ نرسیده نماز او صحیح است و اعاده نمیخواهد و اگر در اثناء باشد گذشته صحیح است و در باقی مانده روی بقبله کند و اگر معلوم شد که قبله محاذی دست راست یا دست چپ بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و الا قضاء ضرور نیست و اگر معلوم شد که قبله از دست راست یا چپ گذشته بطرف پشت سر یا بخود پشت سر بوده اگر وقت باقیست اعاده کند و اگر گذشته است قضا کند و احوط در صورت وسطی هم قضا است **مسئله** این حکم برای کسانیست که جهة کعبة قبله ایشان است و اما مثل اهل مکه که خود کعبه قبلهٔ ایشان است در ظهور خطا

باندك انحراف عاده وقضا ضرور است **مسئلة** این حکم کسانی است که علم باشتباه برسانند واگر مظنه بکنند اعتبار ندارد اگرچه اصل تشخیص ایشان هم بمظنه شده باشد **خاتمة** مسائل قبله بدانکه قبله درجاهائی که بالذات لازم است بسبب عارضی ساقط میشود وآن در دوازده جا[۱] اول درصورت اشتباه که چهار نماز یا یك نماز باید کرد دویم درحالت نماز خوف سیم درجائی که شیر یا جانور دیگر درطرفی باشد که اگر پشت باو بکند ایمن نیست روی باو نماز میکند هرچند پشت بقبله باشد چهارم درنماز غریق پنجم کسیکه در گل فرو رفته ششم کسیکه مشغول شنا کردن است وبساحل نمیرسد ووقت نماز تنك شده درآنحالت نماز میکند بسمتی که میرود هرچند پشت بقبله باشد هفتم کسیکه سواره نماز میکند درحالت اضطرار هشتم درکشتی هرگاه گردیدن بقبله ممکن نشود نهم ناخوش که برقفا خوابیده نماز میکند واحوط اینست که اگر ممکن است مانند محتضر روی بقبله کند دهم اسیر بسته واحوط اینستکه هرکدام بتوانند تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگویند[۲] یازدهم هرگاه خوف موت ذبیحه دارد دوازدهم گاومیش یاغی شده وشتر مست شده که او را بعقر تذکیه می کنند وتفصیل اینها هرکدام درجای خود بیان شد

مقصد پنجم ازمقدمات نماز ملاحظ لباس است که در بر شخص است بجهة ستر یا حفظ یا زینت ودرآن پنج مطلب است اول درمقدار واجب آن بمقدار ستر عورت لازم درانست دویم در ملاحظ صفات لباس بجود خود چه ساتر باشد چه زیاده برآن یعنی صفاتی که دخل درصحت وبطلان نماز دارند سوم دربیان لباس مستحب چهارم دربیان لباس مکروه پنجم درلباسی که حرام است لکن دخلی بصحت وبطلان نماز ندارد مگر ازبابت احتیاط **مطلب اول** ازمقدمات نماز که دخل بلباس دارند ملاحظ ستر وپوشانیدن است بدانکه ستر درشریعت بحسب حکم شارع بر دو قسم است **قسم اول** ستر لازم ازنظر فی نفسه که دخلی بحالت نماز بخصوص ندارد وآن درچند موضع است اول لزوم ستر عورتین که بر همه مکلفین لازم است ازهمدیگر بلکه ازغیر مکلفین هرگاه ممیز باشند ستر نماید چه مرد ازمرد یا زن وچه زن اززن یا مرد چه محرم وچه نامحرم واستثنائی ندارد مگر زن وشوهر وآقا وکنیز[۳] دیگر نظر بعورت هیچکس جایز نیست وستر برهمه ازهمه لازم است واما نابالغ پس هرگاه ممیز باشد نگاه بعورتین او محل اشکال است ودرمراهق قطعاً حرام است **موضع دوم** ستر زن خود را ازغیر شوهر هرناظر که نگاه کند بطریق خوش آمدن والتذاذ چه محرم وچه نامحرم چه بصورت وچه کفهای دست وچه غیر اینها

[۱] اگر روی بقبله نمودن صعوبتی یا ضرری دارد وهمچنین سواره صدرالام ظله

[۲] این احتیاط ترك نشود صدرالام ظله

[۳] وتحلیل وشاید ملحق بیکی ازانها نموده اند صدرالام ظله

ازبدن **موضع سوم** ستر زن ازناف تا سر زانو را ازنگاه کردن غیر شوهر چه محرم وچه نامحرم هرچند بطریق التذاذ نباشد **موضع چهارم** ستر زن صورت وکفین را ازنگاه نامحرم هرچند بطریق التذاذ نباشد بنابرمشهور واحوط **موضع پنجم** لزوم ستر زن زینت وزیور خود را که درمحل خود باشد خالی ازوجه نیست پس بنابراین نظر نامحرم بگلوبند طلا وپستان بند که درمحل خود بسته باشد وهرچند که بشره را هم نه بیند حرام است وبدانکه دراین قسم ازستر ساتر مخصوصی معتبر نیست بلکه بعض اوقات بدست گذاشتن وبگل مالیدن اکتفا میشود **مسئلة** موی گیسو اگر که وصل ازموی غیر شده چه اززن باشد یا ازمرد آیا ستر آن لازم است اقوی لزوم است وبند گیسو که ازابریشم یا پشم باشد ستر آن احوط است **مسئلة** آیا درآینه یا آب صاف نگاه بنامحرم جایز است یانه با تلذذ بلاشبهه جایز نیست وبدون آنهم قول بعدم جواز خالی ازقوة نیست **قسم دویم** درستر عورت لازم درنماز است بدانکه درنماز بخصوص کیفیتی ازستر عورت شرط صحت است که غیر ازآن ستر است که بنفسه واجب است چون اقسام ستر که بنفسه واجب همه آنها درصورتیستکه ناظر باشد پس درصورت عدم ناظر یا وجود ناظر که جایز النظر باشد ستر واجب نیست لکن ستر نمازی دخل بآن ندارد ولازم است حتی اینکه هرگاه درمکان خلوتی نماز کند بحیثیتی که ابداً احدی درآنجا نباشد یا اینکه محرم تنها باشد بازستر لازم است وبیان آنجائی که ستر آن لازم است وکیفیت ستر واحکام درچند مقصد میشود **مقصد اول** آنچه ستر او لازم است درنماز نسبت بمردها وزنها تفاوت دارد اما مرد پس براو لازم است همان ستر ذکر وبیضتین ودبر وشاید مابین اینها هم داخل باشد واحوط ستر همه مابین ناف وسر زانو است واما زن پس براو لازم ستر مجموع سر وبدن درحالت نماز مگر روی ودستها ازمفصل کف وقدمین ازمفصل ساق که ستر اینها لازم نیست ازبابت نماز بلی هرگاه ناظر نامحرمی باشد ستر اینها ازبابت نظر نامحرم واجب نه ازبابت نماز واگر نکرد معصیت نموده ونماز او صحیح است وکیفیت ستر اینست که ظاهر آن پوشیده شود بطریقی که دیده نشود پس اگر دیده شود شبح آن بسبب نازکی پارچه بازستر نشده است واما اگر حجم وشکل آن بعد ازستر آن معلوم باشد عیب ندارد **مسئلة** هرگاه زیر زنخ زن پیدا باشد بقدریکه متعارفست عیب ندارد اما گلو وگردن باید تمام مستور باشد وهم ستر زیر زنخ است **مقصد دویم** لازم درستر پوشیده شدن درجمیع حالات است ازغیر یکه بشود ببیند هرچند کسی حاضر نباشد واما پوشیده شدن ازخود شخص اگرچه اظهر

اینست که ضرور نیست پس هرکاه در پیراهن بلندی نماز کند که در وقت رکوع عورت خود را می بیند
عیب ندارد لکن احوط ستر است و اگر بطریقی است که کاهی برای غیر هم ظاهر میشود باطل است
و هرچند غیری نباشد و اما در صورت پوشیدن چنین لباس از اوّل نماز باطل است یا اینکه
از همان حالت که اگر کسی باشد میشود به بیند اقوی ثانی است پس هرکاه قبل از رسیدن باین حالت
ساتر دیکر قرار دا دنماز او صحیح است و مناط در ستر از همه جوانب است غیر از سمت پائین که
ستر لازم نیست مگر اینکه بی زیر جامه در کناره بامی یا بر پنجرهٔ ایستاده باشد که از پائین عبور انها
متعارفست در این صورت نماز او باطل است هرچند کسی عبور نکند و نه بیند و امّا اگر بر کنار
چاهی است پس نماز صحیح است و هرچند که اتّفاق شود که در چاه کسی بوده و با و نکاه کرده
مسئلة هرکاه لباس ساتر عورت سوراخ باشد و لکن دست خود را در وقت نماز بران
سوراخ کذارد برای نماز ثمر ندارد و لکن هرکاه با دست پیراهن را جمع نمود که ستر بان بشود جو نیست
مقصد سیّم در ساتر است ستر بلباس متعارف بی شبهه است و بریسمان نبا
و بکیاه و برک درختان هم اکتفا میشود هرچند لباس ممکن باشد و احوط تقدیم لباس است
و امّا ستر بکل چسپنده در صورت اختیار محلّ اشکال است لکن در صورت اضطرار احوط
اینست که بان نماز متعارف کند و حکم نماز عاری را هم جاری مینماید و امّا ستر بکل ابکه
و باب کل لوده و بداخل شدن کودال ساتر پس در حالت اختیار ثمر ندارد قطعًا و در حالت اضطرار
با وجود ناظر ستر بانها لازم لکن احوط دو نماز است یکی مثل نماز عاری و یکی نماز مختار و در ساتر
چند شرط دیکر معتبر است لکن چون شروط اصل لباس اند و هرچند زاید بر ستر باشد در
شرائط لباس بیان میشوند انشاء الله تعالی **مقصد چهارم** هرکاه عمدًا ترک
ستر کرد نماز باطل است و هرکاه بنا داشت و فراموش کرد اقوی بطلان است و هرکاه جاهل
بمسئله بود نیز باطل است هرچند مقصر نباشد و هرکاه غافل بود از اصل مکشوف بودن
یا اینکه چنین دانست که ستر نموده بعد از نماز معلوم شد که مستور نبوده نماز صحیح است
و هرکاه در اثنا معلوم شد فورًا اگر استر نماید که مشغول بفعلی از افعال نماز در آن بین نشود و هرکاه قدرت بر ستر در اثنا
ندارد و وقت وسعت دارد نماز را بهم زند و اگر وسعت ندارد حکم او حکم عاریست و هرکاه در اثناء آ بسیدن باد تند مکشوف شد
اگر فورًا ستر نماید نماز صحیح است **مقصد پنجم** هرکاه ساتر نباشد نماز میکند و
و کیفیت نماز کردن برهنه مختلف است پس اگر ناظری نیست از اصل نماز میکند بطریق متعارف

[1] این احتیاط ترک نشود بلکه خالی از قوة نیست صدر دام ظلّه

[2] مشکلست صدر دام ظلّه

و احوط اینست که نمازی بکند هم ایستاده با ایماء و اگر ناظری هست پس اگر ان ساتر غیر نمازی
هم مثل کل مالیدن و نحو ان هم متمکن نیست نماز میکند نشسته با ایماء عوض رکوع و سجود و اگر
از ان متمکن است احوط این است یک نماز متعارف بکند و یک نماز ایستاده با یماء **مطلب
دوم** در شرائط لباس است بخودی خود چه ساتر و چه غیر ساتر و انها هفت صفت است
اوّل اینکه مباح باشد یعنی پوشیدن ان شرعًا جایز باشد پس انچه پوشیدن او بسبب مدخلیت
غیر جایز نیست در این مقام انرا مغصوب کویند و نماز در ان باطل است چه عین ان مال غیر باشد
و چه حقّی از غیر بعلّق بان داشته باشد مثل رهن بودن چه علم باشد که صاحب ان راضی نیست
چه شکّ داشته باشد راضی یا نه چه تمام از غیر باشد چه هزار یک ان از غیر باشد چه غیر در عین شریک
باشد چه حقّی از او متعلّق بان باشد مثل اموال میّت که هنوز قرض او را ادا نکرده باشد **مسئلة**
هرکاه لباس مباح بحرام رنک شده جریان حکم مغصوب نسبت بنماز در ان نمیشود و صحت خالی از قوة
نیست **مسئلة** هرکاه لباس تر باشد باب غصبی و هنوز خشک نشده ظاهر اینست که نماز در ان
عیب ندارد **مسئلة** هرکاه کاذری لباس حرام باشد عیب ندارد **مسئلة** هرکاه دوختن لباس
بظلم باشد پس اگر خیاطه از مالک است نماز در ان شبهه ندارد و اگر خیاطه ان غصبی باشد محلّ
اشکال است اگرچه خود لباس و خیاطی کردن ان هر دو مباح باشد **مسئلة مهمّه** هرکاه
شخصی لباسی را قرض کرفته پس هرکاه در وقت کرفتن نیّت اداء قرض از حلال خود یا مطلق داشته
شبهه ندارد و اگر وقت قرض کرفتن نیّت پس ندادن کرده یا نیّت اداء از حرام داشته بعضی از اعاظم
علماء حکم بغصبیّت ان لباس نموده اند و بعضی ملحق کرده اند که اگر وقت کرفتن ابدًا نیّت وفا ندارد
نه از حلال و نه از حرام نیز چنین است و این حکم اختصاص بلباس ندارد بلکه هرچه قرض بخرد باید نیّت
وفاء از غیر حرام داشته باشد و بدانکه حالات شخص نماز کذار در غصب مختلف است بحالاتی که
حکم صحت و بطلان بسبب انها تفاوت میکند اوّل اینکه میداند که پوشیدن ان حرام است و باعث
بطلانست دوّم انکه میداند حرام است و نمیداند که باعث بطلان است در این دو صورت
شبهه در بطلان نیست سیّم انکه نمیداند حرامست بسبب تقصیر در تحصیل مسائل این هم مثل سابق است چهارم
انکه نمیداند و هیچ ملتفت نشده پنجم انکه این حکم را فراموش کرده در این دو جا حکم بصحت خالی از قوة نیست ششم
انکه غصبیّت را فراموش کرده و حکم در این اینست که هرکاه غیر از غاصب باشد که بعد از علم فراموش کرده که این لباس
مغصوبست و پوشید نماز صحیح است و هرکاه خود غاصب باشد که از بابت بی مبالاتی در وقت

[1] این احتیاط ترک نشود دام ظلّه العالی

[2] احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی

[3] مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه

[4] ظاهرًا حکم مجهول مغصوب را دارد صدر دام ظلّه

[5] ظاهرًا حکم ... ناسی ... صدر دام ظلّه

نماز بخصوص فراموش کرده غصبی بودن لباس خود را حکم ببطلان میشود هفتم اینکه اصل غصب
بودن این عبا را مثلاً ندانند در اینجا حکم میشود بصحت نماز بی اشکال هشتم انکه مالك باو اذن
داده باقاء غصبیّت در نماز کردن واین اذن هرگاه بغیر غاصب باشد خوبست واگر بخود غاصب
اذن بدهد که در آن نماز کند باقاء غصبیّت وامتناع او از رد در صحت آن تأمّل هست نهم
انکه مأمور باشد شرعاً بپوشیدن لباس غصبی بجهت حفظ آن لباس از غارت یا از بید زدن و
نحو آن در اینصورت نماز در آن صحیح است دهم اینکه مضطر شده بپوشیدن آن بجهت حفظ
جان خود از بابت سرما مثلاً در اینصورت هم حکم بصحت نماز میشود یازدهم اینکه نمیدانست
که ازاد در بردارد تا فارغ شد در اینجا هم نماز صحیح است دوازدهم انکه از اوّل بخیال مباح بودن
پوشید ودر اثناء نماز ملتفت شد که مغصوبست پس اگر بیرون آورد فوراً نماز صحیح است
اگر مستلزم فعل کثیری نباشد والّا نماز را قطع کند اگر وقت وسعت دارد وامّا اگر وقت وسعت
ندارد پس اگر بعد از بیرون آوردن ادراك یک رکعت از وقت میشود قطع کند واگر نمیشود در همان
حالت بیرون آوردن مشغول نماز باشد واین فعل کثیر که از بیرون آوردن آن لازم میاید
در اینحالت مبطل صلوٰة نیست **صفت دوّم** از صفات لباس اینکه اجزاء میته نباشد
هر چند از حلال گوشت باشد چه از حیوانی که خون جهنده داشته باشد مثل پوست گوسفند
مردار یا خون جهنده نداشته باشد مثل پوست ماهی که در آب مرده باشد ومراد اجزائی اند که از اصل
جان در آنها حلول کرده وامّا اجزائی که از اصل جان نداشته اند مثل پشم ومو وکرك پس نماز در آنها
از حیوان حلال گوشت جائز است هر چند میته باشد وبدانکه یقین بتذکیه شرط نیست بلکه در صورت
شك گرفتن از ید مسلم کفایت میکند پس هر پوستی که از دست مسلمان بگیری ویقین بمیته بودن
آن نداری حکم میشود در آن باینکه تذکیه شده است وانچه از کافر بگیری در صورت شك حکم بمیته
بودن آن میشود وحکم بنجاست آن هم از این بابت است نه از بابت ملاقات بدن کافر با او پس آنچه
از دست کفار گرفته میشود از اجزاء غیر حیوان مثل جواهرات ومربّیات ونحو آنها پاکست هر چند که
مایع باشد مگر هرگاه یقین داشته باشی که بدن کافر باو یا بظرف او با رطوبت ملاقات کرده
بلی اگر وصله پوستی یا استخوانی در آن باشد محکوم بنجاست است بنابراین آنچه از دست کفار بگیری
با عدم علم بملاقات برطوبت حتی روغن خوراك وشیر پاکست مگر گوشت وپوست واستخوان وپیه
لهذا در صورت شك پیه را از او نمیشود خرید وروغن خوراك را میشود خرید ودر اینجا چند مسئله

الیها است اوّل انکه هرگاه پوستی از دست کافری بگیری لکن بدانی از مسلمان گرفته باز حکم بتذکیه
او میشود دوّم انکه هرگاه او را از مسلمان بگیری ویقین داری از بلدی که اهل آن کافر اند گرفته مثل
کفش وکمربندی که از مسلمان بخری ویقین داری که شغل روسیه است اگر همین قدر است که
میدانی از بلاد کفّار آورده ولکن این کفش بخصوص اعلم نداری که از کافر گرفته حکم بطهارت وتذکیه
آن میشود وامّا اگر علم داری که این را بخصوص از کافری خریده ظاهر اینست که همین قدر که احتمال
بدهی که شاید آن مشتری علم داشته بتذکیه یا باینکه آن کافر بایع از اوّل از مسلمی خریده کفایت
میکند وامّا اگر بدانی که در وقت خریدن از کافر ملتفت باین احتمال نبوده یا یقین داشته که
آن کافر از مسلمی نخریده یا شك در این داشته واز کافر خریده حکم بمیته بودن ونجاست آن میشود خلاصه
ید وتصرّف مسلمین بلکه هر جزء حیوان حلال گوشت که اثر تصرف مسلم در او باشد محکوم است
شرعاً باینکه تذکیه شده **مسئله سیّم** هرگاه در بازار بلاد اسلام پوستی بخرد از
کسیکه نداند کافر است یا مسلم باز محکوم است بتذکیه شدن **مسئله چهارم**
هرگاه تذکیه شدن در پوست بطریق شرعی محقّق شد ودر آن نماز کرد بعد معلوم شد که
میته است قضاء نماز لازم نیست **مسئله پنجم** همراه داشتن جزئی از مردار هر چند ملبوس
نباشد مبطل نماز است مثل چشم کرك وقطعه از پوست کفتار وهمچنین سریشم که از پوست
میته بسازند وچوب غلاف شمشیر وکارد بآن بچسبانند وصافی که از پوست مردار غلاف کارد
وشمشیر کنند وانچه از پوست یا استخوان باشد واز دست کفّار گیرند ودر بغل یا جیب باشد
نماز در همه اینها باطل است **صفت سیّم** انکه از اجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده وچه
میته وچه تذکیه شده چه از اجزائی که حیاتی داشته مثل پوست وچه غیر آن مثل موی وپشم
وکرك وچه همه لباس از آن باشد یا ممزوج باشد چه قلیل وچه کثیر حتی اینکه اگر یکموی از غیر
ماکول اللحم در لباس او بافته شده باشد نماز در آن باطل است بلکه اگر آن موی بلباس چسبیده
باشد مثل اینکه از گربه موئی بلباس متّصل شود نماز در آن باطلست بلکه اگر از اجزاء پاك آن
در لباس باشد مثل آب دهن گربه یا عرق او بلباس متّصل شود نماز در آن نمیتوان کرد وتفصیل
مطلب ببیان چند مسئله است اوّل مراد از حیوان حرام گوشت حیوانی است که گوشتی داشته
باشد که قابل خوردن باشد وحرام باشد پس اجزاء شپش وکیك وپشه عیب ندارد واجزاء
مگس عسل مثل خود عسل وموم عیب ندارد ودوختن لباس با بریشم وابریشم بودن که بحد حریر

خالص نرسد عیب ندارد و اجزاء صدف اگر حیوانی است هم عیب ندارد و در مروارید
هیچ اشکالی نیست چونکه از اجزاء ان حیوان نیست دویم اجزاء انسان اگر با کسی
دیگر باشد عیب ندارد مثل اب دهن غیر یا موی غیر پس کیسو که از موی زن دیگر باشد برای غیر خودش
از زنها عیب ندارد سیم استثناء شده از این حکم خز که حرام گوشت است که نماز در کرك و پوست
و موی او عیب ندارد و هم چنین سنجاب بنابر اقوی لکن در سمور و قاقم و فنك و حواصل نماز جایز نیست
چهارم هرگاه شك بشود در پوست یا موی یا کرك یا پشم که از حیوان حرام گوشت است یا نه نماز در ان
جایز نیست پس در بعض اقسام ماهوت که معلوم نیست که از پشم گوسفند یا از حیوان دیگر است نماز
نمیتوان کرد پنجم هرگاه از اجزاء غیر ماکول همراه دارد بی انکه جزء لباس باشد مثل دسته چاقو و بعضی
از انواع قاب ساعت محل اشکال است و احتیاط شدید در ترك است ششم هرگاه ندانسته در ان
نماز کرد نماز باطل است چه ندانستن مسئله و چه ندانستن اینکه از غیر ماکول اللحم است هفتم انکه
هرگاه بفراموشی نماز در ان کرد حکم بصحت نمیشود **صفت چهارم** انکه لباس مرد طلا باف
نباشد و طلا در ان بکار نرفته باشد هرچند دوخت عبا باشد که بکلابتون طلا دوخته شود
و مطلا هم باید نباشد و ممزوج بطلا هم نباشد حتی انگشتر و در نگین انگشتر و دکمه طلا و کمربند
در همه اینها اظهر بطلان نماز است و حرام هم هست بلی زیور شمشیر و کارد و قمه و بست تفنك
و طنابچه که طلا باشد عیب ندارد و بستن دندانها بمفتول طلا عیب ندارد و صحت نماز پسر نابالغ
بنابر قول بشرعیت عبادات ایشان در زرباف محل اشکال است و اما در زنان مطلقا عیب
ندارد **صفت پنجم** از صفات لباس اینست که لباس مرد حریر خالص نباشد پس هرگاه
نماز در حریر کرد هم باطلست و هم معصیت بلکه شر معصیت نموده است حرمت ذاتیه اصل پوشیدن
حرمت ذاتیه نماز در ان حرمت تشریعیه نماز در ان و گاهی بسبب ابطال نماز در اثناء چهار حرام
جمع میشود و مراد از حریر خالص اینست که تمام لباس از ابریشم یا قز باشد یا اینکه چیز کمی از غیر داخل
داشته باشد که از صدق اسم خالص بیرون نرود و حرمت مختص صدق پوشیدن انست پس هرگاه
جزء لباس باشد از قبیل دکمه و قیطان و بافته و سجاف عیب ندارد لکن احوط در سجاف این است
که از چهار انگشت عرض ان بیشتر نباشد و هرگاه لباس راه راه بافته شده با یک راه ابریشم خالص
و یک راه غیر ان عیب ندارد و اگر حریر و غیر از او وصله وصله دوخته باشند یا حریر وصله بغیر حریر زده
باشد عیب ندارد لکن احوط انست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و اگر آستر حریر باشد حرام است

واگر

معلوم نیست ... قائه

این احتیاط ترك نشود

و اگر کناره لباس حریر بافته شده بنحویکه در ان تنها بتوان نماز کرد محل اشکال است **مسئلة**
دستمال بزخم بسته و کهنه جبیره حریر باشد عیب ندارد هرگاه دو ما بین رویه و استر ابریشم بالاس که اشته باشد
عوض پنبه عیب ندارد همه بند زیر جامه و کلاه عرقچین بافته کمربند و جوراب حریر باشد محل احتیاط و اشکال است هم
همراه داشتن حریر بی پوشیدن ان عیب ندارد پس اگر ده ذرع قناویز یا پیراهن دوخته از ان در
بغل گذاشته باشد ضرر ندارد **مسئلة** بطلان نماز در حریر اختصاص بصورت علم دارد
پس اگر مسئله را نمیدانست یا نمیدانست که این حریر است یا فراموش کرد در همه صور نماز
باطل است بلی اگر مضطر شد و از بابت خوف هلاکت یا ناخوش شدن پوشید عیب ندارد
و نماز در ان صحیح است لکن احوط اینست که ساتر غیر حریر هم بپوشد اگر ممکن باشد هم
در حال حرب پوشیدن حریر جایز است و نماز در ان مادامیکه صدق حال حرب میشود صحیح
مسئلة کسیکه ناخوشی قمل دارد در بدن او شپش خارق عادت عمل میاید پوشیدن
حریر برای او جایز است و بعید نیست که نماز هم در ان صحیح باشد **مسئلة** فرش حریر
در زمین انداختن و روی ان انداختن و متکا و پرده از ان جایز است و بعضی احوط برای مرد ترك
را دانسته اند **صفت ششم** اینکه از نجس نباشد و متنجس نباشد و تفصیل
کلام در این و در انچه عفو شده از این در باب طهارت گذشت و در اینجا چند مسئله بیان
میشود **مسئلة** هرگاه بدن پاك باشد و لباس منحصر در نجس باشد پس هرگاه بیرون اوردن
ان ممکن نیست از بابت ضرر بدن با همان لباس نجس نماز کند و اگر ممکن است انرا بیرون اورد
و برهنه نماز کند بطریقی که گذشت و احوط اینست که نمازی بان لباس هم بکند اگرچه قول بتخییر
بودن خالی از قوت نیست **مسئلة** هرگاه بدن نجس باشد و لباس پاك و تطهیر
بدن ممکن نباشد بهمان طریق نماز کند **مسئلة** هرگاه بدن و لباس هر دو نجس باشند
و اب بجهت تطهیر یکی از انها بیشتر نباشد تطهیر بدن کند و برهنه نماز کند و بعد از ان
با ان لباس نجس احتیاطا نماز دیگر کند **مسئلة** هرگاه بقدر تطهیر بعضی از بدن یا
لباس اب بیشتر نباشد تطهیر بعض لازم نیست یا ثمر ندارد قول بلزوم خالی از وجه نیست و
موافق احتیاط است **مسئلة** هرگاه چند لباس دارد که یکی از انها نجس است یقینا لکن
نداند کدام است پس اگر لباس پاك غیر از انها هست لازم است در ان نماز کند و اگر منحصر است
بان دو و تطهیر بجهت او ممکن است واجب است تطهیر بقدر حصول ستر یك از ایشان یا هر دو و اگر

ممکن نیست نماز کند در هر یك از آنها اگر وقت وسعت دارد و اگر وقت وسعت ندارد مگر برای یك نماز یکی را بپوشد و یك نماز کند و بعضی گفته اند برهنه یکنماز کند **مسئلة** هرگاه چند لباس باشند که دو یا سه مثلاً از آنها نجس شده و معلوم نیست کدام است و لباس منحصر در آنها است در اینجا بعد د نجسها و یك نماز زیاده بجا بیاورد مثلاً هرگاه سه جامه در ده جامه مشتبه شده چهار نماز در چهار جامه کند و اگر چهار باشد پنج نماز در پنج جامه کند و همچنین هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که لباس او از اول نماز نجس بوده پس اگر ممکن است بیرون بیاورد و نماز را تمام کند چنان کند و احوط اعاده است بعد از این و اگر ممکن نیست نماز را بهم زند و ازاله کند اگر وقت وسعت دارد و اگر وسعت ندارد بهمین طریق نماز را تمام کند **مسئلة** هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که بدن یا لباس نجس است لکن نمیداند که حال شده یا از اول بوده مثل اینست که بداند حال الا عارض شده آنرا بشوید در اثناء نماز و نماز را تمام کند باین کیفیت که هرگاه آب حاضر باشد یا در جائی است که با شستن آنرا طلبید و رفتن مستلزم پشت بقبله نمودن نباشد و طول زیادی نکشد در اثناء نماز شستن عیب ندارد و اگر ممکن نباشد نماز را بهم زند و ازاله کند در صورت وسعت وقت و اگر وسعت ندارد بهمین کیفیت نماز کند **صفت هفتم** بعضی گفته اند که باید لباس از بابت زی شخص حرام نباشد و این در دو موضع است یکی لباس شهرت و یکی لباس زن از مرد یا مرد از زن پوشیدن و حق این است که پوشیدن اینها در نماز و خارج نماز حرام است لکن باعث بطلان نماز نمیشود بلکه مقارن نماز این معصیت پوشیدن راهست لکن احتیاط در ملاحظه اینها هست و لازم است که بیان معنی اینها بشود بجهة اصل اجتناب و احتیاط در نماز اما لباس شهرت پس آن لباسی است که پوشیدن آن باعث انکار مردم آن پوشیدن را بشود بحسب حال یا از بابت نفاست و رنك آن یا از بابت پستی آن یا از بابت وضع آن مثل آنکه شخص جلیل القدر بزرك لباس اجلاف انه بسبب جنس یا رنك آن یا لباس اطفال بپوشد یا لباس نسبیا بپوشد که مضحکه شود و از انظار عامه مردم ساقط شود و از احادیث بسیار مذمت بجهة لباس شهرت شده و این در از منه و اشخاص تفاوت دارد پس پوشیدن امام و مقتدای مردم قسم پست لباس را با وصله لیف خرما مستحسن است و مستحب است و کاهست برای بعضی داخل لباس شهرت میشود و اما حکم لباس شهرة پس ظاهر بعض احادیث حرام بودن آنست و بعضی از علماء هم فتوی بحرمت آن داده اند و بعضی دیگران احادیث را حمل بر کراهت نموده و بنا

بر قول بحرمت بعضی حکم ببطلان نماز در آن نموده و در اصل حرمت و بطلان نماز بنا بر آن تامل هست و اما تلبس مرد بلباس زن و تلبس زن بلباس مرد پس معنی او اینست که مرد لباس مختص بزن مثل مقنعه و زن لباس مختص بمرد مثل عمامه بپوشد و ظاهر بسیاری از علماء حرام بودن آنست هرچند در آنی باشد و لهذا در شبیه در آوردن از این بابت هم اشکال میاید و بعضی گفته اند که آنچه وارد شده از تشبه رجال بنساء و نساء برجال معنی او اینست که مرد خود را زنانه کند و زن خود را مردانه که این را شیوهٔ خود قرار بدهند و این وجه اقوی است پس اگر بطریق اتفاق یك آنی مرد لباس زن را بپوشد یا عکس عیب ندارد و بر فرض حرمت علی ای حال بطلان نماز معلوم نیست و راه احتیاط واضح است والله اعلم **خاتمه** مسائل لباس بدانکه این احکام و صفات که بجهة لباس بیان شد در لباسی است که عرفاً در بر شخص باشد چه متصل ببدن و چه منفصل چه با بدن مساوی باشد یا از آن بلند تر باشد پس پیراهن بلند که بر زمین میکشد اگر آنقدر زیادی او نجس باشد هم محل اشکال است مگر اینکه عرفاً از لباسیت بیرون برود مثلاً هرگاه از پارچه که بیست ذراع است طرفی نجس باشد یا از غیر ماکول دو ذرع از سمت دیگر آنرا بر سر یا کمر بپیچد و باقی او انداخته باشد بر زمین ظاهراً عیب ندارد **مسئلة** دیگر اینکه هرگاه شخص خوابیده نماز میکند روی لحاف او یا فرش متصل ببدن او نجس یا حریر یا غیر ماکول باشد ظاهر این است که عیب ندارد بلی هرگاه ساتر او اینها باشند فی الجمله اشکالی دارد **مطلب چهارم** در بیان لباس مکروه در نماز بدانکه در بیست و هشت قسم از لباس نماز مکروه است اول لباس سیاه مگر عمامه و عبا و هرچه سیاهی شدید تر است کراهت شدید تر میشود دوم لباس قرمز سیم لباس کلی چهارم رنك زعفران پنجم هر رنك تندی ششم عمامه بی تحت الحنك هفتم رخت شفاف که از تنها بپوشد و بدن نما باشد هشتم پیراهن تنها اگرچه بلند باشد نهم در سنجاب بنا بر قول بجواز دهم آنچه ابریشم در آن بافته باشند یازدهم حریر محض برای زنها و اما برای مرد گفته شد که حرام است و مبطل دوازدهم در لباس کسیکه اجتناب از نجاست ندارد خصوص شارب الخمر اگرچه نماز در آن بسبب عدم علم صحیح است سیزدهم در لباس کسیکه اجتناب از حرام ندارد چهاردهم کلاه و بند زیر جامه و عرقچین و انگشتر و دیگر هرگاه نجس شده باشند پانزدهم خلخال صدا دار برای زنها شانزدهم انگشتری که صورتی در آن باشد هفدهم

نقاب برای زن هیجدهم لثام برای مرد یعنی چیزی که دم دهان خود را بان بربندد هرگاه مانع
قراءت نشود والّا باعث بطلان است نوزدهم لباسی که در پوشیدن آن تبختری و
تفوقی در نظر الابرار آن میاید بیستم لباس کفار و دشمنان دین بیست و یکم لباس
زنانه را مرد و مردانه را زن پوشیدن اگر حرام نباشد مکروهست خصوصا بیست و دویم
پوشیدن پیران لباس جوانان را بحسب متعارف بیست و سیم لباس شهرة که بحد تحریم
نرسد بیست و چهارم اشتمال صمّاء و یک معنی آن انداختن استین جانب راست عبا است
بر دوش چپ باین روش که کاهی عرب میکنند و یک معنی آن اینست که رداء بر دوش انداخته
را یک طرف انرا از زیر بغل گذرانیده بر دوش اندازد بیست و پنجم جورابی که ساق را نپوشاند
که بعضی در آن حرام دانسته اند بیست و ششم آهن ظاهر همراه داشتن هر چند در کیسه کرده
باشد بیست و هفتم لباس چرکن کثیف پس اگر لباس کهنه یا پاره باشد عیب ندارد لکن چرکن
بودن آن مکروه است بیست و هشتم در قبای بسته بدکمه بسیار مثل بعض اقسام البسه
فرنکان **مطلب پنجم** در بیان لباس مستحب در نماز و آن چند چیز است اوّل
عمامه با تحت الحنک و حصول تحت الحنک بدو طریق است یکی آنکه طرف عمامه را کرد اند
زیر چانه و آنرا بسمت دیگر بیندازد دویم محض اینکه انرا او بختر بگذارد و میل بطرف
دیگر ندهد اگر چه فعلا زیر چانه نباید دویم رداء خصوصا برای امام که ترک آن برای او مکروه
سیم زیر جامه در پا بودن هر چند ستر کلی بغیر آن بشود چهارم تعدد لباس در نماز
پنجم اینکه جنس لباس پنبه باشد یا کتان ششم اینکه سفید باشد هفتم در انگشتر
عقیق نماز کند که در بعض احادیث است که هر نمازی هزار نماز محسوب میشود و غیر اینها
مستحبات دیگر هم هست **مقدمهٔ ششم** از مقدمات نماز ملاحظهٔ صفاتی که
شارع در مکان نماز مقرر فرموده است بعضی بنحو شرطیت و بعضی بنحو دیگر و بعضی از آنها بملاحظهٔ
مطلق مکان و بعضی بملاحظهٔ محل سجده تنها و بعضی بملاحظهٔ آن با محل موقف است و بعضی بنحو
استحباب پس در اینجا چند مطلب است اوّل بدانکه شروط مکان بنحو اجمال دوازده است
اوّل مباح بودن دویم برقرار بودن سیم در معرض تزلزل نبودن چهارم ممکن بودن
اداء افعال در آن نه جائی که کوتاه باشد یا تنک باشد بحیثیتی که اداء تمام افعال در آن
نشود پنجم آنکه مخوف نباشد بنحوی که مکث در آن حرام باشد ششم آنکه مساوی و مقدم

احوط اجتناب از آن است

برقبر.

بر قبر امام نباشد هفتم آنکه مرد محاذی زن یا مؤخر از او در حال نماز او نباشد و زن مقدم
بر مرد یا محاذی او نباشد هشتم آنکه نجاستی که تعدّی ببدن یا لباس کند در آن نباشد نهم
آنکه ما بین محل سجده و موقف او چهار انکشت زیاد تر تفاوت نباشد دهم آنکه محل پیشانی
پاک باشد یازدهم آنکه محل پیشانی ما یصح السجود علیه باشد دوازدهم آنکه بی حاجب
و مانع باشد و توضیح کلام در اینها ببیان تفاصیل این صفات است اوّل در صفت اباحه
مکان است بدانکه مکانیکه باید مباح باشد عبارتست از هر چیز فضائی که همهٔ بدن مصلّی
در آنست و جائی که اعتماد بر آن دارد در قرار گرفتن بی واسطه و با واسطه پس تمام فضائی که بدن
او در آنست و آنچه بر او قرار گرفته مثل فرش و آنچه این فرش بر اوست اینها همه مکان مصلّی اند
حتی اینکه اگر فرش بر سقفی باشد آنچه زمین زیر سقف است باید مباح باشد و هرگاه سقف
چند طبقه باشد مجموع طبقات و تمام زمینی که سقف بر آنست باید مباح باشد پس هرگاه در
زمینی که نماز میکند کل غصبی در بیست ذراع پائین آن فرش شده باشد نماز باطل است امّا
هرگاه چیز غصبی یکدرز زیر آن دفن شده عیب ندارد **مسئلة** سقف بالای سر و چادر
و دیوارهای اطراف هرگاه غصبی باشد لکن زمین و فضا همه مباح باشد آیا مثل غصب بودن
مکان است یا نه **مسئلة** محل خلاف است بعضی حکم ببطلان نموده اند حتی اگر طناب یا میخ
چادر غصبی باشد و اقوی صحت است اگر چه در حال نماز معصیت منتفع شدن بان چادر حاصل
و احوط حکم ببطلان است و بدانکه نماز در همه مکانها جایز است مگر مکان مغصوب و غصب
بودن از چند بابت حاصل میشود اوّل اینکه عین آن از غیر باشد و رضا و اذن شرعی در تصرف
در آن نباشد اگر چه بسبب شک در رضا باشد دویم از بابت اینکه منفعت آن از کسی است که
رضای او معلوم نیست هر چند عین آن مملوک خود شخص باشد پس خانه که مالک باجاره داده
نماز مالک بدون اذن مستأجر صحیح نیست سیم از بابت اینکه در آن شریکی باشد هر چند در
هزار یک آن باشد پس بدون اذن شریک نماز نمیتوان کرد و از این قبیل است منزلی که خریده
شده بعین آنچه زکوة و خمس تعلق باو گرفته که فقراء سادات هم در آن شریکند و در همه مشترکات
هرگاه شرکاء همه یکدیگر اذن یا اجازه بدهند نماز صحیح میشود لکن در اینجا اجازه بجز اداء آن حق و
قطع اشتراک ندارد چهارم آنکه خانه بارث منتقل شده لکن دین میت هنوز ادا نشده باشد
پس خانه پدر اگر چه بمجرد موت منتقل بپسر میشود ولکن مادامیکه قرض پدر را ادا ننموده نمیتواند

درخانه پدر نماز کند بسبب تعلق حق غرماء بخانه مگر اینکه طلبخواهان اذن بدهند یا راضی بشوند که در ذمه پسر بیاید **مسئله** این حکم منع از تصرف مختص جائی نیست که دین میت همه ترکه را فرا بگیرد بلکه اعم است از این و از صورتی که ترکه زیادتر باشد **مسئله** یا این حکم منع از تصرف در صورت زیادتی ترکه مختص قدر مقابل قرض است یا در همه ترکه ممنوع است از تصرف جمعی از علماء حکم فرموده اند باینکه اگر ترکه بقیمت دویست هزار تومان باشد مثلا و قرض میت یک پول سیاه تا آن پول ادا نشده تصرف در هیچ چیز از ترکه جایز نیست و این قول خالی از وجه نیست و این مسئله ایست بسیار محل احتیاج و امر بر همه مردم از این بابت بسیار مشکل میشود از این بابت که بسیار کم است کسی بمیرد و قرضی در ذمه او نباشد و تصرف ورثه در خانه و اثاث البیت در اینصورت مشکل است و اذن ورثه هم ثمر ندارد و تحقیق کلام در مقام اینست که میگوییم هرگاه وارث متدین باشد و معسر نباشد و در مقام اداء دین و وصیت برآمده باشد و مشغول بآنها باشد و بی پروا و کم محل نباشد میتواند تصرف در خانه و اموال بکند خصوصا در صورتیکه قرض کم باشد و ترکه زیاد و اما هرگاه ورثه در فکر نباشند و تسامح در این امور داشته باشند چه قرض بسیار باشد و چه کم پس تصرف در اموال و نشستن ایشان در خانه حرام و اذن دادن ایشان بکسان دیگر ثمر ندارد و خانه حکم خانه غصبی دارد که نماز هر کس در آن باطل است مگر هرگاه وارث و قرض خواه هر دو اذن بدهند و اما در تعویق وصیت کار مشکل تر است چون که اذن از میت نمیتوان تحصیل کرد **مسئله** عام البلوی دیگر بدانکه اهل دیوان و عمال و ظلمه مادامیکه در حیاتند خانه و اموالیکه در دست ایشان است همین که علم بغصبیت آن نیست حکم میشود باباحه آن و همه احکام ملکیت بر آن جاری میشود اگرچه مداخل از حلال نداشته باشد بمحض احتمال حمل بر صحیح میشود و لکن بعد از فوت او اگر قرض دار است حکم او مثل باقی مردم است و اگر قرضی ندارد حکم درباره ترکه او مشکل میشود بسبب تعلق مظالم بآنها بعد از فوت او و تقسیم ارث او بین ورثه با وجود استغراق مظالم مشکل و وصیتهای ایشان بهر چیزی غیر از رد مظالم باطل میشود و معاملات ورثه ایشان در ترکه ایشان محل اشکال اند پنجم از اقسام مغصوب اینکه وصیت میت باخراج او متعلق بترکه باشد و هنوز بیرون نیامده و ادا نشده در اینصورت نماز و تصرف در اموال جایز نیست ششم از اقسام اینکه حق رهن تعلق بعین گرفته باشد پس راهن و مرتهن هیچکدام نمیتوانند

بدون

بدون اذن دیگری تصرف کنند چه نماز و چه غیر آن هفتم اینکه حق سبق تعلق گرفته باشد مثل مساجد هرگاه کسی جائی گرفته و دیگری او را از آنجا بردارد و جمعی از علما قائل شده اند که نماز او باطل است و بعضی گفته اند همان معصیت نموده لکن نماز او صحیح است و اقوی اینست که هرگاه آن شخص اولی هنوز ایستاده و مطالبه جای خود را میکند صحت نماز مشکل است و اگر مأیوس شده و رفت یا آنکه از تکدر دیگر جای خود را نمیخواهد نماز دومی صحیح است اگرچه معصیت کرده باشد **مطلب دیگر** بدانکه از این حکم که گفته شد که بدون اذن مالک نماز صحیح نیست چند موضع استثنا شده اول صحراهای واسعه که مملوک اند نماز در آنها بی اذن مالک صحیح است اگرچه صغیر در آنها شریک باشد و بعضی میگویند که اگر صاحب آنها راضی نباشد بلکه منع صریح کند باز هم صحیح است چونکه اذن از جانب مالک الملک حقیقی است **مسئله** هرگاه آن صحرای وسیع مغصوب باشد حکم همان است لکن بجهت خود غاصب و مقویان او محل اشکال است دویم کوچه که راه آن بسته است ملک صاحبان خانه ها است لکن دخول در آن بدون اذن و نماز در آن بدون ضرر باهل آن عیب ندارد سیم خانه های ده صنف که خداوند عالم در قرآن اذن داده بغذا خوردن از خانه های ایشان اگرچه اذن نداده باشند و آن ده خانه پدر و مادر و برادر و عمو و خالو و عمه و خاله و خانه که کلید آن مفوض بشخص از بابت وکیل بودن و خانه صدیق حقیقی که بمحض عدم علم بکراهت میتواند از غذای ایشان بخورد و دخول خانه ایشان و نماز در آن همین حکم را دارد چهارم هرگاه در خانه غصبی کسی را حبس کرده اند جایز است که در آن تصرف لازم بطریق متعارف در نشستن و برخاستن و وضو و نماز بکند و اجرتی هم بر او نیست بلکه اجرت بر آنست که او را حبس نموده و اما تصرفات دیگر مثل نمازهای مستحبه و نحو اینها صحت اینها مشکلست مگر اینکه نماز مستحب را بطریقی کند که زیاده بر اصل بودن نباشد پنجم هرگاه مالک کسی را حبس کند در خانه خود بباطل همه تصرفات او در آنجا جایز است و نماز او صحیح است حتی اینکه اگر بگوید راضی نیستم در اینجا نماز بکنی ششم هرگاه خوف جان داشته باشد و در خانه برود بی اذن مالک یا با منع او در اینجا مادامیکه خوف از بیرون آمدن دارد نماز واجب میتواند بکند هفتم هرگاه مکان مملوک یا وقف یا مباح فرش غصبی از آجر یا گچ یا فرش دیگر شده و نماز گذار را ممکن نمیشود که او را بردارد یا اینکه برداشتن زحمت بسیار دارد میتواند در آن مکان بر آن فرش غصبی هرگاه خود از فرش نکرده نماز کند

واجرت آن بر غاصب است نه بر نمازگذار و هم چنین هرگاه در آن مکان چادر غصبی زند یا سقف
غصبی نمود یا روشنائی غصبی قرار داد تصرّف در آنها در این صور نه حرام است و نه باعث
بطلان هشتم هرگاه خود مالک[1] فرش کند مکان مباح را بی اذن مالک مکان و اذن ندهد
که بر آن فرش نماز کند بی اذن او میتوان نماز کند و همچنین هرگاه در مسجد فرش کرده و واضع نباشد
خصوصاً هرگاه باعث تعطیل مسجد شود حق او ساقط میشود و برداشتن آن هم لازم نیست[2]
مسئله گاهی بجهة غصبیت مکان نماز نشسته لازم میشود و گاهی نماز ایماء لازم میشود
و گاهی نماز خوابیده لازم میشود مثلاً هرگاه محل وقوف قامت او تنها مباح است که اگر خم شد
باین طرف محل قدم خود آمد داخل در فضاء غصب میشود لازم است نماز کند ایستاده
با ایماء و ترک رکوع و سجود و اگر بقدر نشستن مباح است و فضاء بالاتر غصب است لازم است
نماز نشسته کند و هم چنین و این در وقتی است که مکان منحصر باینجا باشد مسئله
هرگاه غاصب بقصد رد کردن خانه از خانه بیرون بیاید در حین بیرون آمدن و تنگی وقت
نماز کند با ایماء عوض رکوع و سجود و هرگاه قصد رد بمالک ندارد و وقت نماز تنگ شده
جمعی از اعاظم علماء فرموده اند که مشغول بیرون آمدن شود و در آن حین نماز کند با ایماء و در
صحت نماز در اینصورت تأملی هست بلکه میگوئیم مخاطب است بنماز تمام و معاقب است بر
ترک آن مثل اینکه از اول وقت تا آخر آن در خانه بماند که اگر نماز کند باطل است و لکن خطاب
حقیقی بآن ندارد و عقاب بر ترک آن ثابت است صفت دویم آنکه مکان نماز برقرار
باشد و بطریقی نباشد که بدن را متحرک کند پس نماز بر حیوان و در تخت روان و کاری
و کالسکه در حال راه رفتن جایز نیست و هم چنین برگاه وقتی و پنبه جمع شده و مانند اینها که
بدن بر آنها آرام نمیشود و امّا هرگاه بدن ساکن باشد لکن مکان متحرک باشد مثل کشتی در بعض
اوقات که استیفاء همه افعال و شروط در آن حاصل میشود پس در آن تأمل است[3] و امّا هرگاه
بالعرض ساکن باشد مثل حیوان ایستاده آرام و کشتی بسته ظاهر اینست که عیب ندارد
مسئله هرگاه مکان بطریقی است که در اوّل ایستادن و اوّل رکوع و سجود قدری
متحرک میشود بعد قرار میگیرد پس اگر حرکت او این مقدار نباشد که محو صورت نماز کند عیب
ندارد و باید در وقت حرکت مشغول قرائت یا ذکر نباشد و لزوم استقرار بدن و مکان که گفتیم شد در حال اختیار
پس در حال اضطرار نماز میگذارد با اضطراب بدن و مکان هر دو یا یکی از اینها پس سواره

[1] عبارت این شرح صاف نیست مدرر دام مجده
[2] معلوم نیست بلی میتواند فرش را بردارد و بیرون اندازد و نماز کند مدرر دام عمره ۱۲
[3] اولی ترک نماز بر حیوان است مدرر دام عمره

نماز میکند و هر قدر از واجبات که ممکن است آنرا و هر قدر که ممکن نیست بدل آنرا لکن در استقبال
قبله کیفیت خاصّه ست که اگر حیوان رو بقبله نمیرود همان تکبیر را روی بقبله بگوید
صفت سوّم اینکه در معرض تزلزل نباشد پس هرگاه در جائی بایستد که بالفعل
برقرار است و لکن در معرض تحرک باشد مثل جائی که محل ازدحام باشد بنحویکه مطمئن نیست
که تا آخر نماز او را آرام میگذارند پس شروع بنماز محل اشکال است گرچه قول بجواز شروع خالی
از وجه نیست باینطریق که مشغول میشود باین نحو که اگر برقرار ماند تمام کند و الّا بهم زند و بعضی
از علماء فرموده اند که اگر محل نماز بنحویست که محل قال و قیل و آوازهای بلند است که بجهة
شخص اطمینان و وثوق بجا آوردن افعال نمیماند شروع بنماز در آنجا جایز نیست صفت
چهارم اینکه مکان محل خوف و خطری نباشد که قرار در آن حرام باشد مثل مابین
صفوف دعوای تیر و تفنگ در حال دعوا و زیر دیوار شکسته و محل خطر از درندگان و
جانوران پس هرگاه در آنجا ایستاد و نماز کرد باطل است و هرگاه وقت نماز تنگ باشد
و محل امنی که در آن قرار گیرد پیدا نمیشود در حال فرار نماز کند هرچند بدویدن باشد یا
سواره باشد و اگر همراه ممکنه خوف باشد لازم است هرجا که خوف کمتر است نماز کند پس
در اینصورت اگر در محل بیشتری خوف نماز کرد باطل است صفت پنجم اینکه ادا افعال بحسب حال مصلی در آن ممکن باشد
پس اگر جائی است که سقف آن کوتاه است و در قیام انتصاب حاصل نمیشود یا عرض آن کم است که امتداد لازم
در سجود عمل نمی آید نماز باطل است در حالت اختیار و امّا هرگاه مضطر باشد اختیار کند هر جائی که تحصیل
شرائط در آن بیشتر میشود مسئله هرگاه امر دائر شد مابین دو مکان که در یکی میشود
ایستاده با ایماء نماز کرد و در یکی نشسته با رکوع و سجود نشسته دویم مقدم است صفت
ششم اینکه مقدم و مساوی قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم و پیغمبرانی که منصب امامت را هم دارند نباشد پس باید قدری از قبر
مؤخر بایستد یا حایلی مابین باشد و در حایل شدن صندوق و ضریح تأمل هست
صفت هفتم اینکه خانه کعبه و پشت بام او برای نماز واجب نباشد در حال اختیار
و لکن اگر مضطر شد در آنجا نماز کند لکن در میان خانه متصل بدیوار بایستد و در پشت
بام کناره بایستد که اکثر کعبه پیش روی او باشد صفت هشتم اینکه در یک
مکان مرد و زن نماز گذارد بطریق تساوی یا مقدم بودن زن نباشد مگر با حایل یا ده

[1] بلکه مطلق معصوم علیه السلام را ... مدرر

ذراع دور بودن پس هرگاه حایل نباشد و ده ذراع از همدیگر دور نباشد و مساوی هم بایستند
یا زن پیش بایستد و نماز کند اشهر اینست که نماز هر دو باطل است در بعض اوقات و نماز
یکی در بعض اوقات و تفصیل اینست که هرگاه هر دو با اطلاع بحال همدیگر بیکمرتبه تکبیرة الاحرام گفتند نماز هر دو
باطل است و اگر یکی تکبیر گفت و دیگری بلا فاصله بعد از او تکبیر گفت نماز دومی باطلست و اگر دومی نمیدانست که
این یکی نماز میکند و مشغول شد نماز او صحیح است اولی که عالم شد نمازش باطل میشود و اگر یکی از ایشان نمازش باطل
باشد عیب ندارد لکن اگر بطلان از بابت دیگر باشد نه از این بابت و احوط این است که
بمجرد حصول این حالت چه اولی و چه دومی چه عالم و چه جاهل نماز را اعاده کند و بعضی
این را مکروه میدانند و مبطل نماز نمیدانند و قول اول خالی از قوة نیست و تحقیق کلام موقوف
بر چند مسئله است **مسئلة** معنی لزوم پیش ایستادن مرد اینست که محل قدمین و ابتدای
از محل قدمین زن باشد اگرچه بعضی از بدن ایشان مساوی هم باشد یا اینکه باید محل
قدمین مرد از محل سجدهٔ زن بیشتر باشد یا اینکه ملاحظهٔ حالات میشود پس در حال قیام
قدمین مناط است و در حال سجود محل پیشانی احوط اینست که تأخر زن بنحوی باشد که
هیچ جزوی از بدن او مقابل جزئی از بدن مرد نباشد حتی اینکه سر زن در محاذی قدم مرد
در حال قیام نباشد بلکه محل سر او از پاشنهٔ پای مرد باید مؤخر باشد **مسئلة** ذراع
عبارتست از اول مرفق تا سر انگشت وسطی **مسئلة** در این حکم تفاوتی مابین محرم و نا
محرم حتی زوج و زوجه نیست **مسئلة** هرگاه نابالغ نماز کند پسر در دختر اشکال
برای مرد و در پسر اشکال برای زن حاصل میشود هرگاه عبادات نابالغ را شرعی بدانیم
کما هو الاقوی **مسئلة** تحدید ده ذراع از محل سجدهٔ مرد میشود تا پاشنهٔ پای زن
مسئلة هرگاه یکی از ایشان درجای بلندی باشد که صدق محاذی بودن و مقدم بودن
نشود عیب ندارد و غالباً در اینصورت بلندی مکان ده ذراع میشود هرچند مناط نباشد
مسئلة هرگاه وقت مضیق باشد و جائی دیگر نباشد هر دو نماز میکنند بهر نحو که ممکن
مسئلة حایلی که باعث رفع این حکم است ضرور نیست که مانع رؤیت باشد پس اگر
دیوار کوتاهی مابین است کفایت میکند اگرچه همدیگر را به بینند و لکن تاریکی و نابینائی
حایل نیست و اگر نهر مابین باشد مشکل که داخل حایل بشود اگر ده ذراع نباشد **مسئلة**
هرگاه زن پیش روی مرد در نماز نشسته باشد یا خوابیده باشد چه محرم و چه نامحرم ضرری بنماز

ندارد اگرچه در نماز نگاه باو کند و نامحرم باشد و همان معصیت تنها بوده است **صفت
نهم** اینکه مکان نماز نجس نباشد بنجاست متعدیه بلباس و بدن مصلی و اما اگر نجس باشد
لکن سرایت نکند عیب ندارد مگر محل پیشانی که حکم آن بیان میشود انشاء الله و لکن احوط
اینست که مکان نماز متنجس نباشد هرچند تعدی نکند پس اگر متنجس خشک باشد باز هم
محل احتیاط است بلکه اگر عین نجاست باشد در صحت تأملی هست هرچند خشک باشد
مثل اینکه محل سجده پاک لکن باقی اعضای ملاصق میته یا غائط خشک باشد **مسئلة**
اگر شروع بنماز کرد در جائی که اگر بسجود برود رخت یا بدن یا محل سجود او نجس میشود پس اگر قصد
دارد که آنوقت از آن مکان منتقل بشود عیب ندارد و اگر قصد ندارد صحت مشکل است اگرچه
بعد منتقل بشود **مسئلة** هرگاه از مکان نجاست عفو شده سرایت کند عیب ندارد
لکن اگر از خون قروح و جروح بزمین ریخت بعد سرایت کرد بلباس در آن اشکال عظیم هست
صفت دهم آنکه احترام محل باعث حرمت ایستادن بر روی آن نباشد **صفت
یازدهم** اینکه محل ایستادن با محل سجده مساوی باشد یا زیاده بعرض چهار انگشت
تفاوت نداشته باشد در بلندی و پستی بر دو نوع است یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد اما
بلند و پستی او از بابت بنیان یا سنگ و گل در آن بعمل آمده و یکی آنکه اصل زمین کج است که
یک سر آن باسمان نزدیکتر است از دیگری اما چیزی بر سطح آن نیفتاده است و این را سراشیب
میگویند قسم اول مضر است بی شبهه در صورتی که چهار انگشت بلند یا پست باشد و ثانی
ملاحظهٔ آن احوط است **مسئلة** اگر کسی نماز نشسته میکند ملاحظهٔ حال قدمین ایشان
بشود یا مقر زانوها برآورد بشود دو وجه است **مسئلة** هرگاه محل ایستادن در همان
حال مساوی است بعد بالا می آید یا محل سجده خود بلند است و در حال سجده مساوی
میشود محل اشکال است **مسئلة** اگر محل قدمی با محل قدم دیگر تفاوت داشته باشد
عیب ندارد **مسئلة** بعضی اعتبار کرده اند در جای دستها و زانوها که باید چهار
انگشت از جای پاها بلندتر نباشد و این احوط است اما مابین اینها بلندی یا پستی هر قدر
باشد عیب ندارد **صفت دوازدهم** اینکه مکان پیشانی در سجده جامع
چند شرط باشد که در باب سجود انشاء الله بتفصیل بیان میشود **مطلب دوم**
در بیان مکان مکروه در نماز بدانکه در سی و دو موضع نماز مکروه است اول حمام یعنی خانهٔ

دویمی وسویمی ان اما خانه اول که محل رخت بیرون اوردن است محل تأمل است وبعضی
از ان مکروه میدانند دویم قبرستان سیم بر قبر چهارم ما بین دو قبر ورفع کراهت بگذاشتن
حایل در یك سمت است پنجم روی بقبر ورفع کراهت بگذاشتن حایل بیش ذرعی است واگر در بین
چهار قبر است دو حائل رفع کراهت میکند ششم در طویلها هفتم در جائی که محل
بستن کاوها است هشتم محل خوابیدن کوسفندان نهم در مزابل هرچند پاکی فرش کند
دهم در محل ذبح حیوانات یازدهم در زمینی که محل بول کردن باشد هرچند خشك باشد
دوازدهم در شارع هرگاه ضرر بعابره نداشته باشد واگر ضرر دارد نماز باطل است سیزدهم
هر مکانی که کثافت ان طبع متنفر باشد چهاردهم در محل جریان اب اگرچه بالفعل نداشته
باشد پانزدهم در زمین شوره زار شانزدهم در اتشکده هفدهم در مطبخ وگلخن ومحل
اتش کوره هیجدهم در خانه که ان نوزدهم بر روی یخ وبرف ایستادن بیستم در جائی که
در مقابل او اتش روشن یا شمع روشن شده باشد بیست ویکم جائیکه در مقابل صورتی
یا تمثال باشد بیست ودویم جائی که نقش مشغول کننده حواس باشد بیست وسیم جائیکه
در مقابل قران واگر ده گذاشته باشد بیست وچهارم در مراطاقی که صورت وتمثال در ان
باشد هرچند مقابل نباشد بیست وپنجم هرجا که دیواری در مقابل باشد که از بالوعه
نترابان دیوار نموده بیست ششم در خانه که شراب در ان باشد بیست وهفتم مقابل درکشوده
بیست وهشتم مقابل انسانی که روی او طرف مصلی باشد وچهار مکان دیگر مخصوص
ومعین است وادی ضجنان وبیدا وذات الصلاصل ووادی الشقره وبعضی ملحق نموده‌اند
هر زمینی را که یك وقتی عذاب بر ان نازل شده باشد وبعضی گفته‌اند که نماز در جائی
که گل شقایق در ان باشد مکروهست ودلیل درستی ندارد **مطلب سیم** در بیان
مکانهائی که نماز در انها مستحبست اول مسجد الحرام که یك نماز در ان هزار هزار نماز محسوب
میشود دویم مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله که نماز ان ده هزار نماز است سیم روضات
مشرفه که مقدم بر همه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله بعد از ان حرم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام ودر حدیث هست که نماز در ان بدویست هزار نماز حساب میشود بعد از ان
حرم حسنین علیهما السلام ودر خصوص حضرت امام حسین علیه السلام فضائل خاصه
بجهت نماز وارد شده است چهارم مساجد معینه مشخصه که ثوابهای مخصوص دارند وانها

احوط ترك است

چند مسجدند مسجد کوفه ومسجد اقصی که نماز در انها هزار نماز است ومسجد سهله که
فضائل بسیار در نماز در ان هست ومسجد خیف که در منی است وغیر اینها پنجم مساجدی
که صفت خاصه دارند اول مسجد همسایه که حق مخصوصی دارد وترك ان باعث نقص ثواب
نماز است دویم مسجد مهجور خراب شده که شکوه میکند بسوی خداوند از کسانیکه او را معطل
وضایع گذاشتند سیم مسجد جامع هر بلدی که نماز در ان بصد نماز است ومراد از مسجد
جامع مسجد نیست که در بلد از ان بزرگتر بنا شد یا مسجدیکه همه اهل محلات شهر در ان
جمع میشوند چهارم مطلق مساجد وبجهت هر یك از مسجد محله وبازار هم بعض ثوابهای
خاصه وارد شده ششم روضات باقی پیغمبران ومقام ایشان ومقام اولیاء وصلحاء
وعلماء وعباد احیاء واموات که خصوصیتی در انها حاصل میشود هفتم مسجد خانه که شخص
یکجائی را در خانه خود قرار بدهد نماز خانه ومسجد خود اگرچه احکام مسجد در ان جاری
نمیشود لکن فضیلت خاصه در ان حاصل میشود واگر در وقت احتضار قرار بدهد کردن انجا
باشد ثمرات خاصه دارد یکی از انها اسانی جان بیرون رفتن است ودر اینجا چند مطلب است
که تعلق بمساجد دارند **مطلب اول** در کیفیت وقف نمودن مسجد لازمست در ان
صیغه وقف را جاری نمودن با قصد قربت بجهت نماز یا با غیر ان از عبادات واگر برای غیر ان
از عبادات تنها وقف کردند نه مسجد است وباید قصد قربت در ان بکند وصیغه ان اینست
وقفته مسجدًا قربة الی الله وبعد از صیغه اقباض در ان شرط است وحاصل میشود بنماز کردن
یك مسلمان در ان **مسئلة** بعد از تحقق صیغه وقف تمام از زمین وبنیان از هوای
بالای ان تا طبقه پائین زمین همه مسجد اند واما اگر از اول قرار بدهد غرفه بالا را مثلاً
تنها یا بنیان روی زمین را تنها نه شبستان وزیر زمینی را باز هم صحیح است وهمان مقدار
مسجد است **مسئلة** هرگاه طبقه بالا را قرار داد مسجد بعد خراب شد واثر ان رفت
ایا ان مقدار از هوا که بوده حکم مسجد باز دارد یا نه محل اشکال است **مسئلة** هرگاه
مسجد مشرف بخرابی شد خراب نمودن ان عیب ندارد **مسئلة** هرگاه مسجد خرابی ندارد ومحکم
است بخواهند او را خراب کنند که بهتر بسازند جایز نیست واگر بخواهند خراب کنند که بزرگ
تر کنند در بعض صور محل اشکال است وعلی ای حال در صورت جواز انچه سنگ واجر و
مصالح انست مادام الامکان عین انها را در خود ان باید بکار ببرند **مطلب دویم**

در احکام مسجد است و انها چند حکم اند اوّل حرام است نقش نمودن مسجد بطلا و حرام است
صورت کشیدن در ان علی الاحوط دویم حرام است نجس نمودن ان و امّا داخل شدن در ان با
نجس یا لباس نجس که تعدّی بمسجد نکند عیب ندارد سیم واجبست ازالهٔ نجاست ازان فورًا هر
هرگاه جنب نجاست در مسجد دید پس اگر ازالهٔ ان موقوف بمکث نیست فورًا واجبست
و اگر موقوف بمکث است یا لازم است فورًا ازاله کند یا اینکه باید اوّل اوقات امکان
غسل کند بعد ازاله کند در مسئله تاملی هست اگرچه لزوم ازاله فورًا بی غسل خالی از
وجه نیست مسئلهٔ هرگاه بعد از علم باینکه مسجد نجس است مشغول نماز شد صحت
نماز مشکل است اگر وقت وسعت دارد و امّا در تنگی وقت نماز مقدّم است مسئله [مشکل است ۱ صدر دام مجده العالی]
اگر رفت در جائی دیگر نماز کرد باز همان اشکال باقی است مسئله هرگاه خود قدرت
بر ازاله ندارد و کسی دیگر او را اعانت نمیکند تکلیف ساقط است و نماز صحیح است
مسئلهٔ هرگاه در اثنای نماز مطلع شد که مسجد نجس است نماز را تمام کند هرچند [مشکل است ۲ صدر دام مجده]
در سعهٔ وقت باشد مسئلهٔ مهمه هرگاه زمینی باشد که در ان بالوعه مجمع نجاسات
بوده ایا میتوان انرا مسجد نمود یا نه ظاهر اینست که همینکه خاک بر ان ریختند و انرا بالا اوردند
که قطع بوی و کثافت ان شد میتوان مسجد نمود اگرچه باطن ان نجس بماند و حکم ازالهٔ نجاست
ازان در غیر ان نجاست باطن برقرار است چهارم بعضی از محرّمات بر جنب نسبت بمساجد
در کتاب طهارت بیان شده اند مطلب سیم در ثواب مسجد ساختن است و اکتفا
میشود در ان بدو حدیث اوّل حدیثی که روایت شده از حضرت رسالت پناه صلّی الله
علیه و اله من بنی مسجدًا فی الدّنیا اعطاه الله بکل شبرٍ منه مسیرة اربعین الف عامٍ مدینة
من ذهبٍ و فضّةٍ و لؤلؤ و یاقوتٍ و زبرجدٍ یعنی هرکس مسجدی بسازد بهر یک وجب ازان شهری
در بهشت که مسافت ان چهل هزار سال است خداوند عالم باو عطا میفرماید که بنیان
ان از طلا و نقره و مروارید و یاقوت و زمرد است دویم حدیثی که از امام بحق ناطق حضرت
امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده من بنی مسجدًا بنی الله له بیتًا فی الجنّة
یعنی بنیان مسجدی در مقابل او بناء خانه ایست در بهشت راوی حدیث میگوید بعد از
شنیدن این از انحضرت روزی در ما بین مکّه و مدینه قدری سنک دو رهم گذاشتم که زمین
را هموار کنم برای مسجدی حضرت ازانجا میگذشت عرض کردم جعلت فداک ترجوا ان یکون

هذا من ذاک قال نعم یعنی فدای تو شوم امید داری که این هم داخل مسجد ساختن باشد
فرمود بلی مطلب چهارم در بیان مستحبات نسبت بمسجد و انها چند فضل اند
اوّل کثرت تردّد در مسجد که خواص بسیار در ان هست دویم در تاریکی شب بمسجد رفتن
که باعث نور روز محشر است سیم سبقت در رفتن مسجد پیش از وقت و اوّل وقت که در
حدیث نبوی وارد شده طوبی لاصحاب الألویة یحملونها فیسبقون الی الجنّة یعنی خوشا بحال
کسانیکه علم بردار اند در روز قیامت برای پیش گرفتن بهشت عرض کردند کیستند انها فرمود
کسانیکه زودتر از همه بمسجد میروند چهارم چراغ روشن کردن در مسجد که باعث این است
که حملهٔ عرش استغفار کنند برای روشن کننده مادامیکه روشنی ان برقرار است
مسئله هرگاه در مسجد روشنائی باشد یا زیاد کردن ان هم این ثواب را دارد ظاهر
اینست که اگر باعث روشن کردن یک گوشه ازان بشود همان ثواب را دارد و امّا اگر همه مسجد
بروشنی سابق روشن باشد همین قدر باعث زیادتی ان بشود ان ثواب خاص معلوم نیست
اگرچه ثوابی دارد پنجم جاروب کردن مسجد و بیرون انداختن خاک روبه ان که در حدیث وارد
شده هرکس جاروب کند مسجد را در روز پنجشنبه و بیرون ببرد از خاک روبه ان بقدر انچه داروی
که در چشم بریزند خداوند عالم دو بهره عظیم از رحمت خود برای او مینویسد ششم اینکه
در وقت داخل شدن مسجد پای راست را مقدّم بدارد و در وقت بیرون امدن پای چپ
را هفتم اینکه کفش خود را ملاحظه کند که مبادا نجاستی در ته کفش باشد که سرایت
بمسجد کند هشتم اینکه در وقت دخول روی بقبله کند و بعد از دخول صلوات
بر پیغمبر و ال او و دعا کند برای خود و هم چنین وقت بیرون امدن بدر مسجد
بایستد و دعا کند چونکه سائل در خانه انشاء الله ناامید نخواهد شد
مطلب پنجم در بیان مکروهات نسبت بمسجد و انها چهار اند
اوّل بسیار بلند ساختن دیوارهای ان مگر در صورتیکه بجهت محافظت
همسایه لازم باشد دویم کنگره ساختن برای ان سیم نقش ان بغیر طلا و امّا نقش بطلا پس
حرام است و نقش بصورت حیوانات نیز محل اشکال است چهارم از راه عبور قرار دادن مگر
اینکه دو رکعت نماز در ان کند پنجم اب دهن و اب دماغ در ان انداختن ششم داخل شدن
کسیکه سیر و پیاز خام خورده است و هنوز بوی انها از دهان او بیاید هفتم بیع و شرای

دران هشتم فریاد زدن بجهة پیدا شدن کم شده نهم شپش کشتن دران دهم سنك
ریزه بهم دیکر زدن یازدهم خوابیدن مکر برای غریب مثلا و دوازدهم شعر لغو دران خواندن
سیزدهم صدا دران بلند کردن چهاردهم منازعه و مرافعه و اقامه حدود و قرار دادن پانزدهم
حرفهای دنیائی کفتن که اصلا دخل بامر اخروی نداشته باشند شانزدهم شمشیر
از غلاف بیرون آوردن هفدهم اطفال و دیوانها دران راه دادن و غیر اینها هم هست
خاتمه بدانکه مستحبست برای مصلی کذاشتن ستره در وقتیکه شخص نماز کند
درجائیکه پیش روی او دیوار یا صف نباشد بلکه پیش روی او فضائی باشد که ایمن از
مارّه نیست اکرچه مرور کننده بالفعل نباشد و فی الحقیقه این ستره تعظیم و توقیر نماز است
وکذاشتن آن اشاره است باینکه با خلق جدائی کرده و خود را از ایشان قطع نموده توجه خود را
بخالق نموده و کیفیت آن اینست که در پیش روی خود بالاتر از محل سجده عصائی یا چیز دیکر مثل
نخ ریسمان و نحو آن بکذارد و ملاحظه نماید فاصله بودن آن را ما بین خود و کسیکه از انجا
بکذرد و اکتفا بخط کشیدن بر روی زمین که اثر آن بماند هم میشود **مقدمهٔ هفتم**
اذان است **مقدمهٔ هشتم** اقامه است و هر یك از این دو احکام خاصه و احکام مشترکه
دارند پس درینجا سه مقصد است **مقصد اوّل** در مسائل مختصه اذان است
و دران چند مطلب است اوّل در حکم اذان است بدانکه بعض روایات دلالت بر وجوب
آن دارند و بعضی بان قائل شده اند در نماز صبح و مغرب و بعضی از مقدمات واجبه نماز جماعت
و شرط صحت آن دانسته اند و بعضی قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است و مشهور و اقوی
اینست که مستحب مؤکد است و تاکید استحباب آن برای نماز صبح و مغرب بیشتر است و تاکید
استحباب اذان و اقامه بحدی است که هرکاه شخص آنها را باهم فراموش نمود و تکبیر نماز را کفت
تا بحد رکوع نرسیده میتواند نماز را بهم بزند لکن باید در همان وقت بمحض یاد آمدن باشد
که اکر بعد از آن عزم بر ترك کند یا متردد بماند قطع محل تأمل است و اکر عمداً از اوّل ترك کرده هم
در قطع اشکالست دوّیم در اقسام اذانست بدانکه اذان در شریعت بر دو قسم است اوّل
اذانی که دخل بوقت نماز و نماز ندارد و آن در سه مقام است اوّل اذان و اقامه ایست که مستحب است
در کوش مولود در روز تولد کفته شود **مقام دوّیم** اذانیست که در صحرای موحش
که سحره جن صورتها موحشه در نظر میاورند بجهة دفع آنها بکویند و باصطلاح مردم آنرا

غول میکویند **مقام سوّم** در کوش کسیکه بجهة چهل روز کوشت حیوان نخوردن کج
خلقی عارض او شده باشد بلکه برای مطلق کج خلقی هم خوبست **قسم دوّیم** اذانیکه دخل
بنماز و اوقات آن دارد و آن بر دو قسم است اذان اعلام و اذان اعظام که اذان نماز است اذان
اعلام اینست که مقصود از آن اطلاع دادن مردم باشد بجهة نماز و اذان اعظام احترامی است
برای نماز هرچند اعلامی دران منظور نباشد که اکر شخص خود تنها باشد و هموار اذان بکوید باز هم
مستحب است و کاهی هر دو منظور میشوند پس اذان سه قسم میشود و اذان اعلام و اعظام
در احکام هم از چند بابت مختلفند اوّل اینکه در صحت اذان اعلام قصد قربت شرط
نیست اکرچه در ثواب آن شرط است و لکن در صحت اذان نماز قصد قربت شرط است دوّیم
اینکه اذان اعلام باید اوّل وقت باشد و اذان نماز با نماز است هرچند آخر وقت باشد
سیّم اینکه اتصال اذان اعلام بنماز معتبر نیست لکن اذان نماز فی الجمله اتصال ضرور دارد چهارم اینکه بعضی
کفته اند اخذ اجرت بر اذان اعلام حرام نیست لکن بر اذان نماز اجماعاً حرام است پنجم بعضی قائلند که غلط در
اذان اعلام عیب ندارد ششم اینکه اذان اعلام همان یك قسم است که فصول اذان دران تمام
کفته شوند و امّا اذان نماز پس هشت قسم بر آن حصول دارد و تحقق ثواب آن در شریعت مقرّر شده اوّل اذان تمام دوّیم اذان قصر
سیّم اذان اقتصار چهارم اذان اکتفاء پنجم اذان کفایت ششم اذان حکایت هفتم اذان سماع
هشتم اذان تلفیق و تفصیل اینها باینطریق است اوّل اذان حقیقی تمام و آن هیجده فصل است
چهار الله اکبر و کفتن اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله حی علی الصلوة
حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله هر یکی دو مرتبه و بجهة تیمن و تبرك
بعد از شهادت برسالت شهادت برای امیر المؤمنین بولایت و امارت مؤمنین و وصایت
مستحبست لکن جزء اذان نیست و کفتن آن یکمرتبه کفایت میکند بجهة حصول استحباب مطلق
دوّیم اذان قصر که هر فصلی را یکمرتبه بکوید و آن بجهة مسافر و کسیکه کار شتابی دارد سیّم
اذان اقتصار و آن بجهة زنان است که شارع قرار داده که زن در اذان اقتصار کند بیك تکبیر
و دو شهادت چهارم اذان اکتفا باذان نماز سابق و این در چند موضع است اوّل درجائیکه
جمع کند ما بین دو نماز مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا و اذان بکوید برای نماز اوّل دیکر نماز
دوّیم اذان نمیخواهد و اکتفاء میشود بهمان اذان برای هر دو که ثواب اذان برای دوّیم حاصل است
و تحقیق مطلب این است که جا آوردن نمازهای مرتبه مثل ظهر و عصر و مغرب و عشاء بچند

طریق میشود اوّل بطریق تفریق که مستحبست و غالب اوقات طریقهٔ حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین بران بوده است باین نحو که اوّل ظهر نافله ظهر و نماز انرا میکردند بعد میرفتند تا وقت فضیلت عصر که سایهٔ شاخص بقدر ان میشد و ان وقت نماز عصر را میکردند و در این صورت بی شبهه که اذان دیگر برای نماز عصر باید گفت دویم تفریق باینکه بعد از نماز ظهر قدری تأخیر بکند تا سایهٔ چهار سبع شاخص بشود بعد نماز عصر را بکند و در اینجا هم اذان عصر بی شبهه مستحبست سیّم تفریق باینکه قدری تفرقه زمانی بشود کمتر از این در اینجا هم ظاهراً اذان عصر مستحبست چهارم اینکه تفریق شود بهمان جا آوردن نافلهٔ عصر بعد از نماز ظهر و در اینصورت اذان عصر نگفتن احوطست پنجم اینکه جمع کند باینکه بعد از نماز ظهر بلا فاصله مشغول عصر بشود و این جمع در بعض مقامات مستحبست و در غیر انها رخصتست اگرچه ترك فضیلتست امّا مقام استحباب جمع پس در چند موضع است اوّل در نماز عصر جمعه است که انرا بعد از نماز جمعه یا ظهر بلا فاصله بکند دویم در نماز عصر روز عرفه است که انرا با نماز ظهر جمع کند سیّم در نماز مغرب و عشاء در مشعر الحرام است که مغرب و عشا را از اوّل وقت تاخیر می اندازند و هر دو نماز را باهم میکنند و در این سه مقام اذان نماز عصر و عشا مستحب نیست بلکه بدعتست در صورتیکه جمع کند و بعضی گفته اند که اذان عصر جمعه و عصر عرفه در عرفه و عشاء در مشعر الحرام ساقط است چه جمع بشود و چه تفریق بشود و در این تأمّل هست چهارم جمع مابین دو نماز که مستحاضهٔ کثیره میکند که یك غسل میکند بجهة نماز ظهر و عصر و یك غسل برای نماز مغرب و عشاء پنجم برای مسلوس در صورتیکه بیك وضو بخواهد دو نماز را بکند و در غیر این مقامات جمع ما بین دو نماز مستحب نیست چه در اوّل وقت و چه غیر ان بلکه مرخّص فیه است و کلامی هست که در این صورت که جمع مرخص فیه است باز اذان ساقط است یا نه احوط سقوط است دویّم از اقسام اذان اکتفاء اذان نماز قضا است که هرگاه شخص مشغول نماز قضا میخواهد بشود در اوّل شروع اذان بگوید بعد هر قدر که در ان مجلس قرار است که نماز قضا میکند اقامه تنها بگوید و مراد از قرار عادتیست که بجهة خود معین نموده یا بنائی که دارد که چه قدر نماز کند **مسئله** هرگاه در بین نماز ادائی کرد یا فاصله بسیار شد اذان برای نماز بعد اذان بگوید **مسئله** در نماز قضای اجیری اگر شرط اذان و اقامه کرده این حکم نمی آید پنجم اذان کفایت و ان در صورتیست که در مسجدی از نماز جماعت

۱ ولی گفتن برجاء مطلوبیت اولی است صدر دام ظله

۲ استحباب جمع در مسلوس و مستحاضه محتاج بتأمل است صدر دام ظله

فارغ شده باشند و هنوز صفوف تمام بهم نخورده باشند و کسی بیاید در ان مسجد نخواهد نماز کند اذان و اقامه انها که گفته اند کفایت برای نماز بعد از دیگران هم میکند چه نماز جماعت بکنند چه منفرد چه قصد حضور جماعت داشته باشند و نرسیده باشند یا از اوّل قصد انفراد یا جماعت مستقله داشته باشند در همه این صور نه اذان بگویند و نه اقامه تکبیر نماز را بگویند و مشغول نماز شوند **مسئله** جریان این حکم در غیر مسجد خالی از قوة نیست **مسئله** هرگاه نماز اوّل ادائی باشد و دویمی قضائی بجهت خود یا نیابت یا بعکس سقوط محل اشکال است **مسئله** هرگاه این نماز جماعت دویمی که اذان و اقامه گفته اند تمام کنند و هنوز متفرق نشده سیومی بهم رسید ظاهر اینست که باز هم حکم در ان جاریست و هم چنین **مسئله** هرگاه اهل نماز جماعتی که هنوز متفرق نشده اند از اوّل بی اذان و اقامه نماز کرده اند جریان اینحکم برای جماعت ثانیه مشکلست و اگر اکتفاء بسماع اذان و اقامه کسی دیگر نموده اند شاید حکم جاری بشود ششم اذان سماع و ان در چند موضع است اوّل اذان که برای نماز جماعت گفته شود همینکه امام انرا شنید دیگر نماز او و نماز ماٴمومین که با او هستند یا بعد ملحق میشوند اذان نمیخواهد بلکه در مشروعیت اذان هم اشکال است دویم هرگاه کسی اذان و اقامه گفت هرچند منفرد باشد و کسی دیگر شنید و میخواهد نماز جماعت کند یا نماز منفرد کند همان شنیدن کفایت میکند لکن بعد از شنیدن تکلم نکرده تکبیر نماز را بگوید **مسئله** ایا در شنیدن اذان و اقامه شنیدن همه ان لازمست یا شنیدن بعض ان هم کافیست در صورتیکه خود موذن تمام گفته باشد اقوی اوّلست و ثانی خالی از وجه نیست هفتم اذان حکایت و بیان ان این است که هرگاه شخص صدای اذانی شنید و هرچند اذان اعلام باشد مستحبست برای او حکایت ان یعنی بعد از هر فصلی بلا فاصله که موذن گفت مثل او بگوید و اگر بعد از شنیدن حیّ علی در هر سه مقام لا حول و لا قوة الا بالله بگوید بهتر است حتی اینکه این حکایت در حالت نماز هم مستحبست و بعد از عمل باین مستحب کفایت میکند از اذان نمازی که بعد از ان بجای اورد هشتم اذان تلفیق یعنی اذانی که قدری را بشنود و قدری را خود بگوید یا اینکه خود موذن ان فصول که کم کند سامع انرا بگوید یا ملاحظه ترتیب شاید بی ملاحظه ان هم مجزی باشد **مطلب سیّم** در احکام اذان است و چون غالباً با اقامه شریك است در احکام مشترکه بیان میشوند حکم

۱ بقصد رجاء مطلوبیت بگوید صدر دام ظله

۲ و بعد از حیعلات لا حول و لا قوة الا بالله بگوید صدر دام ظله

۳ مشکل است صدر دام ظله

خاص اذان در اذان اعلام است و سابقاً بیان شد **مقصد دوّم** در اقام است
و حکم آن استحباب مؤکد است و بعضی از علماء واجب دانسته اند و تاکید آن بیشتر از اذان
و اقسام آن شش است اوّل اقامه تمام و آن مثل اذان است در فصول مگر اینکه دو تکبیر از
اوّل ساقط است و یک تهلیل از آخر و لکن دو مرتبه قد قامت الصّلوة بعد از حیّ علی خیر العمل
دارد دوّم اقامه قصر و آن برای مسافر است و کسیکه کار شتابی دارد مرخص است که
از هر فصلی یکی را بگوید بقصد خصوص اقامه و ثواب آن برای او حاصل است سوّم اقامه
اقتصار و آن در خصوص زن است که عوض اقامه میگوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و در خصوص کسیکه اقتدا میکند بمخالف مذهب
بطریقی که در جماعت بیان میشود در اقامه او کافی است از قد قامت الصّلوة تا آخر چهارم
اقامه کفایت بنحویکه در اذان گذشت پنجم اقامه سماع بهمان طریق که در اذان گفته
شد ششم اقامه تلفیق بهمان کیفیت **مقصد سیّم** در احکام مشترکه اذان
نماز و اقامه است و آنها بر دو قسم اند شرائط و مستحبات امّا شرائط اوّل لزوم نیت قربت
مثل همه عبادات از اوّل تا آخر آن بنحو استدامه و بعضی لازم دانسته اند در نیت آن تعیین آن نماز
که اذان برای آن است و خالی از قوت نیست دوّم ایمان پس اعتماد باذان مخالف نیست
لکن در سماع اذان ایشان خالی از وجه نیست سیّم بلوغ بنا بر قول بعضی لکن ظاهر
این است که اگر نابالغ ممیّز باشد و قصد قربت کند اذان او صحیح است و احکام صحیح
بر او جاری میشود چهارم صحیح خواندن آنها پس اگر غلط بخواند یا تبدیل حرف کند باطل
پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز و اقامه قبل از وقت باطل است و اگر بخیال وقت
گفت و در اثناء آنها وقت داخل شد هم صحت آنها محلّ اشکال است اگرچه در نماز کفایت
کند ششم ترتیب ما بین فصول هفتم ترتیب ما بین اذان و اقامه پس اگر فصل مؤخر را
مقدّم گفت آن مقدّم گفته را ثانیاً بعد از مؤخّر گفته بگوید و همچنین هرگاه اوّل اقامه گفت
بعد از آن اذان را ثانیاً اقامه را بگوید و بعضی قائلند که تقدیم عمدی مبطل است و باید هر دو از سر
بگیرد هشتم موالات ما بین فصول هر یک که بحسب صورت متعارف در اهل شرع بهم
نخورد نهم موالات ما بین اذان و اقامه که فاصله زیاد نشود و تحدید آن بحسب متعارف
اهل شرع است و امّا مستحبات اوّل طهارت از حدث است لکن در اقامه بعید نیست که

اولی تکرار تهلیل است بقصد قربت مطلقه صدر و العله

از

از شرایط باشد دوّم استقبال قبله است سیوم قیام است و بعضی هر دو را در اقامه از
شرایط دانسته اند چهارم حرف نزدن در اثناء آنها و ما بین آنها و احوط بلکه اقوی در
اقامه حرمت کلام است بعد از قد قامت الصّلوة در نماز جماعت مادامیکه بر آن قصد
برقرار است پنجم وقف است در اواخر فصول آنها لکن در اذان ما بین دو فصل اندک
تأنّی کند و در اقامه بمجرّد وقف بر آخر فصل شروع بفصل دیگر کند **مسئلة** اگر ساکن
نمود آخر فصل را و بلا فاصله شروع کرد در فصل دیگر بدون وقف که اندک مکثی میخواهد
و بعضی حکم نموده اند که این وصل بسکون عیب ندارد و همچنین در تسبیحات و اذکار مکرّره
مثل تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام و این قول خالی از وجه نیست و احوط وقف است
پنجم اظهار الف و ها لفظ الله در آخر هر فصلی بنحویکه خوب ظاهر شوند و با اخفاء اداء
نشوند ششم فاصله ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا یک گام برداشتن یا نشستن
یا سجده یا ذکری یا دعائی یا حرف زدنی یا قدری سکوت لکن بجهة نماز صبح حرف زدن
بهتر است و بجهة مغرب یا گام برداشتن یا تسبیح بهتر است و دو رکعت نماز در خصوص
مغرب محلّ اشکال است و در غیر آن هرجا ممکن است از نافله باید حساب شود **مسئلة**
هرگاه بنای ترک اذان داشت و اقامه گفت بعد بنای او بر اذان شد اذان بگوید و اقامه را
اعاده کند **مسئلة** هرگاه منفرد برای خود اذان و اقامه گفت بعد بنای امامت شد
مستحبست اعاده **مقدّمه نهم** تکبیرات بدانکه مستحبست افتتاح نماز بشش تکبیر
غیر تکبیرة الاحرام و هفتم آنها تکبیرة الاحرام را قرار بدهد و بعضی گفته اند که اولی است تکبیرة
الاحرام هم میتواند قرار بدهد پس شش تکبیر مستحب در نماز است نه مقدّمه و احوط اوّل است
و نیت افتتاح باید بیکی باشد نه بیشتر از یکی و این تکبیرات را متصل میتوان گفت و ما
بین آنها ادعیه هم وارد شده که بیان خواهند شد و پنج تکبیر هم خوب است و سه تکبیر هم خوب
مسئلة این تکبیرات برای هر نمازی مستحب اند و بعضی تخصیص هفت موضع داده اند
هر نماز واجب و اوّل رکعت نماز شب و مفرده وتر و اوّل رکعت نافله ظهر و اوّل رکعت نافله
مغرب و اوّل رکعت نماز احرام و وتیره و ظاهر تأکد استحباب در اینها **مقدّمه دهم**
ادعیه توجه بنماز است و آن ادعیه بر دو قسم اند اوّل ادعیه که بعد از تکبیرات مفرّقه شده اند
باینطریق که بعد از سه تکبیر بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

سُبْحَانَکَ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذَنْبِی اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ بعد دو تکبیر
بکوید و بکوید لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ وَالْخَیْرُ فِی یَدَیْکَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْکَ وَالْمَهْدِیُّ
مَنْ هَدَیْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ سُبْحَانَکَ وَحَنَانَیْکَ تَبَارَکْتَ وَتَعَالَیْتَ
سُبْحَانَکَ رَبَّ الْبَیْتِ بعد از آن دو تکبیر بکوید و بکوید وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِیفاً وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلٰوتِی
وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ
پس شروع باستعاذه و سورهٔ حمد نماید **قسم دویم** ادعیه توجه بی تکبیرات سه
دعا وارد شده اول اینکه پیش از تکبیرة الاحرام بعد از اقامه بکوید اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ
الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِیلَةَ
وَالْفَضْلَ وَالْفَضِیلَةَ بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَعَلَیْهِمْ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِی بِهِمْ عِنْدَکَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیَا
وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ دویم دعای توجه را بنحویکه کذشت تنها بخواند و تکبیرة
الاحرام کوید سیم اینکه بعد از تکبیرة الاحرام بکوید یَا مُحْسِنُ قَدْ اَتَاکَ الْمُسِیءُ
وَقَدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِیءِ اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَاَنَا الْمُسِیءُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِیحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّی **مقدمهٔ یازدهم**

سعی در تحصیل شرائط قبول و رفع موانع و حواجب آن و سعی در زیادتی درجه آن
آن توضیح این مطلب اینست که بعد از آنکه نماز جامع شرائط صحت شد که بحسب تکلیف
بجا آمده که دیگر اعاده و قضاء آن بذمه نباید قبول آن مرحله دیگریست و کمال قبول آن
درجه دیگر است و بجهة قبول آن شرائطی هست که باید بعمل بیایند و بعضی صفات مانع
قبول اند و بعضی افعال حبس آن مینمایند که بعد از رفع آنها قبول محقق میشود لهذا چند
امر در این مقدمه بیان میشود اول در شرط قبول شدن نماز که عمدهٔ همه شرائط است
بلکه همه نماز در عالم معنی برای آن است و آن اقبال قلب است بنماز در وقت اراده آن
که مستمر باشد تا آخر آن و این اقبال روح نماز است و حرکات قالب بی روح اند و در احادیث
متواتره نبویه و امامیه وارد شده که هر قدر از نماز که اقبال در آن هست قبول درکاه خالق
میشود پس اکر در بعض حالات آن هست مقبول همان است پس بعض نمازها ثلث آنها قبول است

وبعض

و بعضی ربع آنها و بعضی عشر آنها و نماز مثل جسم است جان آن اقبال قلب است اکر هیچ در آن
نیست مثل میت بی روح است و اکر جزئی در او هست مثل کسی است که هنوز قدری از اعضا
او روح دارد بمد و معنی از حیاة دارد پس بیان این مقدمه که شرط قبول است از لوازم است
و تحقیق آن اینست که اقبال قلب در نماز بشش چیز حاصل میشود اول حضور قلب دویم
تفهم سیم تعظیم چهارم هیبت پنجم خوف و رجاء ششم حیا اما حضور قلب
پس معنی او این است که در دل فکری بغیر از آنچه باو مشغول است نباشد و بعد فهمیدن اینست
که چه میکوید و علاوه بر این باید عظمت خدائی در قلب او تأثیر بکند چونکه میشود شخص با کسی
حرف بزند که دل او جائی دیکر نیست و میفهمد چه میکوید لکن آن کس عظمتی در دل او ندارد و بعد
از حدوث عظمت در قلب خوفی از آن عظمت در قلب حاصل میشود که آنرا هیبت میکویند
و این غیر خوف از اذیت است و بعد از آن بسبب علم بوسعت رحمت و فضل او امیدی باو حاصل
میشود و بعد از آن بواسطهٔ ملاحظه تقصیر خود صفت حیاء عارض او میشود و کیفیات
توجه قلب و غفلت آن در نماز مختلف است کاهی بحضور قلب بودن در نماز بطریقی میشود
که هر کاه شخص انصاف بدهد می بیند که این حضور و مکالمه با خالق خود کمتر شده از مکالمه
با رفیق و نوکر و غلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه است که چه میکوید و در این وقت
اصلاً و ابداً ملتفت نیست پس اکر از خجالت این کیفیت که اختر شود بجا خواهد بود و تنزلات
و درکات بیحضوری مختلفند بعضی پست تر از بعضی همچنانکه حضور قلب را مراتب و درجات
مختلفه هست بعضی بالاتر از بعضی و اعلای مراتب مرتبه امام متقیان است که در نماز تیر را
از بدن او میکشیدند احساس نمیکرد با وجودیکه در خارج نماز تاب نمی آورد و بعد از آن
مرتبه بعضی از صلحاء متقیان است که در نماز بود طاقی از مسجد خراب شد که مردم همه جمع
شدند و برا و معلوم نشد تا از نماز فارغ شد و بعد از آن مراتب غیر متناهیه بحسب معرفت
شخص دارد حاصل آنها ملتفت شدن است باینکه در مقام حضور خاص پادشاه
حقیقی که مالک زمین و آسمان است بر آمده ام و در موقف مکالمه با او هستم و او متوجه
بمن است و همینکه باین ملتفت شد البته بر دل و زبان و اعضاء و حرکات و سکنات
و وجنات احوال و حالات وقوف بندهٔ ذلیل در حضور پادشاه جلیل ظاهر میشود
اما دل پس در آن تنبه حاصل میشود و از بیهوشی غفلت از خالق خود بحال می آید بعد توجه

برای او حاصل میشود و میفهمد که چه میکند و چه میکوید و اقلاً حیاء بجهت او حاصل میشود
که از اینکه مکالمه با مالک الملوک کمتر از حرف زدن با خادم و مملوك نباشد که در وقت
مخاطبه ایشان متوجه میشود که چه با ایشان میکوید در اینجا چنین نباشد که ابداً نداند
چه میکوید و باکی حرف میزند و بعد از این حالت شرم از دروغ کفتن در او حاصل میشود در افعال
و اقوال و قرائت پس ملاحظه کند که ایستادن او ایستادن دروغکو نباشد و بزبان دروغ
نکوید و تکبیر او خدا را دروغ نباشد و کفتن ایاك نعبد دروغ نباشد و بعد از این ملاحظات
اعضا و جوارح او خاضع و خاشع میشوند پس چشم باین طرف و ان طرف نکاه نمیکند و بطریقی
که مستحب است از انیم بسته نکاه میدارد و بطرف پائین نکاه میکند و بدن را حرکت نمیدهد
و دستها را در جای خود نکاه میدارد و با ریش و اعضای بازی نمیکند و در نهایت آرامی
تن میشود و شتاب نمیکند و اکر از متکبران بر مخلوقین است در وقت نماز کردن طاعت
و بندکی و خدمت خالق است و ضایع تکبر بر خالق نفروشد و کثافت و نحوست و خباثت
اصل و حال و عاقبت خود را در نظر بیاورد و اکر لباس اهل تکبر و تجبر و اعداء الله در بر
دارد اقلاً وقت نماز آنها را بیرون بیاورد لباس پاکیزه که مناسب ذلت باشد در بر کند
و در هر حالتی از قیام و رکوع و سجود حالت قلبیه بر طبق آنها حاصل چونکه افعال و اقوال
و حالات و هیئات نماز بر طبق معراج اند که در هر حالتی ترقی برای شخص حاصل شود همچنانکه
حضرت ختمی مآب فرموده اند الصلوة معراج المؤمن پس نمازی که از اول تا آخر آن ذکر دنیا
و دوری کردانی از خدا بلکه تدبیر و فکر معصیت باشد تنزل بدرك اسفل است نه معراج
و اقل مراتب حضور و اقبال این است که شخص در نماز با دل خود حدیث دنیا نکوید و خود را
بحالت ایستادن نزد آقای بزرك تصور نماید و این حدیث دنیا کفتن با دل دو سبب دارد
یکی سبب ظاهری که چشم خود در نماز چیزهای ببیند که حواس او متفرق میشود و از جائی
بجائی میرود که از توجه بان بماند و علاج این رفع اینها است از پیش نظر خود و یکی سبب باطنی
که غلبهٔ حب دنیا و خلوص قلب در میل بان است که دل بسمت دیکر میرود هر چه او را بر
کردانی بسمت محبوب و معشوق خود میرود و معالجهٔ این اصعب است و بتامل و تفکرات میشود
نسال الله التوفیق لذلك **مطلب چهارم** بدانکه نماز که میزان اعمال است و معیار اعمال
و عمود دین است و مناط قبول اعمال است که اکر قبول نشد و در نامهٔ اعمال مقبوله درج نشد

درقیامت

در قیامت نظر بهیچ عملی از او نمیکند شرط قبول آن اقبال قلب است در آن پس نماز بی اقبال
مردود است یعنی او را بنماز کذار پس میدهند و معنی پس دادن او اینست که ابداً اجری ندارد
اکر چه بحسب ظاهر شرع بکویند صحیح است یعنی اعاده و قضای آنرا نخواهند و عقاب بر ترك
آن نکنند و بعضی کفته اند که معنی عدم قبول آن اینست که قبول کامل نمیشود و علی ای حال
همینکه بی اقبال در نماز قبول آنرا برداشت و قبول نشدن آن قبول باقی اعمال را برداشت
مصیبت سنکین میشود از نمازهای اغلب ناس و باقی اعمال ایشان و هلاکت عموم پیدا
میکند لکن خداوند عظیم رحیم بلطف عمیم خود تلافی قرار داده نوافل نمازها را که جبر این
شکست میکنند و اتمام این ناقص مینمایند و باین تلافی نماز واجب بی اقبال بسبب بجا
آوردن نوافل مقبول میشود و باعث قبول همه اعمال میشود و لکن در اینجا مسئله دیکر که آیا
توجه و اقبال قلب در خود این نوافل شرط است بجهت تلافی بی اقبالی نماز واجب یا
اینکه نافله صحیح اکر چه بی توجه و اقبال قلب باشد تلافی میکند شهید ثانی اعلی الله مقامه
میفرماید که این توسعه و لطفیست از جانب خدا که محض بجا آوردن این نوافل بطریق صحیح
تلافی میکند و بعضی از فقهاء در این تامل دارند و میکویند باید در اینها توجه قلب باشد
که تلافی بی توجهی شود و قول اول اقرب بوسعت لطف و تفضل الهی است **مطلب
دویم** در موانع قبول اند که رفع آنها از مقدمات است و آنها بسیارند از انجمله عجب و خود
پسندی است که حبس عمل میکند و بعضی حکم ببطلان نموده اند در نماز مقارن عجب و از انجمله
حبس حقوق واجبه است خصوصاً حبس زکوة که باعث قبول نشدن نماز است و از انجمله است
ناشزه بودن زن و کریختن مملوك و حسد و تکبر و غیبت و حرام خوردن و شراب خوردن
بلکه مطلق فسق مانع قبول کلی است **مطلب سیم** در اموری چند که اجر نماز را کم
میکند و دفع آنها از مقدمات است اول اینکه شتاب و تعجیل نکند مکر در ضیق وقت
دویم اینکه حاقن و حاقب نباشد یعنی مدافع بول و غائط نباشد اکر بتواند قرار بکیرد و اکر مانع
قرار باشد نماز باطل میشود سیم اینکه در نماز آب دهن و آب دماغ نیندازد مکر اینکه مانع
قرائت باشد چهارم اینکه سر هوا و چشم باینطرف و آنطرف ننماید پنجم اینکه چشم را نبندد
بلکه نظر چشم بپائین باشد مثل چشم بسته ششم اینکه اعمالی که غفلت و بازی و تکبر
در آنها هست بجا نیاورد هفتم اینکه خواب آلوده نباشد و با کسالت نباشد **خاتمه**

بعدازانکه شرائط قبول راموجود نمود وموانع قبول رامرتفع کرد سعی در ارتفاع درجه قبول
نماید چون که درجات ان نهایت ندارند وچیزهائیکه باعث ارتفاع درجه نماز ند بسیار اند
ازانجمله انکشتر عقیق درانکشت داشتن وازانجمله بوی خوش بکار بردن است که کاهی ثواب
نمازرا بهزار نماز میرساند وازانجمله شانه کردن محاسن است وازانجمله مسواك کردن است
پیش از نماز که فضائل بسیار برای ان هست وازانجمله متزوج بودن است که نماز متزوج
هفتاد مقابل نماز شخص عزب است وغیر اینها بسیار اند

مقدمهٔ دوازدهم

در مقدمهٔ متصله مقارنه که بسبب شدت مقارنه شبیه بجزء نماز است بلکه بعضی ازان
جزء کفته اند وان نیت است که عبادت بودن همه عبادات بان بسته است وامر ان در نهایت اسانی است
ودر نهایت مشکلی است وانرا احکام ومسائل خاصه هست پس بیان چند مطلب ضرور است
اول در حقیقت نیت وبرای فهم ان مطلبی بیان میشود که حقیقت ان معلوم شود ووسواس
دران رفع بشود بدانکه هر عاقلی که کاری میکند ازروی شعور اول تصور ان در قلب وافتاده
بعد تصور فائده ان نموده وبعد ازان قلب که همه اعضا وجوارح خادم او هستند تحریك
اعضا وجوارح بجهت حصول ان مینماید ومقدمات انرا بعمل میاورد وبعد از مقدمات
ان کاررا بعمل میاورد بی اینکه ضرور باشد که مقارن ان کار قدری تامل کند ودر دل خود
بکذارند که من اینکار را بجهت این فایده میکنم پس نیت ان اراده است که منشاء او تصور فائده
کار است دیکر نه کذرانیدن تازه در دل میخواهد ونه کفتن زبانی بلکه این هر دو را نظار
عقلا خصوصًا بزبان اوردن لغو محض اند وتوضیح این بمثال اینست که هرکاه درجائی نشسته
باشی شخصیکه مستحق تعظیم است شرعًا یا عرفًا داخل ان مجلس بشود بمحض افتادن نظرت براو از
جا برمیخیزی وتعظیم او با نیت حاصل شده بی اینکه در وقت برخواستن قدری حرف در دل
خود بکذارنی که برمیخیزم برخواستن درمقابل روی این شخص بجهت تعظیم او برای خدا یا برای مطلب
دنیوی یا بجهت خوف ومانند اینها همین قدر که دیدن او ودانستن ثمرهٔ ان محرك اراده تو
شد وقدرة تو با اراده تاثیر در برخواستن تو نموده عمل ترا با نیت نموده واثران بران مترتب
شد بی احتیاج بکذرانیدن وترتیب انها در دل زیاده بر انچه در دل هست از تصور وداعی
وتحریك داعی چونکه در دل بودن چیزی است وتصور وکذرانیدن انچه در دل است و
احضار ان واخطار ان چیزی دیکر است همچنانکه بزبان اوردن انچه در دل است

چیز دیکر است وهم چنانکه بزبان اوردن قصد ونیت لغو بی ثمر است کذرانیدن بترتیب
الفاظ زیاده بر حصول اراده قلبیه که برانکیخته شده از دانستن فائده هم لغو است و
تفاوتی در این ما بین عبادات واجبه ومستحبه نیست پس همچنانکه دعاء در تعقیب میخوانی
ودر شبهای ماه رمضان دعای افتتاح وسحر را میخوانی بی اینکه قبل از خواندن در دل
قدری ترتیب بدهی که فلان تعقیب را میخوانم ندبًا قربة الی الله یا دعای افتتاح را در
ماه رمضان میخوانم ندبًا قربة الی الله وبلاشبهه این عبادت از تو بعمل امده نماز ووضو نیز همین
طور است پس اذان ظهر را که شنیدی ومیدانی که نماز ظهری خداوند عالم از تو خواسته است
برخیزی مهیا میشوی اب میاوری وضو میکیری درمقام نماز می ایستی اذان واقامه میکوئی
تکبیر نماز را میکوئی دیکر ضرور نیست که قدری با دل خود بکذرانی که نماز ظهر را بجا میاورم
وجوبًا اداءً قربة الی الله بی اینکه این را در دل بترتیب بکذرانی نماز ظهر را بجا اورده اداءً وجوبًا
برای خدا بسبب ان اراده ثابته در قلب وبدون اینکه بزبان بکوئی پس نیت ترکیب ندارد
وعربی وعجمی وترکی وهندی ندارد ودر قلب همه یك طور است صفت لغات در ان جاری
نیست بلکه بزبان کفتن لغو است بلکه مکروه است بلکه بقصد تشریع حرام است واین ایستادن ها
وتفکر وتامل وتغیر احوال همه شغل وسواس خناس است وهمینکه وسواسی می بیند که نیتش
نمیاید همان نیامدن نیت نیت حقیقی است تکبیر بکوید ومشغول شود این وجه اینکه کفتیم که
نیت اسان ترین چیزها است بلی اکر کفته باشند کاری بکن بی نیت ان صعب است بلکه
محال است واما اینکه کفتیم که نیت از همه چیز صعب تر است مراد از ان خلوص نیت است که
ان مشکل است بیان ان اینکه اصل قصد ونیت فرمان برداری بطریقی که کفته شده اسان است
لکن چون خلوص هم شرط است حقیقت خلوص در بعض مقامات بسیار صعب است توضیح
این مطلب اینست که بعد ازانکه شخص ملاحظه نمود نماز یا عبادت دیکر را ودانست که
خداوند عالم این را میخواهد واین دانستن او را محرك شد که عمل را بجا اورد ودیکر ثمری بجهت
عمل غیر از فرمان برداری بنظر نیاورد این خلوص نیت است واما هرکاه در ان عمل ثمری دیکر هست
مثل خوش امدن مردم از او ویا مدح وثناء از کسانیکه او را می بیند یا رفع درد لها یا شهرت
کردن بعد از این یا مثل خنك شدن بدن یا کرم شدن ان در غسل یا مثل اینها پس خالص
نمودن عمل از اینها صعوبت دارد وخلاص شدن از این صعوبت هم دخلی بکذرانیدن

گذشت که احضار ... گذرانیدن در دل است
و بزبان جاری کردن ... منه

دل ندارد چونکه مناط در آن محرّك است پس هزار مرتبه اگر قربت را در دل بگذراند یا بزبان بگوید ولکن اصل محرّك او یکی از اینها باشد عمل خالص نمیشود و چون بسیاری از مردم در اعمال خود مبتلا باین کیفیت هستند لهذا بیان تفاصیل آن لازم است در دو فصل **فصل اوّل** در ملاحظه نمودن مردم در عبادت خدا دیگر که مرتّب بر عمل میشوند **فصل اوّل** بدانکه ملاحظه نمودن مردم در عبادت خدا بچند طریق میشود اوّل اینکه اصل عبادت را بخصوص برای ریاء و شهرت و سمعه بجا میاورد و این باطل است بی شبهه و حرام است و داخل گناهان کبیره است بلکه شرك است بجهت اینکه شخص در جهاد با عالم و همین که عبادت باین نیّت شد اگرچه اعلای عبادات باشد مثل اینکه شخص در جهاد در رکاب حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله کشته شود لکن قصد او شهرت و ریاء باشد اجری نزد خداوند ندارد دوّم اینکه قصد او در اصل عمل فرمان برداری خدا و ریاء هر دو باشد باینطریق که هر دو روی هم رفته باعث عمل شده یا هر یك سبب مستقل باشد یا ریا اصلی و قربت تبعی یا قربت اصلی و ریاء تبعی باشد در جمیع این چهار صورت عمل باطل بلکه وزر و وبال حاصل است سیّم اینکه در اصل عمل قصد خالص است لکن در یکجزو از واجبات آن قصد ریا کرد پس اگر آنجزء قابل تدارك نیست مثل روزه که ممکن نیست بعوض جزء ریائی آن جزء دیگر اورد این هم باطل است و اگر قابل باشد مثل آنکه یکجزو از دعا یا اذان را ریاء گفت و بعد عود نمود بقصد قربت گفت عمل صحیح میشود همان معصیت در آن جزء نموده است و امّا در مثل نماز هر گاه یکجزء واجب آنرا ریاء بجا آورد یا تدارك آن ثانیاً بقصد قربت نمود آن ردّ باینز محلّ اشکالست چهارم اینکه بعض اجزاء مستحبّه عمل واجب را ریاء نمود مثل آنکه قنوت را ریاء خواند یا در استغفر الله ما بین دو سجده ریاء کرد و قول بصحّت در این خالی از وجه نیست و احوط اعاده است پنجم اینکه در بعض اجزاء عمل مستحبّی که هیئت اجتماعیه ندارد ریاء نمود مثل اینکه قران میخواند در یك آیه قصد ریاء کرد همان یك آیه باطل و باقی صحیح اند و اگر خواندن آن سوره برا او واجب باشد باز همان یك آیه را اعاده کند مجزیست ششم آنکه در جزء عمل مستحبّی که هیئت اجتماعیه دارد ریاء نمود مثل اینکه در زیارت عاشورا در یك لعن یا سلام آن قصد ریاء نمود پس اگر اعاده آن نمود بقصد قربت صحیح میشود و اگر همان طریق گذاشت اصل عمل باطل است و شاید ثواب مطلق زیارت در آن فقرات که ریاء در آنها نبوده حاصل شود هفتم اینکه اصل

ظاهراً آنست ندارد در سجده

مراعات ترتیب را با اعاده ما بعد آن آیه نمایند صدر دام

عمل

عمل بقصد قربت باشد لکن مکان آن بقصد ریاء باشد مثل اینکه شخص عمل نماز را برای خدا خالصاً خواهد کرد لکن مسجد رفت بقصد ریاء بمسجد رفتن یا اینکه مسجد آمدن لله باشد لکن صف اوّل ایستادن ریاء باشد صحّت محلّ اشکال است هر گاه این ایستادن او برای این باشد که مردم بر ببینند امّا اگر هنگام مسجد رفتن ریا کرد و حال ایستادن دیگر فارغ شده اظهر صحّت است هشتم اینکه اصل عمل خالص لکن در زمان آن ریاء نمود مثل اینکه شخص اصل نماز را برای خدا میکند لکن ریاءً در اوّل وقت بجا آورد صحّت محلّ اشکال است نهم آنکه اصل عمل برای خدا باشد لکن ریاء در صفتی از صفات آنستکه حکم علیحده دارد مثل جماعت بجا آوردن قول بصحّت اصل عمل خالی از وجه نیست لکن احتیاط بسیار شاید در نماز است **مسئله** جماعت بجا آوردن بجهت تقیّه با مخالفان مذهب عیبی ندارد بلکه مستحبّست و کیفیّت خاصّه دارد در مسائل جماعت انشاء الله بیان میشود **مسئله** جماعت با پیش نماز موافق از جهت خوف از او صحیح نیست هر گاه احکام جماعت را جاری کند و هر گاه مثل منفرد رفتار بکند همین قدر از خوف بنماید که جماعت میکنم صحّت خالی از وجه نیست دهم اینکه ریا کند بتأنّی خواندن ظاهر اینست که باطل نیست یازدهم اینکه ریاء کند بتعجیل خواندن ظاهر اینست که باطل است دوازدهم اینکه ریا کند بهیئات نماز مثل کردن راکع نمودن و بعض حالات خشوع ظاهر اینست که اصل نماز باطل نشود لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم اینکه ریا کند در فعلی از افعال حال نماز که دخل باجزاء ندارد مثل تحت الحنك گذاشتن ظاهر اینست که باطل نمیکند اگرچه معصیت بریاء حاصل شده باشد چهاردهم آنکه مجموع عمل برای خدا است لکن در اثناء عمل که مردم او را ببینند خوشحال شود این عیبی ندارد پانزدهم اینکه اصل عمل و صفات آن را خالصاً بجا آورده لکن در خیال او ریاء میگذرد و از آن خوش ندارد این ابداً عیب ندارد این خطور ریاء است نه خود ریاء بلکه متأذّی شدن او دلیل نهایت خلوص است **فصل دوّم** در ملاحظهٔ بعض ثمرات عمل که اگر قصد نشوند هم مرتّب هستند پس قصد این ثمرات یا مباح است مثل گرم یا سرد شدن در غسل باب سرد یا گرم و مانند آن یا راجح است و تفصیل حکم در مباح اینست که اگر محرّك شخص بر عمل بندگی و آن ثمره باهم باشد چهار قسم دارد اوّل اینکه بطریقی که بندگی خدا و آن ثمره روی هم رفته محرّك شده اند که اگر گرم شدن مثلاً نبود غسل نمیکرد

ظاهر حکم ببطلان است دویم اینکه بطریقی است که هر دو علّت مستقلّه اند که اگر عبادت
نبود بجا می آورد برای آن ثمره واگر ثمره نبود برای عبادت هم عبادت بجا می آورد ظاهر حکم بصحّت است
سیّم اینکه بالذّات مقصود گرم شدن است وبالتّبع قصد غسل نمود در اینجا حکم ببطلان
میشود چهارم اینکه بالذّات مقصود غسل است وبالتّبع گرم شدن ظاهر اینست که عیب
ندارد ودر مسائل نیّت وضوهم باین مسئله اشاره شد وامّا هرگاه آن ثمره راجح باشد
امّا نه از بابت نماز مثل اینکه تکبیرهاي نماز را بگوید وقصد اعلام غیر کند بعضی از علما
فرموده اند که اگر اصل گفتن براي نماز است وبلند گفتن برای اعلام است عیب ندارد ودر این
حرف تأمّلی هست اقوی اینست که اگر بالذّات قصد نماز باشد وبر تبعیّت قصد اعلام نماید
عیب ندارد وواجب ومباح در این خصوص تفاوت ندارد اینست تمام کلام در اصل نیّت
وخلوص وخلاصه کلام اینست که در نیّت عبادت همان قدر که شخص معیّن بداند که کدام
مأمور به را میخواهد بجا بیاورد ومحرّك او فرمان برداری باشد کفایت میکند دیگر صفات
فعل از وجوب یا ندب یا قضا یا ادا یا قصر یا اتمام هیچکدام ضرور نیست مگر اینکه تعیین آن
امر که فرمان آن را می برد موقوف بر آن باشد پس هرگاه شخص در وقت نماز ظهر محرّك او امر خداوند
شد باین نمازی که الآن وقت آن شده برخواست وتکبیر گفت دیگر تصوّر اینکه اداء است یا
قصر است یا اتمام است ضرور نیست بلی اگر گاهی نماز قضا میکند ووقت اداء هم هست باید
تعیین کند پس اصل نیّت وخلوص آن تابع وجود داعی است در خزانهٔ خیال وتحریك آن داعی اعضا را
بر فعل با خلوص آن داعی بجهت فرمان برداری خداوند لکن در اینجا مطلبی هست مهمّ بیان آن
اینست که فرمان برداری واطاعت که معنی قربت است بعد از آنکه خالص شد ومعنی بندگی
در آن متحقّق شد مر کسی را بحسب درجهٔ معرفت منظوري در آن هست ودرجات مردم در
اینخصوص بسیار مختلف است درجات بعضها فوق بعض اوّل درجات واعلای آنها
اینست که عبادت خدا را میکند چونکه خدا اهل عبادت است ودر عبادت منظوری ندارد
مگر عبادت واین درجه ایست که امام متّقین وسرور صدّیقین علیه افضل صلوات المصلّین
عرض کردند الهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نارِكَ وَلا طَمَعاً فی جَنَّتِكَ وَلكِنْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً
لِلْعِبادَةِ فَعَبَدْتُكَ دویم اینکه عبادت میکند برای شکر نعمتهائی که خداوند باو کرامت
فرموده که اوّل آن نعمت خلق است وبعد از آن نعمتهائی که بیان واحصاء آنها متعذّر است

وبهر فردی از افراد مردم حتّی کسانیکه مبتلا بفقر وبلاهای دیگر باشند هم ثابت است
سیّم آنکه عبادت میکند برای اینکه خدا از او خوشنود باشد واز سخط او فرار کند که منظور
او همان رضای خدا است از او وفرار از ناراضامندی او چهارم اینکه عبادت میکند حیاءً
همینکه غلام داند که آقای او بر او مطّلع است وهمیشه او را می بیند از بابت حیا وشرم فرمان
برداری او می کند پنجم اینکه عبادت میکند بجهت حصول صفت تقرّب بخدا که صفت معنویّه
واین غیر از قربت است که بمعنی فرمان برداریست که همیشه او را باید ملاحظه نمود ششم اینکه
عبادت میکند بجهت بهشت یا خوف از جهنّم واین دو نوع است یك نوع آن صحیح است ویکنوع
آن محلّ اشکال است امّا نوع صحیح آن اینست که اطاعت خدا میکند وملاحظهٔ بندگی او میکند
بجهت امیدواری از او که او را بهشت نصیب کند واینکه از آتش خلاص نماید این عیب ندارد
وامّا آن نوع که محلّ اشکال است اینست که این عمل را میکند بطریق معاوضه با بهشت از
قبیل خرید وفروش ومثل عمله بنّائی که عمل را بجهت اجرت میکند صاحب خانه وفرمان او
اصلاً در نظر ایشان نیست در صحّت عبادت باین نوع تأمّل هست وجمعی از علماء باطل
میدانند **مسئله** بعض نمازها هستند که خود شارع آنها را براي امر دنیائی قرار داده
مثل نماز حاجات ونماز استسقاء وبعض دیگر را علاوه بر امر اخروی ثمر دنیوی هم برای او مقرّر فرموده
مثل نماز شب که علاوه بر ثمرات اخرویه باعث رزق وآبروی شخص میباشد بنا بر این اگر قصد
محض این امر دنیوی در این عبادت بچه نوع است تحقیق مقام اینست که باید قصد فرمان برداری
در این نماز باشد وبعد از تحقّق آن اگر فرمان برداری را وسیلهٔ حصول آن امر دنیوی بکند
عیب ندارد وامّا اگر این عمل را بخصوص بقصد این خاصیت نمود مثل خوردن سکنجبین برای
دفع صفرا بتوسیط عبادت ثمر ندارد **تتمّه** بدانکه نیّت را احکام چند هست نسبت
بهم زدن آن به نیّت قطع یا قاطع وتردّد وغفلت از نیّت اوّل وتعلیق قطع وعدول از نیّت
به نیّت دیگر وبیان آنها در ضمن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه در اثناء نماز
نیّت قطع نمود باینمعنی که قرار داد که حالا نماز خود را بهم زدم ودست برداشتم وهنوز مشغول فعلی
نشده باز عود کرد به نیّت نماز ومشغول شد اقوی اینست که عیب ندارد واحوط اعاده است
وهرگاه در بین این نیّت مشغول شد واکتفا بهمان کرد باطل است وهرگاه بعد از عود به نیّت
ثانیاً آن افعال را که در حین نیّت خلاف بجا آورده بود بعمل آورد حکم بصحّت مشکلست

اینجا مراد آنست که در نماز [illegible]
صورت نیّت قطع [illegible]
ننماید [illegible]
منه

ودرجائی کران افعال بسیار بوده اند یا اینکه رکن زیاد شده قطعاً باطل است واکر کثیر نبوده اند ورکنی زیاد نشده محل اشکال است **مسئلهٔ دوّم** هرکاه در اثناء نماز نیت کرد که قاطعی بعمل میاورم ومشغول نشده از این نیّت قاطع دست برداشت عیب ندارد وهرکاه مشغول شد با این نیّت باز اقوی صحت است واحتیاط دران مثل مسئلهٔ اولی است **مسئلهٔ سوّم** هرکاه متردد شد در اثناء نماز که نماز را بهم زنم یا نه ومشغول نشده جزم نمود عیب ندارد واکر در اینحالت مشغول شد وعمل را با اینحالت بجا اورد باطل است واکر بعد از ان عود به نیّت کرده واعادهٔ انچه در انحال بجا اورده نمود همان تفصیل سابق می اید **مسئلهٔ چهارم** هرکاه در اثناء نماز اتفاقی برای او شد که نمیداند نماز او باطل شده یا نه هرکاه نماز را تمام بکند باینطریق که این نماز را تمام میکنم بعد بپرسم اکر کفتند باطل اعاده میکنم با این تردد نماز صحیح است **مسئلهٔ پنجم** هرکاه نیت نماز را کرد در اثناء غافل شد بخیال انکه نماز دیکر است قدری از ان یا همهٔ انرا تمام کرد همان نماز که از اول نیّت کرده مجزی میشود **مسئلهٔ ششم** هرکاه در اثناء که خیال نمود نماز دیکر را خیال هم نمود که اول هم همین نیت بوده باز هم ضرر ندارد وهمان نیت حقیقی مجزی میشود **مسئلهٔ هفتم** هرکاه در بین نماز قرار داد که اکر زید مثلا امد یا مر اصدا زد نماز را بهم میزند ظاهر اینست که خود این نیّت مضر نیست لکن خالی از اشکال نیست وبعضی کفته اند باطل میشود اکرچه ان شخص نیاید یا صدا نزند وبعضی کفته اند اکر اتفاق شد معلوم میشود که نماز از اول باطل میبود **مسئلهٔ هشتم** هرکاه در اول نیّت نماز این قرار داد اشکال بیشتر میشود واما عدول از نیّت عبادتی بنیّت دیکر پس جایز نیست مکر در چند موضع مخصوص از شارع رسیده است در حج ودر نماز در چند موضع اول هرکاه شخص نماز عصر را شروع نمود در اثناء نماز هرجا که باشد بخاطرش امد که ظهر را نکرده یا عشا را شروع نمود وقبل از رکوع رکعت چهارم خاطرش امد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز دوّم بنماز اوّل یعنی از همین وقت که بخاطرش امده قرار بدهد که این نماز اولی باشد واین در جائیکه شروع در وقت مشترك باشد بی اشکال است واما اکر شروع بنماز عصر کرد غفلةً در وقت مختص بنماز ظهر بنا بر قول باختصاص بعد عدول بظهر محل اشکال است لکن خالی از وجه نیست واما عکس مسئله یعنی هرکاه شروع کرد بنماز اول بعد معلوم شد که انرا بجا اورده نمیتواند عدول

[1] پس ترك احتیاط ننمایند صدر دام عمره

[2] واکر مضطرّ نشد وبعمل اورد صدر

[3] اکر نفهمد صحیح

[4] اکر استدامهٔ نیت اول از خزانهٔ ذهنش فراموش نشده باشد وچنین است مسئلهٔ ششم وشاید نیت حقیقی اشاره بان باشد صدر

[5] ترك احتیاط را در این مسئله ومسئلهٔ بعد ننمایند صدر راه

[6] منتهی صدر دام ظله

بنماز دوّم کند **مسئلهٔ** هرکاه شروع کرد بنماز عصر مثلاً بعد یقین کرد که ظهر را نکرده وعدول بظهر کرد بعد معلوم شد که ظهر را کرده وشروع او بنماز عصر موافق واقع بود ایا بعد از عدول بظهر میتواند عدول کند بهمان عصر که از ان عدول کرده واز اول نیّت کرده بود جواز خالی از قوّة نیست واحوط بعد از عدول واتمام اعاده است **مسئلهٔ** ایا این حکم در نمازهای مستحبی میاید یعنی هرکاه شروع کرد در نماز شفع مثلا بعد بخاطرش امد که از نماز شب دو رکعت مانده میتواند بان عدول کند یا نه محل تامّل است بلی هرکاه شروع کرد بدو رکعت از نماز شب باعتقاد اینکه دو رکعت دیکر است بعد معلوم شد که هیچ بجا نیاورده ظاهر اینست که عدول عیبی ندارد دوّم هرکاه شروع کرد بنماز ادائی بعد معلوم شد که قضای سابقی بذمّهٔ اوست عدول کند از ادائی بقضا سیّم هرکاه شروع کرد بنماز قضائی بعد معلوم شد قضاء سابقی بذمّهٔ او هست عدول کند بان سابق چهارم عدول از نماز واجب بنافله واین در جائی است که شروع کرده باشد بنماز واجب وامام مشغول شود بنماز جماعت وبداند که اکر تمام کند نماز را بنماز جماعت نمیرسد پس عدول می کند از این نماز واجب بنافله دو رکعتی در صورتیکه هنوز از دو رکعت نکذشته وبعد از عدول انرا تمام میکند یا قطع میکند وملحق بامام میشود ایا مقصود از نرسیدن بامام که مجوّز این کیفیّت است اینست که برکوع او نرسد یا اینکه اکر باوّل شروع هم نمیرسد جایز است که این طریق کند اقوی ثانی است پنجم عدول از جماعت بانفراد در صورت عذر یا مطلقا بنا بر اقوی ششم عدول از امامی بامامی هرکاه در اثناء نماز عارضه برای ان امام که اول باو اقتدا کرده حاصل شود وبعضی ملحق کرده اند عدول از انفراد بجماعت را ودران تاملی هست وتفصیل این مسائل در باب جماعت انشاء الله بیان میشود هفتم عدول از قصر است بتمام هرکاه در بین نماز قصد اقامه کرد هشتم از تمام بقصر در وقتیکه قصد اقامه داشت وهنوز در دو رکعت اوّل است که رای او برکشت ودر این قسم احتیاطی هست **مسئلهٔ** عدول در اثناء است نه بعد از فراغ لکن در خصوص نماز ظهر وعصر حدیثی هست که هرکاه نماز عصر را کرد وبعد از نماز معلوم شد که ظهر را نکرده قرار بدهد انرا ظهر وسابقاً کفته شد که در اینصورت عصر صحیح است وظهر را بعد از ان بکند واحتیاط در این مقام اینست که نیّت عدول کند ونمازی را که بعد میکند نیّت کند انچه مطلوب خداوند عالم است چه عصر باشد اکر اولی بعد ول ظهر شده وچه ظهر باشد

[1] الا ان یکون نماز شب ... صدر دام عمره

[2] لیکن بعد از عدول واتمام احتیاطاً نماز اعاده نمایند فیما الاعادة صدر دام ظله

اکو نشده این است تمام کلام در مقام اول کتاب که در مقدمات نماز از واجبه و مستحبه و منفصله
و متصله و مقارنه بود مقام دویم در بیان کیفیت اصل نماز و افعال آن که نماز از آنها
مرکب است بعد از جمع همه مقدمات و شرائط بدانکه اصل نماز مجملاً مرکب است از قیام و تکبیر
و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و سلام که طمانینه و ترتیب خاص و موالات در آنها حاصل
باشد و اینها بحسب حکم مختلفند بعضی از اینها رکن اند باین معنی که همینکه ترك شدند عمداً
یا سهواً نماز باطل است و بعضی رکن اند باین معنی که اگر ترك شد عمداً یا سهواً یا زیاد شدند عمداً یا سهواً نماز باطل است و بعضی
واجب اند باین معنی که اگر ترك شدند عمداً نماز باطل است اما اگر سهواً ترك شدند باطل نیست و بعضی
از آنها اگر عمداً زیاد شدند باطل است اما سهواً باطل نیست و عمده مهم در این مقام تفصیل
هر یك و تشخیص حکم او است در خصوص ترك یا زیادتی پس در اینجا چند مطلب است **مطلب
اول** بدانکه اول افعال واجبه نماز بعد از حصول نیت بطریق داعی و محرك یا بگذرانیدن در دل
قیام است و لازم است قیام بکیفیت خاصه که واجبات آن میباشد و احکام آن مختلف است
باختلاف آنچه با آن مقارن است و در صورت عدم امکان بدلهای چند برای آن هست
پس در اینجا چند مقصد است **مقصد اول** در کیفیاتی که لازم اند در قیام لازم است
در آن چند امر اول اعتدال یعنی راست ایستادن بطریقی که مهرهای کمر بر روی هم استوار باشند
بحدیکه بحسب آنچه بآن قادر است بحسب قامت خود و همچنین گردن هم باید راست نگاه داشت
یعنی اینقدر کج نکند که چانه محاذی سینه بیاید و اما اندك کج نگاه داشتن عیب ندارد
دویم استقلال یعنی که ایستادن او باعتماد بر پاهای خود باشد نه بتکیه کردن بدیوار و عصا
مثلاً و بعد از اعتماد بر پا هرگاه متصل بدیوار باشد یا اندك اعتمادی بر عصا باشد عیب ندارد
هرگاه بطریقی است که اگر از بنا باشد نمی افتد سویم استقرار یعنی در وقت ایستادن بدن را آرام
بدارد و حرکت ندهد یا بجائی نباشد که همیشه متحرك باشد و حرکت دست تنها مضر باین
نیست چهارم اعتماد بر هر دو قدم پس ایستادن بر یك پا یا پاشنها تنها یا انگشتان تنها مجزی
نیست پنجم اینکه دو پا را بسیار از هم دیگر جدا نکند که خلاف متعارف باشد **مطلب
دویم** بدانکه قیام در نماز بیك ملاحظه رکن میشود و بیك ملاحظه مقارن رکن میشود
و بیك ملاحظه واجب غیر رکن میشود و بیك ملاحظه مستحب میشود و بعضی اوقات مباح است
پس قیام را پنج حالت و پنج صفت است حالت اول رکنیت و آن در دو موضع است اول

در حال تکبیرة الاحرام یعنی از حین شروع بالف الله تا راء اکبر تمام شود باید ایستاده باشد بانطریق
که گفته شد که هرگاه عمداً یا سهواً ترك شد نماز باطل است و لازم این نیست که فی الجمله مقدم بر
بر تکبیر بلکه فی الجمله مؤخر از آن قیام حاصل باشد که یقین حاصل بشود که مجموع آن در حال قیام
با استقرار عمل آمده **مسئلة** کسانیکه می‌آیند بجهت نماز جماعت در حالتی که امام در
رکوع است و تعجیل میکنند که باو برسند غالباً نماز ایشان بسبب بی استقراری وقت
شروع بتکبیر گفتن باطل میشود پس لازم است که در محل نماز خود که رسید اولاً قدری آرام
بگیرد و تکبیر را در حال آرامی بگوید بعد برکوع برود و اگر خوف نرسیدن باشد قدری دورتر
از صف بایستد و باین طریق تکبیر بگوید و رکوع برود بعد ملحق بشود بصف همچنانکه در باب
جماعت بیان میشود انشاء الله دویم قیام حالت متصل بودن آن برکوع و مراد از قیام متصل
برکوع آن قیامی است که از آن خم میشود و در آن خم شدن بلا فاصله برکوع قرار میگیرد و معنی
رکن بودن این قیام آنستکه اگر شخص بعد از قیام حال تکبیر سهواً نشست و قراءت را نشسته
خواند بعد خاطرش آمد برخواست و بمحض قرار از آن برخواستن برکوع رفت نماز صحیح است
و اگر در وقت برخواستن منحنی برخواست تا حد رکوع باطل است چونکه از قیام برکوع نرفته و اگر
در قراءت قدری ایستاده بود بعد نشست و از نشستن بحد رکوع شد نیز باطل است چونکه
آن قیام با رکوع فاصله داشته حالت دویم قیام آنستکه بخودی خود واجب است لکن رکن نیست
یعنی اگر سهواً ترك شد عیب ندارد و آن قیام بعد از رکوع است که از آن بسجده میرود حالت سویم
قیام آنیست که واجبست بجهت قراءت حالت چهارم قیام آنستکه مستحبست بجهت قنوت
حالت پنجم قیامی است که در آن فارغ باشد و از قیامها نباشد آن قیام مباح است اگرچه
در اثناء نماز است **مطلب سیم** در مستحبات قیام بدانکه در حالت قیام بعد از تحقق
واجبات آن برای هر یك از اعضا کیفیت خاصه مستحبست اما سر و گردن پس باید بطریق راست
نگاه داشتن لکن اندك کجی عیب ندارد و اما دوشها باید پائین انداخته باشد یعنی آنها را بالا
نگاه ندارد و اما چشمها آنها را نیم بسته نگاه بدارد بجانب پائین و نگاه باین طرف و آن طرف
نکند و اما دستها پس انگشتان آنها را بهم دیگر متصل نماید و کفهای دست را باینحالت بر
رانهای خود بگذارد راست براست و چپ بچپ و اما پاها پس دو قدم را از هم دیگر بسیار
جدا نکند و متصل هم نکند و عرض سه انگشت ما بین هر دو قدم باشد تا یکوجب و دو قدم را

منافی هم گذارد که یکی بر دیگری مقدم نباشد و اما انگشتان پایها پس همه را بطرف قبله قرار دهد یعنی چیزی از انها منحرف از قبله ننماید و هرچند منافی استقبال واجب نباشد **خاتمه** بدانکه جا اوردن این کیفیات ظاهره بخصوص تاثیری در توجه و حضور قلب دارد و بتجربه مشخص میشود و حضور هم در اینها تاثیری دارد و در اینجا سر غریبی از حالات قلب با اعضا ظاهر میشود **مطلب چهارم** در بیان بدل قیام برای کسیکه ان قیام مذکور ممکن او نباشد و بدلها پانزده اند بترتیب اول قیام با تکیه نمودن در بعض اگر ممکن باشد دوم قیام با تکیه نمودن در کل سوم و چهارم قیام بی انتصاب تمام در بعض بعد از ان در کل پنجم و ششم قیام بی استقرار در بعض بعد در کل هفتم در صورتیکه اینها هیچکدام ممکن نشد نشستن است در بعض با انتصاب در ان استقلال و استقرار هشتم نشستن کل با استقلال و انتصاب و استقرار نهم نشستن با تکیه دهم نشستن با انحناء یازدهم نشستن با اضطراب و حرکت دوازدهم در صورتیکه همه اقسام نشستن ممکن نباشد خوابیدن بر جانب راست سیزدهم بعد از عدم امکان ان خوابیدن بر جانب چپ چهاردهم خوابیدن بر قفا مثل محتضر در ملاحظه قبله پانزدهم هر طریق که ممکن او باشد هرچند باختلاف حالات باشد و در اینجا چند مسئله است **مسئله** در صورتیکه قدرت بر قدری قیام دارد ایا اول ان را قرار بدهد یا در اول بنشیند بعد برای رکوع برخیزد اقوی اولیت **مسئله** در جائیکه خوابیده نماز میکند برای رکوع و سجود ایما میکند بطریقی که در مسائل مذکور میشود انشاء الله **مسئله** هرگاه امر دایر باشد ما بین قیام بی استقرار و قیام با تکیه ظاهر اینست که دو تیم مقدم است **مسئله** هرگاه امر دایر شود ما بین اینکه ایستاده نماز کند و با ایماء رکوع و سجود کند یا نشسته نماز کند و رکوع و سجود حقیقی جا اورد احوط دو نماز است بدو کیفیت **مسئله** هرگاه در حین اتیان ببدل قادر شد بمرتبه بالاتر مثل اینکه بعد از قدری از قراءت نشسته قادر بر قیام شد از همان جا منتقل شود بان مرتبه و دیگر اعاده انچه خوانده ضرور نیست لکن در حین انتقال ساکت شود **مسئله** هرگاه در حین این اتیان بمرتبه بالاتر عاجز شد منتقل شود بمرتبه پائین تر پس هرگاه در اثناء قراءت که ایستاده بود کمر درد عارض او شد می نشیند و یا در اینجا می باید ساکت شود تا قرار بگیرد یا نه احوط در خواندنست و بعد از ان حال استقرار در نشستن اعاده ان **مطلب دوم** در تکبیرة الاحرام است و کلام در ان واقع میشود در حکم و واجبات متعلقه ان و واجبات کیفیت

محل تأملات صدر دام ظله

محل تأملات صدر دام ظله

بقصد قربة مطلقه هر دو جا صدر دام ظله

تلفظ بان و واجبات حالت ان و مستحبات حالت ان و بدلها ئیکه در صورت عدم تمکن از کیفیت مذکوره است حروف از همدیگر بهمین جدا میشوند بلی در ضاد و ظاء قدری کار مشکل میشود چونکه در شنیدن انها تمیز انها مشکل است لهذا لازم است دانستن مخرج انها که در وقت خواندن ملاحظه ان کند خصوصا بر فارسی زبانان پس میگوئیم مخرج ضاد که در مثل المغضوب و الضالین است کناره زبانست از جانب راست یا چپ با انچه برابر اوست از دندانها بالا از اضراس یعنی دندانهای که بعد از چهار دندان پیش در اینطرف و ان طرف اند و مخرج ظاء که در مثل العظیم است سر زبان است با سر دو دندان پیش بالا **مسئله** هرگاه بر فارسی زبانان این کیفیت صعب باشد و نتوانند تفرقه نمایند همینکه بقصد ضاد تنطق نمود بنحویکه زاء نباشد و هرچند ما بین دو حرف ضاد و ظاء مشتبه باشد عیب ندارد چهارم انکه همه حرکات انها موافق عربیت باشند پس غلط در حرکات ابنیه کلمه و تشدید ذاتی ان و در حرکت و سکون اخر ان مبطل است هرگاه عمدا بسبب یاد نگرفتن باشد و هرگاه سهوا باشد حکم ان در احکام خلل بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **مسئله** ایا یاد گرفتن حرکات اخر ایات لازم است یا اینکه همین قدر که وقف صحیح می کند کافی است مثلا اگر مردم که حمد را میدانند وقف بر الرحیم و العالمین مینمایند و صحیح است لکن اگر بخواهد وصل بکند نمیداند که ایا الرحیم یا الرحیم یا الرحیم میباشد و یا همین قدر که یکصورت صحیح از برای او بداند کفایت میکند یا نه اقوی اینست که کفایت میکند لکن نباید وصل بکند چونکه وصل باید با حرکت اخر کلمه باشد و فرض اینست که او را نمیداند و اینحکم اختصاص باخر ایات ندارد پس در هر جا وقف بکند که حرکت اخر انرا نداند عیب ندارد مگر اینکه طریقی بشود که صورت ایه از هم پاشیده شود که باعث بطلان است **مسئله** هرگاه در حین خواندن سوره شک نمود در کلمه که بکدام از دو طریق مثلا باید خوانده شود ظاهر اینست که بهر دو بخواند خوبست لکن احوط عدول است بسوره دیگر که صحیح انرا معینا بداند پنجم انکه از حفظ بخواند پس از روی نوشته خواندن محل اشکال است ششم انکه خود بخواند پس کلمه کلمه متابعت گوینده محل اشکال است و این دو شرط بحسب احتیاط و در حالت تمکن پس در حالت عدم امکان البته باید از روی نوشته یا متابعت گوینده دیگر بخواند هفتم ملاحظه بعض کیفیات واجبه در قرائت بدانکه کیفیات قرائت بر پنج قسم اند و هر یک را حکمی هست قسم اول انچه گفته شد که دخل در اداء حرف و حرکات ابنیه کلمه و حرکت و سکون اخر ان

دارد وانها حقیقةً واجبند از بابت اصل تنطق بقواعد نحو کر برای غلط نبودن کلمات اند **قسم دوم** بعض صفات حروف وکیفیات خواندن مثل تفخیم وترقیق واشباع ومیل دادن وروم واشمام ونحو انها بنحویکه نزد اهل لسان مستحسن ومرغوب باشد اینها مستحب اند وواجب نیستند اکرچه قراء بعض انها را واجب بکویند **قسم سیم** بعض کیفیّات کر باعث کج کردن چانه وتحریك لحیین وکردانیدن چشمها وظهور صدائی شبیه قی وتهوع وزور بسیار در اخراج حرف حلق از حلق ومثل اینها کر مکروه طباع ومستهجن ومضحك اند اینها حرام بلکه مبطل نماز ند **قسم چهارم** چهار عنوان مخصوص اند کر احکام انها نسبت بوجوب واستحباب متفاوت است مدّ وادغام وقاعدهٔ تنوین وقاعدهٔ وقف ووصل وبیان میکنیم معنی ومحلّ ومقام وجوب انها را درضمن چهار امر اوّل در مدّ بدانکه مدّ بمعنی کشیدن است وبعضی حروف هستند کر ادای انها بدون کشیدن اواز نمیشود انها را حروف مدّ نامیده اند ومدّ انها را مدّ طبیعی وذاتی میکویند ومراد از مدّ کر کاهی واجب وکاهی مستحسن است نر ان مدّ طبیعی است بلکر ازان مدّ طبیعی زیاد ترکشیدن است وان زیادتی یا بقدر یك الف یا دو الف یا سر یا چهار الف است وتحدید ان بطریق تحقیق نمیشود وحروف مدّ کر کفتیم یکی واو است کر پیش از او مضموم باشد یعنی باصطلاح معلّمین اطفال پیش داشتر باشد دیکری یاء است کر ما قبل ان مکسور یعنی زیر داشتر باشد ودیکر الف است کر ما قبل ان مفتوح یعنی زبر داشتر باشد وجمع شده اند هر سه در کلمهٔ اوتینا اوّل باوّل ووسط بوسط واخر باخر ضرور نیست بلکه همین قدر کر حال کفتن تکبیر دستها را بلند کند بعد از اتمام تکبیر وبلند نمودن پایین بیاورد کافی است وانکشتان دستها را بهم وصل کند حتی انکشت کوچك وبزرك را وبعضی کفته اند وصل انکشت ابهام با ان چهار ضرور نیست وشکم کفهای دست را رو بقبله کند واین کیفیّت مستحب افضل است وبعد ازان هر طریق کر دستها بلند کند هم خوبست خود دستها باهم نباشد هم خوبست یکدست را بلند کند هم خوبست واین استحباب رفع برای همه تکبیرات نماز ثابت است چه واجب وچه مستحب **مطلب ششم** در بدل تکبیر هر کاه بنحو صحیح ممکن نباشد وان بر چند قسم است اوّل هر کاه کفتن الله اکبر صحیح برای او ممکن نباشد همین صورت را غلط ادا بکوید یا بعض حروف انرا تبدیل کند بدل صحیح میشود دوم هر کاه متمکّن از تمام کفتن الله اکبر صحیح وصورت ان بطور غلط هم نیست بدل انقدر کر نمیداند ترجمهٔ انست پس بکوید الله بزرك

تراست سیم هر کاه هیچ نداند ترجمهٔ انرا بکوید بزبان خود مثل یزدان بزرك تراست چهارم هر کاه قدرت بر نطق ندارد اشاره بان کند بهر اوازی کر بتواند پنجم هر کاه قادر نیست در دل خود بکذراند معنی انرا **مطلب هفتم** در مسائل متعلّقه بان بدانکه لازم است یاد کرفتن تکبیر صحیح واکر نمیداند نماز را بکذارد تا اخر وقت کر یاد بکیرد واکر یاد نکرفت بدلهائیکه کفتیم عمل بیاورد **مسئلة** اکر عمداً یاد نکرفت تا وقت تنك شدن با زهمان بدل کفایت میکند **مسئلة** این بدل کر کفتر شد برای هر تکبیری ثابت است حتی تکبیرات مستحبّه **قاعدهٔ کلیّه** بدانکر تکبیرة الاحرام وانچه تکبیر مستحب در نماز هست بجهت رکوع وسجود وسربرداشتن بتفصیلی کر خواهد امد همهٔ انها باید در حال قرار واستقرار باشد پس تکبیرات مستحبّه کر غالب مردم وقت نماز در حال خم شدن وراست شدن میکویند حکم باستحباب انها نمیتوان کرد بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل میشود چونکه بقصد جزئیّت نماز میکویند ودر مقام خود نیستند پس داخل زیادتی در نماز شده بشوند وبسبب عادت باین بسیار ملاحظهٔ ان مشکل است ودر تکبیرة الاحرام قطعاً باطل میشود لکن در باقی چاره اینست کر شخص قصد خود را عموماً چنین قرار بدهد کر اکر در موقع خود بجا اورد تکبیر جزء نماز باشد والاّ تکبیر مطلق باشد چونکه تکبیر مطلق در نماز مبطل نیست واین اشکال در وقتی است کر شخص عمداً بسبب ملاحظه نکردن چنین کند امّا اکر سهواً شد عیبی ندارد **مقصد سیم** در قراءت است وبیان میشود حکم وکیفیّت ومستحبّات ان وبدل ان وبعض احکام ان در ضمن چند مطلب **مطلب اوّل** در حکم ان بدانکه قراءت حمد ویکسوره واجب تعیینی است در هر رکعت اوّل سر رکعتی وچهار رکعتی ودر باقی رکعات مخیّر است ما بین قراءت حمد تنها وبدل انها از تسبیحات **مطلب دوم** در کیفیّت خواندن حمد وسوره بدانکه چند امر در خواندن حمد وسوره لازم است اوّل انکه بر زبان بیایند پس کذرانیدن در دل کفایت نمیکند دوم انکه بطوری بر زبان جاری شوند کر خود شخص صدای خود را بشنود پس تحریك زبان بکلمات کر کمتر ازین حدّ باشد ثمر ندارد مکر در دو مقام یکی هر کاه متمکّن از بیشتر ازین نباشد ویکی در جائیکه از بابت تقیّه اقتدا کند به پیش نماز مخالف مذهب کر باید حمد وسوره بخواند وهر چند بطریق اخفات باشد در نماز جهری واکر اخفات هم نشود بسبب تقیّه تحریك زبان کند بقراءت هر چند خودهم نشنود سیم انکه حروف از مخارج ادا شوند باینمعنی کر بکوش اهل لسان انحرف برسد بکویند الف یا واو یا عین مثلاً بر زبان او جاری شده وبیرون امدن حرف از مخرج بواسطهٔ طبیعت است ضرور نکرده

نماز دو رکعتی ودو رکعت از

کہ مخارج حروف را کہ قراء بیان کرده اند یاد بگیرد همینکه الحمد از او شنیده شد کافی است هر چند هر که نداند که مخرج الف ولام وحاء ومیم ودال از کجا است بلکه مخارج حروف که قراء گفته اند وازروی حرف زدن استنباط کرده اند خصوصیتی ندارند وشاید حرف ادا بشود باندک تفاوتی از آن مخرج خاص که گفته اند وهمینکه بگوش آن حرف شنیده شد کفایت میکند وهمه مسائل متعلقه بآن واینها در هفت مطلب بیان میشوند **مطلب اوّل** بدانکه تکبیرة الاحرام را پنج حکم است اوّل اجزاء واجبه نماز است وتحریمه نماز بآن بسته است وآنچه حرام میشود در نماز بعد از فراغ از آن وتا اتمام نشده میتواند نماز را بهم زند ورکن است باینمعنی که ترك آن عمداً وسهواً مبطل است وزیادتی آن عمداً وسهواً مبطل است وکیفیّت زیادتی آن اینست که تکبیری بگوید ثانیاً بقصد افتتاح همین نماز باین گفتن باطل میشود وثالثاً اگر گفت صحیح میشود واگر در این صحیح ثانیاً گفت باز باطل می شود وهمچنین **مسئله** هرگاه در نمازی غفلةً برای شروع بنمازی دیگر تکبیرة الاحرام گفت احوط اینست که نماز اوّل را تمام کند وبعد احتیاطاً اعاده کند **مطلب دوم** در کیفیت اداء آن باید الله اکبر گفته شود که مجموع حروف آن از مخرج ادا شوند بی تبدیل واعراب آنرا صحیح بگوید وچیزی از سابق بآن وصل نکند که محتاج بانداختن همزه او بشود وچیزی بعد از آن متصل بآن نکند که محتاج شود باعراب دادن راء اکبر وهمزهٔ الله وهمزهٔ اکبر را اشباع ندهد که الفی یا نصف الفی از آنها متولد شود وهاء الله را اشباع ندهد که واوی عمل بیاید وبا را اشباع ندهد که اکبار شنیده شود وراء را تشدید ندهد والف الله را اگر قدری مدّ بدهد عیب ندارد امّا مدّ زیاد ندهد واحوط اینست که لام الله وراء اکبر را تفخیم بدهد ولازم است که موالات ما بین دو کلمه باشد پس اگر ما بین الله واکبر گفتن ساکت شد یا کلمهٔ دیگر گفت باطل است حتی آنکه اگر گفت الله تعالی اکبر باطل است وهمچنین موالات ما بین حروف آنها را ملاحظه کند ویا شدّه نگوید که صورت آن بهم بخورد واگر کلمه کلمه کسی باو یاد میدهد بتوالی وهمان فاصله گفتن معلّم باشد عیب ندارد **مطلب سیم** در کیفیّت تلفظ بآن بدانکه قاعدهٔ کلیّه در همه واجبات ومستحبات قولیّه از تکبیر وقراءت واذکار اینست که تنطق بآنها بشود که بزبان اوادا بشوند بنحویکه خود شخص صدای خود را بشنود اگر مانعی نباشد پس در دل گذرانیدن کلمات یا بطریق همس تحریك زبان بآنها بطوریکه گوش خودش آواز را نشنود ثمر ندارد واگر بسبب صدا یا قال مقال مردم صدای خود را نشنود عیب ندارد **مسئله** هرگاه شخص نیّت را بزبان بیاورد که بعد

ازگفتن

از گفتن قربةً الی الله تکبیر نماز را میخواهد بگوید یا اینکه دعائی پیش از تکبیر بخواند مثلاً آخر دعای توجّه را که وانا من المسلمین است گفت ومیخواهد بعد از این تکبیر نماز را بگوید لازم است که اندك تأمّلی کند که وقف عمل بیاید بعد بگوید الله اکبر پس اگر متصل بهم گفت قربةً الی الله الله اکبر خصوصاً اگر الی الله را با ظهار کسره گفت ومتصل بآن نمود الله اکبر را باطل است واگر الف الله را انداخت که بعد از هاء الی الله که وصل نمود بحذف نمودن الف الله را بعضی حکم بصحّت نموده اند لکن محلّ اشکالست پس باید تأمّلی کند بعد تکبیر بگوید **مطلب چهارم** در واجبات حال تکبیر واجبست در حال تکبیر چند امر اوّل قیام تام واستقرار که باید اینها حاصل باشند بلکه پیش از شروع بالف الله باید قیام تام با استقرار حاصل باشد مقدّمةً تا آنکه الف الله در آنحالت بزبان بیاید ودر اینجا مسئلهٔ ایست مهمّ وآن اینست که کسیکه از دور می آید که برکوع امام ملحق شود بمجرد رسیدن تکبیر میگوید محلّ اشکال است باید در آنجا که می ایستد برای نماز آرام بگیرد وبعد از استقرار تکبیر بگوید آنوقت برکوع برود واگر تکبیر رکوع را بخواهد بگوید ثانیاً بگوید برای رکوع والّا همان تکبیر احرام کافی است **امر سوّم** مقارنه نیّت باینمعنی که فاصله ما بین آن واوّل تکبیر نباشد وبنابر آن طریقی که معنی نیّت بیان شد اشکال در این نیست پس از اوّل الف تکبیر نماز تا میم السّلام علیکم همه حقیقةً مقارن نیّت هستند وبعضی گفته اند که باید نیّت منضم باشد از الف الله تا راء اکبر واین کلامی است بیمعنی وهمین قدر که برای نماز آمده وبرای نماز اذان گفته واقامه گفته ومشغول شده باین ترتیب خاص همه نماز او مقارن نیّت است نه همان اوّل تکبیر تنها **مطلب پنجم** در مستحبّات حال تکبیر است مستحبّست بلند کردن هر دو دست در حال تکبیر تا مقابل گوشها یا مقابل صورت یا مقابل کردن باین طریق که اوّل بلند کردن الف الله را بگوید وتا گفتن راء بحدّ بلند نمودن برسد وبعد از فراغ آنها را پائین بیاورد که یکوقت منطبق شدن وبا این سه حرف مدّ گاهی سببی حاصل میشود که مدّ زیادتر از آن مدّ طبیعی میخواهد واین آن مدّ است که گاهی واجبست وگاهی مستحبّست وبملاحظه حالات با آن دو قسم دارد که در همه آنها همان سه حرف است که با سببی از اسباب جمع میشوند واینجا محلّ تفصیل آنها نیست وواجب از آن اینست که هرگاه در یك کلمه بعد از یکی از اینها همزه باشد مثل جاء وسوء وجیئ یا سکون لازم باشد خصوصاً مدغم مثل الضّآلّین این دو سبب میشوند برای لزوم مدّ زیادتر از مدّ طبیعی که ذاتی اینها است اندك زیادتر کشیده شود وباید زیاد از متعارف

نباشد **مسئلة** هرگاه مد با هده رجائیکه مد ندارد مثل بسیاری از مؤذنین که اکبر او حی را
و علی را و فلاح را مد تمید هند ایا باطل است یا نه محل تامل است و شاید در بعض اوقات باطل
باشد **امر دویم** در ادغام بدانکه ادغام در اصطلاح علماء انست که حرفی را در حرف
دیگر پنهان میکنند و بقوت و شدت بان تنطق می کنند که فی الحقیقة تلفظ بدو حرف است
که بسبب ادخال یکی در دیگری بقوت یک حرف شنیده میشود مثلاً در مدد دو دال ظاهر است
و در مد باز هم در حقیقت بدو دال تلفظ شده یکی مدغم در دیگری و بتعمق وقت تلفظ مشخص
میشود و بعضی میگویند که بیک حرف تنطق شده لکن عوض حرف دیگر اعتماد زیاد بر مخرج حرف
حاصل شده که شدت عبارت از انست و مراد از این ادغام نه انست که در اصل بنیه بعض
کلمات تشدید دارا است مثل مد و ظل بلکه در ادغامی است که در وقت قرائت ما بین دو حرف
متصل بهم از دو کلمه سابقه و اول کلمه لاحقه باشد واقع شود و در چند موضع حکم بوجوب ان میشود
اول در تنوین و نون ساکنه که بعد ان یکی از حروف یرملون باشد هم چنانکه خواهد امد دویم
در الف و لام که بعد از ان یکی از چهارده حرف مخصوص باشد که لام ال را با ان حرف ادغام می کنند
مثل والشمس و اللیل و در باقی حروف غیر از ان چهارده لام ال بحال خود باقی است مثل والقمر
والارض **سیم** هرگاه دو حرف مثل هم متصل بهم باشند و اول ساکن باشد چه یک کلمه حساب
شوند مثل یدرککم یا دو کلمه مثل اضرب به واذهب بکتابی در اینجا نیز ادغام واجبست و
دیگر در غیر این سه جا که حکم بوجوب ادغام نموده اند محل تامل است لکن احوط است **امر سیم**
در قاعده نون ساکن و تنوین که متصل کنی او را بکلمه بعد و کیفیت ان اینست که چهار حالت
بجهت ان هست ادغام و اظهار و قلب و اخفا اما ادغام در وقتی است که بعد از ان یکی از حروف
یرملون که شش حرف است باشد و بوصل خوانده شود مثل لم یکن له که نون را در لام ادغام میکنی
و این ادغام واجبست پس اگر مثل نوشته لم یکن له بخواند محل اشکال است بلی اگر وقف کند
در یکن بعد له را بگوید عیب ندارد اگر چه وقف را در اینجا قبیح میگویند و اما اظهار پس در جائی
است که بعد از ان حرفی از حروف حلق باشد و انها شش اند ء و ه و ع و ح و غ و خ که باید
نون و تنوین قبل از اینها خوب ظاهر کرد مثل محمد اعبده و در وجوب این تاملی هست و اما قلب
پس در جائی است که بعد از تنوین و نون باء باشد مثل منبر که نون در اینجا قلب بمیم میشود
و ظاهر حکم بوجوب این است و اما اخفات پس ان کیفیتی است که مرکب است از ادغام و اظهار

که اصل حرف پنهان میشود لکن شدت ندارد و ان در غیر ان سه حالت است و داخل مستحبست و وجوب
ان معلوم نیست چهارم در قاعده وقف و وصل بدانکه در حین قرائت اگر بر کلمه قطع نفس و صوت
هر دو نمود و بقدر نفس کشیدن مکث نمود بعد مشغول شد این را وقف میگویند چه نفس بکشد
یا نه و اگر اندک مکثی نمود و قطع صوت نمود لکن قطع نفس ننمود ان را سکته میگویند و اگر ابدا مکثی
نشد ان را وصل میگویند و در همه جا هر یک از این سه کیفیت جایز است پس وقف بر هر کلمه جایز است
و وصل خواندن یکسوره تمام جایز است لکن هر یک از وقف و وصل را حکم خاصی هست اما وقف
پس از ان سه حکم است اول اینکه وقف بحرکت نکند یعنی همین که ایستاد برهمان کلمه که ایستاده
حرکت اخر ان را بیندازد پس هرگاه بر بسم الله وقف نمود باید ها را ساکن کند نه اینکه بگوید بسم الله
و بایستد **مسئلة** مهمة هرگاه شخص مشغول خواندن بود و وصل میکرد و اخر کلمه را حرکت داد
که وصل کند عارضه بجهت او شد که فاصله بعمل امد و وقف بر حرکت بی اختیار حاصل شد
ایا از کلمه بعد بخواند یا از این بابت که لازم می اید که در سابق وقف بحرکت میشود اشکال دارد
ظاهر این است که اعاده ضرور نیست مگر اینکه طول بسیار کشیده باشد که صورت ایه بهم
خورده باشد که در انجا باید اعاده از کلمه سابقه یا از اول ایه بکند **مسئلة** هرگاه بر وسط
کلمه نفس قطع شد مثل اینکه در حال گفتن نستعین نس را گفت و نفس وفا نکرد ظاهر اینست
که همین قدر که طول نکشیده اتمام کلمه کافی است لکن احوط اعاده است از اول کلمه دویم انکه بر هر
کلمه وقف نکند بطریقی که صورت کلام از هم پاشیده شود **مسئلة** هرگاه شخص نفس تنگی داشته
باشد که نتواند متصل بخواند لازم است کلمه بکلمه بخواند هر چند صورت موالات ایه بهم بخورد
سیم انکه وقف بلکه سکته بر وسط یک کلمه نکند و همچنین بر الف و لام کلمه بنا بر احوط و اما
وصل پس از ان سه حکم است اول اینکه اگر همزه وصلی در ابتداء کلمه ثانی که با این متصل است
باشد باید انداخته شود پس اگر بر نستعین وقف کرد بعد بگوید اهدنا الصراط و اگر متصل
خواند باید حرکت نون نستعین را که ضمه است ظاهر کند و بهاء اهدنا بچسباند و الف اهدنا
را بیندازد **مسئلة** هرگاه در صورت وصل نفس قطع شد و وقف بی اختیار شد و کلمه
بعد همزه وصل دارد که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود انداختن همزه مثلا الصراط را گفت بالا
المستقیم و نفس قطع شد باید مستقیم تنها بگوید یا المستقیم بگوید یا باید از الصراط اعاده کند
اگر چه اظهر اول است لکن احوط دویم است و احوط از این سیم است دویم انکه در حال وصل

باید حرکت انکلمه کهٔ انرا وصل میکند ظاهر کند پس اکر کفت اهدنا الصّراط المستقیم بسکون میم
و متّصل باو کفت صراط الّذین اشکال دارد باید بکوید المستقیم صراطَ الّذین یا اینکه بر المستقیم
وقف کند بعد بکوید صراط الّذین سیّم انکه حرف اخر کلمه که قبل از او سکته شده باوّل کلمه
بعد متّصل نکند چنانچه مثال و بیان ان خواهد امد **مسئله** در اذکار متّصله مثل
تسبیح و العفو کفتن مکرّر بعضی وصل بسکون را جایز میدانند پس کفتن سبحان الله سبحان الله
با سکون ها، عیب ندارد **مطلب دوّیم** مطلبی است مهمّ در ملاحظهٔ بعض کیفیّات
خاصه در خواندن حمد که بملاحظهٔ انها از غلط محفوظ میماند بعض از انها قاعدهٔ کلیّه اند در
همه قران و بعضی جزئیّات خاصّه اند و انها چند ملاحظه اند اوّل اینکه باء بسم الله را که میکویند
از محلّ تری لبها باشد که اکر از اوّل لب که غالبًا خشک است ادا شده پای فارسی میشود دوّیم
و ان قاعدهٔ کلیّه است در همه قران و اذکار اینکه کلمه را که بزبان جاری میکند حرف اخر ان را جدا
نکند که براوّل کلمهٔ دیکر بکذارد مثلًا در ایّاک نعبد بعد از ایّا مکث نکند که کاف انرا بسر نعبد
بکذارد که کنعبد خوانده شود و این حرف که در میان عوام مشهور است که در حمد هفت اسم شیطا
هست حرفی است نامربوط و بی معنی در حمد ابدًا اسم شیطان نیست لکن ملاحظهٔ که لازم است
اینست که اخر کلمه بر اوّل کلمهٔ دیکر کذاشته نشود که خلاف قاعده تنطق کلمه بشود مثل دللّه هرب
در الحمد لله ربّ العالمین و کنعبد در ایّاک نعبد اکر مسموع شد ند کاهی باعث بطلان میشوند
و کاهی نمیشوند هر کاه باین حدّ نرسید لهذا باید ملاحظهٔ انرا نمود و چاره ان اینست که در اخر
کلمه قدری صدا را پست نموده و در اوّل کلمه دیکر ظاهرتر نماید یا بعکس یا اینکه اتّصال حروف
کلمه را بهم زیادتر از اتّصال دو کلمه نماید که این توهّم برخاسته شود سیّم اینکه در تشدید این
قدر قوّت ننماید که چند حرف بشود تشدید یاد خال یکحرف در یک حرف است این قدر قوّت و تکیه
بر ان نکند که چهار پنج حرف بشود چهارم انکه در حرف راء بخصوص مثل الرّحمن و الرّحیم این قدر
مکث در اداء ان نکند که چهار راء ادا بشود چونکه اصل راء فی الجمله منشأ تکریر است بقوّت
شدّت در او یا طول اداء ان چهار پنج راء ادا می‌شود و چاره اینست که بمحض تلفّظ براء زبان را بکام
متّصل بکند که را مکرّر نشود پنجم ملاحظهٔ الصّراط و صراط الّذین نماید از بابت طاء که شبیه
بتاء ادا نشود و امّا صاد پس اکر بسا مجی دران شود که بدل بسین شود و سراط کفته شود عیب ندارد
چون که سراط از جملهٔ قراءآتست ششم انکه در کفتن ایّاک زیاد قوّت نکند که چند یاء متولّد شود

هفتم

هفتم انکه نون انعمت و غیر المغضوب سکون انها را خوب ظاهر بکند نه بطریق سکت و وقف و نه طریقی
بشود که شبیه بادغام بشود بیان بعض خصوصیات سورهٔ توحید و ان چهار ایه است اوّل بسم الله
الرّحمن الرّحیم دوّیم قل هو الله احد سوّیم الله الصّمد چهارم لم یلد تا اخر و بعضی لم یلد را تنها ایه
میدانند و علی ایّ حال وقف در همه مواضع ان خوبست و اکر بر احد وقف نکرد و انرا متّصل بالله
الصّمد نمود باید احد را تنوین بدهد و تنوین را مکسور کند و بلام الله بزند پس کفته شود احدِ نِ الله
الصّمد و الله را بترقیق بکوید و جایز است که تنوین وصل کند بکوید احدُ اللهُ الصّمد لکن قراءت اوّل
اولی و احوط است و کفوًا و کفؤًا و کفُوًا همه جایز اند و باید ملاحظهٔ دال دران بشود که غالب مردم
بسبب عدم ملاحظه قلقلهٔ ان بتاء میخوانند و بیک نفس خواندن این سوره مکروه است **امر**
ششم از کیفیّات قراءت ملاحظهٔ جهر و اخفات است که شارع مقرّر فرموده و لازم ذکر
معنی ان و محلّ ان و احکام انست امّا معنی انها پس بدانکه جهر و اخفات دو صفت ضدّ اند و هرکز
باهم جمع نمیشوند و انچه بعضی خیال نموده اند که اکثر اخفات با اقلّ جهر مجتمع میشوند غلط است
پس میکوئیم اخفات عبارتست از خواندن بطریقی که خود شخص صدای خود را بشنود و هرکاه کسی که
کوش او بدهان این نزدیک باشد مثل نزدیکی کوش خود بدهان خود بشنود هم عیبی ندارد
بلکه اکر کسی هم از کوش او دورتر باو باشد و بشنود لکن صوت خفی باشد و جوهر صدا ظاهر نشود عیب ندارد
و جهر اقلّ ان اینست که نزدیک باو بشنود از او بسبب جوهر صدا و امّا محلّ انها پس بجهت مردان لازمست
جهر در قراءت نماز صبح و دو رکعت اوّل مغرب و عشاء و اخفات در دو رکعت اوّل ظهر و عصر و امّا
زنان پس جهر بر ایشان لازم نیست و در هر جای که جهر بر مرد لازم است زن مخیّر است ما بین جهر و اخفات
و امّا در جائیکه بر مردان اخفات لازم است ایا بر زنان هم لازم است یا اینکه زنان در همه نمازها
مخیّر اند ما بین جهر و اخفات در مسئله دو قول هست احوط اوّل است و دوّیم خالی از وجه نیست
و در اینجا مسئلهٔ دیکر هست که در جائیکه قرار شد زن مخیّر باشد ما بین جهر و اخفات ایا مخیّر بودن
او همیشه است یا در جائی است که نامحرم صدای او را نشود پس اکر نامحرمی هست که صدای او میشنود
واجبست اخفا در هر نمازی که باشد و این مسئله مبتنی است بر مسئلهٔ دیکر و ان اینست که ایا بصدای
زن مطلقا حرام است کوش دادن و بر او واجبست اخفاء ان یا نه اقوی اینست که کوش دادن بصدای
زن نامحرم حرام نیست و حرف زدن او در حضور نامحرم جایز است مکر اینکه بقصد تلذّذ و خوف
افتتان باشد ان وقت حرام است پس جهر خواندن او با وجود نامحرم عیب ندارد مکر اینکه بداند که ان نامحرم

بقصد تلذذ بصدای او گوش میدهد بنابراین در زنهای عجوز که صدای ایشان مکروه طباع است
ابدا اشکالی در جهر خواندن ایشان نیست **مطلب دویم** احکام مختصر سوره چند حکم است
اول آنکه در وقت بسم الله گفتن قصد سوره معین کند و همان را بخواند پس اگر بسم الله گفت باین
قصد که بعد از فراغ تعیین سوره کند باطل است و اگر بسم الله را بقصد سوره گفت و سوره
دیگر خواند باطل است **مسئله** هرگاه عادت بسوره دارد کفایت در قصد می کند **مسئله**
هرگاه بنای سوره داشت و سهوا بسم الله بقصد سوره دیگر گفت و آنرا خواند عیب ندارد **مسئله**
هرگاه بی قصد از اول و بی عادت معین بر زبان او بسمله و سوره جاری شد عیب ندارد و این غیر از آن
مسئله است که بسم الله بی قصد بسوره معین بگوید و منافاتی با اینکه تعیین در بسمله
ضرور است ندارد و وجه آن بتأمل ظاهر میشود **مسئله** هرگاه بسم الله را بقصد سوره معین
گفت بعد خاطرش رفت که کدام بوده اعاده کند بقصد هر سوره که بخواهد و هرگاه بسم الله را
بقصد یکی از دو سوره جحد و توحید گفت و بعد نداند کدام یک بوده بقصد یکی معین از آن دو
بسم الله را اعاده کند و سوره دیگر نمیتواند بخواند حکم دویم آنکه یک سوره در یک رکعت باید باشد
پس بعض آن کافی نیست و زیاده از یک سوره خواندن جایز نیست بنابر مشهور لکن سوره الم تر
کیف با سوره لایلاف هر دو یک سوره حساب‌اند و همچنین سوره والضحی و الم نشرح پس باید
هر دو را بخواند با بسمله که ما بین هر دو است و احوط ترک خواندن این سورها است در نماز
واجب حکم سویم آنکه سوره که سجده واجب در آن هست نخوانند و آنها چهار سوره اند
الم سجده حم سجده و النجم اقرء و هرگاه خواند عمدا نماز باطل میشود و سجده بر او واجب میشود
آیا بمحض شروع در خواندن باطل میشود یا اینکه اگر شروع نمود و قبل از رسیدن بآیه سجده
عدول کرد بسوره دیگر صحیح است اقوی اولست پس بمجرد بسم الله گفتن بقصد آن چهار سوره نماز باطل
میشود **مسئله** اگر سهوا شروع کرد بسوره سجده دار پس اگر قبل از رسیدن بآیه سجده خاطرش آمد
باید سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده متذکر شد احوط اینست که سوره را تمام کند
و بعد از آن سوره دیگر بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت و اما کیفیت سجده کردن او
در این حالت نماز پس احوط ایما است بسجده در نماز و بجا آوردن سجده بعد از نماز و احتیاطا اعاده نماز
هم بشود **مسئله** هرگاه کسی در نماز آیه سجده را شنید در همان وقت ایماء بسجود کند و بعد
از نماز سجود کند و اعاده نماز هم احتیاطی است حکم چهارم اینکه سوره نخواند که وقت گنجایش آن را

نداشته باشد پس بنابراین در تنگی وقت لازم است کوچک ترین سورهای قرآن را بخواند که
سوره کوثر است حکم پنجم آنکه عدول نکند از سوره بسوره هرگاه نصف را خوانده باشد
اما اگر بنصف نرسیده جایز است عدول کند لکن لازم است که برای دویم بسم الله دیگر بگوید
بقصد آن حکم ششم آنکه عدول از سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون حرام است بمحض
شروع چه بنصف برسد یا نرسد حتی اینکه اگر شروع ببسم الله آنها نمود دیگر نباید عدول کند
مگر در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که از این دو سوره عدول بسوره جمعه و منافقین میتوانند
بکنند در دو رکعت بدو شرط اول اینکه از اول بتعمد اختیار آن دو سوره نموده باشد دویم
آنکه بنصف آنها نرسیده باشد حکم هفتم واجبست ترک سوره در تنگی وقت که بقدر
کوچک ترین سورها هم وقت نباشد پس اگر بخواند و بسبب آن وقت بگذرد حکم بصحت نماز
مشکل است حکم هشتم آنکه وجوب سوره ساقط است برای ناخوش و کسیکه کار شتابی
دارد هر چند کار دنیا باشد لکن مباح باشد حکم نهم هرگاه سوره نداند عوض آن را مانند
حمد ضرور نیست و احوط تعویض است **مطلب سیم** در تسبیحات بدل قراءت بدانکه
در غیر از دو رکعت اول مخیر است ما بین خواندن حمد تنها یا گفتن سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا
اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر و شاید که تسبیح در این مقام از حمد افضل باشد و خلاف کرده اند
در اینکه چند مرتبه واجب است اقوی یک مرتبه و احوط باحتیاط شدید سه مرتبه است و گفتن
استغفر الله بعد از تسبیحات اربع خالی از رجحان نیست و ممکن است که در یک رکعت حمد و در دیگری
تسبیحات بگوید و در اینجا چند مسئله است **مسئله** از اول نماز یا اول قیام قصد یکی
از آن دو ضرور نیست زبان بهر کدام جاری شد مجزی است **مسئله** هرگاه یکی را واجب
دانستیم ضرور نیست در دوتای دیگر که میگوید قصد استحباب کند قصد وجوب در همه جایز است
اگر چه اقل واجب یکی باشد و قصد قربت در آن دو هم خوبست مثل آنها **مسئله** هرگاه
قصد تسبیحات کرد و زبان او غفلة بحمد جاری شد اعاده تسبیحات کند یا عمدا قصد حمد کند
و از سر گیرد **مسئله** هرگاه خیال کرد رکعت اول و دویم است و حمد خواند بعد از فراغ معلوم
شد رکعت سیم است ظاهر این است که بآن حمد اکتفا میشود **مسئله** هرگاه در دو رکعت
اول حمد را فراموش نموده بود احوط اینست که در یکی از دو رکعت آخر یا هر دو حمد را بخواند و لزومی
ندارد **مسئله** هرگاه شروع بحمد یا تسبیحات نمود عمدا بعد عدول بدیگری نکند و هرگاه عدول

کردد صحّت نماز محلّ اشکال است **مسئله** هرکاه مشغول تسبیحات شكّ در عدد انها کرد
بنا را بر اقل کذارد **مسئله** تسبیحات یا حمد را باید اخفات بخواند و اما در بسم الله این حمد
هم جهر مستحبّست یا نه اقوی استحباب و احوط اخفات است **مطلب چهارم** در بعض
مستحبّات قراءتست و انها چند چیزند اول مستحبّست کفتن اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ
پیش از شروع ببسم الله حمد در رکعت اوّل دویم مستحبّست بعض سورهای مخصوص پس در نماز
صبح سوره بخواند که در طول مثل سورهٔ هل اتی و سورهٔ قیامة باشد و در نماز ظهر مثل سورهٔ
والشّمس و سورهٔ اعلی بخواند و در نماز مغرب و عشا سورهٔ انّا انزلنا و اذا جاء بخواند و در ظهر
روز جمعه سورهٔ جمعه و منافقین بخواند سیّم انکه سورهٔ قل هو الله و انّا انزلنا را در فرایض ترك
نکند چهارم اینکه برای این دو سوره خصوصیّت عجیبی هست که هرکاه شخص عدول کرد از سورهٔ
مخصوصی که فضیلتی دارد باینها بسبب دراك فضیلت اینها خداوند عالم اجر هر دو را باو کرامت
میفرماید **مقصد چهارم** در رکوع است و لازم است بیان حقیقت آن و حکم آن
و واجبات آن و اقسام و بدلهای آن و بعض مسائل متعلّقه بان در چند مطلب **مطلب**
اوّل در حقیقت رکوع بدانکه رکوع در شریعت اینست که کمر را خم کند بر سینه و شکم و تحقّق
آن موقوفست بر چند امر اوّل انکه خم شدن بحدّی باشد که سر همهٔ انکشتان حتّی انکشت ابهام
بسر زانو برسد و احوط این است که بحدّی باشد که کفهای دست برسند دویم اینکه از قیام خم
شود و براین متفرع میشود این مسئله که هرکاه نشسته نماز کرد یا عاجز بود و قادر شد و خم شده
برخواست تا حدّ رکوع ثمر ندارد و لازم است که راست بایستد و از ان راستی برکوع برود سیم
انکه از قیام مقارن ان خم شود براین متفرع میشود این مسئله که هرکاه قیام بعمل امد و بعد حالت
قراءت نشست بعد از ان برخواست تا حدّ رکوع ثمر ندارد باید راست بایستد که از ان راستی مقارن
خم شود چهارم انکه خم شدن بقصد غیر رکوع نباشد و براین متفرع میشود چند مسئله یکی انکه
اکر در نماز بقصد برداشتن چیزی خم شد رکوع زیاد نشده **مسئلهٔ دویم** اینکه اکر بقصد
سجود یا بقصد چیزی برداشتن خم شد و در ان وقت بخواطرش امد که رکوع نرفته بحدّ رکوع ماندن ثمر
ندارد باید راست بایستد و بقصد رکوع خم شود **مسئلهٔ سیّم** اینکه اکر بقصد رکوع
خم شد و بخواطرش رفت تا از حدّ رکوع کذشت همان طریق خم شده بالا بیاید تا بحدّ رکوع قرار کیرد
چهارم انکه اکر قبل از رسیدن بحدّ رکوع قصد سجود کرد خم شده بالا بیاید تا بان حدّ که بقصد

رعایت این احتیاط را نمایند صدر دام ظله [1]

خصوص این صورت بعنی عجز و عدم دخول ان در امر سیم مشکلست صدر دام ظله [2]

اکر قبل از خم شدن قادر شد صدر دام ظله [3]

تفصیل این مسئله و مسئله چهارم در خلل خواهد امد صدر دام ظله ۱۲ [4]

رکوع بوده و از انجا خم شود تا بحدّ رکوع قرار کیرد و بعضی کفته اند که باید بقصد رکوع خم شود پس
اکر بی قصد خم شد و تا حدّ رکوع ماند ثمر ندارد و ملاحظهٔ این احوط است لکن اقوی این است که
همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت میکند **امر دویم** از اموریکه تحقّق اصل رکوع
بانها است اینست که فی الجمله مکث بان هیئت در انحالت انحنا حاصل بشود و بعضی کفته اند که
فی الجمله طمانینه در ان حالت باشد و بعضی کفته اند که بحدّ رکوع که رسید اصل رکوع بعمل امده و
هرچند ابداً مکث نشود و ارام کرفتن واجب علیحده ایست و براین متفرع میشود **مسئلهٔ مهمّه** و ان
اینست که هرکاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حدّ رکوع رسید و غفلةً بسجده رفت که در اینجا
موافق قول سیّم رکوع بعمل امده و حکم ببطلان از بابت ترك رکوع و دخول در سجده نمیشود و ترك
طمانینه و ذکر رکوع که شده دو واجبند که ترك شده اند و محلّ انها بدخول در سجود کذشته و عود
برکوع باعث تعدّد رکن است پس حکم میشود بصحّت نماز و موافق قول اوّل و دویم باطل است و اقوی
همین است لکن احتیاط شدید بعد از اتمام اعادهٔ این است **مسئله** هرکاه قدّ شخص خمیده
باشد بحدّ رکوع لازم است در وقت رکوع زیادتر منحنی شود برای فرق ما بین قیام و رکوع و اکر خم بودن
او از حدّ اخر رکوع برکذشته در انجا ایما کند بطریقیکه کفته خواهد شد **مسئله** هرکاه
خمیده قامت بتواند که بتکیه بر عصائی و مثل ان قدری بالا تر از ان حدّ بیاید بعد خم شود لازم است
برای رکوع چنان کند که بهر قدر بتواند راست بشود تا ان خم بودن اصلی او رکوع او بشود بعد از انکه
این کیفیّات بعمل امد نداصل رکوع حاصل شده و رکن همین مقدار است و اکر کم شد عمداً یا سهواً
نماز باطل است و بعد از حصول اصل رکوع از او واجبات چند هست که در ضمن مطلب دویم
بیان میشود **مطلب دویم** در بیان واجبات رکوع است و انها شش اند اول طمانینه
یعنی قرار کرفتن همهٔ اعضا هریك در جای خود در انحالت مخصوص دویم ذکر خواندن در ان و مقدار
واجب یك مرتبه سُبْحانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ یا سه مرتبه سُبْحانَ اللهِ است و باید ملاحظه نماید در
ظاء العظیم که بدل بزاء و ضاد نشود و مخرج ان سر زبان است که بدندان پیش بالائی برخورد و اکر
سه سبحان الله بکوید وقف کند بر هریك یا اینکه هاء الله را مکسور نماید در دو تای اولی و متصل
کند بسین سبحان و مستحبّست سه مرتبه کفتن سُبْحانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ یا پنج مرتبه یا هفت
مرتبه و فضیلت در هفت است و بعضی کفته اند هرچه زیادتر بکوید هم مستحبّ است و عدد انها
طاق باشد هم مستحبّست **مسئله** لازم نیست تعیین واجب بکند هرکاه سه مرتبه یا بیشتر

اکر غفلةً بسجده رفت ... عود از اتمام ان و نماز ... [1]

ملتفت شد بعد از ذکر رکوع و طمانینه و ذکر ... رکوع ... [2]

بجای عود ... احتیاط اعاده ... از اتمام ... نماید صدر دام ظله [3]

بکوید مسئله هرکاه تعیین یکی برای واجب کرد بعد معلوم شد ان یکی غلط بوده بعید نیست
که ان دیکری که بقصد استحباب کفته شده عوض او بشود مسئله همه سه تسبیحه کبری را
بقصد قربت بکوید عیب ندارد وهمه را بقصد وجوب بکوید ظاهر اینست که عیب ندارد واکر همین
طریق که مشغول نماز است در رکوع سه مرتبه را بکوید وابدا ملتفت بواجب و مستحب و قصد خاص
نیست هم عیب ندارد سوم از واجبات رکوع اینست که تمام کفتن ذکر واجب در حال طمانینه باشد
پس اکر هنوز قرار نکرفته شروع کرد بذکر اکرچه حرف اول و باشد باطل میشود واکر یکحرف ازو مانده
شروع کرد براست شدن باطل میشود وهم چنین ذکر مستحب هم شرط صحت ان اینست که در حال
طمانینه باشد ودر اینجا مسئله ایست که اکثر مردم مبتلا اینداز این بابت که عادت کرده اند که
بمحض خم شدن هنوز ارام نکرفته شروع بسبحان ربی می کنند اقلا سین سبحان را ارام کفته میشود پس
اکر باینحالت کذاشت یقینا نماز باطل میشود واکر ثانیا که قرار کرفت ذکر بقصد وجوب کفت
باز محل اشکال است اکر از اول بی ملاحظه چنین کرده واحوط اتمام نماز بعد اعاده انست وهم
چنین اکر در ذکر مستحب مثلا در حال و بحمده کفتن شروع کرد برخواستن یا اینکه طمانینه
خود را بهم زده ان ذکر مستحب که در انحال کفته شده باطل است بلکه در صحت نماز هم اشکال
هست اکرچه اعاده ذکر بنحو صحیح کند پس از این مسئله نباید غافل شد خصوصا برای کسانیکه شتاب
در نماز میکنند غالبا نماز ایشان از این جهت باطل میشود چهارم سر برداشتن از رکوع بحد
قیام پس اکر خم شده بسجود رفت یا بحد قیام راست نشد نماز باطل است پنجم انکه در ان سر
برداشتن طمانینه حاصل شود پس اکر بی طمانینه بسجود رفت عمدا نماز باطل است وبدانکه این واجبات
رکوع که کفته شدند اکر سهوا ترك شدند تا محل انها کذشت نماز صحیح است واما ان واجبات
که دخل در تحقق رکوع داشتند اکر سهوا ترك شدند هم باعث بطلان است مسئله اکر طمانینه
بالمره در رکوع سهوا ترك شد احوط اعاده است چونکه احتمال داخل بودن در حقیقت رکوع هست
مطلب سیم در بدلهای رکوع واقسام ان از برای عاجز از اصل ان وانها چند قسم اند بترتیب
باین قسم که هر موخر بعد از عدم امکان مقدم است اول خم شدن بقدر امکان بعد از انکه حد رکوع
رسیدن ممکن نباشد واین مقدم است بر رکوع نشسته ومراد خم شدن ناست بطریق خم شدن
رکوع پس اکر ابدا ممکن نباشد لکن خم شدن بسمت کمر یا این طرف وانطرف ممکن باشد پس در مقدم
بودن ان بر رکوع نشسته تاملی هست دویم رکوع نشسته برای کسیکه خم شدن ایستاده برای او ممکن

این احتیاط البته ترك نشود
صدر دام ظله

نیست چه نماز او بقیام باشد یا نشسته وکیفیت رکوع نشسته اینستکه خم نماید خود را تا بحدیکه
صورت او مقابل زانوی او بشود وبهتر اینست که مقابل محل سجود او بشود سیم رکوع نشسته که
فی الجمله منحنی شود برای کسیکه این قدر انحنا که کفته شد او را ممکن نباشد چهارم ایماء بسر عوض
رکوع برای کسیکه متمکن از اقسام کذشته نباشد باینطریق که وقت رکوع سر خود را قدری
پائین کند بقصد رکوع وسر را اراه بدارد وذکر رکوع را بخواند بعد سر را بالا کند پنجم
ایما بچشم برای کسیکه ایماء بسر او را ممکن نباشد باینطریق که بقصد رکوع چشم را بندد
در انحال و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ را بکوید بعد چشم را وا کند بقصد سر برداشتن از
رکوع ششم برای کسیکه از ایماء مطلقا هم عاجز باشد اینست که در دل بکذراند رکوع را
وذکر را بخواند واکر نتواند انرا هم در دل بکذراند واین اخر مراتب بدلها است واین بدلها
همه رکن اند نقص انها عمدا و سهوا مبطل است واکر زیاد شدند بقصد بدل رکوع هم مبطل
ودر اینجا مسئله مهمه دقیقی است که هرکاه شخص تکلیف و بدلی از انها باشد ودر همان وقت
متمکن شد از اصل یا بدلی که مقدم است بر ان مثلا رکوع نشسته را بسبب عجز بجا اورد ودر
انحین متمکن شد از ایستاده پس میکوئیم که این بچند قسم متصور میشود اول اینکه رکوع را
تماما با طمانینه وتمام ذکر جا اورد در انحالت او را قیام ممکن شد در اینجا رکوع او صحیح و باید
برخیزد برای قیام بعد از رکوع دویم اینکه رکوع نشسته را تمام کرد وسر برداشت ومعتدل
شد وطمانینه بعمل امد حال بسجود باید برود قادر بر ایستادن شد در اینجا دیکر قیام بعد از
رکوع از او نمیخواهند ویا لازم است که برخیزد برای اینکه از قیام بسجود برود یا نه اقوی اینست
که لازم نیست سیم برکوع نشسته رفته وهنوز ارام نکرفته قادر شد چهارم انکه هنوز
ذکر واجب را نخوانده قادر شد پنجم اینکه هنوز ذکر مستحب نخوانده قادر شد ظاهر اینست
که در همه این صورتها بهمین طریق خم شده بالا بیاید و بحد رکوع اصلی که رسید ذکر واجب و
مستحب را بجا اورد و تعدد رکوع حاصل نشده وبعضی در این اشکال کرده اند واحوط عمل باینطریق
واعاده است مسئله هرکاه بسبب پیری یا ناخوشی قامت خمیده باشد مثل راکع
بعضی کفته اند در وقت رکوع نیت انرا کند کافی است واحوط این است که قدری خم تر شود مکر
انکه از حد رکوع بکذرد انوقت بنیت اکتفا کند واحوط اینست که بسر هم ایما کند واکر بتواند
که تکیه بچیزی کند قدری بالاتر شود واز ان بالا تری خم شود لازم است که انوقت بحد رکوع

مطلب چهارم در مستحبات رکوع است و انها چند چیزاند اول تکبیر گفتن برای رکوع رفتن و بعضی این تکبیر را واجب میدانند و شرط در ان اینست که باید در حال ایستاده با قرار و ارامی باشد پس در حال خم شدن بطریقیکه بسیاری از مردم عادت کرده اند مشروع نیست بلکه اگر عمداً یا از بابت تقصیر در مسئله بقصد استحباب و جزئیت نماز باشد صحت نماز محل اشکال میشود و همه تکبیرات نماز این حکم را دارند که باید در حال قرار و ارامی باشند نه در حال برداشتن و خم شدن پس از این دقت نباید غافل شد دویم از مستحبات رکوع گذاشتن دو کف دست است بر دو سر زانوها راست بر راست و چپ بر چپ که انگشتها را از هم دور نماید و فرا گیرد همه سر زانوها را با همه انگشتان سیم اینکه در حال رکوع زانوها بر پس برد و پیش نیاورد چهارم اینکه پشت خود را راست بدارد که اگر قطرهٔ اب بران ریخته شود بجای خود بماند پنجم اینکه گردن را موازی پشت بکشد ششم اینکه نگاه او ما بین دو قدم باشد هفتم اینکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ بگذارد هشتم اینکه زن دستهای خود را بالا تر از زانو بگذارد لکن در اصل خم شدن باید بطریقی باشد که اگر بخواهد بر زانو بگذارد برسد نهم انکه پیش از گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ اٰمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ دهم اینکه چون از رکوع سر بردارد بگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَهْلِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ **مقصد پنجم** در سجود است و بیان میشود حقیقت و واجبات و اقسام و بدلها و مسائل و مستحبات ان در چند مطلب اوّل در حقیقت ان بدانکه سجود کیفیت خاصّ ایست که در همه ادیان بجهة تعظیم معبود ثابت است و اصل حقیقت ان خم شدن و گذاشتن پیشانی است بر زمین بجهة تعظیم و در شریعت پنج قسم است سجدهٔ نماز سجدهٔ تلاوت سجدهٔ سهو سجدهٔ شکر سجدهٔ تعظیم الهی و تذلل و هر یك از اینها را احکامی هست که در چند مقام بیان میشوند **مقام اول** سجده نماز است و سجدهٔ در ان رکن است و رکن همان اصل سجده است و کیفیت رکن بودن بیان خواهد شد و بعد از حصول حقیقت ان بخصوص در سجدهٔ نماز شش امر لازم است اوّل اینکه اعتماد نماید بر هفت عضو که انها را مساجد سبعه میگویند یعنی اینکه باید سنگینی بدن خود فی الجمله بر هفت عضو

باشد

باشد بطریقی که گفته شود که بر انها سجده کرده و انها پیشانی و دو کف دستها و دو سر زانو و دو انگشت بزرك پایها پس اگر بعضی از اینها عاریه بر زمین باشد و اصلاً بر ان اعتماد نشود نماز باطل است لکن ضرور نیست که سنگینی انداختن بر همه مثل هم باشد و باید که این مساجد سبعه مستقر باشند یعنی بر محل خود قرار گرفته باشند پس اگر بر برف نرم یا پنبه پاشیده مندف سجده کند بطریقیکه بعض اعضا مستقر نباشند نماز باطل است و بدانکه گذاشتن هر یك از این مساجد سبعه را کیفیت و حکم خاصی هست امّا پیشانی و ان عبارتست از ما بین رستنگاه موی سر و ابروها و در طول ما بین دو جبین است پس مجموع مقداری که این چهار با و احاطه کرده اند پیشانی است و لکن در گذاشتن ان بجهة سجده همین قدر لازم است که گفته شود پیشانی را گذاشته و ظاهر اینست که بقدر درهم از ان کافی است و یا لازم است که اینقدر مجتمع باشد یا اینکه اگر متفرق گذاشته شود که قدری هوائی و قدری گذاشته باشد بحیثی که اگر گذاشته ها متصل باشد بقدر یك درهم بشود مثل اینکه بر چند وصله کل پیشانی را باین نحو گذارد کافی است اگر چه دو تیر خالی از قوة نیست بعد از صدق گذاشتن پیشانی لکن احوط اینست که مجتمع باشد **مسئله** اگر گذاشتن بجهة زخمی یا دُمّلی ممکن نباشد هر قدر که از ان ممکن است کافی است و اگر ممکن نشود زمین را گود نموده که ان دمّل در ان گودی و مقدار سالم از اطراف بر زمین واقع شود و بعد از تحقق گذاشتن لازم است در انچیزی که پیشانی بر ان گذاشته میشود چند امر اوّل اینکه شرعاً ما یصح السجود علیه باشد یعنی باید از زمین باشد یا از زمین روئیده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس اگر چیزی از اسم بیرون رفته مثل معدنها سجده بر ان جایز نیست پس بر مثل طلا و نقره و مس و جواهرات و قیر جایز نیست و بر نان و گندم و لباس و خود پنبه و کتان جایز نیست **مسئله** برد و اطائیکه خوردن انها در حال ناخوشی متعارف است مثل گاو زبان و عناب و لثعاب و خاك شیر و ریشه کاسنی سجده اشکال دارد **مسئله** بر گیاهائیکه متعارف نیست استعمال انها اگر چه گاهی در دوا استعمال شوند سجده عیب ندارد **مسئله** بر خوراك حیوانات مثل کاه و علف سجده جایز است **مسئله** بر برگهای چای سجده مشکل است اگر چه دیگر قابل طبخ نباشند **مسئله** بر تنباکو سجده جایز است **مسئله** بر قهوه سجده جایز نیست و هر چند برشته نشده باشد **مسئله** بر خشخاش احوط ترك سجده است و بر برك ان جایز است **مسئله** بر تریاك سجده مشکلست **مسئله** بر هسته زرد الو سجده

مشکل است وبرهسته خرما عیب ندارد **مسئلة** برپوست درخت سجده جایز است مگر
اینکه ماکول متعارف باشد **مسئلة** برپنبه دانه وبرپوست جوزق سجده جایز است هم
برجوهرهای خشك هرچند از چیزی کرفته باشد که سجده بران جایز است سجده جایز نیست هم
بربادام وکردو وفندق وپسته جایز نیست هرچند برپوست انها باشد **مسئلة** برپوست
شلتوك جدا شده نیز جایز است واحوط درهردو ترك است **مسئلة** برنخاله کندم وجو و
پوست بالای انها سجده جایز است **مسئلة** بربرك درختان وبرك نخل سجده جایز است
مسئلة بربرك مو در ایامی که ماکول است سجده جایز نیست ودرغیران عیب ندارد هم
اکرچیزی در اوقات کرانی ماکول است نه درزمانی هیچ وقت سجده بران جایز نیست **مسئلة**
اکرچیزی در بعضی صفحات ماکول است درهیچ جا سجده بران جایز نیست **مسئلة** میوه نارسید
سجده بران جایز نیست اکرچه هنوز خوردنی نشده باشد **مسئلة** چیزی راکه بعض اشخاص
کاهی از بابت کثافت طبیعت بخورند داخل خوردنی نیست پس سجده بران جایز است **مسئلة**
برکاغذ سفید سجده جایز است اکرچه انهم از پنبه واهك است وبرخود پنبه واهك جایز نیست هم
همچنین است کاغذیکه از ابریشم باشد لکن احوط ترك این است **مسئلة** کاغذ رنك کرده اکر
رنك ان جرم ندارد سجده بران جایز است هررنك که باشد حتی انکه اکر از چیزی باشد که سجده بران
جایز نیست **مسئلة** کاغذ نوشته اکر مرکب ان غلیظ نیست سجده بران جایز است مطلقا واکر
غلیظ است وبقدر مسمای سجده پیشانی برکاغذ سفید کذاشته میشود باز هم جایز است واکر
پیشانی بران نوشته کذاشته میشود وانمرکب غلیظ از چیزاست که سجده بران جایز نیست مثل
صمغ ودوده ونشاسته باطل است **مسئلة** برکاغذ که از پوست اهو است سجده جایز نیست
مسئلة بر لاله وکلها حتی کل کلاب سجده جایز است **مسئلة** برکج وسنك اهك قبل از
پوختن سجده جایز است وبعد از ان محل اشکال است **مسئلة** برکل ارمنی وکل داغستان وکل
مختوم سجده جایز است اکرچه خوردنی هستند مسئله براجر وسفال مثل وصله کوزه لاپه ندارد احوط سجده
نکردن است واکو لاپه دارد جایز نیست اکر لاپه ان از شیشه ونحو ان باشد **مسئلة** برشیشه
وبلور سجده جایز نیست چونکه از اسم زمین بیرون رفته اند **فصل** بدانکه شرط بودن مایصح
السجود علیه حالت امکان است پس اکر زمین یا از روئیده از ان که غیرماکول وملبوس باشد
نباشد وکاغذ هم نباشد یا انکه از انها باشد وسجده بران ممکن نباشد شرطیت ساقط وغاز

میکند

میکند برهرچه بخواهد لکن احوط اینست که اکر از پنبه وکتان چیزی باشد ان را مقدم بدارد وبعد
ازان انچه معدنی باشد وبعد از ممکن نشدن اینها برپشت کف دست خود سجده کند هم
هرکاه شخص مشغول نماز باشد ودراین اثنا طفلی مثلا مهر اورا برد ونزدیك او مایصح السجود
دیکر نباشد پس اکر وقت تنك است بهمان کیفیت اضطرار رفتار کند واکر وقت وسعت
دارد نماز را بهم بزند واکر پیشانی را کذاشت انوقت معلوم شد حکم ان خواهد امد هم
بدانکه افضل همه افراد مایصح السجود خاك وکل است وافضل انها تربت سید الشهداء
علیه السلام که در احادیث معتبره است که سجده بران خرق هفت حجاب اسمانی میکند یعنی
موانع قبول که درهریك از اسمانها است برمیدارد ونور میدهد درمحل سجود تا هفتم طبقه
زمین واکر برتربت سید الشهداء که خاك باشد سجده کند فضیلت ان از مهرساخته بیشتر است
وبعد از تربت سید الشهداء علیه السلام سجده برکل وخاك از باقی چیزها افضل است دوکم
ازاموریکه درمحل پیشانی باشد ملاحظه شود این است که پیشانی باید بران قرار کیرد پس
هرکاه تر باشد بطریقیکه پیشانی بران قرار نکیرد سجده بران جایز نیست اما اکر پیشانی بران
قرار میکیرد عیب ندارد **مسئلة** هرکاه شخص درزمینی باشد که مجموع ان اب وکل است
که اکر بسجود برود سر وصورت ولباس از کل الوده میشود پس اکر از این بابت ضرر بربدن او وارد
میشود قیام ورکوع را بجا اورد وبجهت سجده ایما کند واکر ضرری ندارد لکن همین قدر است
که کل الوده میشود باز هم ظاهر اینست که بتواند برای سجده ایما کند لکن احوط متحمل شدن
این کیفیت ونشستن برای تشهد است **مسئلة** هرکاه محل سجده کل نرم باشد که اعتماد بران ممکن
نیست اکتفا بهمان متصل نمودن پیشانی بران نماید **مسئلة** هرکاه پیشانی را برکل کذاشت
وکل بران چسبید باید برای سجده دویم انرا پاك کند سیم انکه محل پیشانی پاك باشد اکرچه
زیر ان نجس باشد چهارم انکه از چهار انکشت زیادتر با محل ایستادن تفاوت نداشته باشد وتفصیل
اینها درمکان نمازگذشت پنجم انکه پیشانی کذاشته شود بران پس اکر مهر مثلا چسبیده باشد
به پیشانی از سجده سابق کذاشتن ان ثانیا بی انکه از پیشانی جدا شود محل اشکال است هم
هرکاه پیشانی را برخاك کذارد وخاك الوده شده ثانیا سجده کرد عیب ندارد واین مثل کل نیست
که کفته شد باید انرا رفع کرد ششم انیکه حایلی نباشد پس هرکاه برمهر پاپشانی چرك زیاد باشد
سجده باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است واما شش عضو دیکر پس محل انها شرطی ندارد

متصل آنهم صدر

مطلقا اشکال است

همین قدر باید قرار بگیرند پس ما یصحّ السّجود بودن در محلّ انها شرط نیست ولکن هر یك را
کیفیّت خاصه هست امّا **در کیفیّت** دست پس باید باطن انها را گذاشت در جائیکه
قرار بگیرند ومناط اینست که گفته شود که هر دو گذاشته شدند دیگر فراگرفتن تمام انها
بدقّت شرط نیست واگر بر فاصله دو بوریا یا دو فرش گذاشته شود که قلیلی از ما بین انها
هوائی باشد عیب ندارد **مسئله** اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس اگر فواصل از بسیار
بزرك نباشد عیب ندارد وامّا اگر مثل شبك میل اهن کشاده باشد مشکل است هم
اگر همه باطن دست را نتواند گذارد قدری از انرا واگر هیچ نتواند ظاهر دست را بگذارد واگر
نشوند هر قدر از دست که بان نزدیك است **مسئله** اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند
مجزی نیست **مسئله** اگر کف را بر بندد وسجده کند مجزی نیست وهر یك در حال اضطرار
کافی اند وامّا دو سر زانو پس مراد از انها اصل کاسه زانو است که مفصل ساق وران است
وباید فی الجمله بر ظاهر انها سجده بشود وفراگرفتن در کار نیست وامّا انگشت بزرك پا پس
باید سجده بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرك بر زمین گذاشته شود وظاهر اینستکه
ظاهر وباطن در هر یك هم کفایت میکند هر چند سر انها گذاشته نشود لکن احوط گذاشتن
سر انگشتان است دوّیم از واجبات سجده گفتن سُبحانَ رَبِّیَ الأَعلَی وَبِحَمدِهِ یك مرتبه یا سبحان الله
سه مرتبه وهمان مسائل که در ذکر رکوع گفته شدند در اینجا هم جاری هستند ودر صورت
عدم تمکّن یك سُبحانَ الله هم کافی است سیّم از واجبات ارام گرفتن است بقدر ذکر واجب شرط
ذکر مستحبّ هم هست وهمان اشکال که در رکوع گفته شد نسبت بکسانیکه ارام نگرفته مشغول
میشوند در اینجا هم هست چهارم مساوی بودن با موقف بطریقیکه در مکان گفته شد پنجم
انکه در حال ذکر هفت عضو در محلّ خود بر قرار باشند پس اگر دست را یا سر انگشت پا را بردارد
ودر انحال مشغول ذکر باشد باطل است امّا در وقت سکوت هر یك از شش عضو را اگر بردارد
وبعد در حال خواندن بگذارد عیب ندارد وامّا پیشانی پس در برداشتن وگذاشتن ان چند
مسئله هست اوّل اینکه عمدًا سجده بر دو سجده زیاد کند بقصد نماز واین باعث بطلان است
دوّیم انکه سهوًا سجده زیاد کند ودر این حکم ببطلان نمیشود سیّم انکه بی اختیار بعد از
گذاشتن پیشانی اندکی بلند شود وبی اختیار گذاشته شود بعضی از علما در اینجا حکم فرموده اند
که دو سجده عمل امده دیگر سجده دیگر نزود واظهر در نظر اینست که این کیفیّت باعث تحقق دو سجده

بدون قصد نماز نیز باطل است چنانچه خواهد امد صدر دام ظله
اگر بعد گذاشتن پیشانی بلند شد ... امید نیست ... الا اقوی ... بعضی علما ... واحوط اعاده نماز است صدر دام ظله

نیست همان یکی حساب است چهارم اینکه سر را اگر گذاشت اگر بجای بلندی گذاشته شده که
از چهار انگشت از موقف بلند تر است در اینجا بردارد وثانیا بگذارد وابدا عیبی ندارد پنجم
اینکه پیشانی گذاشته شد بر چیزیکه از بابت دیگر سجود بر ان جایز نیست در اینجا نباید پیشانی
را بردارد وبگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا انرا بر ما یصحّ بگذارد ششم انکه پیشانی بجائی گذاشته
شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اگر بخواهد انرا بکشاند وبر ندارد هفتم اینکه بجائی
گذاشته شود که تحمّل ان زحمت دارد باز جایز است انرا بکشد تا محلّی که اسان باشد وباید بر ندارد
هشتم از واجبات سجود سر برداشتن است از سجده اولی ومعتدل نشستن وطمانینه بجا اوردن
در انحالت وبعد بسجده دوّیم رفتن **فصل** بدانکه کیفیّت رکن بودن سجده باین طریق است
که اگر هر دو سجده باهم در یك رکعت ترك شدند نماز باطل است چه عمدًا وچه سهوًا لکن اگر یکی از انها
ترك شد سهوًا نماز باطل نیست وحکم ان در احکام خلل بیان میشود انشاء الله واگر در هر رکعتی
یکی ترك بشود سهوًا باز هم نماز باطل نیست وحکم ان همان است که گفته میشود واگر هر دو سجده
زیاد شدند در یك رکعت چه عمدًا وچه سهوًا نماز باطل است واگر یکی زیاد شد عمدًا باطل واگر
یکی زیاد شد سهوًا باطل نیست اگر چه در هر رکعتی یکی زیاد بشود **مطلب دوّیم** در ذکر
بدلهای سجود بعد از عدم تمکّن از حقیقت ان وانها چند چیز اند بترتیب اوّل هرگاه گذاشتن پیشانی
هیچ طور ممکن نیست بدلا جبین را بر زمین گذارد واحوط تقدیم جبین راست است دوّیم انکه هرگاه
این ممکن نیست چانه را بگذارد سیّم انکه هرگاه این هم ممکن نیست خم بشود بهر قدر که ممکن است
اگر چه محلّ سجده را بالا بیاورد یا خود در جائی گودی بایستد چهارم ایماء بسر که سر را پائین
نموده ودر حال ارامی ذکر سجود را بخواند واگر رکوع او با ایماء بوده برای سجود قدری سر را پائین تر نماید
واحوط اینست که در اینحال چیزی که سجده بر ان جایز است بالا بوده پیشانی بر ان گذارد واگر
نمیشود انرا بر پیشانی گذارد وبعضی گفته اند ایماء بشش عضو دیگر هم نماید واین حرف بی معنی است
پنجم ایماء بچشم که چشم را عوض سجود بسته داشته وارام گرفته ذکر سجود بخواند واگر رکوع او هم
با ایماء چشم بوده بعضی گفته اند در ایماء سجود بستن چشم را شدید تر کند واین حرف راهی ندارد
ششم اگر این هم ممکن نباشد سجود را در دل بگذراند یعنی قرار دهد که الان در سجود میباشم
وذکر بخواند ودر صورت عدم قدرت ان را هم در دل بگذراند واحوط این است که اشاره بدست
هم بکند **مطلب سیّم** در مستحبّات سجود است بدانکه بعد از برداشتن از رکوع وگفتن سَمِعَ الله

السجود

لِمَن حَمِدَه مستحب است تکبیر در حال ایستادن بجهت سجود رفتن و دستهای خود را در انحال با لا
برد و بعد از ان سجده کند و دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین کذارد و انها را پهن کند و همه
انکشتان را بهم متصل کند و بر روی خود بر زمین بکذارد و بر روی خود بچسپاند بلکه دور تر
بکذارد و بزانوهای خود بچسپاند و چیزی از بدن خود را بر جزء دیکر نکذارد و اعضا را از یکدیکر
جدا کند و ذراعها را بردارد و بالهای خود را بکشاید و علاوه بر هفت عضو بطرف پائین بینی
هم سجده کند و انرا بر ما یصح السجود علیه بکذارد و مستحبست که همه پیشانی بر ما یصح السجود علیه
کذاشته شود و سبحان ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بکوید و عدد انها طاق باشد و بعد از راست
نشستن الله اکبر بکوید و در حال نشستن تورک بعمل اورد یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت پای
راست را بر شکم پای چپ بکذارد و بکوید اَستَغفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتوبُ اِلَیهِ پس باز الله اکبر بکوید
در حالتی که نشسته است پس بسجده دویم برود و مستحبست در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر
سجود بکوید اَللّٰهُمَّ لَکَ سَجَدتُ وَبِکَ آمَنتُ وَلَکَ اَسلَمتُ وَعَلَیکَ تَوَکَّلتُ وَاَنتَ رَبّی
سَجَدَ وَجهِی لِلَّذی خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمعَهُ وَبَصَرَهُ وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمینَ تَبارَکَ اللهُ اَحسَنُ
الخالِقینَ و سنتست که در حال برخواستن پشت انکشتان دستها را بر زمین نکذارد در حالتیکه
سر انها بکف دست چسپیده باشد بلکه دستها را بکشاید و بر زمین بکذارد و برخیزد و در
حال برخواستن اول زانوها را از جا بردارد بعد از ان دستها را و بعکس در حال سجده رفتن
و مستحبست برای زنها اینکه در حال سجده رفتن اول زانو را بر زمین بکذارند و در حال سجود
خود را بر زمین بچسپانند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کنند و اعضای خود را بهم متصل
کنند و در وقت برخواستن بیک مرتبه قد را کشیده راست بشوند و از جمله مستحبات اینست
که بعد از سجده دویم بنشیند و ارام بکیرد و علاوه بر استحباب احوط هم هست چونکه قول بوجوب
دارد و مستحب است که در حین برخواستن بکوید اَللّٰهُمَّ رَبّی بِحَولِکَ وَقُوَّتِکَ اَقومُ وَاَقعُدُ
یا بِحَولِ اللهِ وَقُوَّتِهِ اَقومُ وَاَقعُدُ **مقام دویم** در سجود تلاوت است و در ان چند
مطلب است اول در محل وجوب و محل استحباب ان اما محل وجوب ان پس چهار ایه است که در
چهار سوره اند الم تنزیل و حم سجده و النجم و اقراء و سبب وجوب خواندن ان ایه است یا
کوش دادن بان یا مطلق شنیدن ان علی الاقوی و مناط مجموع ایه است پس خواندن و شنیدن
کلا لا تطعه تنها مثلا یا واسجد تنها یا واقترب تنها باعث وجوب سجده نیست مجموع ایه را

که خواند یا شنید سجده بر او واجب میشود **مسئلة** اکر قدری خواند و قدری شنید عدم وجوب
خالی از قوت نیست **مسئلة** اکر ایه را غلط خواند یا از غلط خوان شنید حکم بوجوب سجده
مشکلست **مسئلة** اکر حایض ایه را شنید باز هم سجده بر او واجبست و اما محل استحباب پس
یازده ایه است در ده سوره که در اکثر قرانها مرقوم شده **مطلب دویم** در این سجود طهارت
شرط نیست نه از حدث اکبر و نه اصغر و نه از خبث و قبله شرط ان نیست و شرایط لباس مصلی در ان
نیست لکن وجوب بودن محل سجده مما یصح السجود علیه از بابت جنس و طهارت ان خالی از وجه نیست
مطلب سیم محض سجده رفتن کفایت میکند و ذکر در ان واجب نیست لکن بعض اذکار خاص
در ان مستحب است از انجمله است سَجَدتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لا مُستَکبِرًا عَن عِبادَتِکَ
وَلا مُستَنکِفًا وَلا مُتَعَظِّمًا بَل اَنا عَبدٌ ذَلیلٌ خائِفٌ مُستَجیرٌ و در وقت سر برداشتن تکبیر
مستحبست **چهارم** این سجود فوری است پس هرکاه ترک کرد معصیت کرده و در زمان ثانی با زفورا
واجبست و همچنین **مسئلة** هرکاه چند مرتبه ایه را خواند یا شنید بعدد هر مرتبه یک
سجده واجبست **مسئلة** هرکاه در یک ان از چند نفر باهم ایه سجده را شنید ظاهرا اکتفا بیک
سجده است و احوط تعدد است **مطلب چهارم** هرکاه در حالت نماز واجب ایه سجده
را شنید احوط اینست که بایماء سجده کند و بعد از نماز سجده حقیقی بعمل اورد و احوط اعاده
نماز هم هست و این هم سابقا کفته شد **مسئلة** هرکاه در سجده بود و ایه سجده را خواند یا
شنید باید سر را بردارد و بسجده برود یا همان باقی ماندن فی الجمله کافی است ظاهر اینست که
لازم است سر بردارد و بسجده برود و کشیدن پیشانی بجای دیکر هم کفایت نمیکند **مسئلة**
هرکاه نابالغ ایه را بخواند بر بالغ هم سجده واجب میشود **مسئلة** نیت سجده در اول خم شدن است
در اول وضع جبهه لکن بعید نیست که اکر قدری خم شده نه بجهت سجده بعد نیت کرد که تتمه خم شدن
او تا رسیدن پیشانی به نیت سجده واجب باشد هم خوبست و بعضی کفته اند خود کذاشتن پیشانی که
مقارن نیت شد کفایت میکند **مقام سیم** در سجود سهو است و تفصیل ان در احکام
شک و سهو خواهد امد انشاء الله **مقام چهارم** در سجود شکر است و ان مستحب است
بجهت اداء شکر در حال تجدد نعمت و دفع بلا و در وقت یاد امدن انها و بجهت توفیق یافتن
بجهت هر نماز و هر عبادت دیکر حتی اینکه بعضی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم همینکه ما بین
دو نفر اصلاح مینمودند سجده شکر میکردند و در این سجده همه شرائط سجده نماز معتبر نیست

همان نیت و حصول مسمای سجده کافی است و اباحهٔ مکان هم شرط است و تکبیر در سر برداشتن
ان هم مستحب است و ذکر خواندن هم شرط ان نیست کفتن شکراً صد مرتبه مستحبست سه مرتبه هم مستحبست
یك مرتبه هم خوبست یکسجده کافی است دو سجده هم مستحب است باین طریق که بعد از کذاشتن
پیشانی اینطرف و انطرف صورت را برخاك کذارد اول راست را یا دو شقیقه را باین طریق یا همه را
باین طریق و بعد از ان پیشانی را کذارد که این سجدهٔ دویم حساب میشود دیکر سر برداشتن نمیخواهد
مسئلة هرکاه شخص سوار است و مقتضی سجدهٔ شکر بعمل امد خوف ریاء از پیاده شدن بجهة
سجده دارد بر قربوس زین صورت را کذارد بقصد سجده و اکر این هم نشود کف دست را بالا بوده
پیشانی را بقصد سجود بران بکذارد و در صورت عدم امکان ایماء بسر و بچشم و کذرانیدن در دل
بترتیب بدل میشود و مستحبست در سجدهٔ شکر این که دستها و سینه و شکم را بر زمین متصل کند
و مستحبست بعد از سجدهٔ شکر دست را بمالد بر محل پیشانی و انرا بر صورت و مقادیم بدن بکشد
مقام بخیم در سجود تعظیم و تعبد است بدانکه اصل سجده رفتن بخودی خود عبادتست بی انکه
در نماز باشد یا سببی از ان اسباب داشته باشد بلکه اعظم عباداتست بلکه هیچ عبادتی مثل
ان نیست و هیچ چیز بینی شیطان را برخاك نمی مالد مثل اینکه فرزند ادم را ساجد ببیند و بخاك کذاشتن
اینطرف و انطرف صورت هم بخودی خود مستحب دیکر است و اکر با حالت تذلل و تعظیم حقیقی باشد در
تحصیل مراتب قرب عبادتی از ان بالاتر نیست هفتم از واجبات تشهد است و ان واجبست در هر
نماز در رکعت دویم بعد از سجدهٔ دویم و در سه رکعتی بعد از رکعت سیم نیز و در چهار رکعتی بعد
از رکعت دویم و چهارم واجبست و کیفیت ان اینست که بعد از سر برداشتن از سجده ارام بنشیند
و در حالت قرار و طمانینه بکوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اقل واجب و همین است و باید انرا صحیح بخواند بنحویکه
در قرائت کفته شد و اکر خوب یاد نکرفته است و وقت تنك باشد بخود شهادتین و صلوات بهر نحو
باشد اکتفا میشود و اکر این را هم نداند ترجمهٔ انرا بزبان خود بکوید که کفایت می کند و اکر این هم ممکن نشود
مطلقا ذکر خدا کند و اکر نتواند در دل بکذراند **مسئلة** هرکاه هنوز ارام نکرفته شروع بان
نمود هرچند الفاظ تشهد باشد باطل است و هرکاه در اخر صلوات حرکت برای برخاستن نمود هرچند
در وقت تلفظ بدال محمد باشد باطل میشود اکر از بابت عمد یا جهل یا بی مبالاتی باشد **مسئلة**
اکر سهواً چنین کرد و هنوز برکوع رکعت بعد نرفته است بنشیند و همان کلمه را در حال استقرار بکوید و کاهی

لازم میشود که از ما قبل ان قدری بکوید که معنی ان تمام باشد و انچه را بجا اورده بود ثانیاً
بجا بیاورد و مستحبست که قبل از هر یك از دو تشهد بکوید بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ خَیْرُ الْاَسْمَاءِ
لِلّٰهِ و یا وَ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی کُلُّهَا لِلّٰهِ و کفایت میکند در هر دو اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تنها و بعد از صلوات
بکوید وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ و مستحبست که در حال نشستن برای تشهد بطریق
تورك بنشیند و نکاه او بدامن خود باشد و دستها را با متصل نمودن انکشتان بر ران بکذارد
هشتم از واجبات نماز سلام است بدانکه کفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ
بَرَکَاتُهُ بعد از تشهد اخیر مستحب است و از توابع تشهد است و اما ان دو سلام دیکر که
اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ پس در حکم
و صفت انها اختلاف بسیار است و اکثر علماء برانند که یکی از انها کافی است در بیرون بردن
از نماز و هر کدام را مقدم کفت از نماز بیرون رفته و ان یکی دیکر را که میکوید مستحبست و خارج
از نماز و بعضی میکویند واجبست و خارج از نماز و بعضی میکویند مستحبست و داخل در نماز و بعضی
قائلند باینکه یکی معین مخرج از نماز است و بعضی تعیین اول و بعضی دویم و بعد از ان خلاف
کرده اند که نیت خروج از نماز در ان معین که باعث خروج است شرط است یا نه و خلاف کرده اند
که ایا اصل سلام واجب جزء نماز است یا نه و باز خلاف کرده اند که اصل سلام واجب است
یا مستحب و مسئله در نهایت اشکال است و تشخیص احتیاط در ان هم بسیار مشکل است
و انچه در احتیاط بنظر میرسد اینست که این دو سلام را بهمان قصد نماز کرد اشتن بقصد
فرمان برداری بکوید دیکر تشخیص اینکه واجب اند یا مستحب جزء اند یا خارج کدام واجبست
کدام از نماز بیرون میبرد ضرور نیست همین قدر که قصد امتثال باشد و کفته میشوند
و بدانکه بعد از کفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ یقیناً از نماز خارج است
کفایت می کند بجهة صحت عمل بلی هرکاه بعض عوارض رو مید هد که محتاج بتشخیص ان احکام
خلافیه میشود **مسئلة** اکر بعد از کفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا مبطل برای نماز حاصل شد
حکم بلزوم اعاده نمیشود **مسئلة** در جائی که ادراك یك جزو از نماز در اول وقت کافی است
اکر از اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ هم چیزی ادراك شد کفایت میکند و احوط این است که
حکم بادراك نشود و نماز اعاده شود **مسئلة** اکر اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا فراموش شد و اَلسَّلَامُ
عَلَیْکُمْ را کفت دیکر عود باَلسَّلَامُ عَلَیْنَا نکند **مسئلة** دو سلام را بهم وصل نکردن

همان نیت وحصول مسمای سجده کافی است واباحهٔ مکان هم شرطاست وتکبیر در سربرداشتن
ان هم مستحب است وذکر خواندن هم شرط ان نیست کفتن شکراً صد مرتبه مستحبست سه مرتبه هم مستحب
یك مرتبه هم خوبست یکسجده کافی است دو سجده هم مستحب است باین طریق که بعد از کذاشتن
پیشانی اینطرف وانطرف صورت را برخاك کذارد اول راست را یا دو شقیقه را باین طریق باهمه را
بان طریق وبعد از ان پیشانی را کذارد که این سجدهٔ دویم حساب میشود دیکر سر برداشتن نمیخواهد
مسئلة هرکاه شخص سوار است ومقتضی سجدهٔ شکر بعمل امد خوف ریاء از پیاده شدن بجهة
سجده دارد بر قربوس زین صورت را کذارد بقصد سجده واکر این هم نشود کف دست را بالا بوده
پیشانی را بقصد سجود بران بکذارد ودر صورت عدم امکان ایماء بسر وبچشم وکذرانیدن در دل
بترتیب بدل میشود ومستحبست در سجدهٔ شکر این که دستها وسینه وشکم را بر زمین متصل کند
ومستحبست بعد از سجدهٔ شکر دست را بمالد بر محل پیشانی وانرا بر صورت ومقادیم بدن بکشد
مقام پنجم در سجود تعظم وتعبداست بدانکه اصل سجده رفتن بخودی خود عبادتست بی انکه
در نماز باشد یا سببی از ان اسباب داشته باشد بلکه اعظم عباداتست بلکه هیچ عبادتی مثل
ان نیست وهیچ چیز بینی شیطان را برخاك نمیمالد مثل اینکه فرزند ادم را ساجد ببیند وبخاك کذاشتن
اینطرف وانطرف صورت هم بخودی خود مستحب دیکراست واکر با حالت تذلل وتعظیم حقیقی باشد در
تحصیل مراتب قرب عبادتی از ان بالاتر نیست هفتم از واجبات تشهد است وان واجبست در هر
نماز در رکعت دویم بعد از سجدهٔ دویم ودر سه رکعتی بعد از رکعت سیم نیز ودر چهار رکعتی بعد
از رکعت دویم وچهارم واجبست وکیفیت ان اینست که بعد از سربرداشتن از سجده ارام بنشیند
ودر حالت قرار وطمانینه بکوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اقل واجب وهمین است وباید انرا صحیح بخواند بنحویکه
در قرائت کفته شد واکر خوب یاد نکرفته است ووقت تنك باشد بخود شهادتین وصلوات بهر نحو
باشد اکتفا میشود واکر اینرا هم نداند ترجمه انرا بزبان خود بکوید که کفایت می کند واکر این هم ممکن نشود
مطلقا ذکر خدا کند واکر نتواند در دل بکذراند مسئلة هرکاه هنوز ارام نکرفته شروع بان
نمود هرچند الفاظ شهد باشد باطل است وهرکاه در اخر صلوات حرکت برای برخاستن نمود هرچند
در وقت تلفظ بدال محمد باشد باطل میشود اکر از باب عمد یا جهل یا بی مبالاتی باشد مسئلة
اکر سهواً چنین کرد وهنوز برکوع رکعت بعد نرفته است بنشیند وهمان کلمه را در حال استقرار بکوید وکاهی

لازم میشود که از ما قبل ان قدری بکوید که معنی ان تمام باشد وانچه را بجا اورده بود ثانیاً
بجا بیاورد ومستحبست که قبل از هر یك از دو تشهد بکوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَخَیْرُ الْاَسْمَاءِ
لِلّٰهِ ویا وَالْاَسْمَاءُ الْحُسْنی کُلُّهَا لِلّٰهِ وکفایت میکند در هر دو اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تنها وبعد از صلوات
بکوید وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ ومستحبست که در حال نشستن برای تشهد بطریق
تورك بنشیند ونکاه او بدامن خود باشد ودستها را با متصل نمودن انکشتان بر ران بکذارد
هشتم از واجبات نماز سلام است بدانکه کفتن اَلسَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَ
بَرَکَاتُهُ بعد از تشهد اخیر مستحب است واز توابع تشهد است واما ان دو سلام دیکر که
اَلسَّلامُ عَلَیْنَا وَعَلی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ پس در حکم
وصفت انها اختلاف بسیار است واکثر علماء برانند که یکی از انها کافی است در بیرون بردن
از نماز وهر کدام را مقدم کفت از نماز بیرون رفته وان یکی دیکر را که میکوید مستحبست وخارج
از نماز وبعضی میکویند واجبست وخارج از نماز وبعضی میکویند مستحبست وداخل در نماز وبعضی
قائلند باینکه یکی معین مخرج از نماز است وبعضی تعیین اول وبعضی دویم وبعد از ان خلاف
کرده اند که نیت خروج از نماز در ان معین که باعث خروج است شرط است یا نه وخلاف کرده اند
که یا اصل سلام واجب جزء نماز است یا نه وباز خلاف کرده اند که اصل سلام واجب است
یا مستحب ومسئله در نهایت اشکال است وتشخیص احتیاط در ان هم بسیار مشکل است
وانچه در احتیاط بنظر میرسد اینست که این دو سلام را بهمان قصد نماز که داشته بقصد
فرمان برداری بکوید دیکر تشخیص اینکه واجب اند یا مستحب جزء اند یا خارج که کدام واجبست
کدام از نماز بیرون میبرد ضرور نیست همین قدر که قصد او امتثال باشد وکفته میشوند
وبدانکه بعد از کفتن اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ یقیناً از نماز خارج است
کفایت می کند بجهة صحت عمل بلی هرکه بعض عوارض رو مید هد که محتاج بتشخیص ان احکام
خلافیه میشود مسئلة اکر بعد از کفتن اَلسَّلامُ عَلَیْنَا مبطل برای نماز حاصل شد
حکم بلزوم اعاده نمیشود مسئلة در جائی که ادراك یك جزو از نماز در اول وقت کافی است
اکر از اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ هم چیزی ادراك شد کفایت میکند واحوط این است که
حکم بادراك نشود ونماز اعاده شود مسئلة اکر اَلسَّلامُ عَلَیْنَا فراموش شد واَلسَّلامُ
عَلَیْکُمْ را کفت دیکر عود باَلسَّلامُ عَلَیْنَا نکند مسئلة دو سلام را بهم وصل نکردن

۹ بهم

بهتراست پس وقف نماید بر الصالحین وابتدا کند بالسلام علیکم هشتم از واجبات در ترتیب
افعال نماز است واجب است افعال نماز را بهمین ترتیب که گفته شدند بجا بیاورد پس هرگاه
عمداً مقدم کند مؤخر را یا بعکس نماز باطل است حتی اینکه اگر عود کرد بترتیب باز صحت مشکل است
واما اگر سهواً چنین کرد و عود کرد عیب ندارد مگر اینکه رکنی تقدیم کند که اعاده ترتیب مستلزم
زیادتی آن شود **مسئله** هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی مثلاً رکعت دویم نماز را که حمد
سوره دارد فراموش کرد و رکعتهای بعد از آن را بجا آورد بتسبیحات بعد از سلام یا قبل از آن
بخاطرش آمد برمیخیزد بعد از آن رکعتی بجا میاورد بتسبیحات و این رکعت نزآن رکعت دویم است
والا لازم بود که بحمد و سوره بجا بیاورد بلکه در اینصورت رکعت سیم دویم میشود و چهارم
سیم میشود و ترتیب قهری حاصل میشود که این فراموش شده رکعت چهارم است که حکم
تدارک آن میشود نهم از واجبات موالاتست بدانکه موالات را دو معنی است اول اینکه
ما بین افعال نماز اینقدر فاصله نشود که صورت نماز محو بشود دویم اینکه بمحض فراغ از فعلی
مشغول دیگری بشود که افعال پی در پی واقع بشوند و فاصله ابداً نشود نه بحد محو صورت و نه
کمتر از آن و اینمعنی گاهی نسبت بخود نماز ملاحظه میشود و گاهی نسبت بیکی یکی از افعال پس در خود
قراءت و رکوع و سجود باید محو صورت آنها نشود و اجزاء آنها هم باید متصل عرفی بهم باشند پس
در اینجا چهار مسئله است اول لازم است موالات بمعنی حفظ صورت نماز و محو نشدن آن
در اصل نماز بی شبهه پس اگر ترک شد عمداً یا سهواً نماز باطل است دویم لازم است موالات
بمعنی پی در پی جا آوردن افعال در نماز و بیکار نماندن و غیر نماز بجا نیاوردن ما بین آنها
مگر در بعض مقامات خاصه که بعد از این بیان خواهند شد و این موالات اگر سهواً ترک
شد عیب ندارد لکن ترک آن عمداً محل اشکال و بعضی از مشایخ عظام حکم ببطلان نماز نموده‌اند
سیم موالات در هر یک از افعال بمعنی حفظ صورت و این لازم است که اگر عمداً ترک شد نماز
باطل است و اگر سهواً ترک شد حکم آن حکم فراموشی اصل آنست که بعض اوقات مبطل است
و بعض اوقات مبطل نیست بتفصیلی که در مسائل سهو گفته میشود انشاء الله و اگر باعث محو
صورت اصل نماز بشود نماز باطلست چهارم موالات در آنها بمعنی پی در پی بودن اجزاء
آن علاوه بر حفظ صورت باتصال عرفی که اندک فاصله در آن مضر نیست و بعضی این را هم لازم
دانسته‌اند و فوت آن را عمداً مبطل میدانند لکن سهواً عیبی ندارد **مقام هفتم** در مستحبات

نماز است از آنجمله قنوت است و آن مستحب مؤکد است در نمازهای واجبی و بعضی واجب
دانسته‌اند در نمازهای جهریه و محل آن در رکعت دویم است بعد از قراءت پیش از رکوع
و معنی قنوت دعا خواندن است و دست برداشتن جزء او نیست لکن مستحب است که در حال
قنوت دستها را بردارد و برابر روی خود پهن کند شکم آنها بجانب آسمان و پشت آنها بزمین
و انگشت بزرگ را از باقی جدا نگاه دارد **مسئله** هرگاه قنوت را فراموش کرد تا رکوع رفت
بعد از رکوع بعمل بیاورد و اگر بخاطرش نیامد تا بسجود رفت بعد از نماز قضای آن کند و در
صحیح حدیث وارد است که اگر در بین راه که از محل نماز رفته بخاطرش آمد آنجا بایستد و قنوت
را بخواند و اگر عمداً ترک کرد قضا ندارد **مسئله** هرگاه شک در قنوت کرد و هنوز برکوع
نرفته آنرا بعمل بیاورد و اگر بعد از رکوع شک کرد محل نگذارد **مسئله** در قنوت قول
مخصوصی شرط نیست و کفایت میکند در آن آنچه بجا بیاورد از ذکر و دعا و حمد و ثناء خدا
بلکه کفایت میکند در اویك بسم الله الرحمن الرحیم یا سه مرتبه بلی مستحب است آنچه وارد شده
از ائمه علیهم السلام بالخصوص و کلمات فرج افضل همه قنوتها است و کیفیت آن لا اله الا
الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و در
بعضی روایات و سلام علی المرسلین را اضافه دارد و بعضی در آن تامل دارند **مسئله**
در قنوت دعا کردن بفارسی یا زبان دیگر عیبی ندارد و بعضی گفته‌اند که اداء قنوت هم بآن میشود
لکن احوط اینست که بقصد قنوت خاص نباشد و احوط ترك بالمره است **مسئله** دعای
عربی را غلط خواندن در قنوت عیب ندارد و همانکه در فارسی گفته شد در این جاری است
مسئله مستحب است تکبیر وقت اراده قنوت باین طریق که دستهای خود را برای تکبیر
بلند کند و پائین بیاورد و بعد بالا ببرد و قنوت بخواند و از جمله مستحبات متعلقه بنماز
تعقیب است و مراد از تعقیب آنست که شخص بعد از فراغ از نماز متصل بآن مشغول شود بدعا
یا ذکر یا حمد یا قرآن یا مناجات یا تذکر حالات در آخرت و تفکر در آنها بطریقیکه مشغول کار دیگر
که منافی هیئت آن نزد اهل شرع باشد نباشد و آن مختلف است باختلاف حالات در سفر
و حضر و اختیار و اضطرار و بهتر اینست که در همان مکان نماز باشد و نقل مکان نکند و بهمان
هیئت توجه برقرار باشد و تعقیبات عامه و خاصه بجهت هر نماز بسیار است و در تفصیل آنها کتب

۱۲۵ [illegible] احتیاطاً ترک قنوت ... غلط ... لسعود العبد

احتیاطاً ترک ... بعد ...

علیحده نوشته شده وافضل همه تعقیبات تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرآء صلوات الله علیها وکیفیتان سی وچهار مرتبه الله اکبر وبعد از ان سی وسه مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وبعد از ان سی وسه مرتبه سُبْحَانَ الله واز عجایب خاصه ان این است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمودند که تسبیح حضرت فاطمه را بعد از نماز بلا فاصله دوست دارم از هزار رکعت نماز وبدانکه تسبیح حضرت فاطمه بخودی خود مستحبست در همه وقتها واختصاص بتعقیب نماز واجب ندارد وبخصوص بعد از هر نماز مستحب هم مستحب است ودر وقت ارادهٔ خواب هم مستحب است وخاصیت او در این وقت این است که باعث دفع خوابهای بدمی شود واز مسائل چند هست **مسئلة** هر گاه شك کرد در عدد هر یك بنا را بر اقل میگذارد واگر شك بعد از تجاوز از محل است محل نگذارد **مسئلة** هر گاه از سی وچهار تکبیر بیشتر گفت سهواً زیادتی را مجری نداشته بنا را بر همان سی وچهار گذاشته بعد شروع بالحمد لله کند لکن بهتر اینست که بنا را بر یکی گذاشته یعنی این سی وشش تکبیر مثلاً که گفته یکی را مجری بدارد وسی وسه تکبیر دیگر بگوید بعد شروع بالحمد لله کند **مسئلة** هر گاه الحمد لله از سی وسه بیشتر گفت باز همان دو وجه است **مسئلة** هر گاه سبحان الله را از سی وسه بیشتر گفت دیگر عودی نمیخواهد وتسبیح تمام شده وان اضافه دخلی بان ندارد **مسئلة** موالات ما بین اجزاء تسبیح لازم است که هیئت ان بهم نخورد **مسئلة** اگر بر هر یك گفتن از الله اکبر وقف کرد خوبست واگر وصل کند باید بگوید الله اکبر الله اکبر که الف الله دو تیم را بیندازد واگر متصل هم بگوید الله اکبر الله اکبر بی انداختن الف باینطریق که غالب مردم میگویند بعضی اشکال کرده اند وصحت در نظر خالی از وجه نیست وهم چنین در الحمد لله **مسئلة** تسبیح بگل قبر مطهر حضرت سید الشهدآء علیه السلام خصوصیتی دارد واگر پخته باشد هم خوبست ودر حدیث است که هر گاه تسبیحی از تربت سید الشهدآء در دست باشد خود ان تسبیح تسبیح خداوند میکند هر چند شخص ساکت باشد وثواب تسبیح ان برای انشخص که در دست او است نوشته میشود واز جملهٔ تعقیبات خاصه مؤکده اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَاَجِرْنِی مِنَ النَّارِ وَارْزُقْنِی الْجَنَّةَ وَزَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ که باعث دعای بهشت وحور العین از برای او میشود واز جمله تعقیبات با فایده عظیم اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِكَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِكَ وغیر اینها که در کتب ادعیه مسطور است **مقام هشتم** در مبطلات وقواطع وموانع

نماز است وانها سیزده اند اول حدث اصغر واکبر وهر چند در حرف اخری نماز باشد چه عمداً چه سهواً چه بی اختیار مگر در مسلوس ومبطون ومستحاضه بتفصیلی که گذشت دویم بهم خوردن شروط در اثناء نماز باستر وقت بنحویکه تفصیل ان در هر یك از شروط گفته شد سیم دست بستن بطریقی که متعارف عامه است در نماز تعمداً بجهت تادب لکن سهواً ابطال ان معلوم نیست مگر از بابت احتیاط واما در حالت تقیه پس لازم است واگر ترك شد صحت نماز محل اشکال است واحوط ترك مطلق دست بر دست گذاشتن است مطلقاً ودر حالتی از حالات نماز حتی در حال نشستن وغیر ان چهارم گفتن امین بعد از اتمام حمد پنجم سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه بامعنی وچه بیمعنی هر گاه عمداً باشد واما یك حرف مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر مطلبی کند مثل ق که در لغت عرب بمعنی محافظت بکن است پس هر گاه انرا بگوید باد انستن انکه دلالت دارد باطل میکند هم خود تنحنح مبطل نیست لکن حروف ان که ظاهر کنند مبطل اند واگر بجهت دلالت بر مطلبی تنحنح کند هم عیب ندارد ومثل دست بهم زدن است برای مطلبی هم خود فوت کردن مبطل نیست لکن اظهار حروف ان حروف ان که گفتن پف باشد مبطل است وهمچنین خود اه ونالهٔ مبطل نیست لکن اظهار حروف ان که اه واوه باشد مبطل است ودر اینجا چند مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردم است با همدیگر هر چند محاوره نباشد اما قران خواندن وذکر خدا ودعا کردن در نماز عیب ندارد **مسئلة** مراد از قران اینست که ایهٔ بخواند که مختص باشد واما مشترك مثل جآء رجل پس باید قصد قران دران بشود والا مبطل است **مسئلة** ذکر خدا بلفظ عربی بی شبهه است واما بفارسی بگوید حمد از برای خدا است یا منزه یا بزرك است ظاهر اینست که عیب ندارد واحوط ترك اینها است **مسئلة** دعا معنی او اینست که از خداوند خواهش مطلبی کند ویا مختص مخاطبه با خدا است مثل اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی یا اینکه اگر بگوید غفر الله لك هم دعا است وثانی اقوی است **مسئلة** دعا بفارسی در نماز ظاهر اینست که با عربی تفاوت ندارد لکن احوط ترك است **مسئلة** هر گاه ایهٔ قران ودعا وذکر خدا را بقصد خالص در نماز بجا بیاورد بی شبهه است واگر منظوری دیگر هم دارد مثل اینکه بگوید سُبْحَانَ الله ومراد او منع از کاری هم هست پس در این تفصیلی هست که اگر حقیقهٔ منظور ذکر خدا است ودر بلند گفتن ان قصد مطلب بنوی کرد عیب ندارد واگر لفظ سبحان الله را گفت اصل قصد او استعمال این لفظ در اینمعنی بود که بان شخص بگوید تامل کن مثلاً یا برو بی شبهه نماز باطل است واگر قصد هر دو معنی را داشت که استعمال لفظ در هر دو کرد با زهم محل

اشکال است وهم چنین است کلام در جائی که مأموم با امام حالی می کند که برخیز یا بنشیند
ومیکویند بحول الله یا الحمد لله که اگر قصد ایشان استعمال این لفظ است در معنی برخیز یا بنشین
نماز باطلست **مطلب سیم** بدانکه سلام کردن داخل کلام است وتعمدان مبطل است
وهم چنین تحیت مطلقا مثل صبحک الله بالخیر ومساک الله بالخیر ومثل اینها **مسئلة**
هرکاه سلام کرد در نماز یا بکسی کفت صبحک الله بالخیر وقصد او محض تعارف وتحیت است
بی شبهه مبطل است واکر قصد او محض دعا وخواهش از خداوند است که او را سلامت بدارد
یا صبح او را بخیر کرداند عیب ندارد واکر قصد او هم دعا وهم تعارف باشد محل اشکال است
مسئلة بدانکه جواب تحیت هم داخل کلام است لکن بخصوص در نماز جواب سلام لازم
است ودر ان چند مسئله است **مسئلة** لازم است در چهار صیغه از سلام جواب
در نماز مثل اینها سلام علیک سلام علیکم السلام علیک السلام علیکم پس اکر کفت
علیک السلام صحت مشکل است **مسئلة** هرکاه سلام کننده بلفظ علیک السلام
سلام کرد جواب او را سلام علیک بکوید با قصد دعا احتیاطا **مسئلة** هرکاه بر مصلی
سلام بکنند بلفظ سلام یا السلام جواب بکوید بلفظ سلام علیک یا سلام علیکم
وقصد دعا نماید احتیاطا **مسئلة** هرکاه سلام غلط باشد احوط جواب انست بطریق
صحیح بقصد دعا **مسئلة** هرکاه جمعی حاضر باشند بعضی در نماز وبعضی فارغ وکسی بیاید وسلام
کند اکر بداند نماز کذار که او مقصود سلام کننده نبوده یا شك دارد که قصد او کرده یا نه جواب
نکوید واکر بداند که او را هم قصد کرده اکر دیکری از ایشان غیر از او سبقت بجواب کرد او نیز جواب
نکوید والا خودش جواب بمثل بکوید **مسئلة** هرکاه یك نفر چند مرتبه متصل سلام کند
بقسمیکه در وسط انها جواب او را نکفته وطول هم نکشیده ظاهر اینست که بیك جواب اکتفا
میشود واکر یك سلام کفت وجواب داد وطول کشید وباز سلام کرد جواب ثانی هم لازم است
واکر مکرر شد سلام با جواب بنحویکه از متعارف بیرون باشد یکجواب واجب نیست هم
درجائی که جواب واجب باشد باید فورا جواب داد پس اکر طول داد که از جواب تحیت متعارف
بیرون رفته بعد جواب کفت نماز باطل میشود **مسئلة** هرکاه در صورت وجوب جواب نکفت
ومشغول شد صحت نماز مشکل است واکر ساکت ماند تا محل جواب کذشت معصیت نموده
وبعد که مشغول میشود صحیح است **مسئلة** اکر طفل ممیزی سلام کرد جواب او واجب است

واکر طفل ممیزی جواب داد سقوط از مکلفین معلوم نیست **مسئلة** اکر سلام کننده کر
باشد بحیثیتی که جواب او محتاج به بلند کردن صدا زیاده از حد باشد لازم نیست ودر غیر
نماز هم اکر محتاج به بلند کفتن خارق عادت باشد وجوب ان محل تامل است **مسئلة** هرکاه
شخص در نماز عطسه کند مستحب است که بکوید الحمد لله کما هو اهله وصلی الله علی محمد واله
یا الحمد لله تنها وهرکاه عطسه کسی دیکر را شنید نیز مستحب است حمد خدا **مسئلة** جایز است
که در نماز تسمیت عاطس نماید یعنی بکسیکه عطسه کرده بکوید یرحمک الله یا یرحمکم الله **مطلب
سیم** تکرار ایه وکلمه از بابت وسواس داخل کلام بیجا است ومبطل نماز است ودر مد
زیاد خارج از حد در حروف مد ومد در غیر حروف مد اشکال است واما هرکاه ایه را فراموش
کرد وتکرار ما قبل بکند که خاطرش بیاید صحت خالی از وجه نیست واما هرکاه کلمه را با اعراب
از یاد نماید اند وچند طریق بخواند که بصحیح ان برسد ظاهرا عیب ندارد واحوط سوره دیکر خواندن
است ششم کردانیدن کل بدن است از قبله در اثناء نماز عمدا هرچند قلیل باشد واما
کردانیدن صورت پس اکر بجانب پشت سر باحد تمام راست یا چپ قبله باشد ان هم
محل اشکال است واما کردانیدن صورت فی الجمله پس در ان تاملی هست خصوصا
هرکاه در انحالت مشغول واجبی از نماز باشد یا در حال تکبیرة الاحرام **مسئلة** هرکاه
سهوا کل بدن کرداند محل اشکال است خصوصا هرکاه تا حد پشت سر برسد **مسئلة**
هرکاه در اثنای نماز کسی از انجا کذشت واو را از قبله کرداند ودر انحالت ساکن ماند وبعد
از عود بحالت توجه مشغول شد ظاهر اینست که عیب ندارد هفتم خنده قهقهه است که
مشتمل بر صدا باشد چه ظاهر شود وچه دهن خود را بکیرد که صدای ان ظاهر نشود واما
تبسم ولب خنده ضرر ندارد هشتم کریه صدادار بجهة امر دنیوی چه در مصیبتی باشد وچه
بجهة مال باشد واما کریه از خوف اخرت عیب ندارد ومحض اشك امدن از چشم مطلقا
عیب ندارد **مسئلة** کریه بر سید الشهداء اکر صدادار باشد در نماز محل اشکال است
نهم شك در رکعات در بعض مقامات که تفصیل انها بیان خواهد شد دهم زیادتی جزئی
در ان عمدا بقصد جزئیت هرچند مستحب باشد ودر غیر مقام خود بجا بیاورد یازدهم هرکاری
که محو صورت نماز کند هرچند قلیل باشد مثل برجستن در نماز یا با دهن صدا کردن ومثل
اینها که در نزد عرف کفته شود که نماز نمیکند پس فعل قلیل وکثیر در این خصوص تفاوت ندارند وسکوت

طویل که مبطل است هم ازین بابت است واما کارهائیکه ماحی صورت نیستند لکن موالات بمعنی
پی در پی بجا اوردن نماز را بهم میزنند پس بنا بر اعتبار این موالات تعمّد انها مبطل است لکن بخصوص
در شریعت در خصوص چند فعل وارد شده که در نماز واجب هم عیب ندارد وحمل شده اند بر صورتی
که محو صورت وواقع موالات نباشد ازانجمله کشتن مار وعقرب در نماز وازانها است خم شدن
در نماز وعصای پیره مردی را بدست او دادن وازانها است برداشتن زن طفل خود را در نماز
ودر بر گرفتن او وشیر دادن او وبر زمین گذاشتن او وازانها است اشاره بدست برای کاری و
ازانها است خاراندن بدن وازانها است انکه هرگاه در مقابل قبله وبر دیوار مسجد چیزیکه
مکروه طبع است ببیند ودر نماز چند قدم پیش رود وانرا بچیزی مثل چاقو بردارد وازین
مسئله حاصل میشود مسئله که هرگاه شخص در اثناء نماز است ومعلوم شد که مسجد
نجس است نماز صحیح است لکن هرگاه ان نجاست پیش روی او است ودفع ان با چاقو ونحو
ان ممکن است باین نحو که چند قدم برود وازاله کند حکم بوجوب ان در اثناء نماز خالی از وجه نیست
دوازدهم خوردن واشامیدن هرچند قلیل باشد وشاید ابطال از بابت محو صورت باشد
وظاهر اینست که فرو بردن بقیه غذا که در دهن مانده عیب ندارد واما هرگاه نبات در دهن
بگذارد وکم کم اب شود پس در ان تامّل هست سیزدهم قلیان وشطب کشیدن است ظاهر
اینست که قلیل وکثیر ان تفاوت نکند واگر قبل از تکبیر کشیده وبعد دود از ابرو بیاورد
ظاهرا عیب ندارد **خاتمه** بدانکه قطع نماز واجب حرام است وگاهی قطع نماز واجب واجب
میشود وگاهی قطع ان مباح میشود اما وجوب قطع ان پس در چند صورت است اوّل اینکه
شخص مشغول نماز باشد وخوفی حاصل شود بر جان او از ماندن انجا یا از ماندن بحالت نماز
ووقت وسعت دارد در اینجا لازم است قطع واگر بر انحالت بماند نماز او باطل است هرچند ان
ضرر بر او مترتب نشود دوم انکه خوف بر جان کسی دیگر که محترم است باشد سیم اینکه
حفظ جان کسیکه محترم است موقوف بر قطع نماز باشد مثل اینکه کسی غرق شد یا در چاه
افتاد که شخص مصلی بقطع صلوة میتواند اورا خلاص کند در اینجا قطع نماز لازم واگر مشغول
ماند نماز باطل است ودر همه این صورتها اگر وقت وسعت ندارد از انجا میرود با اشتغال بنماز
واکتفا بایماء وانچه ممکن است میکند واما جاهائی که قطع نماز مباح است پس در صورتی است
که خوف تلف مال داشته باشد یا اینکه کسی را که از او طلب دارد به ببیند ومیترسد که دیگر

بدست او نیاید در اینمواضع مأذونست که قطع نماز کند واگر نکرد نماز صحیح است بلکه اگر مال معتدبه
باشد باز صحت خالی از اشکال نیست **مسئله** مستحبست که در وقت قطع نماز که جایز شده
یا واجب بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ **مقام هفتم** در نمازهای
مستحبه است وبیان عدد واوقات واحکام انها پس در اینجا دو مطلب است اوّل در عدد انها
است بدانکه نمازهای مستحبه شش صنف اند اوّل نوافل یومیه که تابع واجبانند دویم نوافل
یومیه که تابع نیستند سیّم نوافل خاصه بی وقت خاص چهارم نوافل که سبب خاص دارند
لکن وقت خاص ندارند پنجم نوافل که وقت خاص دارند ششم نوافل مطلقه صنف اوّل نوافل
یومیه تابع واجبات یومیه وانها بیست وسه رکعت اند هشت رکعت نافلهٔ ظهر هشت رکعت
نافلهٔ عصر چهار رکعت نافلهٔ مغرب دو رکعت نشسته که یکی حساب است نافلهٔ عشا دو رکعت
نافلهٔ صبح وبجهة هریك وقت مخصوص واحکام خاصه هست واما وقت نافلهٔ ظهر وعصر
پس از برای ان دو درجه است اوّل ان اوّل درجات فضیلت است اینست که سایهٔ شاخص که تازه بعمل میاید بقدر دو هفت
یك شاخص برای ظهر وچهار هفت یك شاخص بشود برای عصر دوّم انکه بقدر چهار رکعت بماند از انکه
سایه بقدر شاخص شود برای ظهر ودو قدر شاخص بشود برای عصر سوّم انکه وقت ان باقیست تا مقدار
وقت ظهر وعصر بماند واحوط قصد اوّل است وبعد از گذشتن ان بهتر اینست که اگر نافله را میکند تاخیر
بیندازد از نماز ان وقصد قربت مطلقه نماید بی تعرض ادا وقضا واما وقت نافلهٔ مغرب پس بعد از نماز مغرب است
تا زوال سرخی از جانب مغرب وقول باینکه باقی است تا بقاء وقت مغرب خالی از وجه نیست
لکن افضل در این صورت تاخیر انست از نماز عشا وعدم قصد اداء وقضا واما نافلهٔ عشا
پس وقت ان بعد از نماز عشا است هر وقت که بجا بیاورد که صدق بکند بعد از ان جا امده
خوبست واگر بخواهد نمازی بعد از عشا بکند وتیره را خاتمه انها قرار بدهد بهتر است واما
نافلهٔ صبح پس اوّل ان طلوع صبح کاذب است تا بقدر دو رکعت مانده بظهور سرخی طرف مشرق
مسئله نافلهٔ صبح را حکم خاصی هست که جایز است تقدیم ان بر وقت با نماز شب بلکه
میتوان گفت که اگر نماز شب را قبل از نصف شب کرد از او هم میتوان بجا اورد لکن احوط اعاده
انست بخصوص هرگاه در وقت متمکّن شد **مسئله** هرگاه نافله که قبل از نماز قرار شده است
بجا نیامد وان نماز را کرد وهنوز وقت نافله برقرار است مثل اینکه نافلهٔ ظهر نکرده نماز ظهر را
کرد وهنوز وقت نافله نگذشته آیا جایز است به نیّت ادا بجا اوردن ان یا اینکه صفت قبل

ازنماز بودن دران شرط است وحال که نماز را کرده قضا شده **مسئله** محل اشکال است واحوط اینست که بقصد قربت بجا اورد ومتعرض اداء وقضا نشود **مسئله** نافله که بعد از نماز قرار شده مثل نافله مغرب هرگاه بعد از دخول وقت ان قبل از نماز بجا بیاید در صحت ان تامل هست اگرچه نافله در وقت فریضه هم جایز باشد وبر فرض جواز نیت ان اداء است

صنف دویم از نمازهای مستحبه نوافل یومیه که تابع نماز واجب نیستند وانها یازده رکعت اند هشت رکعت نماز شب ودو رکعت شفع ویک رکعت وتر وکلام در کیفیت واداب وادعیه انها وفضیلت واحکام انها است اما کیفیت انها انست که نیت میکند نماز شب را در هشت رکعت که هر دو رکعت بیکسلام باشد ونیت نماز شفع میکند در دو رکعت بعد از انها ونیت وتر میکند در یکرکعت بعد از این دو رکعت همین قدر که اقل ارکان وشرائط جا بیاید کافی است پس در هر رکعتی یک حمد تنها بخواند هم مجزی است ابدا هرگاه دعائی نخواند هم کافی است بلی از جهت زیادتی فضیلت وثواب اینها اداب وادعیه وسورهای مخصوص بسیار هست که در تفصیل انها رسالهای علیحده تالیف شده هر که خواهد رجوع برسالهٔ نماز شب از مرحوم علامه مجلسی یا مفتاح الفلاح شیخ بهائی نماید ویکی از کیفیات با فضیلت انها اینست که در دو رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند ودر هر رکعتی از شفع سه مرتبه قل هو الله احد بخواند ودر رکعت وتر سه مرتبه قل هو الله ویکمرتبه سوره فلق ویکمرتبه سوره ناس وکیفیت دیگر که در رکعت اول شفع قل اعوذ برب الفلق ودر دویم قل اعوذ برب الناس ودر رکعت وتر قل هو الله احد ودر حدیث است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله در این سه رکعت نه سوره میخواند رکعت اول شفع الهیکم وانا انزلنا واذا زلزلت رکعت دویم والعصر ونصر وکوثر رکعت سیم وتر قل یا ایها الکافرون وتبت وقل هو الله وغیر اینها کیفیات خاصه بسیار است وعمل بهمه خوبست ودر قنوت وتر دعاهای خاصه بسیار هست واما فضیلت ان پس زیاده از حد وصف است ومجمل خواص ان اینست که جمیع فوائد دنیا واخرت در ان جمع است واکتفا میشود در این بیک حدیث که از حضرت امام جعفر صادق است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله که همه انها در ان بیان شده فرمودند قال رسول الله صلوة اللیل مرضاة الرب وحب الملائکه وسنة الانبیاء ونور المعرفة واصل الایمان وراحة الابدان وکراهیة الشیطان وسلاح علی الاعداء واجابة للدعاء وقبول الاعمال وبرکة

فی الرزق وشفیع بین صاحبها وبین ملک الموت وسراج فی قبره وفراش تحت جنبه وجواب مع منکر ونکیر ومونس وزائر فی قبره الی یوم القیمة فاذا کان یوم القیمة کانت ظلا فوقه وتاجا علی راسه ولباسا علی بدنه ونورا یسعی بین یدیه وسترا بینه وبین النار وحجة بین یدی الله تعالی وثقلا فی المیزان وجوازا علی الصراط ومفتاحا للجنة حاصل این حدیث شریف که بیست وشش خاصیت است جامع منافع دنیا وصفات مطلوبه اخرت وخلاص از همه عقبات وحصول اسباب نجات وفوز ببهشت که منتهای مطالب است دیگر خواص وثمرات عمل زیاده از ان تصور نمی شود حتی اینکه خانه که در ان نماز شب میشود نور میدهد برای اهل اسمانها مثل اینکه ستارها نور میدهند برای اهل زمین ودر بعض خصوصیات ان تاثیر طول عمر وتوسعه معیشت علاوه بر انها وارد شده است واما مسائل واحکام بعض از انها مشترک است ما بین همه نوافل وبعضی مختص نماز شب است **مسئله** بانکه جایز است اکتفا کردن ببعض نوافل مثلا هرگاه از نافله ظهر دو رکعت را بکند بقصد خصوص ثواب همان دو رکعت بجهة او حاصل میشود وهمچنین از نماز شب دو رکعت شفع را تنها یا وتر را تنها بکند هم خوبست ومراد از کفایت این است که ثواب انمقدار خاص بانمیرسد لکن ثواب باقی وثواب مجموع روی هم رفته از او فوت شده است **مسئله** قضاء این نوافل مستحبست واگر بسیار باشند که نداند چه قدر است این قدر قضا بکند که بداند چه قدر اند واگر قضا نکند عوض از هر دو رکعت یک مد بفقراء کفاره بدهد که ادراک ثواب ان بشود واگر این نشود هر چهار رکعت یک مد واگر این را هم نکند یک مد بجهة نوافل روز ویک مد بجهة نوافل شب که ادراک ثواب انها بشود وداخل مضیع نوافل که مذمت بسیار دارد نشود مسائل مختصه نماز شب **مسئله** جایز است مقدم داشتن نماز شب بر وقت ان بجهة مسافر وبجهة جوانی که بسبب رطوبت دماغ خوف بیدار نشدن دارد وهمچنین پیر که عجز از ان در ان وقت دارد بلکه هر کس که خوف سرما یا احتلام یا عدم تمکن از بابت دیگر دارد تقدیم میکند در اول شب ونیت ان اینست که نماز شب را تعجیلا بجا میاورم ونیت ادا نکند **مسئله** قضای نماز شب افضل از تعجیل انست **مسئله** وقت نماز از نصف شب است وسحر افضل است واقرب بصبح افضل است وسحر ثلث اخیر شب است یا سدس اخیر ان **مسئله** هرگاه تقدیم نمود نماز شب را بجهة عذر ودر وقت ان متمکن شد دیگر اعاده نکند اگرچه خالی از وجه نیست که گفته شود که ان نماز تعجیلی بود که ثواب ان حاصل شد حالا هم اگر نماز شب ادائی کرد ثواب دیگر برای

او حاصل میشود **مسئلة** هرگاه شخص بیدار شد وقت طلوع فجر باید همان نافلهٔ صبح و نماز
صبح را بکند و دیگر مشغول بنماز شب نشود واگر بیدار شد وقتیکه سه رکعت بیشتر نمانده نماز
شفع و وتر بکند واگر یک رکعت مانده نماز وتر را تنها بجا بیاورد **مسئلة** هرگاه بخیال وسعت
مشغول نماز شب شد بعد معلوم شد که وقت وسعت ندارد اگر چهار رکعت را نموده باقی از
تمام کند هرچند صبح بشود لکن مخففا بهمان حمد تنها اکتفا نماید واگر چهار رکعت نکرده همان را
که در دست دارد تمام کند و مشغول نافلهٔ صبح یا نماز صبح شود واز بعض روایات استفاده
میشود که دو رکعت را که بجا آورده شفع قرار بدهد و یک رکعت وتر بکند و بعد مشغول نافلهٔ
صبح یا نماز صبح شود **مسئلة** هرگاه برخواست وشک دارد چه قدر وقت هست مشغول
نماز شب بشود و هرگاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته شد نماید **مسئلة** هرگاه مضطر دارد
که وقت وسعت ندارد نماز شفع و وتر بجا آورد یا وتر را تنها و نافلهٔ صبح را در بعض روایات
که خداوند عالم ثواب همهٔ نماز شب را باو عطا میفرماید و در ایجاد و مسئله اند که عکس همدیگر
اول مسئلهٔ گذشته که هرگاه نماز شب کرد و معلوم شد که وقت تنگ است نماز شب را شفع
قرار دهد دویم اینکه هرگاه بخیال تنگی وقت شفع و وتر بجا آورد بعد معلوم شود که وقت
وسعت دارد آنها را نماز شب قرار بدهد و بر رکعت وتر رکعتی بیفزاید و بعد از آن نماز شفع و
وتری ثانیا بعمل آورد **صنف سیم** از نمازهای مستحبه نمازهائی که در همه وقت میتوان
بجا آورد و سبب خاصی ندارند و آنها بسیارند افضل از همه نمازیست که حضرت پیغمبر بجعفر
طیار تعلیم نموده و مشهور است بنماز جعفر و از اصلوة حبوه و صلوة تسبیح هم میگویند و بعد از
نوافل یومیه نمازی بفضیلت آن نمیرسد و در صحت سند و یقینی بودن آن مثل ندارد و بجهة
مطالب دنیویه و آمرزش گناهان تاثیری عظیم دارد و کیفیت آن چهار رکعت است بدو سلام
در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ اذا زلزلت و در دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله
و در چهارم قل هو الله و بعد از قراءت در هر رکعتی پانزده مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر و در رکوع ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود
اول ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود ثانی ده مرتبه و در سر برداشتن از آن
ده مرتبه که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه میشوند و دعائی در سجدهٔ اخیره
وارد است و بعد از نماز نیز دعاهای خاصه دارد لکن هیچیک شرط صحت عمل نیستند بلکه مستحب

بعد از ذکر رکوع و سجود علی الاعم صدر دام ظله

در مستحب اند و بدانکه بجهة نماز جعفر طیار مسائل خاصه هست **مسئلة** اولی هرگاه سورها
مخصوصه را نداند همه رکعتهای آنرا بقل هو الله احد میتواند بجا بیاورد بلکه میتوان گفت که
مطلقا میشود بقل هو الله احد بجا بیاورد **مسئلة** دویم هرگاه کسی تعجیل دارد بجهة
شغلی این نماز را خالی از تسبیحات در محل قرار بعمل بیاورد و بعد که میرود در راه سیصد
مرتبه تسبیحات را بگوید **مسئلة** سیم هرگاه در حالی از حالات تسبیحات را فراموش کرد
و در حالت دیگر بخاطرش آمد در آن حالت که بخاطر او آمده تسبیحات حالت گذشته را
هم بگوید واگر در حالت دویم هم فراموش کرد باز هم در آنحالت که بخاطرش آمد تسبیحات حالت
گذشته و خود آنحالت را اگر در آنست بگوید **مسئلة** چهارم هرگاه دو رکعت کرد بعد از آن
شغلی حاصل بشود برود پی آن شغل و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند عیب ندارد **هم**
پنجم هرگاه نماز شب را یا نافلهٔ دیگر را بکیفیت نماز جعفر بجا بیاورد و نیت هر دو بکند ادراک
هر دو فضیلت نموده و بعضی گفته اند که نماز قضای واجب را بلکه ادائی را هم میتوان باین
کیفیت کرد لکن بنابراین باید همان نیت نماز واجب تنها کند لکن آنرا باین کیفیت بجهة
ادراک ثواب بکند و اصل آن خالی از اشکال نیست **صنف چهارم** نمازهائی که
سبب خاص دارند لکن وقت ندارند و آنها بسیارند از آنجمله است نماز زیارت و نماز قضای
حاجات و کشف مهمات و از جملهٔ آنها نماز استسقا است و اکتفا میشود در این رساله
بیک نماز از نمازهای قضاء حوائج که مکرر بتجربه رسیده و آن نمازیست که بسند معتبر در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت شده که حضرت امام جعفر صادق فرمودند بعبدالله قصیر که
هرگاه در شدتی گرفتار شدی متوسل بشو بحضرت پیغمبر و دو رکعت نماز هدیه بجهة
آنحضرت بکن عرض کرد بچه کیفیت باید باشد حضرت فرمودند غسل بکن و دو رکعت
نماز مثل نماز صبح بجا بیاور بعد از سلام بگو اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلامُ وَمِنْكَ السَّلامُ وَاِلَيْك
يَرْجِعُ السَّلامُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِنِّي السَّلامَ وَالسَّلامُ
عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي اِلٰى رَسُولِكَ
فَاَثِبْنِي عَلَيْهِمَا مَا اَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ مِنْكَ وَفِي رَسُولِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ بعد بسجده
میروی و چهل مرتبه میگوئی يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا حَيّاً لَا يَمُوتُ يَا حَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَا
ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد طرف راست روی خود را بر زمین میگذاری

وهمانرا چهل مرتبه میکوئی بعد طرف چپ روی خود را بر زمین میکذاری وهمانرا چهل مرتبه میکوئی
بعد سر بر میداری ودستهای خود را بلند میکنی بقدریکه بلند میشوند وهمانرا چهل مرتبه بکو
بعد دستها را می آوری مقابل کردن خود وبا انکشت شهادت تضرع میکنی یعنی انرا اینطرف و
انطرف وبالا وپائین میکنی وهمانرا چهل مرتبه میکوئی بعد از ان محاسن خود را بدست چپ
میکیری وکریه میکنی یا خود را بکریه میداری ومیکوئی یا محمد یا رسول الله اشکوا الی الله والیک حاجتی
واشکوا الی اهل بیتك الراشدین حاجتی وبکم اتوجه الی الله فی حاجتی پس سجده کن وبکو یا الله یا الله تا

نفس منقطع شود بعد بکو اللهم صل علی محمد وال محمد وحاجت خود را بطلب پس حضرت فرمودند که هر کس چنین کند من ضامنم از جانب خداوند عالم که در همان ساعت تقدیر قضاء حاجت وبراوردن مطلب او شود **صنف پنجم** نمازهائی که وقت خاص دارند مثل نمازهای ماه رجب وشعبان وماه رمضان وانها بسیارند خصوصا در ماههای متبرکه وتفصیل انها در کتب اعمال السنه مثل زاد المعاد وغیر ان مسطور است **صنف ششم** نمازهائی که نه تابع یومیه اند ونه یومیه اند ونه وقت خاص دارند ونه سبب خاص ونه اسم خاص دارند وانها را نوافل مبتدئه میکویند ونافلهٔ مطلقه میکویند وبیان انها اینست که در مجموع اوقات روز وشب در هر مقدار از زمان که بقدر ادای دو رکعت نماز باشد دو رکعت نماز مستحب است بقصد ندب قربة الی الله ودر جائی که بکویند نماز واجب عدول بنافله شود این نافله است واز احکام این نافله اینست که در پنج وقت مکروه هست مقارن غروب افتاب ومقارن طلوع ان ومقارن وسط السماء بودن ان که بعد از ان بلا فاصله زوال است وبعد از نماز صبح بلا فاصله وبعد از نماز عصر بلا فاصله وباقی نوافل مکروه نیستند واعمال انچه شروع کرده هم مکروه نیست ومعنی کراهت اینست که ثواب انها کم میشود والا در هر حال ثوابی دارند **مطلب دویم** در احکام خاصه نمازهای مستحبه است وانها از سی حکم متجاوز اند اول انکه بی سوره هم صحیح است مکر اینکه اصل خصوصیت او در سورهٔ خاصه باشد مثل نماز شب عید فطر دویم انکه دو سوره یا بیشتر در یك رکعت در ان عیب ندارد سیم انکه قدری از سوره در ان خواندن عیب ندارد چهارم انکه قیام شرط ان نیست پس در حالت اختیار نشسته هم میتواند بکند **مسئلة** هرکاه بخواهد ثواب نماز ایستاده را ادراك کند تضعیف کند

یعنی هر دو رکعت نشسته را یك ایستاده حساب بکند **مسئلة** از الطاف خداوند است که هرکاه نماز مستحب را در حال اختیار نشسته کند وبرای رکوع برخیزد ثواب نماز ایستاده برای او ثابت میشود پنجم بعضی کفته اند که در حالت اختیار خوابیده بر پهلو یا بر قفا هم میتواند نافله کند که بجهت رکوع وسجود ایما کند واین خالی از وجه نیست لکن خالی از اشکال هم نیست ششم عدول از هر سوره بسوره دیکر در نافله جایز است هفتم بعض سورهٔ در نافله هم کفایت میکند واکر بسم الله تنها باشد بقصد سورهٔ معینه هم خوبست هشتم زیادتی رکن در نافله ظاهر اینست که باطل نکند نهم نقص رکن را سهوا بعضی هم کفته اند که باطل نمیکند دهم با وجود امکان هم استقرار شرط نیست پس در حالت راه رفتن میتواند نماز مستحب کند هر چند بدویدن باشد واستقبال قبله در اینحالت شرط نیست ورکوع وسجود بایماء است بسر یا بچشم یازدهم در حالت سواری نماز مستحب میتواند کرد هر چند پیاده شدن ممکن باشد دوازدهم هیچ شکی در ان مبطل نیست ومخیر است مابین بنا بر اقل واکثر که اصح باشد واول افضل سیزدهم سجدهٔ سهو در مقام خود در نماز مستحبی ضرور نیست چهاردهم نماز احتیاط در ان نیست پانزدهم قضای اجزاء فراموش شده که در نماز واجب لازم است در نافله نیست شانزدهم در حالت اختیار در کشتی میتوان بجا اورد هفدهم در میان خانهٔ کعبه وپشت بام ان بجا اوردن کراهت ندارد هیجدهم جماعت در ان مشروع نیست مکر در نماز استسقا نوزدهم قطع نماز مستحبی جایز است لکن فی الجمله احتیاطی دارد مکر در بعض مقامات که قطع ان مستحب است بجهة ادراك نماز جماعت ودر مقام خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی بیستم بعضی از علماء فرموده اند که در نماز مستحبی اکر موی سر زن مستور نباشد عیب ندارد بیست ویکم صحت نماز مستحبی را با دخول وقت نماز واجب محل اشکال است مکر نوافل یومیه وبعضی مقامات مخصوصه که دلیل خاص دارد مثل نماز غفیله ومثل عمل ام داود در ماه رجب بیست ودویم نماز مستحبی بجهة کسیکه نماز قضا بذمه او هست محل اشکال است لکن اقوی اینست که هرکاه مشغول نماز قضا هم هست وتضییع ان نکرده هم عیب ندارد بیست وسیم بعضی حکم کرده اند که نماز مستحبی در مکان مغصوب حرام است لکن باطل نیست واین حکم محل شبهه است بیست وچهارم نماز مستحبی در خانه بهتر است از مسجد مکر نمازیکه مخصوص مسجد است بیست وپنجم بعضی کفته اند در حال قرار هم قبله شرط نماز مستحب نیست بهر طرف خوب است

بیست و ششم هرگاه شخص در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر او را صدا بزنند مستحب است که
جواب ایشان را بگوید هرچند نماز او باطل بشود بیست و هفتم اینکه هر نماز مستحبی و هر مستحبی
در صورت منع پدر یا مادر یا آقا نسبت بغلام و کنیز باطل است لکن اگر منع ننموده و شك
دارد که راضی است یا نه صحیح است مگر در وقتی که اشتغال بآن با خدمت آقا منافات داشته
باشد بیست و هشتم در نماز مستحبی و هر مستحبی اجتهاد و تقلید خاص ضرور نیست بلکه آن
از هر کتاب معتبری و قول هر عالمی میتوان اخذ نمود و تفصیل کلام در مقدمه بیان شده آن
بیست و نهم در بعض نوافل فعل منافی مبطل نیست مثل نماز وتر برای کسیکه میخواهد روزه
بگیرد و وقت تنگ است و آب پیش روی او هست که راه برود و آب بخورد و نماز خود را اتمام کند
سی ام بعضی گفته‌اند که اگر نماز مستحبی را بر خود واجب کرد ثواب واجب که بحسب قاعده زیاده بر
مستحبست بر آن مترتب میشود و در این حکم و کلی بودن آن قاعده تأمل هست سی و یکم
در مستحبات نیابت از احیاء و اموات جایز است مگر در نمازهای مستحبه که نیابت از احیا
مشروع نیست مگر نمازی که جزء زیارت و حج و عمره باشد که بخصوص وارد شده و شاید در
اعمال دیگر که نماز جزء آنها است مثل عمل استفتاح هم جایز باشد و خالی از شبهه نیست پس
در استخاره ذات الرقاع عنوان نیابت محل اشکال است سی و دویم هرگاه کسیکه نماز
قضا دارد نماز مستحبی را بر خود واجب نمود از اشکال خلاص میشود مقام دهم در بیان
شکیات و سهویات نماز که آنها را مسائل خلل مینامند و در این مقدمه ایست و چند فصل

اما مقدمه بدانکه خلل عبارتست از تغییر و زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و وقوع
خلل یا از روی عمد است یا سهو یا از جهة شك است و از شارع هریك را احکام چند مقرر شده و لازم
بر مکلف معرفت آنها تا آنکه هرگاه در نماز اتفاق شوند تکلیف خود را بداند و ترك یاد گرفتن آنها
معصیت است و علاوه براین بعضی از محققین اصحاب رضوان الله علیهم حکم فرموده‌اند ببطلان نماز
کسیکه آنها را نمیداند و هرچند که در نماز از جهة او اتفاق نشوند و ظاهر اینست که تحقق عصیان که
مذکور شد و احتمال بطلان بسبب ترك تعلم نسبت بمسائل عامة البلوی باشد یعنی مسائلی که
بسیار اتفاق میشوند مثل مسائل سهو و بعضی از مسائل شك نه فروع نادره خفیه و مسائل قلیلة
الوقوع پس هرگاه مسائل قلیلة الوقوع را نداند نسبة باشد از این باب اشکالی در نماز او نیست

فصل اول در خلل عمدیست و بدانکه یا نقص است یا زیاده و نقص یا نسبت بجزء است یا شرط

تفصیل آن در مقدمه گذشت صدر دام عمده العالی

مطلقا معلوم نیست صدر دام مجده

باکیفیت

یا کیفیت و هریك از اینها یا در واجب است یا در مستحب پس در اینجا چند مسئله است مسئله
اول هرگاه عمداً ترك نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجبه را و هرچند یکحرف باشد بترك آن یا تبدیل
آن بغیر یا تغییر اعراب یا ترك تشدید باشد و بهمین طریق نماز را اتمام کرد نماز باطل است بی شبهه
و همچنین هرگاه بسبب جهل بمسئله یا عدم تعلم قراءة و ذکر باشد چه معذور و چه غیر معذور
نماز او باطل است باین کیفیت چونکه شارع از برای نماز کسیکه حمد و سوره را هنوز یاد نگرفته
طریقی دیگر قرار داده در ضیق وقت که تکریر بکند بقدر آنها از آن چه میداند از خود حمد یا از آن چه
میداند از قرآن بتفصیلی که سابقاً گفته شده است **مسئلة** ثانیه هرگاه ترك نمود کیفیتی
از کیفیات قراءت یا ذکر را مثل موالات را یا جهر و اخفات را هرچند که در یك کلمه باشد و نماز
را بهمین طریق تمام کرد باطل است و مراد از موالات اتصال ما بین آیات و کلمات و حروف است
بحیثیتی که از صورة آیه و کلمه نیفتند پس هرگاه در اثنای آیه ما بین کلمات یا در اثنای کلمه ما بین
حروف فاصله اتفاق شد بحیثیتی که نظم آیه یا کلمه پاشیده شد و از صورة افتاده اکتفا بآن
نمیتوان نمود و فاصله بر چهار قسم است سکوت و سعال یعنی سرفه و تکلم بغیر و لکنت زبان و حکم در
اینها اینست که میگوئیم که هرگاه یکی از اینها ما بین حروف یك کلمه اتفاق بشود چه عمداً و چه سهواً و چه
اختیاراً و چه اضطراراً چه قلیل آنها و چه کثیر آنها دیگر اتمام آنکلمه فایده ندارد پس هرگاه آن را اتمام
نموده و اقتصار بر آن کرده نماز باطل است بسبب ترك کلمه تعمداً بلکه حکم او اینست که هرگاه فاصله
اتفاق شود بدون تعمد پس هرگاه کلمه متصل بسابق بوده اعم از اینکه بر کلمه سابق آن وقف کرده باشد
یا اینکه ابتداء کلام باشد و در این صورت خود کلمه را اعاده نماید و اصلاً اشکالی ندارد و هرگاه
بطریق اتصال بسابق خوانده شده پس در این تفصیلی هست باین نحو که هرگاه ابتداء این کلمه همزهٔ
وصل باشد پس اعادهٔ آن بتنهائی مشکلست بلکه باید اعادهٔ کلمهٔ سابقه از آن نیز کرد مثل اینکه ما بین
حروف الله در بسم الله چنین اتفاق شد پس باید که از سر بگیرد و باعادهٔ الله تنها درست نمیشود
و هرگاه سابقه آن کلمهٔ سابق نیز مبتدا بهمزهٔ وصل باشد باید کلمهٔ سابقه بر آن سابقه را نیز اعاده
نموده مثلاً هرگاه در حروف کلمه المستقیم فصلی شده باعاده خودش تنها یا با کلمه الصراط اکتفا
مشکلست بلکه باید از اهدنا اعاده نماید احتیاطاً و هرگاه ابتداء کلمه همزهٔ وصل نباشد پس هرگاه
فصل قلیل باشد و طول نکشیده باشد خود آن کلمه را تنها اعاده بکند و الا خود با ما قبل آن را
باید اعاده کنند خصوصاً در بعض مواضع که ربط کلی ما بین دو کلمه هست مثل مضاف و مضاف الیه

وموصوف وصفت اینها هم درصورتی است که بهم زدن موالات کلمات وحروف از روی عمد واختیار نباشد وهرگاه بطریق تعمّد باشد صحت محلّ اشکال است واحوط اتمام نماز است بعد از اعمال طریقهٔ مزبوره وبعد اعاده کردن آن تسهیل مسئله هرگاه تشخیص این کیفیات که گفته شد بر شخص مشکل باشد همینکه در یك کلمه یا مابین دو کلمه فاصله شد اولاً اتمام نموده وثانیاً بقصد قربت مطلقه ایندرا ازسر گیرد **مسئلهٔ ثالثه** بدانکه ازجملهٔ کیفیّات معتبره که اخلال بآنها عمداً موجب بطلان است جهر واخفات است بلی فرقی مابین مسئلهٔ جهر واخفات وغیر آن از واجبات هست که در جهر واخفات جاهل مسئله معذور است باین معنی که هرگاه کسی که بسبب جهل بمسئله در نمازهای خود ملاحظهٔ جهر واخفات نکرد نماز او باطل نمیشود بلکه جمعی از علما حکم فرموده اند که هرگاه اصل لزوم جهر واخفات را فهمیده وتقصیر در تشخیص کرده نیز عیبی ندارد لکن صحت در این صورت در نظر قدری مشکلست وهرگاه کسی جاهل مسئله باشد در خصوص اخفات لازم در نماز جماعت پس معذور بودنش محلّ تأمّل واشکال است هرچند اقوی معذوریت است لکن احوط خلاف این است **مسئلهٔ رابعه** گاهی در جهر یك حرف یا دو حرف خصوصاً در اواخر آیه بطریق اخفات ادا میشود وگاهی بعکس اتفاق میشود ضرر ندارد **مسئلهٔ خامسه** سابقاً گفته شد که لازم است بر مکلّف که در حین بسمله قصد سورهٔ معیّنه بکند وبسم الله بقصد آن بگوید پس هرگاه بسم الله را گفت بی قصد سورهٔ معیّنه بعد یکی از سورها را خواند یا بقصد سورهٔ دیگر بسم الله گرد وسورهٔ دیگر خواند مجزی نخواهد بود وهرگاه عادهٔ او جاری شده باشد بخواندن سورهٔ معیّنه ظاهر اینست که در تعیین کافی باشد بلی اگر بقصد غیر عادی بسم الله گفت وغفلةً عادی را بخواند کفایت مشکل است **مسئلهٔ ششم** هرگاه بر زبان او بسم الله وسورهٔ بعد از آن جاری شد بی اینکه از اوّل قصد آن سوره را داشته باشد عیب ندارد واین غیر از آن مسئله است که بسم الله گفت بی قصد سورهٔ معیّنه بعد سوره را خواند بهمه یکرو مشتبه نشوند

فصل دویم در احکام نقص شرائط سهواً ودر آن چند مطلب است **مطلب اوّل** در اخلال بطهارت از حدث است ودر آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** بدانکه نقص نسبت بشرط طهارت از حدث سهواً نیز مستلزم بطلان نماز وموجب قضا واعاده است پس هرگاه شخص جنابت را فراموش کرد وبعد از مدّتی بخاطر او بیاید مجموع نمازهای او در این مدّت محکوم بطلان خواهند بود بلی هرگاه غسل از جنابت دیگر بعد از آن کرده باشد هرچند که آن جنابت اوّلی ملحوظ

مقصد قربت مطلقه مد دام ظله

این احتیاط ترك نشود مد دام ظله

مجری نبودن در هر دو صورت معلوم نیست مد دام ظله

نباشد پس عبادات بین الجنابتین تنها محتاج بقضا واعاده اند **مسئلهٔ ثانیه** در مقدمهٔ رساله گفته شد که هرگاه شخص در حال نابالغی جنب شده باشد بطریق مشروع یا غیر مشروع لازم است براو غسل جنابت در اوّل ایام بلوغ پس هرگاه فراموش کرد یا جهلاً ترك نمود عبادات او باطل اند تا آن وقتیکه جنابتی دیگر از او متحقق شده باشد وغسل آن را نموده باشد پس قضا میکند عبادات بین البلوغ والغسل را **مسئلهٔ ثالثه** هرگاه در حین عدم بلوغ جنب شده باشد وغسل کرده باشد در آن حال آیا چنین غسلی کفایت میکند یا لازم است غسل وقت البلوغ مسئله محلّ خلاف است وحکم بصحت آن غسل کردن تا زمان بالغ بودن اتفاق شده وارتفاع حدث بآن مشکلست واحتیاط شدید در این است که اوّل بلوغ اعادهٔ غسل نماید **مسئلهٔ رابعه** هرگاه اصل جنابت یا حدث اصغر معلوم مکلّف نشده باشد وعبادات را بجا آورده باشد ختام نیز حکم ببطلان ولزوم اعاده وقضا است مثلاً هرگاه شخصی در لباس مختص یا فرش مختص بخود منی دید یقین از برای او حاصل شد که این از احتلامی است که شخص براو نشده وغسل از جهت آن نکرده در آن صورت بی شبهه غسل لازم است کلامیکه هست در این است که چه قدر از نمازهای خود را باید اعاده وقضا کند ظاهر اینست که لازم است براو قضا کند نمازهائی که بعد از خوابی باشند که احتمال تأخیر احتلام از آن نمیرود هرچند که احتمال تقدیم باشد ولکن احوط اینست که قضا کند آنچه را که احتمال سبق احتلام بر آنها هست تا زمان وقوع غسل توضیح این بمثال که هرگاه شخصی روز شنبه بعد از نمازهای یومیه در لباس خود چیزی دید که یقین کرد که منی است ومعلوم او شد که محتلم شده ومشعور به او نشد لکن احتمال میدهد که همان خواب شب اوّلی باشد که در آن لباس خوابید یا بعد از آن پس میگوئیم که قدر واجب براو بعد از غسل قضاء همان نماز روز شنبه است باینمعنی که قرار میدهد که در شب بوده که همان نماز صبح را قضا وظهر وعصر را اعاده میکند ولکن احوط اینست که نمازهائی که در آن لباس کرده بعد از خواب ولی در آن قضا کند بسبب احتمال احتلام در همان شب اوّل این همه که مذکور شد در صورتیست که یقین کند که این منی از آن احتلامی است که غسل آن را نکرده واما هرگاه میداند که سابقاً یك وقتی محتلم شده وغسل کرده حال نمیداند که این منی از آن احتلام است یا از احتلام دیگر است که مشعور به او نشده وغسل از آن نکرده در اینصورت اقوی اینست که غسل براو لازم نیست واحوط غسل است وقضا بنحو مذکور **مسئلهٔ خامسه** هرگاه معلوم شود تحقق سببی دیگر از اسباب وجوب غسل غیر از جنابت حکم آن نیز مثل جنابت است

دران چه کفته شد لکن هرکاه غسل جنابت نموده باشد اقوی اینست که باعث سقوط حکم از سبب دیکر نیز میشود وهرچند که در وقت نیت منظور نباشد و طریق احتیاط واضح است **مسئله** ششم هرکاه معلوم شود حصول نقص در وضو یا غسل بسبب فقد شرطی از شروط مثل نجاست آب یا اضافه آن یا جزئی از اجزاء مثل نسیان عضوی یا وجود مانع وصول آب بر عضوی ولو قلیلاً پس حکم آن مثل حکم عدم وضو و غسل است بالمرّه بلی هرکاه معلوم شود غصبیت و فقد شرط اباحه در آب یا مکان با جهل بآنها حین الوضوء ضرری ندارد همچنانکه در کتاب طهارت مذکور شد **مطلب دویم** در بیان نقص طهارت از خبث است وحکم آن اینست که ترک شستن نجاست غیر معفو در نماز عمداً یا جهلاً بالمسئله باعث بطلان است همچنانکه کذشت و نسیاناً موجب اعاده و قضا است علی الاقوی وجهلاً عیبی ندارد یعنی هرکاه ندانسته اصل تحقق نجاست را و بعد از نماز معلوم او شد نماز او صحیح است واما هرکاه در اثناء نماز مشخص شد پس لازم است بر او فوراً انداختن آن و اتمام نماز و هرکاه ممکن نباشد یا محتاج بفعل کثیر باشد و وقت وسعت داشته باشد نماز را برهم میزند و بعد از تطهیر استیناف مینماید و هرکاه مضیق باشد بهمان طریق نماز را تمام میکند وهمچنین است حکم هرکاه در اثناء نماز نجاست عارض شد مثل اینکه خون از بینی او بیرون آمد بقدر درهم یا بیشتر یا لباس یا ظاهر بدن را آلوده کرد **مطلب سیم** در ترک ستر عورت است بدانکه در مقدمات نماز مذکور شده که از جمله شرایط نماز ستر عورت نه از باب وجود ناظر بلکه خود ستر عورت شرط است وهرچند که در مکانی باشد که کسی او را نه بیند و مراد بعورت که لازم است ستر آن نسبت بمرد قبل و دبر است و نسبت بزن مجموع بدن و سر و موی او سوای صورت و کفین از بند دست و ظاهر قدمین بلکه باطن قدمین علی اشکال پس هرکاه ترک نمود ستر مذکورات را عامداً عالماً یا جاهلاً بالمسئله نماز باطل است وهرچند که یک موی سر باشد نسبت بزنان وهرکاه فراموش نمود باز اقوی بطلانست واما هرکاه علم بانکشاف نداشت پس ظاهر صحت نماز است مثلاً هرکاه زنی در حال شروع بنماز ملاحظه ستر لازم را نمود بعد مشخص شد که از موی سر او چیزی بیرون بوده نماز او صحیح واما هرکاه در اثنای نماز معلوم شد انکشاف یا اینکه منکشف شد در اثناء بی اختیار بسبب باد شدید و نحو آن که لباس را دور کرد پس لازم است فوراً ستر نمودن آن بی اینکه مشغول بچیزی از نماز بشود و اتمام نماز بعد از ستر و احوط اعاده است بعد از آن واما اگر ممکن نباشد ستر

معلوم نیست
صدر دام عمه

مشکلست
صدر دام عمه

دراثناء نماز یا موقوف بر فعل کثیر باشد نماز را برهم میزند و بعد از ستر استیناف مینماید در صورت سعه وقت واما در صورت ضیق پس دران تفصیلی هست باین طریق که هرکاه منکشف شد اصل عورت یعنی قبل و دبر در این صورت تمام نماز را تمام میکند ایستاده هرکاه ایمن از ناظر باشد و نشسته هرکاه ایمن از ناظری نباشد و در هر دو صورت بعوض رکوع و سجود ایما میکند باین نحو که قدری سر خود را سمت پائین میکند به نیت رکوع و ذکر میخواند بعد سر بالا میکند و سمع الله لمن حمده را میکوید بعد سر را پائین میکند قدری پائین تر از اول بقصد سجود اول و ذکر میخواند بعد سر را بالا میکند و ثانیاً بهمین نحو سجود ثانی را بعمل میاورد و این حکم نیز ثابت است از برای کسیکه از اصل برهنه باشد و اصلاً ساتری از جهة او نباشد نماز او باین نحو است لکن احتیاط شدید اینست که در صورت امن از نظر کننده نماز کند ایستاده برکوع و سجود متعارف و بعد اعاده کند نماز ایستاده با یماء واما هرکاه منکشف غیر قبل و دبر باشد مثل ستر انچه در خصوص زن ستر او لازم است در اینجا در صورت مفروضه نماز را اتمام میکند بطریق متعارف و قضائی بر او نیست واحتیاط مستحسن است **مطلب چهارم** در اخلال نمودن و نقص رسیدن بشرائط ساتر و لباس است و در این مقدمه ایست و چند مسئله اما مقدمه بدانکه در مبحث لباس مصلی مذکور شده که لباس در حین نماز شش شرط باید در او باشد اول طهارت آن مکر نسبت ببعض اشیاء که معفو شده دویم اباحه یعنی حرام نبودن حتی در ریسمانی که رخت بان دوخته شده علی الاظهر سیم تذکیه هرکاه از پوست باشد پس نماز در میته باطل است حتی یک تسمه آن علی الاحوط چهارم ماکول اللحم بودن هرکاه اجزا حیوانی باشد پس نماز در لباسیکه اجزاء حیوان حرام کوشت باشد باطل است هرچند که بسبب تذکیه طاهر باشد حتی مثل بند شمشیر و چرمهای کیسه کمر که از پوست شیر باشد حتی در یک موئی از غیر ماکول و آب دهن او که بر روی رخت باشد علی الاقوی و این چهار مشترک است ما بین مرد و زن پنجم حریر خالص نبودن مکر نسبت ببعض اشیاء و بعض حالات که مجوز است مثل ما لا یتم به الصلوة بر بعض اقوال ششم طلا نبودن حتی مثل انکشتر و زر بافت علی الاصح و این دو مختص بمردان میباشند و حکم ترک این شروط عالماً عامداً یا جاهلاً بالحکم معلوم است و در حکم باقی اقسام ترک کردن آنها ذکر میکنم در شش مسئله **مسئله اولی** در خلل نسبت بطهارت لباس و حکم آن تفصیلاً کفته شد **مسئله ثانیه** در خلل نسبت

اینا احتیاط ترک نشود
صدر دام مجده

بإباحه لباس میگوئیم هرگاه عالم بغصبیّت نباشد یا بمعنی که خیال میکرد که این لباس ملک خودش میباشد یا اینکه میدانست که مال غیر است ویقین داشت برضای مالك وبعد از نماز خلاف آن معلوم شد نماز صحیح است وهرگاه میدانست وفراموش کرده بود اقوی نیز صحت است واحوط اعاده است **مسئلهٔ** ثالثه در خلل نسبت بتذکیه که شرط است در لباس هرگاه از جلود باشد بدانکه هرگاه بعد از نماز معلوم شد میته بودن پس هرگاه از تحت تصرّف مسلمان اخذ نموده یا افتاده باشد حکم بصحت خالی از قوة نیست ولکن احتیاط شدید در اعاده است وهرگاه از مسلم نباشد نماز در آن باطل است وهرچند که میته بودن معلوم نشود وهرگاه نسیاناً نماز کرد ظاهر حکم ببطلانست **مسئلهٔ** رابعه در خلل نسبت بما کول اللحم بودن وحکم در این بطلانست چه عمداً وچه جهلاً وچه نسیاناً مگر در خز که استثنا شده **مسئله** خامسه در خلل نسبت بغیر حریر وغیر طلا بودن یعنی هرگاه بعد معلوم شد که لباس او حریر یا طلا باف بوده حکم در این نیز بطلان است هرگاه نماز در آنها کرده هرچند که از اوّل نداند یا فراموش کرده باشد **مسئلهٔ** سادسه هرگاه منحصر باشد یکی از این شش قسم پس نماز میکند برهنه بطریقیکه گفته شد واما هرگاه ممکن نباشد برهنه نماز کردن ومضطرّ باشد بپوشیدن یکی از اینها پس هرگاه امر دائر شود ما بین لباس غصبی با هریك از این پنج قسم دیگر اینها مقدّمند بر مغصوب پس نجس بر غصبی مقدّم است وجلد میته بر غصبی مقدّم است وجلد غیر ماکول اللحم بر غصبی مقدّم است وحریر ولباس طلا بر غصبی مقدّمند واما در صورت انحصار وخوف تلف پس جایز است پوشیدن مغصوب با ضمان اجرت وهرگاه امر دائر شود ما بین چیزیکه در غیر نماز هم حرام است مثل حریر وذهب وچیزیکه در نماز تنها نباید پوشید مثل غیر ماکول اللحم اولی اختیار ثانی است وهرگاه امر دائر شود ما بین رخت متنجّس ومیته پس در اینجا متنجس مقدّم است وهرگاه امر ما بین متنجّس وجلد غیر ماکول اللحم پاك دائر شود بعید نیست که نیز نجس مقدّم باشد واحوط دو نماز است وهرگاه امر ما بین میته ومذکی از غیر ماکول اللحم دائر شود غیر ماکول اللحم مقدّم است **مطلب پنجم** در اخلال بشرائط مکان است ودر این مقدّمه ایست وچند مسئله **امّا مقدّمه** بدانکه شرط مطلق مکان مصلّی دو چیز است اوّل استقرار در آن دوّم اباحه آنست وبعضی عدم تساوی وتأخر از زن نماز گذارنده در صورت عدم حائل وعدم فاصله ده ذراع نیز شرط کرده اند وبعضی عدم تساوی وتقدّم را بر قبر معصوم علیه السلام در صورت عدم حائل نیز شرط کرده اند ومراعات

این دو قول احوط است وشرط مکان گذاشتن پیشانی در سجود علاوه بر آن دو شرط سه چیز است اوّل طهارت دوّم بودن آن از زمین وآنچه در حکم او است سیّم مساوی بودن آن با محل ایستادن در حال صلوة در حکم تساوی است اختلاف بمقدار چهار انگشت یا کمتر ومقصود در مقام بیان حکم اخلال باین شروط مذکوره است واین موقوف بر ذکر چند مسئله **مسئلهٔ** اولی در اخلال بشرط اباحهٔ مکان است وحکم در این نظیر اخلال است باباحه لباس چنانچه مذکور شد پس در صورت اضطرار وجهل بغصبیّت صحیح است وهمچنین در صورت نسیان احتیاط در اینجا باعاده است ولکن ضمان اجرت در جمیع صور ثابت است **مسئلهٔ** ثانیه در اخلال بشرط استقرار است امّا اضطراراً پس عیبی ندارد ولهذا جایز است نماز در حالت سوار بودن وراه رفتن واضطراب کشتی هرگاه قسم دیگر ممکن نباشد واما اخلال بآن بغفلة پس احوط بلکه اقوی اعاده است **مسئلهٔ** ثالثه در اخلال بآن دو شرط است بنا بر شرطیّت ظاهر اینست که در صورت اضطرار عیبی ندارد ودر صورت جهل ونسیان احوط اعاده است **مسئلهٔ** رابعه در اخلال بطهارت محل پیشانی است امّا در صورت تعمّد واختیار پس بطلان معلوم است واما در صورت عدم علم بنجاست یا فراموش نمودن آن وسجده کردن بر آن حکم بلزوم اعاده یا قضا نیز خالی از قوة نیست واوفق باحتیاط نیز میباشد واما هرگاه منحصر باشد محل سجده بمتنجس وغیر آن ممکن نباشد پس در حکم آن سه وجه هست اوّل اینکه بگوئیم در این هنگام بسبب اضطرار سجده بر متنجّس عیبی ندارد دوّیم اینکه حکم شود بلزوم اتیان هرچه در سجده لازم است مگر متصل کردن پیشانی پس سجده میرود بهمان کیفیت معهود لکن پیشانی را متصل بزمین نمیکند بلکه آنرا بطریقی نگاه میدارد که بهمان مماسّه آن بعمل نیاید سوّم اینکه بگوئیم سجده کند بر ما لا یصح السجود علیه مثل دامن جامه یا قبا ومانند آن از چیزهائی که پنبه یا کتان باشند واگر ممکن نباشد سجده کند بر پشت کف دست خود واحوط جمع است ما بین یك نماز بکیفیت اوّل ویك نماز بکیفیت ثالثه واحوط از آن سه نماز است بسه کیفیت وظاهر اینست که میشود در یك نماز هر سه بعمل بیایند مثلاً هرگاه در وقت رسیدن پیشانی بنزدیك محل وضع آنرا نگاه داشته وذکر را بگوید بعد آن را بر پیراهن یا کف دست گذاشته وذکر را بخواند بعد آن را کشیده برهمان زمین متنجّس گذاشته وذکر را بگوید عمل باحتیاط شده باشد **مطلب ششم** در اخلال باستقبال قبله است بدانکه لازم است بر مصلّی قبل از نماز تحصیل علم بقبله در صورت امکان یا تشخیص آن بیکی از علامات

شرعیه بتفصیلی که در باب قبله است و با عدم امکان اینها عمل بمظنه کردن جایز است لکن لازم است نهایت سعی در تحصیل ظن قوی بقدر امکان و وسع پس هرگاه تشخیص قبله با حد طرق مجوزه نموده و مشغول نماز شده بعد خلاف ان معلوم شد در اثناء نماز یا بعد از نماز پس میگوییم که بعد از اینکه مشخص شد که سمت قبله مخالف است با ان سمت که ایستاده باید ملاحظه کند سمت قبله را با سمتی که اول ایستاده که ایا ما بین دست راست و دست چپ اتفاق شده یا برابر دست راست و چپ اتفاق شده یا بعقب سر اتفاق شده پس اگر قبله ما بین دست راست و ان سمتی که ایستاده بود اتفاق شده ما بین دست چپ و ان سمتی که ایستاده اتفاق شده نماز صحیح است و عیبی ندارد هرگاه بعد از اتمام معلوم شده باشد و هرگاه در اثناء معلوم شد ساکت از قرائت و ذکر و بجانب قبله مستقیم شود و نماز را تمام بکند و اما هرگاه سمت قبله برابر دست راست یا دست چپ بوده در اینصورت هرگاه وقت نماز باقی است اعاده ان واجب است و اگر در اثنا معلوم شود انرا بر هم زده و از سر بگیرد بسمت قبله و هرگاه سمت قبله بعقب سر اتفاق شده که مشخص شد که پشت بقبله نماز کرده در این صورت در بقاء وقت اعاده لازم است و در صورت خروج وقت احتیاط بسیار شدید اینست که قضا نماید

مقصد چهارم در مسائل نقص متعلق باجزاء نماز است سهواً و حکم در اینها مختلف است بر چهار قسم پس در بعضی نماز باطل میشود و در بعضی لازم است عود و بجا اوردن ان فراموش شده و در بعضی ساقط میشود و در بعضی لازم است قضاء ان بعد از نماز با دو سجده سهو اما قسم اول پس ان در فراموش نمودن اصل ارکانست باین کیفیت که میگوییم بطریق قاعده کلیه که هرگاه کسی رکنی را فراموش نمود و بخاطرش نیامد تا در رکن دیگر داخل شد پس حکم در این قسم بطلان نماز است و تفصیل کلام در این قاعده موقوفست بر ذکر چند مسئله

مسئله اولی در خلل است نسبت به نیت بدانکه خلل یا در اصل تحقق نیت است یا در منویست بسبب تبدیل یا در صفاتست بسبب تغیر یا غفلة پس در اینجا چند مسئله است

مسئله اولی هرگاه فراموش نمود اصل نیت را و تکبیر گفت نماز او باطل است باینمعنی که دخول در نماز متحقق نشده است و اینحکم در فراموشی اصل نیت است

مسئله دویم هرگاه تبدیل در منوی بعمل بیاید مثل انکه غفلة عصر را بدل ظهر نیت کرد یا بتخیل ظهر بجا اوردن نیت عصر کرد پس در اول هرگاه اصل داعی همان ظهر بوده و خطور بطریق غلطیه بعصر یا غیر ان شده نماز

صحیح است و اشکالی ندارد و اما در ثانی پس لازم است عدول بان سابقه هرگاه محل عدول نگذشته باشد

مسئله سوم هرگاه تغییری در صفات منوی شد مثل انکه وجوب را بجای ندب یا بعکس یا قضا را بجای ادا یا بعکس یا قصر را بعوض تمام یا بعکس یا ماموریت را بجای انفراد یا بعکس پس میگوییم که هرگاه غلطیه در محض خطور بوده با بقای داعی بر طبق حقیقت پس اشکال در صحت نیست و اما هرگاه اصل صفتی که در نیت ملاحظه کرد مخالف باشد با صفت واقعیه پس میگوییم اما در وجوب و ندب هرگاه ذات ان فعل در شریعت متصف نمیشود مگر بیکی از اینها پس ظاهر اینست که این تغییر جهلاً یا نسیاناً عیبی ندارد بلکه در صورت عمد هم بعید نیست که حکم بصحت شود و هرچند که از بابت تشریع عاصی باشد مثلاً نماز ظهر در شریعت مطهره متصف نمیشود ابتداء مگر بوجوب پس هرگاه در حین اتیان بان غفلة بعنوان استحباب انرا ملاحظه کرد ظاهر اینست که باطل نمیشود و اما هرگاه ان فعل در شریعت بدو طریق واقع میشود مثل وضو و غسل مثلاً که مستحب میباشند پیش از وقت نماز و واجب میباشند بعد از دخول وقت پس هرگاه شخص مکلف خیال کرد که وقت داخل شده و نیت وجوب کرده و خلاف ان ظاهر شد یا بعکس در اینصورت حکم بصحت مشکل است و بنا بر این هرگاه در مثل نماز ظهر غافل شد از اینکه این نماز ظهر ابتدائی است که عمل می اورد بلکه خیال کرد که اعاده انرا میکند بجماعت استحباباً یا انکه در اعاده استحبابی خیال ابتدائیه ان نمود و قصد وجوب کرد صحت مشکل است

مسئله چهارم هرگاه در نماز تمام قصد قصر یا در قصر قصد تمام یا در جماعت قصد انفراد یا در انفراد قصد جماعت نمود و بعد ملتفت شده عمل بمقتضای ان نیت خلاف نکرده بلکه تکلیف حقیقی خود را در وقت عمل بجا اورده یعنی در صورت تخیل جماعت قبل از فوات محل حمد و سوره ملتفت شده و انها را خوانده در تخیل قصر قبل از سلام مثلاً ملتفت شده نماز را بجا اورد در همه این صور اقوی صحت است بلی در صورة نیت قصر در محل تمام احتیاط شدید در اعاده است

مسئله پنجم هرگاه نیت ادا در محل قضا یا قضا در محل ادا نمود پس در انوقت هرگاه در ذمه او همین ادا تنها بوده یا قضا تنها بوده ملاحظه امتثال تکلیف متحد خود را نموده لکن خیال کرد که قضا است و حال اینکه ادا بوده یا بعکس در اینصورت حکم بصحت اقوی است

مسئله ششم مسئله ایست که بسیار اتفاق میشود و ان اینست که هرگاه شخصی در ابتداء نماز نیت را از همه بابت بطریق واقع کرده لکن در اثناء نماز بسبب غفلة و عدم

اجتماع حواس خیال الخلاف آن نموده وقدری از نماز یا همهٔ آن را بان اعتقاد خلاف بعمل آورد مثلاً شخصی مشغول نماز ظهر شده بانیت آن بطریق حقیقة من جمیع الجهات بعد در ذهن او چنین خطور نمود که این عصر است یا نافله است استدامهٔ نیت برهمین کیفیت مخالفه شده تا آخر نماز یا تا قدری از آن پس گفته میشود که اظهر در این مسئله در جمیع صور مذکوره صحت است **مطلب دویم** در فراموش نمودن تکبیرة الاحرام است مخفی نماند که فراموش نمودن تکبیرة الاحرام حکم مخصوصی دارد غیر از باقی ارکان وبیان آن اینست که باقی ارکان اگر فراموش بشوند وقتی نماز باطل میشود که داخل رکنی دیگر بشود وتکبیرة الاحرام هم اینحکم را دارد که اگر فراموش بشود تا داخل رکوع بشود نماز باطلست جزماً لکن علاوه براین مخصوص وانیست که اگر فراموش شد تا داخل قراءة شد نیز باطل است باوجود آنکه قراءة رکن نیست پس تکبیرة الاحرام رکنی است که فراموشی آن وهرچند که داخل نشود نیز مبطل نماز است وحکم کردن بعضی فقهاء باینکه این نیز مثل باقی ارکان است در حکم مزبور ضعیف است بدان که فرقی نیست در حکمی که گفته شد ما بین اینکه از اصل تکبیر را فراموش کند یا اینکه آن را غلط ادا کند ودر کیفیت آن تغییری بزیاده یا نقص حاصل شود که در جمیع این صور نماز باطل است باین معنی که از اصل منعقد نشده است **مطلب سیم** در فراموش نمودن رکوع است ودر آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه رکوع را فراموش نموده وبقصد سجود خم شود پس بخاطر او بیاید پس این بخاطر آمدن یا در وقتی است که هنوز بحد انحناء رکوع نرسیده یا در وقتی است که رسیده است یا در وقتی است که گذشته است [illegible] یا در وقتی است که بحد انحناء لازم در سجود رسیده وهنوز پیشانی را بسبب پائین بودن محل وضع آن نگذاشته یا در وقتی است که پیشانی را گذاشته است وحکم این پنج قسم آنست که در سه قسم اول لازم است که معتدل بشود در ایستادن بلکه احتیاطاً طمانینه در آن حالت نیز بعمل بیاورد بعد از آن خم بشود از جهت رکوع وحکم قسم چهارم نیز همین است که گفته شد با احتیاط در اعادهٔ نماز وحکم قسم پنجم بطلان نماز است **مسئلهٔ دوم** هرگاه بقصد رکوع خم شد ولکن بعد از انحناء فراموش کرده وبقصد سجود رفته در اینجا نیز هرگاه بعد از گذاشتن پیشانی بخاطرش آمد نماز باطل است وهرگاه از حد رکوع نگذشته بخاطرش بیاید وقرار بگیرد در حد رکوع عیبی ندارد وچون اول خم شدن او بقصد رکوع بوده پس اندکی از آن که بقصد غیر رکوع بوده غفلةً مضر نیست وهرگاه از حد رکوع گذشته باشد وبحدی که سجود صحیح باشد نرسیده باشد در اینجا بعضی از علماء فرموده اند لازم است که بطریق انحناء خود را بحد رکوع برگرداند لکن اقوی

اینست که در اینجا نیز حکم شود بلزوم راست ایستادن وبعد از آن رکوع بعمل آوردن وهرگاه بحد رسیده باشد که سجود صحیح باشد لکن هنوز پیشانی را نگذاشته باشد بعضی احتمال بطلان داده اند ولکن اظهر این است که همان حکم سابق را دارد واحتیاط در اعاده است بلکه در صورت سابقه نیز احوط اعادهٔ نماز است **مسئلهٔ سیم** در فراموش نمودن چیزهائی که در رکوع واجب است باینطریق که اصل رکوع را بعمل آورده لکن بعضی واجبات آن را سهواً ترک کرده باشد مثل اینکه ذکر را فراموش کرد یا سهواً آن را غلط گفت یا طمانینه بعمل نیامد ودر جمیع این صورتها هرگاه بعد از سر برداشتن بخاطرش بیاید برگشتن جایز نیست ونماز صحیح است لکن در صورت فراموش نمودن طمانینه در رکوع احوط اعاده نماز است **مطلب چهارم** در فراموش نمودن سجده است ودر آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه دو سجده را فراموش نمود وبخاطر او آمد بعد از برخاستن بلا فاصله قبل از آنکه مشغول بقراءت یا تسبیحات شود یا بعد از مشغول شدن یا بعد از فراغ از قراءت وذکر یا بعد از انحناء برای رکوع ولکن هنوز نرسیده بحد راکع در جمیع این صور لازم است براو که برگردد ودر هر حال که هست خم شود از جهت جا آوردن سجدتین وسجدتین را بعمل بیاورد واگر قراءت یا تسبیحات را خوانده باشد آنها را ثانیاً بعمل آورد واحوط اینست که بعد از اتمام نماز اعادهٔ آن کند **مسئلهٔ دویم** هرگاه بخاطر او بیاید بعد از آنکه داخل شده باشد در رکوع رکعت دیگر در اینجا نماز باطل است **مسئلهٔ سیم** هرگاه یک سجده فراموش کرده وقبل از رکوع رکعت دیگر بخاطرش بیاید در اینجا برمیگردد از برای جا آوردن آن یک سجده لکن در مسئله اولی همین قدر خم میشد وبسجود میرفت ودر اینجا باین طریق نمیشود بجهت آنکه سجدهٔ ثانیه باید بعد از نشستن باشد وجلوس بین السجدتین واجب است لهذا در اینجا تفصیلی هست باین طریق که میگوئیم در اینجا چند صورت است **صورت اول** آنکه بعد از سر برداشتن از سجده برخاسته بود واصلاً نشستن از او متحقق نشده بود **صورت دویم** آنکه نشسته بود بقصد جلوس واجب بین السجدتین بعد فراموش کرده وبرخاسته **صورت سیم** آنکه نشسته بود بسبب خیال جا آوردن هر دو سجده بقصد نشستن بعد از دو سجده که مستحبست وآن را جلسهٔ استراحت می گویند **صورت چهارم** آنکه شک داشته باشد که آیا نشستن از او بعمل آمده بود ویا بمجرد سر برداشتن برخاسته بود **صورت پنجم** آنکه شک دارد که نشستن او بچه قصد بوده وحکم در این پنج صورت

اینستکه در صورت اولی اظهر اینست که لازم است بنشیند آن وقت بسجده رود و صورت دوم
اقوی اینست که نشستن لازم نیست بلکه همان از قیام منحنی بشود بجهة سجود کافیست و در سه
صورت دیگر احوط[1] نشستن است و بعد از آن سجده کردن **مسئلهٔ چهارم** هرگاه یك سجده فراموش
کرده و بخاطرش نیامد و برخواست برای رکعت دیگر و قرائة یا ذکر بعمل آورده و برکوع رفت آن
وقت بخاطر او آمد که یك سجده از رکعت سابقه فراموش کرده است مشهور ما بین اصحاب
این است که نماز صحیح است باین طریق که این را تمام میکند و بعد از سلام سجده فراموش شده
را بجامی آورد باین کیفیت که بمجرد سلام دادن بلا فاصله با طهارت و ستر و استقبال
قبله نیت میکند که قضا میکنم سجدهٔ راکه در این نماز فراموش کرده ام وجوبا قربة الی الله پس
سجده را بعمل میاورد مانند سجدهٔ نماز در جمیع واجبات و شرائط و بعد از سر برداشتن از آن
دو سجدهٔ سهو از برای فراموشی سجده بجامی آورد و این قول هرچند که خالی از قوة نیست لکن احوط
اینست که بعد از اعمال مذکورات اعادهٔ نماز بکند و شدید میشود این احتیاط هرگاه سجده
فراموش شده از دو رکعت اولی باشد **مسئلهٔ پنجم** هرگاه یك سجده را فراموش
بکند و در رکعت اخیره و سلام بدهد و هنوز بر حالت معتبره در صلوة باشد ظاهر اینست
که بمحض جا آوردن آن سجده اکتفا نشود و قضا هم نشده است پس جا بیاورد سجده را نه بنیت قضا بلکه
همان سجدهٔ نماز است در محل خود و بعد از آن تشهد و سلام را ثانیا اعاده میکند و از جهت
نقص سجده سجود سهو هم ضرور نیست بلکه از بابت زیادتی سجده سهو برا و لازم میشود بنحویکه در
بحث سجود سهو بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و هرگاه در اتیان بسجده متعرض نیت ادا
و قضا نشود و بعد از اتمام دو سجدهٔ سهو از جهت فراموشی سجده هم بجا بیاورد عمل با حتیاط[2] کلی
شده است **مسئلهٔ ششم** هرگاه دو سجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد
ظاهر کلام بسیاری از علماء بطلانست و لکن خالی از قوة نیست که بگوئیم هرگاه بر همان حالت
نماز است و اصلا مبطلی بعمل نیامده همان طریق بکند که در یك سجده گفته شد در مسئله گذشته
اما احتیاط در اینصورت با عاده نماز است و احتیاط در اینجا بسیار شدید است بنا باید او را
ترك نمود که باین طریق که گفته شد اولا بجا بیاورد و بعد احتیاطا[3] اعاده نماز بکند **مسئلهٔ
هفتم** هرگاه بعد از نماز یقین کرد که دو سجده در نماز فراموش کرده است لکن نمیداند که هر دو
از یك رکعت بوده اند یا اینکه هر یکی از رکعتی بوده اند که نماز صحیح باشد و قضای هر یك از

[1] خصوصاً در چهار بلکه خالی از وجه نیست منه دام ظله

[2] وعمل باین احتیاط ترک نشود منه دام ظله

[3] این احتیاط ترک نشود منه دام ظله

دو سجده بذمه او باشد مسئله محل خلاف است و بسیاری از علماء رضوان الله علیهم حکم بلزوم
اعاده کرده اند لکن اولی[1] اینست که دو سجده بجا بیاورد هر یك سجده به نیت رکعتی و سجود سهو از جهة
هر یك نیز بعمل بیاورد و بعد از آن نماز را احتیاطا قربة الی الله اعاده نماید **مسئلهٔ هشتم**
هرگاه احتمال بدهد در فرض مذکور که دو سجده از رکعت اخیره باشند باین طریق که امر او ما بین
سه احتمال مردد است که نمیداند که آیا دو سجدهٔ فراموش شده از یك رکعت از سایر رکعات غیر اخیره
بوده اند که حکم ببطلان کند یا اینکه هر یك از رکعتی بوده که حکم بقضاء آنها بشود یا هر دو از رکعت
اخیره اند که حکم بلزوم جا آوردن آنها و اعادهٔ تشهد و سلام کنند ظاهر اینست که جمع ما بین همهٔ احکام
محتملات و اعاده نماز اسلم وجوه محتمله در مقام است **مطلب پنجم** در فراموش نمودن کل رکعت آ
مثل اینکه در نماز چهار رکعتی بر سر سه رکعتی سلام بدهد یا دو رکعتی یا اینکه بر سر رکعتی بر دو رکعتی
سلام بدهد پس میگوئیم در اینمقام تفصیلی هست باین کیفیت که این شخص بعد از سلام و بخاطر آمدن
او یا اینست که اصلا و ابدا مبطلی از مبطلات نماز بجا نیاورده یا اینکه مطلبی بجا آورده که عمدا
مبطل است و سهوا مبطل نیست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر ذکر و دعا یا این است که مبطلی
جا آورده که عمدا و سهوا مبطل است مثل حدث و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر اصلا مبطلی
بعمل نیامده باشد برمیخیزد و رکعت را بجامی آورد و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام و تشهد نیز بعمل
می آورد و نماز او صحیح است و اگر مبطلی جا آورده باشد که سهوا مبطل نیست و عمدا مبطل است مثل
حرف زدن پس اقوی اینست که باز حکم میشود بصحت بعد از آن جا آوردن بطریقی که گفته شد
لکن احوط بعد از عمل مذکور اعادهٔ نماز است و اگر مبطلی جا آورده باشد که عمدا و سهوا مبطل است
مثل حدث در این جا نماز باطل است باید که از او از سر بگیرد بعد از طهارت و بدانکه از جمله چیزها
مبطل نماز است عمدا و سهوا فاصلهٔ بسیاری است که بهم بزند صورت نماز را و بنا بر این که گفته
شد پس باید که در صورت طول و فاصله بسیار هم حکم ببطلان بشود لکن ظاهر اینست که فاصله
بسیار در اینمقام مبطل نماز نباشد پس هرگاه یك رکعت را فراموش کرد در نماز صبح که از اول وقت
کرده و همان طریق نشسته بی عمل آمدن مبطل تا قبل از طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آن بخاطرش آمد
پس برخیزد و رکعت را بجا بیاورد و نماز او صحیح است و دیگر قصد ادا و قضا در این رکعت در صورت
اخیره ضرور نیست و احتیاط با عاده کردن خوب است **مسئله** هرگاه شخص یقین کرد که در رکعت
دوم نماز را فراموش کرده و لکن دو رکعت آخر را بطریق خود بجا آورده حال که برمیخیزد برای رکعت فراموش

[1] بلکه احوط بعید نیست منه

شده باید حمد و سوره بخواند موافق دویم یا تسبیحات موافق رکعت اخیره تحقیق اینست که باید موافق
رکعت اخیره بجا بیاورد چون که سیومی جا امده جای دویمی را میگیرد که جا نیامده و چهارم جای
سیم را پس خود چهارم را حقیقةً قضا میکند و بدانکه سابقاً گفته شد که چیزی که در نماز فراموش
بشود حکم ان چهار قسم است در بعضی بطلان نماز و در بعضی لزوم برگشتن و بجا اوردن و در بعضی
سقوط و در بعضی لزوم قضا بعد از نماز و تا حال حکم قسم اول گفته شد هر چند که بالتبع بعض اقسام دیگر
در ضمن مذکور شدند **اما قسم دویم** یعنی جائیکه لازم است برگشتن و بجا اوردن پس ان
هم قاعدهٔ کلیه دارد باین طریق که هر کس چیزی را از واجبات فراموش کرد و داخل در رکنی نشده و بر
گشتن باو باعث زیادتی رکنی هم نمیشود لازم است که برگردد و اورا و ما بعد اورا بعمل بیاورد که ترتیب
بعمل بیاید پس اگر از حمد مثلاً چیزی را فراموش کرده یا غلط خوانده و قبل از رکوع بخاطرش امد
برمیگردد و ان را بجا میاورد و انچه را بعد از فراموش ان خوانده ثانیاً میخواند و هرگاه سهواً تبدیل
ان کرده مثل انکه تکلیف او حمد و سوره بود تسبیحات خواند یا تکلیف او تسبیحات بود حمد و سوره
خواند یا حمد تنها خواند و هنوز برکوع نرفته خاطرش امد برمیگردد و تکلیف خود را بعمل میاورد و هرگاه
درصورتی که تکلیف او تسبیحات بوده غفلةً حمد را خوانده باشد ثانیاً حمد را عمداً بخواند شاید احوط
باشد **واما قسم سیم** پس ان در هر جائی است که ترک واجب غیر رکن کرده و بخاطرش
نیاید تا داخل رکن دیگر شود یا اینکه داخل نشده لکن ان واجب در جائی است که برگشتن
بر ان باعث زیادتی رکن میشود مثل اینکه ذکر رکوع فراموش شده باشد یا غلط خوانده شده باشد
سهواً و بخاطرش بیاید بعد از سر برداشتن از رکوع در اینصورت ان فراموش شده
و نماز صحیح است و سجدهٔ سهو لازم است در اینصورت مذکوره بنا بر اقوی و قصد قربت
مطلقه در ان شاید اقرب باحتیاط باشد **واما قسم چهارم** پس ان در دو جا است
اول فراموش کردن سجده است که حکم ان مفصلاً گذشت دویم در فراموش کردن تشهد است
و در تفصیل فراموشی نسبت بتشهد چند مسئله است **مسئلهٔ** اولی هرگاه کسی تشهد را
فراموش کرد و بخاطرش امد قبل از رسیدن بحد رکوع در هر وقت که باشد پس مقتضای قاعده
که گفتیم اینست که برمیگردد و تشهد را بجای اورد و ما بعد او را از تسبیحات و غیرها که عمل اورده ثانیاً
اعاده می کند و نماز او صحیح است و اقرب اینست که سجدهٔ سهو براو لازم نمیشود مگر از بابت زیادتی
سهواً **مسئلهٔ** ثانیه هرگاه فراموش نمود تشهد اول را و بعد از دخول در رکوع بخاطرش

امد چه در نماز و چه بعد از نماز پس نماز صحیح است ولکن لازم است که بعد از سلام نیت بکند که
تشهد فراموش شده را بجای اورم وجوباً قربةً الی الله و تشهد بخواند و بعد از ان دو سجدهٔ سهو از
این جهت بجا بیاورد واما هرگاه تشهد دویم را فراموش کرده و سلام داده باشد اکثر علما فرموده
اند که حکم ان مثل سابق است لکن اقوی در نظر این است که تشهد را بهمان طریق که نشته است
بجا بیاورد نه بنیت قضا بلکه باین نیت که برمیگردد که ان را در محل خود بجا بیاورد و سلام را ثانیاً بگوید
و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام بجا بیاورد ولکن احوط اینست که تشهد را اتیان کند بقصد اطاعت خداوند
عالم و نگوید لاحضار اینکه در محل خود است یا قضا است نکند و سلام را هم احتیاطاً بگوید و بعد دو سجدهٔ سهو
از جهت زیادتی سلام علیحده و از جهت نسیان تشهد در نماز علیحده بجا بیاورد **مسئلهٔ** ثالثه
هرگاه چیزی از اجزای تشهد فراموش کرد احوط اینست که حکم فراموشی تشهد در ان جاری بشود
و اگر صلوات باشد ان فراموش شده حکم بلزوم قضاء ان بعد از نماز خالی از قوة نیست و هرگاه
فراموش کرده باشد گفتن و ال محمد را در صلوات احوط اینست که در حین قضا کردن بعد از نماز
هم صلوات را بگوید **مسئلهٔ** رابعه هرگاه در صورت فراموش کردن تشهد محدث بشود بعد
از نماز و قبل از قضاء ان احوط اینست که وضو بگیرد و ان را قضا بکند و نماز را اعاده بکند خاتمه
نسبت بمسائل سهویات و در ان دو مقصد است **مقصد اول** بعد از انکه دانستی که فراموش
شده چهار قسم است پس هرگاه معلوم و معین باشد حکم واضح است واما هرگاه ان فراموش شده
تعیین ان هم فراموش بشود مثل اینکه میداند در نماز چیزی فراموش کرده لکن نمیداند که چه بوده است
تا اینکه حکم ان را جاری بکند پس این بچند صورت متصور میشود **صورت اول** اینکه
بعد از نماز یقین میکند که یک چیزی فراموش شده است لکن نمیداند که رکنی بوده که نماز باطل باشد
یا یک سجده یا تشهد بوده که باید انها را حالا قضا بکند یا از واجبات غیر ارکان بوده که نماز
صحیح باشد و سجده سهو تنها بخواهد بر سبیل وجوب یا احتیاط پس اقوی در اینصورت صحت نماز است
و چیزی براو لازم نیست ولکن دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد از جهت نسیانی که واقع شده است هرگاه
احتیاط کند باعاده اولی خواهد بود **صورت دویم** هرگاه بعد از نماز یقین کرد که چیزی
فراموش شده و علاوه بر ان سه احتمال گذشته احتمال هم میدهد که چیزی بوده که ان را نماز تدارک
کرده خلاصه هرگاه در فراموش شده چهار احتمال بدهد در اینصورت اقوی نیز صحت نماز است
و لزوم سجدهٔ سهو هم معلوم نیست **صورت سیم** هرگاه یقین کرد که از او یا سجدهٔ فوت شده

یا تشهد در اینصورت اقوی قضای هر دو است و دو سجده سهو از جهت فراموش شده نیز بجا بیاورد

مقصد دویم در کیفیت دو سجده سهو است و در بیان اینکه در کجا لازم میشود اما کیفیت

ان باین نحو است که مقارن شروع در خم شدن نیت میکند که دو سجده بجای اورم از جهت نقصی

یا زیادتی که اتفاق شده وجوباً قربةً الی الله و هرگاه در مقام احتیاط باشد همان قصد قربت

کند و در صورت وجوب هم قصد قربت تنها کافی است و تکبیر گفتن احوط است بعد از ان بسجود

میرود و در ان سجود مجموع شرائط نماز و سجود نماز را داشته باشد و با طمانینه ذکر را بگوید باین طریق

بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد سر بردارد و قرار بگیرد ثانیاً بهمان طریق بسجده برود بعد

از سر برداشتن از سجده دویم بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل

علی محمد و آل محمد السلام علیکم و اگر مثل تشهد نماز بگوید شاید کمال احتیاط شده باشد

اما بیان محال ان پس مشهور اینست که در پنج مقام لازم است اول کلام در نماز سهواً دوم سلام

بی موقع سوم فراموشی یکسجده چهارم فراموشی تشهد پنجم شک ما بین چهار و پنج بعد از رفع راس

از سجده ثانیه که خواهد ذکر شد لکن بعید نیست حکم شود بوجوب ان در هر زیادتی و کمی که سهواً

اتفاق بشود و اوفق باحتیاط نیز هست و در همه قصد قربت کافیست و هرگاه

چند سبب در چند جا از نماز اتفاق بشود از برای هر یک دو سجده سهو علیحده

بکند و اگر همه سلامها را بی موقع گفت احوط اینست که برای هر یک دو سجده

سهو را بعد از نماز فوراً بعمل بیاورد و اگر فراموش بشود هر وقت که خاطر او بیاید فوراً بجا بیاورد

و نماز باطل نمیشود و اگر عمداً ترک بکند معصیت کرده و نماز باطل نمیشود **فصل پنجم**

در احکام شک است و در ان پنج مطلب است اول در شک در مقدمات نماز دویم در شک در جا آوردن

نماز سیم در شک در افعال نماز چهارم در شک در رکعات نماز پنجم در شک در توابع نماز مثل اجزاء منسیه

و سجده سهو و نماز احتیاط اما شک در مقدمات نماز پس در ان چند مسئله است **مسئله اولی**

در شک در اصل جا آوردن طهارت حدثیه است یعنی هرگاه کسی شک کند قبل از دخول در نماز

که آیا متطهر میباشد یا اینکه محدث میباشد پس در این سه صورت است **صورت اولی**

اینکه بداند قطعاً که متطهر بوده است ولکن این شک را کرده بسبب اینکه احتمال میدهد که بعد از

وضو یا غسلی که داشته است ناقضی بعمل امده باشد در اینصورت حکم میشود باینکه متطهر است

و با این حالت دخول در نماز صحیح است **صورت دویم** اینکه محدث بوده لکن شک کرده که آیا

وضو یا غسل بجا آورده یا نه در اینصورت حکم میشود باینکه محدث است و باید وضو یا غسل را

بعمل آورد که دخول در نماز جائز باشد **صورت سیم** اینکه یقین دارد که وضوئی گرفته

و حدث هم بعمل آمده لکن نمیداند که کدام مقدم بوده و کدام مؤخر و اظهر حکم است بلزوم وضو

مطلقاً از جهت صحت دخول در نماز و نخوان **صورت چهارم** اینکه بعد از فراغ از نماز شک

میکند که آیا وضو داشته ام یا نه در اینجا حکم میشود باینکه نماز صحیح است لکن اگر میخواهد نماز دیگر

بکند باید وضو بگیرد پس اگر بعد از نماز ظهر مثلاً این شک را کرد نماز ظهر او صحیح است و اما برای نماز

عصر یا نافله آن باید وضو بگیرد **صورت پنجم** اینکه در اثناء نماز شک بکند که آیا وضو

گرفته یا نه در این صورت احوط اتمام نماز است و بعد از ان وضو بگیرد و اعاده همان نماز بکند

مسئله دویم هرگاه یقین داشته باشد که وضو گرفته است لکن شک دارد که بعضی اعضاء

وضو مثلاً که نجس بوده اند انها را تطهیر نموده که وضو او صحیح باشد یا نه مثلاً هرگاه دست او

نجس بوده و بعد از انکه وضو را تمام کرد شک کرد که دست را طاهر کرده بودم قبل از وضو گرفتن

یا نه در این صورت بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه وضو صحیح است لکن دست او هنوز محکوم است

بنجاست و همچنین هرگاه ظرفی نجس بوده و بعد از وضو از ان شک کرده که آیا او را طاهر کرده بودم

یا نه در اینجا نیز بعضی حکم میفرمایند بصحت وضو و لکن ظرف و آب ان محکوم بنجاست اند و این حکم

هر چند خالی از وجهی نیست لکن در نظر حکم بان مشکل است بلکه قول بلزوم اعاده وضو بعد از

تطهیر انها خالی از قوت نیست لکن نمازی که با ان وضو کرده حکم بصحت ان میشود **مسئله**

ثالثه هرگاه شک دارد که آب مطلق است یا مضاف وضو بان جائز نیست بلی اگر مطلق بوده

و شک میکند که مضاف شد یا نه وضو بان جائز است و هرگاه چیزی یقیناً در ان افتاده و

مخلوط بان شده و بسبب ان شک کرده که آیا مضاف شده یا نه اقوی نیز جواز وضو و غسل است بان

و احوط عدم ان است **مسئله رابعه** هرگاه شک دارد که آب پاک است یا نجس حکم بطاهر بودن ان

میکند و وضو و غسل بان صحیح است **مسئله خامسه** هرگاه مظنه دارد که آب نجس است پس اگر

بسبب خبر دو عادل یا یک عادل باشد اقوی لزوم اجتناب است و همچنین هرگاه صاحب ید خبر بدهد

و اگر از پاره امور خارجیه یا اخبار غیر عادل یا نابالغ مظنه حاصل شود بنجاست اعتبار ندارد بلی اگر

یقین حاصل شود اجتناب لازم است هر چند بسبب گفتن طفلی باشد **مسئله سادسه**

هرگاه شک دارد در وقت نماز پس در این سه صورت است **صورت اول** اینکه شک دارد که وقت

داخل شده یا نه در اینجا نماز نمیتواند بکند صورت دویم اینکه شک میکند که وقت بیرون
رفته یا اینکه هنوز باقی است مثل اینکه شخص صبح از خواب برخواسته و شک بکند بسبب عارضی
که آیا افتاب طلوع کرده یا نه در اینجا ظاهر اینست که میتواند نماز را بنیت ادا بجا بیاورد لکن متعرض
ادا و قضا نشود و همین قدر نیت کند که نماز صبح که بر من واجب است بجا میاورم قربة الی الله شاید
بهتر باشد صورت سیم هرگاه قدری بمغرب مانده نمیداند که بقدر هشت رکعت است که هر دو
نماز را بکند یا بقدر چهار رکعت است که نماز عصر را بکند اگرچه قول باینکه لازم است مشغول ظهر
بشود خالی از وجه نیست لکن احوط اینست که نیت کند که بجا میاورم آن نمازی را که الان خداوند
عالم از من میخواهد چه ظهر باشد و چه عصر و چهار رکعت بکند باقل واجب بعد اگر ملاحظه نمود
که وقت بقدر یک رکعت یا بیشتر هست نماز عصر را بکند و اگر اینقدر نیست نماز ظهر را قضا کند
مسئله هفتم هرگاه شک دارد در قبله یعنی نمیداند که قبله کدام سمت است باید سعی کند
در تحصیل علم بان یا اینکه رجوع کند بعلامات چند که از برای هر طرفی قرار داده شده و با عدم امکان
تا میتواند باید تحصیل ظن قوی نماید و هرگاه نه علم و نه مظنه معتبره بیک سمت حاصل نشود
پس هرگاه احتمال در دو طرف است هر یک نماز را بهر یک از آن دو طرف بکند و اگر در سه طرف شک دارد
بآن سه طرف نماز را مکرر بکند و اگر در همه اطراف احتمال هست بچهار طرف نماز بکند و در صورتی
که نماز ظهر و عصر را میخواهد بکند احوط اینست که اول ظهر را بچهار طرف مثلا بکند بعد عصر را و همچنین
مغرب و عشا مسئله هشتم هرگاه شک دارد که لباس او شرائط در آن جمع است یا نه پس اینچند
صورت میشود صورت اولی اینکه نمیداند که لباس طاهر است یا نجس شده است در اینجا
حکم میشود باینکه پاکست صورت ثانیه اینکه میداند که نجس بوده لکن نمیداند تطهیر شده
یا نه در اینجا نمی تواند با او نماز کرد هرگاه نجاستش معفو نباشد بلکه باید یقین کند باینکه تطهیر
شده بموافق شرع و لهذا بعضی از علماء اشکال فرموده اند در اینکه رخت نجس را کسی ببرد بشوید که
او را وکیل نکرده باشد یا اینکه زنی باشد یا کنیزی که اعتماد بر شستن او نباشد و این اشکال در
محل خود میباشد پس هرگاه در رخت نجس شده شخص خود او را بشوید بطریق شرعی یا اینکه یقین
بکند که کسیکه او را برده است برای شستن بطریق شرعی شسته است اشکالی ندارد و همچنین
هرگاه وکیل کرد کسی را که فی الجمله اعتماد بر او هست و بعد گفت که او را پاک نمودم نیز خوبست
و در غیر اینصورت احتیاط باید کرد و همچنین اعتمادی نیست بر اخبار اطفال نابالغ که بگویند

هرگاه احراز شد که کسیکه رخت را برده بشوید ازو قصد تطهیر شستن محمول بر صحت است و در حکم طهارت آن کفایت میکند

فلان

فلان چیز را طاهر کردیم مگر اینکه یقین بکنی که بطریق شرعی تطهیر آن نموده است و بدانکه کلام در
باب تطهیر و تنجیس انچه در بیان اوست موضع است صورت سیم اینست که شک میکند که آیا لباس
مباح است یا مغصوب مثل آنکه لباسی از کسی عاریه گرفته و شک میکند در این پس میگوئیم که
هرگاه او را از دست شخص مکلفی برضای او گرفته باشد حکم میشود باینکه مباح است و هرچند
که آن شخص مال حرام داشته باشد پس همین قدر که یقین نداشته که عین این پیراهن یا عبا مثلا
حرام است کفایت میکند در جواز نماز در آن و اما اگر بداند که عین این لباس غصبا گرفته شده
یا اینکه بعین پول حرام خرید شده است نماز در آن نمیتواند بکند و همچنین هرگاه لباس را از غیر مکلف
گرفته باشد هرچند که از او خریده باشد نیز نماز در آن نمیتوان کرد صورت چهارم اینست
که شک میکند که این لباس حریر خالص است یا نه در اینصورت صحت صلوة در آن محل اشکال
صورت پنجم اینکه شک میکند که آیا این لباس از پوست ماکول اللحم است یا اینکه از اجزای
ماکول اللحم بافته شده یا غیر آن در اینصورت نیز نماز در آن نمیتوان کرد بلکه هرگاه موئی بر لباس
باشد که معلوم نباشد که از ماکول اللحم است یا غیر آن نماز در آن لباس با وجود آن موی بر آن
محل شبهه است صورت ششم اینکه شک بکند که آیا این لباس از پوست میته است یا
تذکیه شده در این صورت هرگاه او را از دست مسلمان گرفته باشد این شک اعتبار ندارد و نماز
در آن صحیح است و اما اگر از دست کافر گرفته باشد حکم میشود که میته است و نماز در آن باطل
و همچنین هرگاه پوست را انداخته دیده باشد بی آنکه در تصرف کسی باشد نماز در آن مشکل است
اگرچه در زمین و بلد مسلمانان باشد مسئله نهم اینکه شک بکند در مکان که آیا شرائط
در آن جمع است یا نه و در این چند صورت است صورت اولی اینکه نمیداند که صاحب این مکان راضی است
که نماز بکند در آن یا نه پس این مکان یا خانه یا کاروانسرا و امثال آنست یا اینکه از صحراهای
واسعه است که مملوکه باشد پس در قسم اول جائز نیست نماز کردن بان و اما در صحراهای وسیعه
ظاهر اینست که جائز است و هرچند که علم نداشته باشد برضای مالک بلکه اگر احتمال بدهد که صغیر در آن
مدخلیت دارد نیز میتواند نماز بکند بلکه هرگاه یقین داشته باشد بمدخلیت صغیر بعید نیست جواز
نماز و اما در مثل باغ که حصار و مانند آن داشته باشد پس الحاق آن بصحرای واسع محل تامل است
و بدانکه عدم جواز نماز در مکان مغصوب در مکانی که شک داشته باشد که صاحب آن
راضی است یا نه در صورت اختیار است پس اگر شخصی محبوس باشد نماز او در این مکان عیب ندارد

ندارد واما اجرت مکان بذمۀ او هست که بصاحب برساند یا نه ظاهر اینست که بذمۀ او نیست بلکه بذمۀ حبس کنندۀ او است **صورت دوم** اینکه شك میکند در طهارت مکان از جهت سجود پس حکم بطهارت میکند هرگاه سابقاً علم بنجاست ان نداشته است **صورت سیم** اینکه شك میکند که ایا در این مکان استقرار حاصل میشود تا اتمام نماز یا نه مثل اینکه شخص مستقر در مکانی باشد که غالباً ازدحام میشود واحتمال میدهد که بسبب ازدحام نگذارند که بماند تا نماز خود را اتمام کند پس میگوئیم هرگاه ظن غالب باشد بحصول ازدحام مانع از استقرار پس احوط بلکه اقوی اینست که در انجا شروع بنماز نکند واما هرگاه محض احتمال باشد ظاهر اینست که عیب ندارد که ابتدا بنماز بکند در ان مکان **صورت چهارم** اینکه شك بکند در مکان اینکه شخص متصرف در ان اذن داده باشد بسبب اینکه شك در اصل مباح بودن ان دارد در این صورت نیز حکم میشود بجواز نماز در ان مگر اینکه یقین بکند که این شخص غاصب است ومجموع این مسائل در شك در مقدمات نماز بوده **مطلب دوم** در حکم شك در بجا اوردن اصل نماز است یعنی هرگاه کسی شك بکند نماز کرده ام یا نه وحکم در این است که در اینکه این شك را میکند یا اینست که تمام وقت ان نماز گذشته ویا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقیست یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقی نیست لکن بقدر بعضی از ان باقی هست اما در صورت اولی پس حکم میکند باینکه نماز کرده ام واحتیاج بقضاء نیست واما صورت دوم پس لازم است که نماز بکند هرچند که مظنه داشته باشد که نماز کرده است پس بنا بر این هرگاه شك کرد که نماز ظهر وعصر را کرده ام یا نه وبقدر هشت رکعت باقی هست هر دو را باید بکند واگر چهار رکعت از وقت باقی باشد نماز ظهر را ضرور نیست بکند چونکه وقت ان گذشته است ولکن نماز عصر را باید بکند چونکه وقت او باقیست واما در صورت سیم یعنی هرگاه این شك در وقتی باشد که بقدر بعض نماز از وقت باقی مانده است پس اگر بقدر یك رکعت یا بیشتر است احوط اینست که نماز را بکند واگر کمتر مانده است چیزی بر او نیست **مطلب سیم** در شك در افعال نماز است ودر حکم ان دو قاعدۀ کلیه هست **قاعدۀ اولی** هرگاه شك کرده در بجا اوردن فعلی از افعال نماز وحال اینکه داخل فعلی دیگر که بعد از انست شده باشد اعتنا بان شك نمی کند و قرار میدهد که فعل را بجا اورده ام مثلاً در وقت خواندن حمد هرگاه شك بکند که ایا تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه یا اینکه در وقت رکوع شك بکند که ایا حمد یا سوره را خوانده ام یا نه

یا انکه

یا انکه در حین تشهد شك بکند که ایا سجده کرده ام یا نه یا در حال سجده شك بکند که ایا رکوع را بعمل اورده ام یا نه وما نند این پس در همۀ اینها اعتنا باین شك نمی کند وهم چنین اگر بعد از تکبیر در اثناء حمد وسوره یا غیر ان شك کرد که ایا نیت کرده ام یا نه نیز عیبی ندارد وهم چنین هرگاه در اثناء سوره شك کرد در خواندن حمد یا اینکه داخل شد در ایه وشك کرد که ایۀ سابق را خوانده است یا نه نیز اعتنا نمیکند واگر خم شد از جهت رکوع وبان نرسیده شك کرد که ایا سوره را خوانده ام یا نه نیز اعتنا نمیکند واین قاعده در همۀ افعال نماز جاریست مگر در یك مسئله وان اینست که شروع کرد در برخواستن از جهت قیام ودر حین ان برخواستن قبل از انکه بحد قیام برسد شك کرد که سجده را بعمل اورده ام یا نه در اینجا هرچند که از محل گذشته است لکن باید بر گردد وسجده را بعمل بیاورد واما اگر بحد قیام رسیده وانوقت شك کرد دیگر شك اعتبار ندارد **قاعدۀ دوم** هرگاه شك کرده در فعلی وهنوز داخل در فعل دیگر نشده مثل اینکه نشسته است وشك کرد که سجده را بجا اورده ام یا نه یا اینکه ایستاده است نمیداند سوره خوانده یا نه وما نند اینها پس لازم است که انها را بجا بیاورد **مسئله** هرگاه فعلی از افعال نماز را بعمل اورده لکن نمیداند که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل اینکه میداند که حمد را خوانده لکن نمیداند که صحیح خوانده است یا نه پس هرگاه از محل گذشته است مثل انکه بعد از دخول در ایۀ مالك یوم الدین شك کند که الرحمن الرحیم را صحیح گفتم یا نه در اینجا اعتنائی باین شك نیست واما هرگاه هنوز داخل چیزی دیگر نشده مثل اینکه ولا الضالین را گفت بعد شك کرد که ایا انرا خوب گفته ام یا نه در اینجا هرچند قول باعتنا نکردن خالی از قوة نیست لکن ظاهر اینست که بقصد احتیاط هرگاه ثانیاً تکرار بکند عیبی نداشته باشد مادامیکه بحد وسواس نرسد واحوط از این اینست که محل باین شك نگذارد وبعد از اتمام نماز اعادۀ ان کند ودر این مقام سه مسئلۀ دیگر هست **مسئلۀ اول** هرگاه بعد از انکه شك در چیزی نمود ومحل ان باقی بود وانرا بعمل اورد وبعد از ان بخاطرش امد که انرا بجا اورده بود واین مرتبۀ دوم بوده که بجا اورده پس هرگاه ان چیز رکن بوده نماز باطل شده واگر رکن نبوده نماز صحیح است وبعد از اتمام ان دو سجدۀ سهو میکند **مسئلۀ دوم** هرگاه شك در چیزی نمود وبسبب گذشتن محل ان محل نگذاشت بعد بخاطر او امد که یقیناً او را ترك نموده پس حکم ان مانند حکم فراموش نمودن فعلی از افعال نماز است که تفصیل حکم ان در مسائل سهو گفته شد

مسئلهٔ سوم هرگاه شك در سلام دادن داشته باشد پس هرگاه بر همان حالت نماز خود را نشسته ببیند یعنی فعل منافی نپس لازم است که سلام را بگوید و امّا هرگاه خود را مشغول تعقیب یا مانند آن می بیند یا آنکه برخواسته است بقصد رفتن یا اینکه رفته است از محل نماز دیگر اعتنائی بان شك نمیکند و نماز او صحیح است **مطلب چهارم** در احکام شك در عدد رکعات است و در آن مقدمه ایست و چند مقصد **امّا مقدمه** بدانکه شك در عدد رکعات که در نماز بشود چهار قسم است اوّل جاهائیکه حکم ببطلان نماز است در هر جا که باشد دویم جاهائیکه نماز صحیح است بی احتیاج بچیزی دیگر سیم جاهائیکه نماز صحیح میشود بشرط بجا آوردن نماز احتیاط چهارم جاهائیکه نماز صحیح است و سجدهٔ سهو تنها لازم میشود و اینها در ضمن چهار مقصد بیان میشوند **مقصد اوّل** در بیان جاهائیکه شك باعث بطلانست و چارهٔ ندارد و آنها در پنج موضع اند اوّل در نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و نماز آیات هرگاه شك در رکعتهای آن شك در اصل رکوعهای آن بی اینکه شك در رکعتان باشد دویم در جائیکه شك کند و هیچ در دست نداشته باشد مثل اینکه نمیداند که یکرکعت کرده یا دو یا بیشتر یا چهار سیم در نماز مغرب مطلقا چهارم شك در نماز چهار رکعتی قبل از یقین باکمال دو رکعت پنجم شك که احتمال زیاده از شش رکعت در آن باشد که مجموع صورتهای آن باطل است در هر حالت که باشد و هم چنین اگر احتمال شش رکعت برود و در حال قیام نباشد و امّا اگر احتمال شش رکعت باشد و در حال قیام باشد حکم آن مذکور میشود انشاء الله پس در این پنج موضع شك باعث بطلانست و علاجی بجهت آن نیست و در اینجا دو مسئلهٔ مهمّ هست **مسئلهٔ اوّل** اینست که آیا در این جاها که شك نماز میشود که وقوع شك باعث بطلانست آیا بمجرّد شك نماز باطل میشود پس هرگاه تمام کرد و بیاد او آمد دیگر ثمری ندارد یا اینکه بمجرّد شك نماز باطل نیست بلکه بعد از تأمل و تروی هرگاه چیزی دست گیر نشد آنوقت حکم ببطلان میشود مسئله محلّ خلافست و اقوی اینست که بمجرّد شك حکم ببطلان نمیشود بلکه اندکی تروّی و تأمّل میکند هرگاه چیزی معلوم نشد آنوقت نماز باطل است و هرگاه احد طرفین معلوم شد بان عمل می کند و نماز صحیح است لکن چون بعضی از علماء حکم فرموده اند ببطلان بمجرّد وقوع شك در این مسائل

شك در اصل رکوعها ظاهرا مثل شك در افعالست

احوط بنا بر اقل گذاردن و بعد از اتمام اعادهٔ نماز است

که گفته شد پس هرگاه در این صورت مزبوره احتیاط کند باعاده عیبی ندارد و این احتیاط بسیار ضعیف است لکن تحقیق اینست که محض استقرار شك هم باطل نمیشود و اگر بعد از استقرار و عدم مبطل دیگر بخاطرش آمد باز هم صحیح است لکن اگر مبطل دیگر عمل آمد یا طول بسیار کشید آنوقت باطل است و راه احتیاط معلوم است **مسئله** در این صورتها هرگاه بعد از تأمل مظنه برای او حاصل بشود نیز لازم است که عمل بان مظنه بکند و مظنه در اینجا حکم یقین را دارد لکن احوط اینست که عمل بان مظنه بشود و بعد از اتمام نماز اعادهٔ آن نیز بشود **مقصد دویم** در بیان جاهائی که شك باعث بطلان نیست و نماز صحیح است و احتیاج بچیزی دیگر هم نیست و آنها شش موضع اند موضع اوّل در شك شخص کثیر الشك یعنی کسیکه در عرف او را بگویند که بسیار شك می کند پس چنین شخص هرگز شك نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز صبح و مغرب قبل از اکمال بلکه حکم او اینست که در هر جائیکه در آن کثیر الشك است بنا را میگذارد بر آنچه بیشتر است و آنچه صحیح است پس در یك و دو بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه بنا را بر سه مگر آنکه نماز او دو رکعتی باشد بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه و چهار بنا بر چهار میگذارد مگر اینکه سه رکعتی باشد که بنا را بر سه میگذارد و هم چنین هر جزئی که در آن کثیر الشك است قرار بر بجا آوردن میگذارد هرگاه در آن شك نموده و هکذا **مسئله** بدانکه کثیر الشك کسی را میگویند که اصل عادت او باین طریق باشد در غالب اوقات یا در زمانی معتد به پس هرگاه عارض شود او را کثرت شك بسبب حالتیکه عارض او شده مانند خوف و غضب و اغتشاش حواس در مصیبت و بخوانکه بزودی زائل میشود مشکل که حکم کثیر الشك در این جاری بشود **موضع دویم** شك زائل یعنی شکی که عمل بیاید بعد زائل بشود یعنی متبدل بشود اعتباری بان شك نیست توضیح این کلام اینست که در وقتیکه شك در نماز اتفاق بشود واجبست که اندك تأملی و تفکری بکند و بعد از این یکی از چهار صورت متصوّر میشود اوّل اینکه شك او بدل بیقین بشود یعنی یقین به رساند بیکطرف دویم اینکه مبدّل بمظنه بشود یعنی مظنه میکند بیکطرف و حکم این دو صورت اینست که بهمان طرف معلوم یا مظنون را میگیرد و نماز را اتمام میکند و چیزی بر او نیست سیم اینکه متبدل شود بشك دیگر مثل اینکه شك کرد مابین دو و سه و اندکی که تأمل کرد شك کرد مابین سه و چهار در اینصورت شك اخیری را اگر قرار گرفته میگیرد و بموافق حکم آن رفتار میکند و شك اوّلی که زائل شده اعتبار ندارد **صورت چهارم** اینکه بعد

* شك نمود با تمعنی که هیچ شد نماز از آن نماز هیچ کانه یومئذ خالی

وسالم از آن شك نخواهد شد ولو تقسی این شك فصلهٔ از اتصال فیش بکثرت ثانی است و بمقام فعلیت هنوز نرسیده باشد ولی حکم کثیر الشك

از تأمل شک بهمان حال باقی بماند واصلاً تغییری در او نشود در اینصورت که بر قرار بماند بموافق حکم آن رفتار میکند وبدانکه لازم است که در حین تأمل وتروی ساکت بماند وچیزی نخواند و هرگاه بخواند اکتفا بآن خوانده شده نمیتوان کرد وهرگاه اکتفا کرد نماز باطل است هرچند آنچیزی که خوانده است در موقع باشد **موضع سوم** شک در نماز جماعت است که اعتبار ندارد باینمعنی که هر وقت که امام شک کرد ومأموم شکی ندارد امام رجوع باو میکند وهر وقت مأموم شک کرد وامام شکی ندارد مأموم رجوع باو میکند وظاهر اینست که در هر جا که شک عارض یکی از ایشان بشود میتواند مشغول بشود تا بمقامی برسد که استعلام ممکن باشد و هرگاه امام ومأموم شک کردند بیک طریق مثل اینکه هر دو شک کردند مابین سه وچهار پس هر دو موافق حکم آن شک رفتار باید بکنند وهرگاه شک بکنند هریک بطریقی که هیچ دخلی بشک دیگری ندارد منفرد میشوند وهریک بموافق حکم خود رفتار میکنند **موضع چهارم** شک در عدد رکعات نافله است وآن باعث بطلان نمیشود هرچند دو رکعتی یا یک رکعتی باشد بلکه مخیر است مابین بنا بر اقل یا اکثر مگر آنکه حکم باکثر باعث بطلان باشد آن وقت اصح را میگیرد وهرچند که اقل باشد وبنا بر اقل مطلقا بهتر است **مسئلة** هرگاه کسی نافله را بر خود واجب کرد بنذر وماننددآن پس آیا حکم آن حکم نماز دو رکعتی واجب میشود در ابطال شک یا اینکه همان حکم اصلی نافله از این حیثیت در او باقی است محل خلاف است و اقوی ثانی است لکن احوط اعاده است **موضع پنجم** شک در نماز احتیاط چه یک رکعتی باشد وچه دو رکعتی که هر وقت در آن شکی بشود بنا را میگذارد بر بیشتر مگر اینکه بیشتر باعث بطلان او بشود درآنوقت بنا را بر کمتر میگذارد **موضع ششم** شک بعد از نماز هیچ اعتباری بآن نیست ومحلی بآن نباید گذاشت **مقصد سوم** در بیان جاهائی که شک باعث نماز احتیاط میشود واین در چهار صورت است وهمهٔ اینها در نماز چهار رکعتی میباشند صورت اول شک مابین دو وسه در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال دو رکعت اولی پس در اینصورت بنا را بر سه میگذارد ویک رکعت دیگر بجا میآورد وتشهد وسلام را میخواند بعد از سلام بلا فاصله بقصد وجوب دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا میآورد و کیفیت نماز احتیاط بعد از این گفته میشود انشاء الله تعالی **قاعده** بدانکه مراد از اکمال

که در اینجا گفته شد ودر بعض صور بعد از این گفته میشود این است که دو رکعت اول تمام شده باشند وشک در این باشند که آیا همان آنها را بجا آورده یا زیاده از آن را واکمال موافق مشهور آنست که سر از سجدهٔ دوم برداشته باشد وقبل از سر برداشتن از آن اکمال نشده لکن اقوی در نظر حقیر اینست که همینکه ذکر واجب را در سجدهٔ دوم گفت اکمال سجدتین شده است وهمان بنا را که گفتیم میگذارد وهرچند که سر بر نداشته باشد وهرگاه احتیاط را بخواهند در این صورت بعد از اتمام نماز وبجا آوردن نماز احتیاط نماز را نیز اعاده کند احتیاطاً قربة الی الله **صورت دوم** شک مابین سه وچهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار میگذارد وبعد از اتمام دو رکعت نماز نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا میآورد **صورت سیم** شک مابین دو وچهار بعد از اکمال دو رکعت پس بنا را بر چهار میگذارد وبعد از اتمام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد **صورت چهارم** شک مابین دو وسه وچهار بعد از اکمال پس بنا را بر چهار میگذارد وبعد از اتمام نماز اولاً دو رکعت نماز احتیاط ایستاده وبعد دو رکعت نشسته بعمل بیاورد **مقصد چهارم** در جائی که شک باعث سجدهٔ سهو تنها میشود وآن در یک صورت است که شک باشد مابین چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار گذارده سلام میدهد وبعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا میآورد وبدانکه صورتهای صحیحه از صور شک همین پنج صورت است که گفته شد وبسیاری از علماء پنج صورت دیگر گفته اند که آنها را باین پنج صورت گذشته بر میگردانند اول شک مابین سه وپنج در حالت قیام پس قیام را بر هم میزند ومینشیند که در وقت نشستن شک او مابین دو وچهار میشود پس حکم دو وچهار که گفتیم جاری میکند دوم شک مابین سه وچهار وپنج در حال قیام پس قیام را بهم بزند وبنشیند که شک او برگردد بدو وسه وچهار وبحکم آن رفتار کند بطریقی که گفته شد سیم شک مابین چهار وپنج در حالت قیام پس قیام را بهم میزند ومینشیند وشک او میگردد مابین سه وچهار بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار گذاشته سلام بدهد وعمل سه وچهار را بجا بیاورد بعد از آن دو سجدهٔ سهو بجا میآورد چهارم شک مابین دو وچهار وپنج بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه که در اینجا موافق حکم دو وچهار وحکم چهار وپنج هر دو باید عمل کرد یعنی هم دو رکعت نماز احتیاط بکند بسبب دو وچهار وهم سجدهٔ سهو بکند بسبب چهار وپنج پنجم شک مابین سه وچهار وپنج که در اینجا بموافق حکم

سه و چهار و حکم چهار و پنج هر دو رفتار میکند و حکم همه این پنج صورت باینطریق که مذکور شد
در نظر حقیر بسیار مشکلست و احوط در همه اینها اینست که بعد از اعمال پنجگانه گفته شد اعاده
نماز را بکند **خاتمه** در بیان کیفیت نماز احتیاط و مسائل آن اما کیفیت نماز احتیاط
باین طریقست که بعد از نماز بلا فاصله بهمان طریق که در نماز معتبر است از شرائط نیت
میکند که نماز احتیاط نشسته یا ایستاده بجا می آورم از جهت فلان شک که در نماز ظهر
مثلاً کرده ام واجب قربة الی الله بعد از آن تکبیر میگوید و حمد را میخواند آهسته هر چند که برای
نماز جهریه باشد و دیگر سوره نمیخواهد و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بعمل میآورد و قنوت هم
ندارد و اما مسائل آن پس چهارده مسئله مهمه در آن بیان میشود **مسئله اولی** هرگاه
کسی شک کرد در جائی که باید بنا بگذارد و نماز احتیاط بکند و چنین نکرد یا عمداً یا بسبب یاد
نگرفتن مسائل و نماز را بهم زده معصیت کرده است ولکن نمازی که بعد از آن اعاده میکند
صحیح است **مسئله دویم** هرگاه شک کرده و بنا گذاشت و سلام داد لکن نماز احتیاط
نکرده و میخواهد که اعاده نماز کند معصیت کرده است قطعاً و نمازی که اعاده میکند مشکل
که صحیح باشد بلی هرگاه فاصله بسیاری شده و زمان گذشت یا این که از مبطلات نماز مثل
حدث یا عمداً حرف زدن اتفاق شد آنوقت نماز ثانی او صحیح است اما هرگاه سهواً حرف
زد عیبی ندارد و هنوز تکلیف او نماز احتیاط است و احوط در صورت سابقه این است که
نماز احتیاط را کرده و بعد نماز را اعاده بکند **مسئله سیم** هرگاه بعد از آنکه شک کرد و بنا گذاشت
و هنوز نماز را تمام نکرده بخاطر او آمد دیگر اعتبار بآن بنا نیست بلکه ملاحظه
میکند که اگر نماز او در تمام بودن محتاج بیک رکعت است یا دو رکعت آنرا بهمان
نحو تمام میکند و دیگر چیزی بر او نیست و اگر معلوم شد که نماز او تمام است و زیادتی بجا آورده
پس اگر رکوع یا سجدتین یا رکعت زیاده شد مثل اینکه در شک چهار و پنج بعد از بنا بر چهار
هنوز سلام نگفته دستگیر او شد که پنج رکعت کرده نماز باطل است و اگر زیادتی غیر از اینها
باشد نماز صحیح است و بعد از نماز دو سجده سهو بقصد قربت میکند **مسئله چهارم** هرگاه
بعد از آن که شک کرد و بنا گذاشت و نماز را تمام کرد و نماز احتیاط هم کرد آنوقت بخاطر او آمد
تمام بودن اصل نماز احتیاط که کرده است نافله حساب میشود و خداوند عالم ثواب نافله یک
رکعت یا دو رکعت را که کرده باو عطا میفرماید **مسئله پنجم** هرگاه بعد از بنا گذاشتن و اتمام

و بجا آوردن نماز احتیاط آنوقت بخاطر او آمد که اصل نماز ناقص بوده مثلاً در شک سه
و چهار بنا گذاشت بر چهار و سلام داده و نماز احتیاط را نشسته یا ایستاده کرد بعد یقین کرد
که اصل نماز سه رکعت کرده در این جا اقوی اینست که نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست هر چند
که هنوز در جای خود نشسته باشد و هر چند دو رکعت نشسته را کرده باشد **مسئله
ششم** هرگاه بعد از نماز احتیاط معلوم شد نقص نماز زیاده از آن قدری که نماز احتیاط عوض آن
باشد مثل اینکه در شک ما بین سه و چهار بعد از آنکه بنا بر چهار گذاشت و نماز احتیاط را
هم کرد آنوقت معلوم شد که دو رکعت کرده است در اینصورت هر چند میتوان گفت که آن نماز
احتیاط بعوض یک رکعت حساب میشود پس باید برخیزد و یک رکعت دیگر بکند لکن حکم باین بسیار
مشکل است و احوط اینست که بعد از اتیان بدو رکعت فراموش شده نماز را اعاده بکند
مسئله هفتم هرگاه بعد از نماز احتیاط معلوم بشود که این نماز احتیاط که کرده زیاده
بوده از مقداری که نماز ناقص بوده مثل اینکه در شک دو و چهار بعد از آنکه بنا را بر چهار
گذاشت و سلام داد و دو رکعت ایستاده را که کرد یقین هم رسانید که نماز او سه رکعت بوده
در اینجا هر چند که صحت خالی از وجه نیست لکن احوط اینست که یک رکعت ناقص را بجا بیاورد
و بعد نماز را اعاده بکند **مسئله هشتم** هرگاه بعد از بنا گذاشتن و سلام دادن پیش
از نماز احتیاط معلوم او شد که نماز ناقص بوده و بر سه رکعتی یا دو رکعتی سلام داده در اینجا
دیگر نماز احتیاط فائده ندارد و تکلیف او اینست که برخیزد قدر ناقص را بجا بیاورد و ثانیاً
سلام بگوید و از جهت سلام بیموقع که اول گفته سجده سهو بجا بیاورد بنحوی که در مسائل سهو
گفته شد **مسئله نهم** هرگاه در اثناء نماز احتیاط معلوم بشود که نماز تمام بوده است
و احتیاج باین نماز نبوده است در اینجا ظاهر اینست که میتواند نماز را بهم بزند و احوط این است
که بقصد نافله مستحبه آنرا اتمام کند و اگر یک رکعت است رکعت دیگر بر آن علاوه بکند که
نافله دو رکعتی بشود **مسئله دهم** هرگاه در اثناء نماز احتیاط معلوم بشود نقص نماز
پس یا اکتفا باتمام میشود یا حکمی دیگر هست مسئله محل اشکالست و تحقیق آن اینست که تفصیل
داده بشود باینطریق که این نماز احتیاط که در آن شروع شده باید که ملاحظه شود آن مقداری که
نماز ناقص بوده چهار قسم در این ممکن است اول اینکه مساوی باشند در قدر و کیفیت مثل اینکه
در شک ما بین سه و چهار بعد از اتمام و شروع بنماز احتیاط یک رکعت ایستاده معلوم شد در اثنا

آن که نماز را سه رکعت کرده پس اصل نماز یک رکعت ایستاده کم است و نماز احتیاط او نیز یک رکعت
ایستاده است در اینجا اقوی اینست که آنرا تمام میکند و نماز صحیح است دویم اینکه مساوی باشند
در قدر نه در کیفیت مثل اینکه در همین صورت شک سه و چهار بعد از بنا بر چهار و اتمام نماز و
شروع در دو رکعت نماز احتیاط نشسته یقین کرد که نماز یک رکعت ناقص بوده و اینکه بر سه رکعتی
سلام داده است پس این نماز احتیاط چونکه نشسته است یک رکعت حسابست لکن کیفیت او
مخالف است بسبب اینکه یک رکعت ایستاده فوت شده و اینکه در دست است بطور نشستن
عمل میاید در اینجا نیز هرچند که قول بلزوم اتمام این نماز احتیاط و صحت نماز خالی از قوة نیست
لکن احتیاط شدید در این است که بعد از اتمام نماز احتیاط رکعت فراموش شده را مانند
کسیکه رکعتی فراموش کرده بجا بیاورد و سلام ثانیا بگوید و دو سجدهٔ سهو بکند و بعد از آن
احتیاطاً نماز را اعاده بکند سیم اینکه در قدر آن مخالف باشند و در کیفیت مثل آن باشد
مثل اینکه در شک ما بین دو و سه و چهار مشغول دو رکعت ایستاده شد بعد یقین کرد
که نماز او سه رکعت بوده است اقوی در این صورت اینستکه میگوئیم هرگاه این یقین قبل
از دخول در رکوع رکعت دویم نماز احتیاط است آنرا عوض یک رکعت ناقصه قرار میدهد و
سلام میدهد نماز صحیح است و هرگاه بعد از دخول در رکوع رکعت دویم آنستکه بعضی حکم
فرموده اند که آنرا بهم بزند و یک رکعت بکند که ترک شده است و لکن قدری محل تأمل است و احوط
این است که چنین کند و بعد اعادهٔ نماز بکند چهارم اینکه نماز احتیاط مخالف باشد با آن
قدر که نماز ناقص شده است هم در قدر و هم در کیفیت آن مثل اینکه مشغول دو رکعت نشسته
بود و یقین کرد که دو رکعت از نماز او ناقص است و در اینصورت حکم بلزوم بهم زدن این و بجا
آوردن دو رکعت که از نماز بجا نیامده است خالی از قوة نیست و احتیاط باعادهٔ آنست
مسئلهٔ یازدهم هرگاه در جائی که دو نماز احتیاط از او میخواهند ما بین هر دو نماز یقین
کرد که نماز او چند رکعت بوده است پس در این نیز چند صورت هست **صورت اوّل**
اینکه یقین بکند بتمامی نماز در اینجا حکم آن از سابق معلوم شد دویم اینکه یقین کرد بناقص
بودن نماز بآن مقدار که نماز احتیاط کرده مثل اینکه در شک ما بین دو و سه و چهار بعد
از بجا آوردن دو رکعت ایستاده یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح است
و دیگر احتیاج نیست که دو رکعت نشسته را بکند سیم اینکه یقین کرد که نقص نماز زیاده از این

بل

یک نماز احتیاط که کرده است مثل اینکه بنا بر قول بجواز تقدیم دو رکعت نشسته بعد از بجا آوردن
آنها یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده پس در اینجا میشود که بگوئیم که این دو رکعت نشسته عوض
یک رکعت باشد و یک رکعت دیگر هم بکند و نماز صحیح است لکن این حکم خالی از اشکال نیست و احوط
اینست که دو رکعت را که از نماز ناقص کرده بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند **مسئلهٔ**
دوازدهم هرگاه بعد از نماز بر مکلف هم نماز احتیاط واجب شده باشد و هم جزء فراموش شده
مثل سجده یا تشهد که بعد از نماز باید قضا بشوند و هم سجدهٔ سهو براو باشد یا کدام یک مقدم
اند اظهر اینست که اوّل نماز احتیاط را باید کرد بعد اجزاء فراموش شده را و هرچند که این اجزاء
از رکعت اوّل باشند و بعد از آنها سجدهٔ سهوی که از او میخواهند بجا بیاورد و همچنین هرگاه
از او نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده بخواهند یا نماز احتیاط و سجدهٔ سهو بخواهند اوّل
احتیاط است و همچنین هرگاه سجدهٔ سهو و اجزاء فراموش شده براو باشد اوّل اجزاء فراموش
شده را باید بجا بیاورد **مسئلهٔ** سیزدهم هرگاه کسی نماز احتیاط را فراموش کرد تا قدری
طول کشید یا محدث شد احوط اینست بعد از بجا آوردن شرائط نماز احتیاط را بکند بعد نماز را
اعاده نماید **مسئلهٔ** چهاردهم هرگاه کسی بعد از نماز یقین کرد که در نماز یکی از صورتهای
صحیحه شک برای او اتفاق شده لکن نمیداند که کدام یکی بوده است و حالا بموافق حکم کدام
یک باید رفتار کند حکم اینصورت اینست که دو رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده و دو رکعت
نشسته و دو سجده سهو بنا بر همه صور نماز او صحیح میشود و راه احتیاط واضح است و امّا هرگاه
یقین دارد باصل شک و نمیداند که از صورتهای باطله بوده یا از صورتهای صحیحه بوده و
کدام بوده در اینجا احوط اینست که آن طریق که گفتیم بکند بعد نماز را احتیاطاً اعاده کند **مطلب**
پنجم از شکیات در بیان شک در توابع نماز است و در آن سه مقصد است **مقصد**
اوّل شک در نماز احتیاط و شک در نماز احتیاط یا در اصل بجا آوردن آنست یا در رکعات
آنست یا در افعال آنست پس در این سه مسئله است **مسئلهٔ** اولی هرگاه شک کرد در بجا
آوردن نماز احتیاط پس هرگاه هنوز در جای خود نشسته و منافی بعمل نیامده ظاهر اینست اتیان
بآن لازم است و هرگاه برخاسته و منافی بعمل آمده لکن وقت آن نماز باقی است حکم باینکه اعتنا
نکند باین شک خالی از قوه نیست لکن احوط این است که آنرا بعد از ملاحظه شرائط بجا بیاورد
و امّا هرگاه وقت آن نماز گذشته دیگر اعتنائی بشک نمیکند و هرچند که هنوز منافی بعمل نیامده

باشد **مسئلهٔ دویم** هرگاه شک در افعال نماز احتیاط کرد بعضی از علماء گفته‌اند که محل
نمیگذارد و بنا بر اتیان میگذارد مطلقا لکن اقوی اینست که اگر در همان محل است آنرا بجامی آورد
و اگر گذشته محل نگذارد **مسئلهٔ سیم** در شک در رکعات نماز احتیاط است و حکم
آن سابقا در مسائل گفته شد که بنا را بر اکثر واضح میگذارد بطریقی که بیان شد **مقصد**
دویم در شک متعلق باجزاء فراموش شده است هرگاه شک کرد که آیا تشهد یا سجدهٔ فرا[موش]
شده را بعد از نماز بجا آورده ام یا نه پس حکم آن مانند شک در بجا آوردن نماز احتیاط است
و هرگاه شک در جزئی از آنها کرد و داخل جزء دیگر نشده بجا بیاورد و اگر داخل جزء دیگر شده محل
نگذارد **مقصد سیم** در شک در سجدهٔ سهو است و در آن سه مسئله است **مسئلهٔ اولی**
اینکه شک بکند که آن را بجا آورده ام یا نه ظاهر اینست که آن را بجا بیاورد و هرچند که مدتی
آمده باشد و طول کشیده باشد و از جای خود برخاسته باشد ولکن هرگاه بعد ...
ظاهر اینست که اتیان بآن لازم نیست **مسئلهٔ دویم** اینکه شک بکند در اثناء ... سجده
که آیا یک سجده کرده ام یا دو سجده و حکم در آن اینست که باید بنا بر بیشتر بگذارد پس در شک مابین
یکسجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست و احوط اعاده اند[ک]
و سجدهٔ سهو است و اما شک مابین اقل و اکثری که زاید باشد مثل شک مابین دو سجده و سه
سجده در اینجا بنا را بر دو میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست **مسئلهٔ سیم** اینکه شک
میکند در فعلی از افعال آن مثل اینکه نمیداند که ذکر خوانده یا نه یا تشهد خوانده یا نه در اینجا
نیز بعضی حکم کرده اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن اقوی اینست که هرگاه هنوز در محل است بجا میاو[رد]
و هرگاه داخل جزء دیگر که بعد از آنست شده محل نگذارد تمت

[در حاشیه:] ۱ احوط اتیان بآنست صدر دام مجده
۲ این احتیاط ترک نشود و اگر بنا را بر اقل گذارد و یک سجده دیگر بکند و اعاده نماید ظاهرا اولی خواهد بود صدر دام ظله العالی

بتوفیق ملک منان و تائید قادر سبحان

اختتام یافت این نسخهٔ شریفه رسالهٔ منهج الرشاد باهتمام جناب مستطاب فضائل و فواضل
اکتساب مرکز دائرهٔ سعادت قطب فلک سیادت العالم الفاضل و الفاضل العادل علامة
العلماء و سید الفقهاء وحید العصر فرید الدهر عمدة المجتهدین آقای حاجی سید اسمعیل الصدر العاملی دام ظله
برحسب فرمایش جناب مستغنی الالقاب سعادت و شرافت انتساب عمدة التجار آقای آقا سید محمد تاجر اصفهانی دام مجده العالی
و تقبل همت جناب معلی القاب عمدة التجار آقا محمد باقر رضا تاجر شیرازی سلمه الله و ابقاه در دار الحکومهٔ بمبئی بزیور طبع درآمد

۱۴۲

فی سلخ شهر رجب المرجب ۱۳۱۵